

| صفحه | عنوان |
|------|---|
| ۱ | پیشگفتار |
| ۵ | فصل اول: ترجمه و مسائل آن |
| ۵ | ترجمه در لغت |
| ۷ | ترجمه در اصطلاح |
| ۷ | ترجمه و اهمیت آن |
| ۸ | تاریخچه مختصری از ترجمه |
| ۱۱ | روشهای مترجمان عرب در ترجمه |
| ۱۲ | انواع ترجمه |
| ۱۲ | ۱. ترجمه واژه به واژه یا تحت اللفظی |
| ۱۵ | ۲. ترجمه دقیق و روان |
| ۱۹ | ۳. ترجمه آزاد |
| ۲۱ | ۴. ترجمه شعر |
| ۲۶ | ۵. ترجمه نثر به شعر |
| ۲۹ | ۶. ترجمه شفاهی |
| ۳۱ | ترجمه از ترجمه |
| ۳۲ | انواع متون در ترجمه |
| ۴۰ | آنچه مترجم باید بداند |
| ۵۷ | فصل دوم: اسم |
| ۵۷ | واژه‌گزینی در ترجمه |
| ۵۹ | علل تعریب واژگان خارجی با وجود معادل عربی |

| | |
|----|---|
| ۶۱ | تعریب واژگانِ فارسی |
| ۶۱ | تعریب واژگانِ خارجی |
| ۶۳ | پیشینهٔ تعریب |
| ۶۴ | معادل‌یابی واژگانِ بدون معادل |
| ۶۵ | روش‌های معادل‌یابی واژگان در عربی |
| ۶۸ | نقش مناطق جغرافیایی و حکومت‌ها در شیوع واژگان |
| ۶۹ | موانع معادل‌یابی اسمها |
| ۷۲ | ادب در نام‌گذاری واژگان |
| ۷۳ | اسمهای مترادف و جایگاه آنها در ترجمه |
| ۷۶ | اشتراک لفظی در اسمها |
| ۷۷ | اهمیت اشتراک لفظی در ترجمه |
| ۷۸ | علل پیدایش اشتراک لفظی |
| ۸۰ | اسمهای مشترک در فارسی و عربی |
| ۸۱ | معادلِ واژگانِ عربی استعمال شده در فارسی |
| ۸۲ | مشکل ترجمهٔ اسمهای مشترک در حروف، مختلف در حرکات |
| ۸۳ | ضبط صحیح اسمهای عَلم |
| ۸۴ | اسمهای بی‌نیاز از ترجمه |
| ۸۶ | مشکل افزودن «ال» بر اسمهای عَلم |
| ۸۷ | دشواری ترجمهٔ اسمهای ملحق به مثنی |
| ۸۸ | ترکیب موصوف و صفت و مضاف و مضاف‌الیه و مشکلات ترجمه |
| ۸۹ | موصوف و صفت مقلوب |
| ۹۰ | انتخاب صفتِ مناسب در ترجمه |
| ۹۲ | صفت تفضیلی و عالی در مقایسه با «افعل» تفضیل |
| ۹۴ | ترجمهٔ «چندم یا چندمین» به عربی |
| ۹۴ | اعداد ترتیبی وصفی |
| ۹۵ | اعداد بدون معادلِ عددی |
| ۹۶ | ترجمهٔ اعداد بزرگ به عربی |

| | |
|-----|---|
| ۹۸ | ترجمه «اندی» در عربی |
| ۱۰۰ | ترجمه شماره تلفنها |
| ۱۰۰ | صحیح و غلط در کاربرد اعداد و صفات |
| ۱۰۱ | ترجمه ضمیر در مقایسه با فارسی |
| ۱۰۲ | ضمیر شأن و قصه در مقایسه با فارسی |
| ۱۰۳ | ضمیر فصل یا عماد در ترجمه |
| ۱۰۳ | ترجمه اسمهای تنوین دارِ فارسی |
| ۱۰۴ | ترجمه اسم زمان و مکان |
| ۱۰۶ | ترجمه اسمهای مصغر |
| ۱۰۷ | «اب، ابن، بنت، أخ، أم» در ترکیب با برخی اسمها |
| ۱۱۰ | ترجمه الفاظ و القاب احترام آمیز |
| ۱۱۱ | اهمیت مذکر و مؤنث در ترجمه |
| ۱۱۲ | معرفه یا نکره بودن اسمها در ترجمه |
| ۱۱۳ | اسم اشاره در تطبیق با فارسی |
| ۱۱۴ | تطبیق انواع جمعها در فارسی و عربی |
| ۱۱۵ | منادا و مشکلات ترجمه آن |
| ۱۱۸ | منادای مندوب از منظر ترجمه |
| ۱۱۹ | استغاثه در مقایسه با فارسی |
| ۱۲۰ | ترجمه تمییز از عربی به فارسی |
| ۱۲۴ | حال مفرد در ترجمه |
| ۱۲۳ | ترجمه استثنا |
| ۱۲۴ | ترجمه مفعول مطلق در فارسی |
| ۱۲۶ | مفعول له و ترجمه آن |
| ۱۲۷ | مفعول فیه در مقایسه با فارسی |
| ۱۲۸ | تأکید در تطبیق با فارسی |
| ۱۲۹ | موصولها و مشکلات ترجمه «که» |
| ۱۳۷ | ترجمه مصادر عربی به فارسی |

| | |
|-----|--------------------------------------|
| ۱۳۸ | عمل مصدر در عربی و ترجمه آن به فارسی |
| ۱۳۸ | ترجمه اسم در معنای استعاری |
| ۱۴۱ | اختلاف در کاربرد استعاری اسمها |
| ۱۴۲ | پاسخ تمرینات فصل دوم |
| ۱۴۸ | فصل سوم: فعل |
| ۱۴۸ | فعل در لغت و اصطلاح |
| ۱۴۸ | افعال فارسی در مقایسه با عربی |
| ۱۴۹ | الف) ماضی |
| ۱۴۹ | ۱. ماضی ساده یا مطلق |
| ۱۵۲ | ۲. ماضی بعید |
| ۱۵۵ | ۳. ماضی استمراری |
| ۱۵۹ | ۴. ماضی نقلی |
| ۱۶۱ | ۵. ماضی نقلی مستمر |
| ۱۶۴ | ۶. ماضی التزامی |
| ۱۶۷ | ۷. ماضی ابعاد |
| ۱۶۷ | ۸. ماضی ملموس |
| ۱۷۰ | ب) فعل مضارع |
| ۱۷۰ | ۱. مضارع ساده یا بسیط |
| ۱۷۱ | ۲. مضارع اخباری |
| ۱۷۳ | ۳. مضارع التزامی |
| ۱۷۶ | ۴. مضارع ملموس |
| ۱۷۷ | ج) مستقبل |
| ۱۸۰ | فعل امر در فارسی و عربی |
| ۱۸۱ | آیا فعل امر غایب در عربی وجود دارد؟ |
| ۱۸۱ | نهی در فارسی و عربی |
| ۱۸۲ | زمان فعل جملات حالیه |
| ۱۸۳ | زمان فعل جملات وصفیه |

| | |
|-----|--|
| ۱۸۴ | ترجمهٔ افعالِ عربی استعمال شده در فارسی |
| ۱۸۵ | اشتراک لفظی در افعال فارسی و عربی |
| ۱۸۸ | افعال مترادف و جایگاه آنها در ترجمه |
| ۱۸۹ | نابرابری معنایی افعالِ دو زبان |
| ۱۸۹ | افعال صناعی یا منحوت |
| ۱۹۱ | افعال متضاد در ترجمه |
| ۱۹۲ | مقایسه فعلهای لازم و متعدی در فارسی و عربی |
| ۱۹۴ | فعلهای دو وجهی |
| ۱۹۴ | فعل لازم در مقایسه با فعل مجهول |
| ۱۹۶ | فعلهای معلوم و مجهول در فارسی و عربی |
| ۱۹۷ | فعلهای مجهولی که معنای معلوم دارند |
| ۱۹۸ | ترجمهٔ فعل مجهولِ عربی به صیغهٔ معلوم |
| ۲۰۰ | ترجمهٔ فعلهای دو مفعولی |
| ۲۰۱ | ترجمهٔ فعلهای وصفی فارسی |
| ۲۰۳ | ترجمهٔ فعلهای دعایی به فارسی |
| ۲۰۳ | نفی دعا |
| ۲۰۴ | قَسَم و انواع آن |
| ۲۰۴ | اسلوب تَمَّ + مصدر |
| ۲۰۶ | افعال ناقصه در ترجمه |
| ۲۰۹ | ترجمهٔ فعلهای ربطی به عربی |
| ۲۱۱ | افعال مقاربه در ترجمه |
| ۲۱۲ | افعال رجا و ترجمهٔ آنها |
| ۲۱۳ | افعال شروع از منظر ترجمه |
| ۲۱۴ | ترجمهٔ فعلهای تعجب |
| ۲۱۵ | فعلهایی که با تغییر حرکات، معنای آنها تغییر می‌کند |
| ۲۱۶ | دقت در ترتیب ریشه‌ای افعال در ترجمه |
| ۲۱۷ | انتقال مفاهیم فعل از معنای حقیقی به مجازی |

| | |
|-----|--|
| ۲۱۹ | ترجمه طالما، قلما، کثرا |
| ۲۲۱ | پاسخ تمرینات فصل سوم |
| ۲۳۱ | فصل چهارم: حروف |
| ۲۳۱ | مقایسه حروف در فارسی و عربی |
| ۲۳۴ | مقایسه حروف جر با حروف اضافه فارسی |
| ۲۳۵ | عدم انطباق حروف دو زبان |
| ۲۳۷ | تأثیر حروف در تغییر معنی |
| ۲۳۹ | حروف عطف در مقایسه با حروف ربط فارسی |
| ۲۴۲ | نون تأکید خفیفه و ثقیله در ترجمه |
| ۲۴۳ | حروف جواب |
| ۲۴۵ | ترجمه «انما» |
| ۲۴۵ | حروف تحضیض و توییح |
| ۲۴۷ | پاسخ تمرینات فصل چهارم |
| ۲۴۹ | فصل پنجم: جمله |
| ۲۴۹ | انواع جمله در فارسی و عربی |
| ۲۴۹ | ۱. جمله فعلیه در فارسی و عربی |
| ۲۵۰ | ۲. جمله اسمیه |
| ۲۵۲ | ارکان جمله |
| ۲۵۲ | ترجمه جملات طولانی و متداخل |
| ۲۵۴ | جملات طولانی و متداخل کدامند؟ |
| ۲۵۶ | جمله‌های طولانی غیر متداخل |
| ۲۵۷ | مطابقت فعل با فاعل در جملات عربی و فارسی |
| ۲۵۸ | نقل قول مستقیم |
| ۲۵۹ | نقل قول غیر مستقیم |
| ۲۶۱ | مقایسه تعارفات در فارسی و عربی |
| ۲۶۲ | ترجمه ضرب المثله |

| صفحه | عنوان |
|------|---|
| ۲۶۶ | ترجمه کتایه‌ها |
| ۲۶۸ | حس آمیزی در ترجمه |
| ۲۶۸ | ترجمه جملات شرطی |
| ۲۷۲ | علایم نوشتاری و تأثیر آن در ترجمه جملات |
| ۲۷۳ | تأثیر لحن و آهنگ تلفظ در معنای جمله |
| ۲۷۴ | اهمیت نحو در ترجمه جملات |
| ۲۷۶ | پاسخ تمرینات فصل پنجم |
| ۲۸۰ | ضمیمه: معرفی لغت‌نامه‌ها |
| ۲۸۰ | سبک‌های مختلف لغت‌نامه‌نویسی |
| ۲۸۱ | لغت‌نامه‌های قدیمی عربی به عربی |
| ۲۸۷ | لغت‌نامه‌های معاصر |
| ۲۹۰ | روش استفاده از لغت‌نامه‌ها |
| ۲۹۲ | منابع و مآخذ |

فصل اول

ترجمه و مسائل آن

ترجمه در لغت

«تَرْجَمَةٌ» در لغت، بر وزن «فَعْلَلَةٌ» مصدر رباعی مجرد از ماده «تَرْجَمَ يَتْرَجِمُ» به معنای برگرداندن کلام از زبانی به زبان دیگر است. اغلب لغت‌نویسان واژه «ترجمان» را مدخل اصلی «ترجمه» ذکر کرده‌اند. ابن منظور در لسان‌العرب می‌نویسد: ^۱ «تَرْجُمان و تَرْجَمَان به معنای مفسّر زبان و ناقل آن از زبانی به زبان دیگر است». جوهری نیز در الصّاح ذیل ماده «رجم» می‌نویسد: «تَرْجَمَ كَلَامَهُ: یعنی سخن او را به زبانی دیگر تفسیر کرد؛ تَرْجَمَان از این واژه است که جمعش تراجم، بسان زَعْفَرَان و زَعَا فِر است؛ این واژه تَرْجُمان و تَرْجُمان نیز گفته می‌شود».^۲

زبیدی در شرح واژه «ترجمان» نظر جالب توجهی بیان کرده و می‌نویسد:^۳
«... هل هو عربيٌّ أو مُعَرَّبٌ دَرْعَمَانٍ فَتَصَرَّفُوا فِيهِ خِلَافٌ». ترجمه: «... در اینکه آیا این کلمه عربی است یا معرّب دَرْعَمَانٍ و در آن دخل و تصرف کرده‌اند، بین لغت‌شناسان اختلاف است».

۱. ابن منظور «ترجم» را یکبار در ماده «ترج» و بار دیگر در ماده «رجم» ذکر کرده است. اصل متن: «التَّرْجُمان و التَّرْجَمَان: المُفَسِّرُ لِللِّسانِ ... هُوَ الَّذِي يُتْرَجِمُ الكَلَامَ أَي يَنْقُلُهُ مِنْ لُغَةٍ إِلَى لُغَةٍ أُخْرَى و الْجَمْعُ: التَّرْجِمُ و التَّاء و النون زائدتانٍ ...».

۲. يُقالُ: قَدْ تَرْجَمَ كَلَامَهُ، إِذَا فَسَّرَ بِلِسَانٍ آخَرَ و مِنْهُ التَّرْجَمَان و الْجَمْعُ: التَّرْجِمُ، مِثْلُ: زَعْفَرَان و زَعَا فِر و يُقالُ: تَرْجُمان و لَكَ أَنْ تَضُمَّ التَّاءَ لِصَمَةِ الْجِيمِ فَتَقُولُ: تَرْجُمان (الصّاح، تاج اللّغة و صِحاح العَرَبِيَّة، ج ۴، ص ۱۹۲۹).

۳. تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۸، ص ۲۱۱.

مرحوم دهخدا نیز در لغت‌نامه چنین آورده است: «تَرْجُمان، تَرْجُمان، تَرْجُمان، تَرْجَمان^۱: شخصی را گویند که لغتی را به زبان دیگر تقریر کند. این لفظ عربی و اصل آن در فارسی تَوْزبان بوده، آن را مُعَرَّب کرده‌اند، تَرْزَفان گفته‌اند. همچنین کسی که داننده دو زبان باشد که صاحب یک زبان را به صاحب زبان دیگر بفهماند و این معرَّبِ تَرْزبان است و ضم جیم از آن است که زُبان به ضم اول است و به فتح نیز آمده است و بعد [از] معرَّب کردن این لفظ، مصدر و أفعال و اسماء از آن اخذ کردند چون تَرْجَمَ يُتْرَجَمُ تَرْجَمَةً فَهُوَ مُتْرَجِمٌ. برخی دیگر این واژه را به ریشه آرامی ترگوم نسبت می‌دهند».

دهخدا در ادامه شرح واژه ترجمان به برخی از ابیات شعری استناد کرده که به دو بیت از فردوسی و نظامی اکتفا می‌گردد:

فردوسی رحمته الله می‌گوید:

یکی ترجمان را ز لشکر بچُست که گفتار ترکان بدانند درست
نظامی گنجوی نیز می‌گوید:

تو نیز آنچه گویی به رومی زبان بدانند نیوشنده^۲ بی ترجمان
«ترجمان» در گذشته «گزارنده» خوانده می‌شده، فردوسی در این باره می‌گوید:^۳
گزارنده را پیش بنشانند همه نامه بر رودکی خوانند

از مجموع آراء و نظرها چنین استنباط می‌شود که واژه «ترجمان» به معنای «مترجم» از زبان فارسی وارد عربی شده، زیرا وزن «فعللان» به معنای اسم فاعل در عربی رایج نیست و حتی سیبویه نیز در مبحث اسم فاعل به آن اشاره نکرده است. بر این اساس فعل «تَرْجَمَ يُتْرَجَمُ تَرْجَمَةً» بعدها از آن مشتق شده است. این شیوه از واژه‌سازی در عربی بسیار متداول و معمول است.^۴

۱. زبیدی در تاج العروس به نقل از جوهری «ترجمان» را به سه ضبط نقل کرده است.

۲. نیوشنده: شنونده. ۳. شاهنامه فردوسی؛ و نیز: درباره زبان فارسی، ص ۱۱۴-

۴. ر.ک.: فعلهای صناعی، فصل سوم.

ترجمه در اصطلاح

ترجمه در اصطلاح عبارت است از یافتن نزدیک‌ترین و دقیق‌ترین معادل برای واژگان زبان مبدأ، به طوری که روش و سیاق گوینده حفظ گردد. در یک جمع‌بندی کلی می‌توان معانی اصطلاحی ترجمه را منحصر به سه بخش دانست:

۱. برگرداندن کلمات و عبارات یک زبان به زبان دیگر.^۱ مقصود این کتاب همین

نوع از ترجمه است.

۲. تفسیر کلام.^۲ بر این اساس، برخی ترجمه کاملاً آزاد را جایز می‌دانند زیرا

عقیده دارند ترجمه به معنای تفسیر کلام است.^۳

۳. شرح حال و سیرت اشخاص. «تَرْجَمَةُ الْمُؤَلَّفِ: شرح حال مؤلف» در آغاز

کتابهای عربی بدین معناست.

ترجمه و اهمیت آن

ترجمه در طول تاریخ، همواره مورد توجه خاص و عام بوده و به عنوان یکی از ابزارهای ارتباطی بشر مورد توجه قرار گرفته است. امروزه اهمیت ترجمه و تأثیر شگرف آن در زندگی برکسی پوشیده نیست. در اهمیت آن همین قدر می‌توان گفت که اگر ترجمه نبود آگاهی از اقوام و ملل دیگر، هرگز میسر نمی‌شد. زیرا انسانها از یک سو نیازمند علوم و فنون یکدیگرند و از سوی دیگر به دلیل اختلاف زبانها قادر به ارتباط مستقیم نیستند و لذا چاره‌ای جز روی آوردن به ترجمه ندارند. خوشبختانه پیشرفت علوم و فناوری مخصوصاً رایانه‌ها، در چند دهه اخیر کمک شایانی به ارتباط زبانی ملتها کرده اما باز هم ترجمه به عنوان نوعی «داد و ستد اندیشه»^۴ حرف اول را می‌زند.

اصولاً چرا ترجمه تا این اندازه اهمیت دارد و اساساً چرا ترجمه می‌کنیم؟^۵ در جواب

۱. لسان العرب، ذیل ماده رجم؛ تاج العروس، ج ۹، ص ۲۱۱.

۲. الصَّحاح، ج ۴، ص ۱۹۲۹؛ لسان العرب، ذیل ماده رجم؛ أَقْرَبُ الْمَوَارِدِ فِي فَصْحِ الْعَرَبِيَّةِ وَالشُّوَارِدِ، ذیل ماده «ترج».

۳. ر.ک.: فصل اول، انواع ترجمه، ترجمه آزاد.

۴. مبانی ترجمه، ص ۱۰.

۵. ر.ک.: «چرا ترجمه می‌کنیم؟»، فصلنامه مترجم، ص ۴۰.

باید گفت که عشق به آگاهی و دستیابی به علوم و فنون ناشناخته و پیشرفتهای جامعه بشری و حس برتری جویی، انسان را به تحقیق و تفحص واداشته به طوری که ترجمه یک ضرورت دینی، علمی و سیاسی شده است. امروزه علاوه بر استفاده از ترجمه در عرصه دین، علوم و فنون، در امور جاری نیز مورد بهره برداری قرار می گیرد. تهیه اخبار روزانه در خبرگزاریها و مطبوعات، گفتگوهای رسمی سفیران و رؤسای کشورهای مختلف با یکدیگر به مدد ترجمه صورت می گیرد.^۱ علاوه بر استفاده های فراوان ترجمه، زیانهای گاه و بیگاه از طریق ترجمه غلط گریبانگیر جوامع بشری شده است. یکی از این زیانها بروز جنگ و خونریزی در میان دولتهاست. اگر منشأ بسیاری از جنگها را در طول تاریخ، ترجمه غلط بدانیم سخنی به گزاف نگفته ایم، زیرا مترجم نتوانسته به خوبی از عهده انتقال سخنان دو طرف برآید و نهایتاً موجب سوء تفاهم و به دنبال آن جنگ بین دولتها شده است. روزنامه بازار گیلان در تاریخ ۱۹ مهر ماه ۱۳۵۰، خبری با عنوان «مشاجره شدید لفظی بین ناصر و خروشچف» منعکس کرده که شایسته تأمل است:^۲

«...حسین هیکل، سردبیر روزنامه الأهرام مصر، در سلسله مقالات خود درباره حوادث تاریخی سالهای اخیر جمهوری مصر دیروز به بحث پیرامون روابط این کشور و شوروی [سابق] پرداخته و چگونگی آشنایی خروشچف و ناصر رهبران فقید د و کشور را شرح داده است. به موجب گزارش «هیکل» اولین ملاقات آنها با مشاجره لفظی شدیدی پایان یافت. علت این مشاجرات لفظی، اشتباهی بود که در ترجمه بیانات دو طرف روی داده بود».

تاریخچه مختصری از ترجمه

تاریخ اولیه ترجمه را باید به زمانی نسبت داد که «دو انسان ناهم زبان به هم رسیده اند و

۱. ر.ک.: درباره زبان فارسی، ص ۱۱۴-۱۱۵.

۲. به نقل از: اصول ترجمه انگلیسی و فارسی، ص ۳۱۳-۳۱۶.

نیاز به ایجاد رابطه و گفت و شنود داشته‌اند. در این معنا، عمر ترجمه شفاهی بسیار قدیمی و دراز است.^۱ طبیعی است که اولین بار بشر از طریق اشاره حرکات دست و چشم و سایر اعضا توانسته مقصود خود را به غیر هم‌زبان خویش بفهماند. «ترجمه مکتوب هم عمر چند هزار ساله دارد، سنگ‌نوشته‌های موجود در گوشه و کنار عالم مثل آنچه در بیستون یافت می‌شود و دو هزار و پانصد سال قدمت دارد، گواه رونق ترجمه در آن روزگار کهن است».^۲ اما شروع رسمی ترجمه در میان اعراب، به روزگار پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برمی‌گردد؛ زیرا حضور سلمان فارسی و دیگر مسلمانان غیر عرب در صدر اسلام، سفرهای تابستانی و زمستانی قریش، تجارت اعراب با ایران و روم و ارسال سفرا از جانب پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به سایر کشورها از جمله ایران و روم، به طور طبیعی نیاز به ترجمه را ملموس‌تر می‌کرده است. سپس در قرن دوم هجری، امویان فعالیت‌هایی در زمینه ترجمه آثار ارسطو انجام دادند که مقدمه خوبی برای ادامه نهضت ترجمه در عصر عباسی شد.^۳ این در حالی بود که ایرانیان در عرصه ترجمه گام‌های بلندی پیموده بودند. ترجمه کلیله و دمنه از سانسکریت به پهلوی در زمان ساسانیان و ترجمه آن از عربی به فارسی توسط نصرالله بن محمد بن عبدالحمید منشی بهرام شاه غزنوی نمونه گویای این حقیقت است.^۴

ترجمه در دوره عباسی، با سقوط امویان سیادت عرب نیز از بین رفت. عباسیان که با حمایت ایرانیان به قدرت و شوکت رسیده بودند اعتمادی به اعراب نداشتند. در نتیجه آنان را از حکومت و قدرت و دخالت در امور کشور منع می‌کردند و پست‌های مهم را به ایرانیان می‌سپردند.^۵ این نفوذ تا بدانجا بود که اعراب را به مناطق دور دست تبعید می‌کردند تا مبادا بر ضد آنها دست به اقداماتی بزنند^۶، بنابراین ایرانیان، در دولت عباسی جایگاهی ممتاز داشتند.^۷ نفوذ ایرانیان چنان بود که پایتخت را از دمشق به کوفه و سپس

۱. «ترجمه از فارسی به فرانسوی»، نامه پارسی، ص ۵۵. ۲. همان.

۳. ر.ک.: «فن ترجمه و انتقال فلسفه یونانی به جهان اسلام»، مجله نشر دانش، ص ۲۱-۲۲.

۴. ر.ک.: درباره زبان فارسی، ص ۱۱۵.

۵. العصر العباسی الأول، ص ۲۴. ۶. همان، ص ۵۱۹.

۷. الجامع فی التاریخ الأدب العربی القدامی، ص ۵۱۹.

بغداد که به خراسان نزدیک تر بود منتقل کردند. برخی از صاحب نظران، دوره عباسی را عصر اختلاط عرب با غیر عرب می دانند زیرا دربار عباسیان مملو از کسانی بود که از نژاد فارس، ترک، رومی و غیره بودند.

از سویی دیگر اجتماع نژادهای مختلف با زبانهای متعدد در بغداد، نیاز به ترجمه را عینی تر می کرد به همین سبب عباسیان در ایجاد مراکز نشر فرهنگی و ترجمه آثار فارسی، هندی و یونانی به عربی با یکدیگر رقابت می کردند.^۱ این نیاز موجب شد مأمون عباسی (حکومت ۱۹۸-۲۱۸) در روزگار خود هیئتی مرکب از حجاج ابن مطر و ابن بطریق و سلما، متصدی «بیت الحکمة» و چند تن دیگر را روانه بیزانس کند تا از نسخه های خطی، کتابهای مورد نظر را انتخاب کرده، به عربی ترجمه کنند.^۲ نهضت ترجمه در دوره عباسی تا بدانجا پیش رفت که کتابهای ارسطو، افلاطون، جالینوس، بقراط، بطلمیوس و اقلیدس در نجوم و ریاضیات در دسترس عرب زبانان قرار گرفت.^۳ جرجی زیدان می نویسد: «تعداد کتابهای ترجمه شده در این دوره به صدها جلد می رسد که بیشتر آنها از یونانی و در موضوعات مختلف است. از جمله این کتابها: ۸ عنوان از تألیفات افلاطون در فلسفه و ادبیات؛ ۱۹ عنوان از ارسطو در فلسفه، منطق و ادبیات؛ ۴۸ عنوان از جالینوس در طب و بیش از ۲۰ عنوان در ریاضیات و نجوم از اقلیدس و دیگران بود و از فارسی حدود ۲۰ عنوان در تاریخ و ادبیات و حدود ۳۰ عنوان از سانسکریت که بیشتر در ریاضیات، طب، نجوم و ادبیات بود».

با اهتمام عباسیان بسیاری، زبان و ادب عربی را فراگرفتند و توانستند کتابهای بی شماری از فارسی، هندی، یونانی، لاتین و عبری به عربی ترجمه کنند. شوقی ضیف در این زمینه می نویسد: «کار ترجمه که آغاز نهضت و تحوّل بزرگ در اندیشه عربی به حساب می آید، آن چنان بالاگرفته بود که به خاطر آن «دار الحکمة» تأسیس شد و در

۱. همان.

۲. ر.ک.: «فن ترجمه و انتقال فلسفه یونانی به جهان اسلام»، مجله نشر دانش، ص ۱۱-۲۲.

۳. الجامع فی التاریخ الأدب العربی القدیّم، ص ۵۱۹.

۴. تاریخ آداب اللّغة العربیّة، ج ۱، ص ۳۳۸.

۵. البلاغة تطوّر و تاریخ، ص ۲۰.

آن مترجمان با تلاش و کوشش به ترجمه آثار مشهور و ارزشمند علمی، فلسفی، پزشکی، ریاضی، ادبی و نجومی مللِ متمدن آن عصر پرداختند و از هر ملتی بهترین اثر را به عربی برگرداندند و بدین سان تحول بزرگی در فکر و اندیشه عربی به وجود آوردند». از سویی دیگر وجود بزرگانی چون عبدالله بن مقفع که با دو فرهنگ فارسی و عربی آشنایی کامل داشتند، بهترین موقعیت را برای ترجمه از فارسی به عربی و بالعکس فراهم ساختند. ابن مقفع با ترجمه کلیده و دمنه از پهلوی به عربی موجبات آشنایی عرب‌زبانان را با این کتاب ارزشمند فراهم کرد، کتابی که با لقب «گنجینه حکمت مشرق» دنیایی از معانی را در خود جای داده است.

روشهای مترجمان عرب در ترجمه

مترجمان پیشین عرب غالباً در ترجمه روشهای خاصی را مد نظر قرار می‌دادند که بررسی آنها تجربه مفیدی برای علاقه‌مندان ترجمه خواهد بود. یکی از کسانی که در کتاب خود از روشهای مترجمان عرب یاد کرده، صلاح الدین صفدی (ت ۷۶۴ ق) است. وی در این باره می‌نویسد: ^۱ مترجمان در نقل متون دو روش را برگزیده بودند:

روش نخست: روش یوحنا بن بطریق و ابن ناعمه جمصی و دیگران بود. بدین صورت که به جای واژگان یونانی واژگان عربی قرار می‌دادند و با پیوستن کلمات، جمله عربی پدید می‌آمد، صفدی عقیده داشت این روش از دو جهت نادرست است:

۱. همه کلمات یونانی معادل عربی ندارند. از این جهت بسیاری از کلمات یونانی

در خلال ترجمه به صورت خود باقی مانده‌اند.

۲. خواص ترکیب و روابط اسنادی یک زبان همیشه با زبان دیگر منطبق نیست.

روش دوم: روش حنین بن اسحاق، جوهری و دیگران است که معنای جمله‌ای را در ذهن مجسم و معادل معنایی آن را بیان می‌کردند. صفدی عقیده داشت این روش درست‌تر است، زیرا کتابهای حنین بن اسحاق در علوم پزشکی، منطق و الهیات -

۱. الغیث المسجم فی شرح لامیه العجم، ج ۱، ص ۷۹؛ و نیز: «نهضت ترجمه و نشر علوم بیگانگان در

زمان حضرت امام رضا علیه السلام و پیامدهای آن»، فصلنامه ترجمه، ص ۲۱.

برخلاف کتابهای او در علوم ریاضی که مهارتی در آنها نداشت - به اصلاح نیاز ندارند. امروزه روش نخست کاربرد اندکی دارد و غالباً در ترجمه‌های تحت‌اللفظی مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ اما روش دوم کاربرد وسیع‌تری دارد که در مبحث انواع ترجمه به تفصیل بیان خواهد شد.

انواع ترجمه

صاحب‌نظران در تقسیم انواع ترجمه، اسامی گوناگونی بر آن اطلاق کرده‌اند که مشهورترین آنها عبارت‌اند از:

۱. ترجمهٔ واژه به واژه یا تحت‌اللفظی

این نوع ترجمه، اغلب به دلیل نارسا بودن، نسبت به سایر انواع ترجمه مقبولیت کمتری دارد و زیانهای نیز بر آن مترتب است، زیرا «ترجمهٔ تحت‌اللفظی در پاره‌ای موارد، گنگ و رمز ناگشوده است و ارزش ارتباطی آن ناچیز است».^۱ شاید علت آن این باشد که مفردات ترجمه (زبان مقصد) با مفردات اصل (زبان مبدأ) برابر است.^۲ این قبیل ترجمه‌ها اغلب از نظر ساختار دستوری برگردانی از زبان مبدأ هستند.

زیانهای ترجمهٔ تحت‌اللفظی. ترجمهٔ لفظ به لفظ جملات فارسی یا عربی یکی از مشکلات مترجمان تازه‌کار است، زیرا در این نوع ترجمه، مترجم بیشتر در معرض تأثیرپذیری از ساختار دستوری زبان مبدأ است، که این کار صدمه بزرگی بر ساختار زبان مقصد وارد می‌کند. شاید این جملهٔ مشهور را که از رادیو تهران پخش می‌شود - «أذْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ؛ بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را» - کمتر کسی نشنیده باشد. این ترجمه، دقیقاً متأثر از ساختار جملات عربی است که در فارسی متداول نیست؛ زیرا در فارسی مفعول بی‌واسطه در انتهای جمله قرار نمی‌گیرد. بنابراین ترجمهٔ صحیح چنین

۱. «ترجمهٔ آزاد و ترجمهٔ دقیق»، فصلنامهٔ مترجم، ص ۹۱.

۲. تاریخ ترجمهٔ قرآن در جهان، ص ۱۱.

است: «مرا بخوانید (بطلبید، بجوید) تا به دعایتان (درخواستتان) پاسخ دهم (و یا) تا دعایتان را اجابت کنم».

امروزه این قبیل ترجمه‌ها چندان مقبول نیست، زیرا علاوه بر مراعات نشدن دستور زبان مقصد، متن آنها به زبان محاوره نزدیک تر است تا به زبان فصیح. ترجمه «المَقَامَةُ الْمَغْرِبِيَّةُ»^۱ از مقامات حریری نمونه‌ای از این قبیل ترجمه‌هاست:

«حَكَى الْحَارِثُ بْنُ هَمَّامٍ: شَهِدْتُ صَلَاةَ الْمَغْرِبِ فَلَمَّا أَذِيْتُهَا بِفَضْلِهَا وَ شَقَعْتُهَا بِنَفْلِهَا، أَخَذَ طَرْفِي رُقْفَةً قَدِ انْتَبَذُوا نَاحِيَةً وَ امْتَأَزُوا صَفْوَةً صَافِيَةً. هُمْ يَتَعَاطُونَ كَأَسِ الْمُنَافِقَةِ وَ يَقْتَدِحُونَ زِنَادَ الْمُبَاحَثَةِ. فَرَغَبْتُ فِي مُبَاحَثَتِهِمْ لِكَلِمَةٍ تُسْتَفَادُ أَوْ أَدَبٍ يُسْتَرَادُ فَسَعَيْتُ إِلَيْهِمْ سَعْيَ الْمُتَطَفِّلِ عَلَيْهِمْ...»: «خبر کرد حارث بن همام گفت:^۲ حاضر شدم به نماز شام در بعضی از مسجدهای مغرب، چو بگزاردم آن را با فضل آن و جفت کردم آن را با فضایل آن، بدید چشم من جماعتی را که با هم انجمن کرده بودند به یک سو و جدا شده بودند گزیدگانی یکتا و ایشان فرامی‌ستدند از هم قدح محادثت و می‌زدند آتش زنه پژوهیدن با هم. رغبت کردم در حدیث کردن با ایشان از بهر سخنی که زیادت کنند، یا ادبی که فایده گیرند. بشتافتم بر ایشان چو شتافتن طفیلی بر ایشان...»^۳

پایبندی بیش از حد مترجم به واژگان متن اصلی بدون توجه به مفهوم آن، ترجمه را نامفهوم و غیر قابل درک می‌کند. برخی از این نوع ترجمه‌ها به اندازه‌ای نامأنوس است که خواننده را دچار سردرگمی می‌کند. مثال زیر از کتاب جامع الشواهد نمونه‌ای از این قبیل ترجمه‌هاست:^۴

فَقَدْ وَ اللّٰهِ بَيِّنَ لِي عَنَائِي بوشك فراقهم صرد يصيح

۱. مقامات الحريري، ص ۱۲۹.

۲. حَكَى الْحَارِثُ بْنُ هَمَّامٍ: خبر کرد (حکایت کرد) حارث بن همام، به جای «حارث بن همام حکایت کرد». در این جمله، فعل «حَكَى» در ابتدای کلام واقع شده، که ترجمه فارسی عیناً بر اساس جمله عربی ترجمه شده است. ۳. مقامات حریری، ترجمه فارسی، ص ۱۱۳.

۴. جامع الشواهد، ج ۲، ص ۱۸۳.

«قسم به خدا به تحقیق که ظاهر ساخت از برای من رنج مرا به سبب سرعت فراق این جماعت سردی که این صفت دارد که صدا می‌کند».

نمونه دیگر از این نوع ترجمه‌ها، ترجمه زیر است:^۱

«... او بر دسته‌ای سترگ از آمیترن، باشندگان^۲ کهن کورس، بر دسته جنگاوران اِرتوم و موتوسکا که زمینهای آن به زیتون بارآور است؛ بر باشندگان شهر نومنتوم باشندگان کشتزارهای روزی ولینوس؛ باشندگان تخته‌سنگهای پیر شیب در کوهسار تتریکوس و کوهسار سیور؛ نیز باشندگان کاسپریا، فورولی و رود همیل فرمانده و سالار است؛ نیز بر آنان که...».

همان طور که در ترجمه‌های بالا ملاحظه شد مترجم نباید تنها نقش یک فرهنگ لغت را بازی کند و به ترجمه واژگان اکتفا کند بلکه باید معنا و مفهوم مورد نظر گوینده را با الفاظی مأنوس به مخاطب انتقال دهد. در حقیقت وظیفه مترجم آن است که عبارتها را معنادار کند.

یکی از صاحب‌نظران فرانسوی عقیده دارد:^۳ «ترجمه خوب نه ترجمه لفظ به لفظ است و نه ترجمه ادیبانه بلکه عبارت است از ابداع متنی که نویسنده اگر زبان مادری‌اش همان زبان مترجم بود آن را می‌نوشت. چنین ترجمه‌ای مستلزم دانش، هوش و تخیل بسیار است و البته باید آن را کمال مطلوب دانست». این محقق می‌افزاید: «من ادعا نمی‌کنم که چنین ترجمه‌ای تحقق پذیر باشد، اما می‌گویم مترجم خوب کسی است که می‌کوشد تا هرچه بیشتر به آن نزدیک شود».

فواید ترجمه تحت‌اللفظی. ترجمه تحت‌اللفظی با وجود عیبهایی که دارد - به

۱. ویرژیل، «انه اید»، ترجمه میرجلال‌الدین کزازی، ص ۲۸۵.

۲. مترجم محترم «باشندگان» را به قصد سره نویسی جایگزین «ساکنان» کرده است (ر.ک.: میحث آنچه مترجم باید بداند، بند ۱۳، پرهیز از سره نویسی و عربی زدایی).

۳. Roger Caillois، به نقل از:

Le Langage, Encyclopédie de la pléiade, p. 754;

و نیز: مجله نشر دانش، سال سوم، شماره اول، آذر و دی ۱۳۶۱.

شرط آنکه ساختار صرفی و نحوی زبان مبدأ فهمیده و به زبان مقصد منتقل شود - در موارد زیر توصیه می‌شود:

۱. اهداف آموزشی، از جمله تدریس عربی، فارسی و غیره برای مبتدیان. در راستای این هدف، ترجمه تحت‌اللفظی از دیگر انواع ترجمه سودمندتر است.

۲. ترجمه اسناد رسمی، مدارک تحصیلی و غیره.

۳. ترجمه متون دینی، مانند قرآن و احادیث معصومین که مراعات امانت در آنها اهمیت بسزایی دارد.

۴. ترجمه نامه‌های اداری و متون خبری.

در همه موارد توصیه می‌شود ترتیب فعل، فاعل، مفعول و سایر ارکان جمله بر اساس زبان مقصد باشد.

۲. ترجمه دقیق و روان

ترجمه دقیق و روان، متداول‌ترین نوع ترجمه است که در نقل متون مختلف ادبی، دینی و علمی کاربرد وسیعی دارد؛ زیرا مترجم علاوه بر ترجمه الفاظ، به عبارات معنا و مفهوم می‌بخشد. بدین معنا که اگر در جمله کنایه، استعاره، ضرب‌المثل و غیره به کار رفته باشد آن را به زبانی قابل فهم برمی‌گرداند تا مقبول طبع همگان قرار گیرد. در این نوع ترجمه، مترجم باید امانت را رعایت کند تا مبادا چیزی علاوه بر آنچه مؤلف نوشته بنویسد و آحياناً مطالب تحریف شود. این قسم از ترجمه می‌تواند ادبی نیز نگاشته شود. در ترجمه دقیق و روان سلاست و انسجام کلام باید طوری باشد که خواننده به کلی فراموش کند که ترجمه کتابی را می‌خواند بلکه احساس کند اثر فصیحی را به زبان اصلی می‌خواند. نباید فراموش کرد که «هیچ ترجمه‌ای نمی‌تواند دقیق باشد و عیناً محتوای زبان مبدأ را منعکس نماید. مطابقت ترجمه با اصل همواره تقریبی است؛ هر اندازه این تقریب بیشتر باشد ترجمه به متن نزدیک‌تر خواهد بود»^۱.

۱. «ترجمه از فارسی به فرانسوی»، نامه پارسی، ص ۵۵.

ترجمه ادبی

زیباترین نوع ترجمه، ترجمه ادبی است؛ زیرا مترجم مناسب‌ترین و خوش‌آهنگ‌ترین واژگان را بر اساس ذوق ادبی خود برمی‌گزیند. در ترجمه ادبی، استفاده از انواع آرایشهای لفظی و معنوی به خوبی مشهود است. یکی از انواع آرایشهای لفظی، بهره جستن از جناس به منظور مسجع کردن ترجمه است. بدون شک این سبک به مراتب دشوارتر از سایر سبکهای انواع ترجمه است زیرا به کار بردن سجع در زبان مقصد تنها از عهده کسانی برمی‌آید که حافظه‌ای بسیار قوی و قریحه و ذوقی زاید الوصف دارند. با این توصیف در این میان یک سؤال مطرح می‌شود و آن این است که: آیا ترجمه ادبی امکان‌پذیر است؟

پیش از آنکه به این سؤال پاسخ داده شود، بهتر است چند نمونه ادبی انتخاب شود، آنگاه میزان مطابقت ترجمه با اصل بررسی گردد. ابتدا به آیاتی از سوره الضحیٰ توجه کنید:

وَ الضُّحَىٰ * وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ * مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَىٰ * وَ لَآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ * وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ ۗ^۱ . قسم به روشنایی روز و قسم به شب آنگاه که آرام‌گیرد (ساکن شود)، که خدایت با تو وداع نکرده و بر تو خشم نگرفته و البته آخرت برای تو از دنیا بهتر است و یقیناً پروردگارت به تو [عطایی] خواهد بخشید که راضی شوی.

اگر به آیات فوق بنگریم فیضان سجع و موسیقی «الف» را در «الضحیٰ * سجی * قلی * الأولیٰ * ترضیٰ» و بقیه آیات می‌بینیم؛ اما ترجمه فارسی فاقد همه این زیباییها و موسیقی الفاظ است.

با نگاهی به آیات سوره‌های اللیل و الشمس - که آخر هر آیه به کلمات زیر ختم می‌شود - و ترجمه‌های فارسی این دو سوره، صحت این مدعا به خوبی قابل اثبات است: واژگان آخر آیات سوره «اللیل» ﴿يَغْشَىٰ، تَجَلَّىٰ، الْأُنثَىٰ، لَشَّتَىٰ، أَتَقَىٰ،

۱. الضحیٰ: روشنایی روز؛ سجی: آرام گرفت، ساکن شد (مُعْجَمُ مُفْرَدَاتِ أَلْفَاظِ الْقُرْآن).

الْحُسْنَى، لِلْيُسْرَى، اسْتَعْنَى، الْحُسْنَى، لِلْيُسْرَى، تَرَدَّى، لَلْهُدَى، الْأُولَى، تَلَطَّى، الْأَشْفَى، تَوَلَّى، الْأَثَمَى، يَتَزَكَّى، تُجَزَى، الْأَعْلَى، يَرْضَى».

واژگانِ آخرِ آیاتِ سوره «الشمس» ﴿۱﴾ «ضَحَاها، تَلَاها، جَلَاها، يَعْشَاها، بَنَاهَا، طَحَاها، سَوَّاهَا، تَفَوَّاهَا، زَكَّاهَا، دَسَّاهَا، طَغَوَّاهَا، أَشَقَّاهَا، سُقِّيَاهَا، سَوَّاهَا، عُقْبَاهَا».

در این آیات هر قدر مترجم توانا باشد باز هم نمی تواند سجع و موسیقی الفاظ را منتقل کند؛ زیرا «الفاظی که در زبان ترجمه وضع شده است برای بیان معانی و مضامین لطیفی که در زبان تألیف هست، کافی نیست و در حقیقت دنیای الفاظِ زبانِ ترجمه برای معانی و مفاهیمِ هنرهایی که در تألیف نشان داده شده است تنگ به نظر می رسد»^۱.

استاد جلال الدین همایی در این زمینه می نویسد:^۲ «... ترجمه تمام مراد^۳ خیلی مشکل است. باید به جای یک جمله عربی، مثلاً جمله ای از فارسی بگذارند که تمام منظور عربی را بفهماند و چیزی از دقایق آن فوت نشود و خلاصه طوری معنا را از ظرفی به ظرف دیگر بریزند که قطره ای کم و زیاد نشود و گاه هست که این ترجمه محال و ممتنع است؛ زیرا هر زبانی دارای خصوصیتی است که نمی توان تمام آن خصوصیات را با عباراتی به همان مقدار که در اصل هست در ترجمه بیاورند...». ایشان در پایان، نتیجه گیری کرده اند که:

۱. معنا و مطلب قابل ترجمه است، اما فصاحت و بلاغت قابل ترجمه نیست.
۲. گاهی لطف سخن قائم به لفظ مخصوصی است که اگر عوض شود، آن لطف به کلی از بین می رود.

فلیکس دوما یکی از منتقدان ادبی می گوید:^۴ عموم منتقدان ترجمه بر این باورند که آثار ادبی از بعضی جهات غیر قابل ترجمه اند. «مویته هابت» نیز که در ترجمه راه افراط را پیموده، عقیده دارد:^۵ هرگز ترجمه نکنید، زیرا ترجمه درک را می کشد.

۲. معانی و بیان، ص ۸۱.

۱. درباره زبان فارسی، ص ۱۲۰.

۳. منظور ترجمه دقیق و روان است.

۴. «ملاحظاتی درباره نقد ترجمه آثار ادبی»، فصلنامه مترجم، ص ۳۶.

۵. همان، ص ۳۸.

با توجه به شواهد و قراین و واقعیه‌های موجود چنین استنباط می‌شود که ترجمه ادبی تقریباً ممتنع است؛ اما این بدان معنا نیست که ترجمه به طور کلی ممتنع است. برخی دیگر از صاحب‌نظران معتقدند ترجمه هیچگاه نمی‌تواند جایگزین اصل باشد، زیرا موسیقی لفظی، جناس، سجع و غیره قابل ترجمه نیستند. با تأیید این نظر، یکی از عوامل فوق یعنی جناس - که در هیچ زبانی قابل ترجمه و انتقال نیست - بررسی می‌شود. ابتدا به یک مثال از جناس فارسی و ترجمه آن توجه کنید:

برادر که در بند خویش است، نه برادر، نه خویش است! : *إِنَّ أَخًا لَا يَعْمَلُ (لَا يُفَكِّرُ) إِلَّا لِصَالِحِهِ فَهُوَ لَا يُعْتَبَرُ أَخًا وَلَا قَرِيبًا.*

و اکنون به مثالی از جناس عربی و ترجمه آن توجه کنید:

إِنَّ تَدْعَكَ الْعَرَبِيَّةَ فِي مَعْشَرٍ قَدْ أَجْمَعَ الْقَلْبُ عَلَى بُغْضِهِمْ
فَدَارِهِمْ مَا دُمْتُ فِي دَارِهِمْ وَ أَرْضِهِمْ مَا دُمْتُ فِي أَرْضِهِمْ

اگر غربت، تو را به میان جمعی فرا خواند که قلب [تو] لبریز از کینه آنهاست، پس مادامی که در خانه آنها هستی با آنان مدارا کن و تا زمانی که در سرزمینشان اقامت داری آنان را از [خودت] راضی نگهدار!

همان طور که در دو مثال بالا مشاهده شد الفاظ متجانس به هیچ عنوان در ترجمه منعکس نشده‌اند و لذا زیبایی جناس و آهنگ گوش‌نواز آن در ترجمه از میان رفته است. امروزه استفاده از جناس به عنوان یکی از هنرهای گفتاری، بسیار مورد توجه است. در یکی از کنفرانس‌های بین‌المللی که به مناسبت ششصدمین سال درگذشت لغت‌شناس بزرگ مجدالدین فیروزآبادی در شیراز برگزار شد، در خلال صحبت‌های معمول، از پروفیسور دکتر عبدالهادی التّازی^۲ پرسیدم: «أَنْتَ مُتَقَاعِدٌ؟ شَمَا بَا زَنْنَسْتَه هَسْتِيد؟ ایشان با ظرافت خاصی پاسخ دادند: *إِنِّي أَقُولُ لِنَفْسِي دَائِمًا «مُتَقَائِدًا!»* و لا

۱. خویش در جزء اول به معنای «خود» و در جزء دوم به معنای «نزدیکان» است.

۲. ایشان یکی از شخصیت‌های برجسته کشور مغرب و صاحب تألیفات متعددی است. وی مدتی سقیر مغرب در ایران، عراق و چند کشور دیگر بود و هم اکنون در سن هشتاد سالگی به تحقیقات علمی خود ادامه می‌دهند.

تَمَّتْ «مُتَقَاعِدًا»: من همیشه به خود می‌گویم پیشوا و پیش قراول بمیرا! و بازنشسته نمیرا!^۱ زیبایی آهنگ «مُتَقَائِدًا» و «مُتَقَاعِدًا» تا زمانی پابرجاست که بین دو لفظ، رابطهٔ تجانس برقرار باشد و لذا در صورت ترجمه شدن، بنای آهنگین هر دو واژه از بین می‌رود.

۳. ترجمهٔ آزاد

در این نوع ترجمه جملات و عبارات متن اصلی به دلخواه مترجم پس و پیش می‌شود و گاه مطالبی غیر از گفته‌های مؤلف بر آن افزوده و یا از آن کاسته می‌شود. ترجمهٔ آزاد در واقع به نوعی خروج از سیاق عبارات گویندهٔ زبان مبدأ است و دامنهٔ آن تا بدانجا پیش می‌رود که ممکن است با اقتباس از نوشتهٔ مؤلف، مطالب وی چندین برابر متن اصلی افزایش یابد و چه بسا در این مسیر، کتاب صد صفحه‌ای پس از ترجمه به چندین برابر افزایش یابد. در این حالت برخی پیشنهاد می‌کنند مترجم در صفحهٔ اول کتاب، عبارت «ترجمه و اقتباس» را قید کند اما گروهی دیگر معتقدند عبارت «ترجمهٔ آزاد» واقعی به مقصود است؛ زیرا اصل مطالب، زائیدهٔ فکر و اندیشه نویسندهٔ اصلی است نه حاصل تفکر مترجم. در واقع در این نوع ترجمه‌ها، با حفظ اصل معنا و مقصود مؤلف، مطالبی بیان می‌شود که در اصل کتاب نیست ولی در اساس با آن مطابق است و حول محور کلام مؤلف دور می‌زند.^۱

ترجمه آزاد همواره توجه موافقان و مخالفان زیادی را به خود اختصاص داده و در نهایت از گزند انتقادهای شدید مخالفان در امان نمانده است؛ از جمله اینکه گفته شده^۲ «ترجمهٔ آزاد ترجمه‌ای مملو از دخل و تصرف به قصد مقبول طبع کردن آن در میان خریداران کتاب است و در آن، نظرات مترجم مطرح می‌شود نه مصنف؛ بنابراین مطرود است». علاوه بر آن گفته شده^۳ «در ترجمهٔ آزاد مترجم ضمن عبور از زبان مبدأ

۱. درباره زبان فارسی، ص ۱۲۰.

۲. «پدیده‌ای به نام ذبیح الله منصور»، از پست و بلند ترجمه، هفت مقاله.

۳. «ترجمهٔ آزاد و ترجمهٔ دقیق»، فصلنامهٔ مترجم، ص ۹۱.

به طرف زبان مقصد، اطلاعات اضافی غیر موجود در زبان مبدأ را به زبان مقصد منتقل می‌کند حتی حقایق را هم تحریف می‌کند».

از طرف دیگر موافقان ترجمه آزاد عقیده دارند «ترجمه» به معنای «تفسیر کلام» است و بر اساس آن ترجمه آزاد را جایز می‌دانند و اشکالی در آن نمی‌بینند. به عقیده آنان این نوع ترجمه، به سبب اضافات مترجم، از هیئت ترجمه بیرون می‌آید و رنگ و بوی تألیف به خود می‌گیرد. بنابراین از متن اصلی زیباتر است. گرچه این مطلب ممکن است تا حدی جالب به نظر برسد اما رعایت امانت علمی و پرهیز از دخل و تصرف، چنین اقتضا می‌کند که آثار دیگران با اعمال نظر شخصی و دخل و تصرف بیش از اندازه خدشه‌دار نشود.

کاربرد ترجمه آزاد. ترجمه آزاد، بیشتر مناسب تئاتر، شعر و در مواردی متون ادبی است. ترجمه ادبی کلیده و دمنه تقریباً از ترجمه‌های آزاد ارزشمند به شمار می‌رود. نباید فراموش کرد که ترجمه آزاد به هیچ عنوان به دانشجویان و علاقه‌مندان ترجمه که در سطح متوسطی قرار دارند توصیه نمی‌شود زیرا این قبیل ترجمه‌ها از عهده هر مترجمی بر نمی‌آید.

یکی از نمونه‌های ترجمه آزاد که به دلیل انگلیسی بودن اصل کتاب، از بحث ما خارج است، اما به دلیل شهرتش نمی‌توان از آن غفلت کرد، ترجمه میرزا حبیب اصفهانی با عنوان سرگذشت حاجی بابای اصفهانی اثر جیمز موریه^۱ است. این ترجمه به اندازه‌ای رنگ و بوی فارسی دارد که عده‌ای از محققان به شک افتاده‌اند که شاید اثر جیمز موریه برگردانی از متن فارسی باشد. بخشی از این ترجمه چنین است:^۲

«... در میان حمام نیز در مشتم و مال و کیسه‌کشی و قولنج‌شکنی و لیف و صابون که در طرف مشرق متداول است کسی مثل من استاد نبود وقتی که دست و پای مشتری را شتر بند می‌کردم و وارونه می‌انداختم و پشت و پهلویش را به باد شپاشاپ سیلی و مشتم

۱. جیمز موریه (James Morier) یکی از دیپلمات‌های انگلیسی مقیم ایران در زمان فتحعلی شاه بود. سرگذشت حاجی بابای اصفهانی از مشهورترین آثار اوست.

۲. همان، ص ۹۲.

می‌گرفتم، آوازه‌بند بندشان شنیدنی و دست و پنجه‌من دیدنی بود...».

ترجمه تفسیری. این نوع ترجمه که تقریباً یکی از شاخه‌های ترجمه آزاد محسوب می‌شود، بیشتر در تفسیر آیات قرآن و متون دینی مورد استفاده قرار می‌گیرد و عموماً بر احادیث نبوی و روایات منقول از ائمه معصومین متکی است.

ترجمه تلخیصی. این نوع ترجمه، را باید از انواع ترجمه آزاد به حساب آورد؛ زیرا مترجم می‌کوشد علاوه بر ترجمه، زواید و اضافات را نیز حذف کند تا چکیده‌ای از اثر مؤلف به زبان مقصد برگردانده شود و چه بسا ممکن است کتاب هزار صفحه‌ای در صد صفحه خلاصه شود. امروزه به دلیل فرصت اندک خوانندگان - مخصوصاً عرب‌زبانان - گرایش به ترجمه تلخیصی رو به فزونی گرفته است. گرچه این نوع ترجمه را نمی‌توان ترجمه دقیق دانست؛ اما به هر حال توانسته در میان انواع ترجمه جایگاهی برای خود بیابد.

۴. ترجمه شعر

ترجمه شعر به دلیل محدودیتهای مختلف - که به آنها اشاره خواهد شد - تقریباً غیر ممکن است؛ زیرا ترجمه شعر، یعنی تغییر موجودیت و شکل ظاهری، که در واقع همان جوهر اصلی شعر است. به همین دلیل برخی در مقابل این نوع ترجمه به شدت موضع می‌گیرند و با برشمردن دلایلی امکان آن را منتفی می‌دانند. دکتر صلاح الصّاوی^۱ با بیان اینکه ترجمه شعر هیچ‌گاه با اصل منطبق نیست، می‌نویسد:^۲

«... شاعر، تنها به قصد بیان معنا از کلمات کمک نمی‌گیرد، بلکه به ماورای آن، یعنی عالم ترنم و نغمه پرداز می‌اندیشد ... شعر پیوندی مبارک بین دنیای الفاظ و دنیای معانی پدید می‌آورد که در حالتی خاص تجلی پیدا می‌کند، حالتی که برای شاعر قابل تکرار نیست. کودک دوبار متولد نمی‌شود. کودکان دوقلو هر قدر شباهتشان به هم

۱. وی یکی از اساتید صاحب‌نظر در نقد ادبی است که سابقاً در دانشگاه‌های تهران به تدریس اشتغال داشت.

۲. العدمیة فی شعر «مواطن الغربة»: نقد لقصيدة «هرگز هیچ»، ص ۱۷-۱۹.

نزدیک تر باشد باز هم با یکدیگر اختلاف دارند. ترجمه و اصل هم این گونه‌اند، بر این اساس اگر سخنان اجحافی در حق شاعران نبود، شعر را امری توقیفی می‌دانستم...».

اکنون با توجه به واقعیت‌های موجود، این سؤال مطرح می‌شود که: آیا واقعاً شعر قابل ترجمه است؟

قبل از هر گونه پیش‌داوری یا پاسخ منفی به این سؤال، جا دارد محدودیت‌های ترجمه شعر به تفصیل بیان گردد. آنگاه داوری به خواننده موکول شود.

محدودیت‌های ترجمه شعر

الف) محدودیت وزن، قافیه و موسیقی درونی. محدودیت وزن، قافیه و موسیقی درونی یکی از موانع عمده در ترجمه شعر است؛ زیرا شعر عموماً بر وزن عروضی، قافیه و موسیقی متکی است که هیچ یک قابلیت ترجمه شدن را ندارند و در صورت ترجمه شدن، علاوه بر تغییر ساختار بیت، وزن و موسیقی نیز مختل می‌شود. گرچه ترجمه شعر به شعر هم نوعی ابداع‌گری محسوب می‌شود، اما با وجود آن، هیچ‌گاه نتوانسته جایگزین اصل باشد.

پرداختن به وزن، قافیه و موسیقی مستلزم بررسی دقیق و همه‌جانبه و آشنایی کامل با دو علم عروض و قافیه است که در اینجا نمی‌توان به همه ابعاد آن پرداخت. از این رو در این مجال تنها به یک مثال در باب محدودیت موسیقی بسنده می‌شود.

یکی از نمونه‌های گویای حاکمیت موسیقی، ابیات منسوب به ابو نجم عجلی^۲ و یا رؤبه بن عجاج است:^۳

| | |
|---|---|
| وَاهَاً لِلَّيْلِ ثُمَّ وَاهَاً وَاهَاً | هِيَ الْمُتَى لَوْ أَنَّنَا نِلْنَاهَا |
| يَنَالِيَتْ عَيْنَاهَا لَنَا وَ فَاهَا | بِشْمَنِ نُرُضِي بِهَا أَبَاهَا |
| إِنَّ أَبَاهَا وَ أَبَا أَبَاهَا | قَدْ بَلَّغَا فِي الْمَجْدِ غَايَتَاهَا |

۱. برای آگاهی بیشتر ر.ک.: العروض العَرَبِيّ البسيط.

۲. جامع الشواهد، ج ۳، ص ۱۲۲.

۳. شرح محیی‌الدین عبدالحمید بر شرح ابن عقیل، ج ۱، ص ۵۱.

از لیلی در شگفتم، باز هم در شگفتم! او امید [و آرزوی من] است. کاش به آرزویمان می‌رسیدیم. کاش دو چشم و دهان او از آن ما بود، تا با پرداخت پولی پدرش را راضی می‌کردیم. یقیناً پدر و جد او به اوج مجد و عظمت رسیده‌اند.

اگر به ابیات بالا با تأمل بنگریم، درمی‌یابیم که شاعر، در اشعار خود، حاکمیت را به جای نحو، به موسیقی داده، زیرا وی کوشیده است تا موسیقی لفظی کلمات مورد استفاده در شعرش را گوش‌نواز تر کند و لذا موسیقی را بر هر چیز دیگر مقدم کرده، حتی اگر در این رهگذر، نحوه مانع او شود، آن را قربانی هدف خود می‌کند. او سعی کرده تا آنجا که می‌تواند از «الف» استفاده کند تا موسیقی شعر خویش را با داشتن ۲۷ «الف» یعنی ۹ «الف» در هر بیت آهنگین کند. در چنین حالتی حذف یک «الف» و جانشین کردن «یاء» به سبب مضاف الیه بودن «أیها» و یا نصب اسم «لیت» در «عَیْنِیْهَا»، دو «الف» را از مجموع ۲۷ «الف» او می‌کاهد و لذا شاعر، نحو را فدای موسیقی می‌کند تا لطافت و زیبایی شعر و گوش‌نواز بودن آن به خوبی حفظ شود. در چنین حالتی موسیقی حرف اول را می‌زند. بنابراین شاعر به خود حق می‌دهد نحو را به قربانگاه موسیقی ببرد. حال با این توصیف، ترجمه ابیات فوق ولو ترجمه شعری می‌تواند جایگزین اصل باشد؟^۱

ب) محدودیت در انتقال صنایع ادبی. استفاده بجا و مناسب شعرا از صنایع ادبی، علاوه بر زیبایی بخشیدن به شعر، بیانگر مهارت آنان در نیکو سرودن شعر است. ترجمه صنایعی چون توریه، ایهام، مقابله، جناس، تضاد، مراعات نظیر، ارضاد، تجرید، مشاکله، لف و نشر^۲ و غیره محدودیتهایی در مسیر ترجمه شعر ایجاد می‌کند که به برخی از آنها اشاره می‌شود.

همان‌طور که قبلاً اشاره شد، جناس یکی از صنایع ادبی شایع در اشعار فارسی و عربی است که ترجمه آن عملاً غیر ممکن است؛ زیرا واژگانی که در زبان مبدأ دارای

۱. به نقل از: «کندوکاوی در صرف و نحو از دیدگاه عروض و قافیه»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی.

۲. (و یا) طح و نشر.

جناس هستند، در زبان مقصد هیچ گونه تجانسی در آنها دیده نمی‌شود، مثلاً در بیت زیر از مولوی^۱:

آتش است این بانگ نای و نیست باد هرکه این آتش ندارد نیست باد
 «نیست باد» بر دو معنا یعنی «باد نیست» و «نابود باد!» اطلاق شده که در ترجمه عربی یعنی «هذا الصُراخُ لِلنَّايِ نارٌ و لاالريخُ أو الهواءُ؛ تَبَأً و تَرَحاً لِذِي لَيْسَ لَهُ هَذِهِ النَّارُ» واژگان «لاالريخُ أو الهواءُ» و «تَبَأً و تَرَحاً» هیچ گونه تجانسی باهم ندارند.
 با وجود موانع و محدودیتهای ذکر شده، بسیاری از قصاید عربی به فارسی و بالعکس ترجمه شده که با همه زیبایی، باز هم ترجمه نمی‌تواند بیانگر اصل باشد؛ زیرا مترجم ناچار است اغلب صنایع بدیعی را بنابر ضرورت نادیده بگیرد. در اینجا به دو نمونه از قصاید عربی همراه با ترجمه شعری هریک به منظور مطابقت ترجمه با اصل، اکتفا می‌شود:

اولین قصیده، گزیده‌ای از سروده شریف رضی رحمته الله در رثای شهدای کربلاست^۲
 (بحر رَمَل):

| | |
|---|--|
| مَالَ قِي عِنْدِكَ آلَ الْمُصْطَفَى | كَرْبَلَا لَا زَلَّتْ كَرْبًا وَ بَلَا |
| بس چه‌ها دیده است آل مصطفی ^۳ | کربلا ای جای اندوه و بلا |
| مِنْ دَمٍ سَالَ وَمِنْ دَمْعٍ جَرَى | كَمْ عَلَى تُرْبِكَ لَمَّا صُرِّعُوا |
| سیل خون جاری و اشک از دیده‌ها | گشته بر خاک تو از افتادگان |
| وَهُمْ مَا بَيْنَ قَتْلَى وَ سِبَا | يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ عَايَنْتَهُمْ |
| کشته بینی و اسیر و مبتلا | ای پیامبر گر به آنان بنگری |
| أَنَّهُ خَامِسُ أَصْحَابِ الْكَسَا | قَتَلُوهُ بَعْدَ عِلْمٍ مِنْهُمْ |

۱. مثنوی؛ دفتر اول، بیت نهم.

۲. به نقل از: المجاني الحديثية، ج ۳، ص ۱۸۱.

۳. در این بیت بهتر بود جمله، دعایی ترجمه می‌شد؛ یعنی: «ای کربلا! پیوسته جای اندوه و بلا باشی!».

۴. أصحاب کسا عبارت‌اند از: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، امام علی علیه السلام، فاطمه زهراء علیها السلام، امام حسن و امام حسین علیهما السلام.

تشنه‌اش کشتند و دانستند او پنجمین معصوم از آل عبا

با بررسی ترجمه فوق و مطابقت دادن آن با اصل، درمی‌یابیم که ترجمه شعری، با همه زیبایی‌اش، تفاوت زیادی با اصل دارد که تنها به دو نکته اشاره می‌شود:

۱. تجانس میان «کربلا» و «کرباً و بلا»، «دم» و «دمع» از بین رفته است.

۲. در بیت سوم «لو» شرطیه است و جواب آن در بیت دیگری است که در اینجا

به اختصار حذف شده^۱، اما در ترجمه شعری، جمله حالیه «وَهُمْ مَا بَيْنَ قَتْلِي وَ سِبَا» جواب شرط محسوب شده است.

قصیده دوم گزیده‌ای از سروده ابو الحسن محمد بن عمران انباری یکی از شعرای

بغداد در روزگار الطائع لله عباسی با عنوان *عُلُوٌّ فِي الْحَيَاةِ وَ فِي الْمَمَاتِ* در رثای ابن بقیه

وزیر عزّ الدولة ابن بویه است^۲ که به شعر فارسی ترجمه شده است:

| | |
|---|---|
| <i>عُلُوٌّ فِي الْحَيَاةِ وَ فِي الْمَمَاتِ</i> | <i>لَحَقُّ تِلْكَ إِحْدَى الْمُعْجَزَاتِ</i> |
| بلند اندر حیات و در مماتی | بلند اختر یکی از معجزاتی |
| <i>كَأَنَّ النَّاسَ حَوْلَكَ حِينِ قَامُوا</i> | <i>وَفُودٌ نَدَاكَ أَيَّامَ الصَّلَاتِ</i> ^۳ |
| به گِردت خلق انبوه ایستاده | چنین ماند که در بزم صلاتی |
| <i>كَأَنَّكَ قَائِمٌ فِيهِمْ خَطِيباً</i> | <i>وَ كُأَلُهُمْ قِيَامٌ لِالصَّلَاةِ</i> |
| و یا همچون خطیبی تو به منبر | به پیش صف مهای صلاتی |
| <i>مَدَدَتْ يَدَيْكَ نَحْوَهُمْ اِحْتِفَاءً</i> | <i>كَمَدَّهُمَا إِلَيْهِم بِالْهَبَاتِ</i> ^۴ |
| گشاده دستهای سوی امت | چنان سرگرم جود موهباتی |

۱. اصل بیت: *لَرَأَتْ عَيْنَاكَ مِنْهُمْ مُنْظَرًا* *لِلْحَشَى شَجْوًا وَ لِلْعَيْنِ قَدَى*

آن وقت چشمان تو از (دیدن کشته‌ها و اسیران) منظره‌ای می‌دید که مایه حزن و اندوه درون و بسان خار در چشمان می‌شد.

۲. همان؛ ج ۳، ص ۳۳۸. ابن انباری با دیدن بدن به دار آویخته شده ابن بقیه، مرثیه زیبایی در رثای او سرود. تأثیر این قصیده چنان بود که وقتی عضدالدوله قاتل ابن بقیه از آن مطلع شد، آرزو کرد کاش خود او به جای مقتول به دار آویخته می‌شد و این قصیده در رثای او بود.

۳. *النَّدَى*: جود و کرم؛ *الصَّلَاة*: عطیه.

۴. *اِحْتَفَى* *يَحْتَفَى* *اِحْتِفَاءً* *بفلان*: در احترام و اکرام دیگران به نهایت درجه رسید.

ترجمه این قصیده نیز با همه زیبایی، کاملاً با اصل منطبق نیست، زیرا:

۱. الفاظ متجانس «صِلَاة» و «صَلَاة» و دو واژه متضاد «حیات» و «مات» ترجمه نشده‌اند. همچنین معادل دقیقی برای کلمات قافیه یعنی «المُعْجَزَاتِ، الصَّلَاتِ، الصَّلَاةِ، وَ الهَيَاتِ» انتخاب نشده است.

۲. در بیت اول معنای «لَحَقَّ تِلْكَ إِحْدَى الْمُعْجَزَاتِ» عبارت است از «در حقیقت، آن قضیه، یکی از معجزات است» در حالی که واژه «بلند اختر» معادل دقیق آن نیست.

بنابراین همان طور که اشاره شد ترجمه شعر - حتی در قالب شعری - عملاً غیر ممکن است. این مطلب، هرگز به معنای ضعف مترجمان شعر به شعر نیست، بلکه ساختار شعر، غیر قابل ترجمه است. در مجموع می‌توان چنین استنتاج کرد که ترجمه شعر، معادلی تقریبی است. در نهایت بهترین توصیه در ترجمه شعر به شعر آن است که وزن شعر ترجمه شده با وزن شعر اصلی یکسان باشد مثلاً اگر شعر زبان مبدأ از بحر رمل است، ترجمه آن نیز در بحر رمل سروده شود.

ترجمه شعر محدودیتهای دیگری مانند محدودیت ترجمه کنایه و استعاره دارد که به دلیل وجود بحثی مستقل در این کتاب از آن صرف نظر می‌شود.^۱

۵. ترجمه نثر به شعر

این قسم از ترجمه به نوبه خود، نوعی ابتکار و هنرنمایی در گستره ادبیات است و تنها از عهده کسانی برمی‌آید که از ذوق شعری بالایی برخوردار باشند. ترجمه نثر به شعر با اینکه ترجمه دقیقی نیست اما به وفور مورد استفاده قرار گرفته است. ترجمه قرآن کریم و احادیث معصومین به شعر فارسی، زیباترین نمونه این قبیل ترجمه‌هاست که به اقتضای بحث به چند نمونه استناد می‌شود.

یکی از شعرای نامدار فارسی زبان که اهتمام زیادی به ترجمه شعری قرآن و

۱. ر.ک.: فصل پنجم، ترجمه کنایه و استعاره.

احادیث داشته جلال الدین محمد بلخی، مشهور به مولوی است. این شاعر توانا، علاوه بر ترجمه آیات و احادیث، از اقتباس و تلمیح^۱ نیز غفلت نکرده است. او در ترجمه آیات زیر:

﴿فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَ أَنْظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَ لِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَ أَنْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا^۲ ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا^۳﴾: به غذا و نوشیدنی خود بنگر که تغییری نکرده و به الاغت بنگر و برای اینکه ما تو را آیتی بر خلق قرار دهیم و به استخوانهای الاغت بنگر که چگونه آنها را جمع و بر یکدیگر سوار می‌کنیم سپس بر آنها گوشت می‌رویانیم.
می‌گوید:^۴

هین عَزَّیْرًا در نگر اندر خرت که بپوسیدست و ریزنده برت
پیش توگرد آوریم اجزاش را آن سر و دم و دو گوش و پاش را
او با اشاره به حدیث «المؤمنُ مِرْأَةُ الْمُؤْمِنِ»^۵ می‌گوید:

مؤمنان آینه همدیگرند این خبر می از پیمبر آورند^۶
چونکه مؤمن آینه مؤمن بود روی او ز آلودگی ایمن بود^۷

یکی دیگر از شاعران نامدار ادب فارسی ناصر خسرو قبادیانی است. این شاعر ارزنده در ترجمه آیات و احادیث، ابیات زیبایی را خلق کرده است که در اینجا به ترجمه شعری دو حدیث شریف بسنده می‌شود.

شاعر در بیان حدیث «قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ»^۸ می‌گوید:^۹

۱. تلمیح در لغت از ریشه «لَمَحَّ - لَمَحًا» به معنای نگرستن به جانب چیزی است و در اصطلاح به معنای

گوشه چشم داشتن به آیه‌ای از قرآن کریم، حدیثی از بزرگان دین و یا واقعه مشهوری است.

۲. أَنْشَرَ اللَّهُ عِظَامَ الْمَيِّتِ: خداوند استخوانهای میت را از جایشان برداشت و بر روی یکدیگر سوار کرد (المنجد).
۳. بقره، ۲۵۹.

۴. مثنوی، دفتر سوم، شرح استعلامی، ص ۸۶.

۵. احیاء علوم الدین، ج ۲، ص ۱۸۳؛ و نیز: تأثیر قرآن و حدیث در ادب فارسی، ص ۸۸.

۶. مثنوی، دفتر اول، ص ۹۳.
۷. همان، دفتر دوم، ص ۲۷۰.

۸. شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۵۳.

۹. به نقل از: تأثیر قرآن و حدیث در ادب فارسی، ص ۱۱۸.

قیمت هرکس به قدر علم اوست هم چنین گفته است امیرالمؤمنین
ناصر خسرو در ترجمه حدیث «الدُّنْيَا حَيْفَةٌ وَ طَلَّابُهَا كِلَابٌ»^۱ می‌گوید:
ای پسر مشغول این دنیا است خَلَقَ چون به مردار است مشغول این کلاب
نمونه دیگر ترجمه نثر به شعر، ترجمه آیه زیر در شعر یکی از شعرای فارسی زبان
است:

﴿مَثَلٌ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ
ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتَهُ وَ مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ﴾^۲: مثل آنچه (کافران)
در این زندگی دنیا انفاق می‌کنند، بسان بادی است که در آن سرمای (شدید) است و به
کشتزار قومی که بر خود ستم کرده‌اند، برسد. سپس آن قوم را هلاک سازد و خداوند به
آنها ستم نکرد، ولیکن ایشان بر خود ستم می‌کنند.
شاعر می‌گوید:

هست انفاق خسیسان در آمل همچو بادی سرد بر کشت و عمل
کشتهای ظالمان گردد تباه از سموم گرم یا سرد و سیاه
حق نکرده هیچ بر ایشان ستم بل ستم بر حق خود کردند هم
نمونه دیگر از ترجمه نثر به شعر، ترجمه منظوم قرآن مجید است که آقای امید
مجد در ۱۸ هزار بیت به رشته نظم کشیده است.

بدون شک این قبیل ترجمه‌ها، غالباً تکلف‌آمیز و تابع تفنن و سلیقه گوینده
است و لذا قبل از آنکه از متن اصلی پیروی کند، از ضرورت‌های شعری و تنگنای قافیه
تبعیت می‌کند. در نتیجه این نوع ترجمه چندان دقیق نیست. به عبارت دیگر، جتبه ذوقی
و هنری کلام منظوم بیشتر از جنبه عقلی و استدلالی آن مورد عنایت سراینده است؛^۳ زیرا
در ترجمه منظوم، شاعر ناچار است واژگانی را برگزیند که تکمیل‌کننده وزن و قافیه بیت
باشد؛ در نتیجه الفاظ انتخاب شده اغلب زاید بر اصل، یا متفاوت با اصل است.

۱. الجامع الصغیر، ج ۲۳، ص ۱۹۳.
۲. آل عمران، ۱۱۷.
۳. ر.ک.: «قرآن در تنگنای قافیه، نقدی بر ترجمه منظوم قرآن کریم»، مجموعه مقالات سومین
کنفرانس بررسی مسائل ترجمه، اسفند ۱۳۷۷.

۶. ترجمه شفاهی

ترجمه شفاهی عموماً مشتمل بر دو بخش یعنی سخنرانی و مصاحبه است.

۶-۱ ترجمه سخنرانی. ترجمه سخنرانی نیازمند تمرین، تکرار و ممارست فراوان

است و اصولاً به سه صورت ترجمه می‌شود:

الف) ترجمه بر اساس نوشته‌های گوینده. در صورتی که متن کامل سخنرانی، مکتوب باشد می‌توان اصل متن را از گوینده اخذ و پس از ترجمه، در انتهای سخنرانی قرائت کرد.

ب) ترجمه بند به بند. ترجمه بند به بند (یا پاراگراف به پاراگراف) آن است که سخنران یک بند از سخنان خود را ایراد کند، سپس مترجم همان بند را ترجمه کند. این روال تا پایان سخنرانی ادامه می‌یابد.

ج) ترجمه هم‌زمان. دشوارترین نوع ترجمه، ترجمه هم‌زمان است، زیرا مترجم فرصت فکر کردن یا مراجعه به فرهنگ لغت و غیره را به هیچ عنوان ندارد. در ترجمه هم‌زمان، یک یا چند مترجم در سالنهای مجاور کنفرانس مستقر می‌شوند و صدای سخنران را از طریق گوشی دریافت و بلافاصله سخنرانی را به زبانهای مختلف ترجمه می‌کنند. صدای مترجمان از طریق فرستنده داخل سالن، به گیرنده‌های مخاطبان منتقل می‌شود. از آنجاکه ممکن است سخنرانی، هم‌زمان به چند زبان ترجمه شود، این اختیار به مخاطب داده می‌شود تا گیرنده خود را که مجهز به چندین کانال است بر اساس زبان انتخابی تنظیم کند.

تذکره: سخنرانی غالباً به دو صورت اول شخص مفرد یا سوم شخص مفرد ترجمه می‌شود؛ مثال:

۱. سخنران از میهمان‌نوازی شما سپاسگزاری می‌کند (سوم شخص مفرد).

۲. من از میهمان‌نوازی شما سپاسگزاری می‌کنم (اول شخص مفرد).

۶-۲ ترجمه مصاحبه. این نوع ترجمه نیازمند دقت، تمرین و ممارست مداوم

است. مترجم مصاحبه‌های مطبوعاتی یا رادیوتلوویزیونی فرصت ترجمه واژه به واژه عبارات را ندارد. به همین سبب در صورت یادداشت‌برداری از همه سخنان گوینده،

رشته کلام از دست او خارج می‌شود و چه بسا نتواند مقصود اصلی را بیان کند؛ بنابراین مترجم باید خلاصه نویسی را اساس کار خویش قرار دهد. برای مقدمات این کار باید به طور آزمایشی از مصاحبه‌های مختلف خلاصه‌برداری کند تا در صورت نیاز از تجربه به دست آمده استفاده نماید.

نکته‌ای که نباید از آن غفلت کرد این است که سرعت تکلم گویندگان با یکدیگر متفاوت است و لذا مترجم باید خود را به سرعت زیاد عادت دهد تا با گوینده هماهنگ گردد.

نکته دیگر اینکه مترجم باید قبل از انجام دادن مصاحبه از گویندگانی که آهسته سخن می‌گویند درخواست کند صدای خود را بلندتر کنند تا ترجمه دقیق‌تر صورت پذیرد.

خلاصه بحث: ترجمه شفاهی شرایطی دارد که بدون فراهم شدن آن، ترجمه ممکن نیست. این شرایط به طور خلاصه عبارت‌اند از:

۱. آشنایی کامل با دو زبان مبدأ و مقصد.
۲. آشنایی تخصصی با موضوع مصاحبه یا سخنرانی؛ برای مثال اگر موضوع مصاحبه یا سخنرانی در ارتباط با سیاست است، اصطلاحات سیاسی را به خوبی دریابد.
۳. سرعت عمل و حضور ذهن بسیار بالا در ترجمه.
۴. آشنایی با فن بیان و سخنوری.
۵. دقت در به کار بردن الفاظ و واژگان، به طوری که کلمات و اصطلاحات در حد تحصیلات، موقعیت اجتماعی، سیاسی و علمی گوینده باشد.
۶. پرهیز از دخالت عقاید شخصی در ترجمه.
۷. دقت در یادداشت‌برداری از گفته‌های سخنران؛ به طوری که این کار ذهن او را از توجه به سخنران باز ندارد.

سایر انواع ترجمه از دیدگاه یکی از صاحب‌نظران غربی. یکی از صاحب‌نظران غربی به نام نیومارک در کتاب *Approaches To Translation* دو عنوان جدید برای ترجمه پیشنهاد کرده که ترجمه پیامی و ترجمه معنایی نام دارد. گرچه تقسیم‌بندی

نیومارک را همه صاحب‌نظران پذیرفته‌اند، اما مفاهیم مورد نظر وی به نحوی با تعاریف برخی از انواع ترجمه منطبق است. او در بیان نظریه خود می‌نویسد:

«ترجمهٔ پیامی می‌کوشد بر خوانندگان تأثیری مشابه با تأثیر وارد شده بر خوانندگان متن اصلی بگذارد. اما ترجمهٔ معنایی سعی می‌کند تا آنجا که ساختار معنایی و نحوی زبان مقصد اجازه می‌دهد عین معنای متن اصلی را ارائه کند»^۱.

با دقت در این دو عنوان می‌توان دریافت که ترجمهٔ پیامی تقریباً معادل ترجمه تحت اللفظی و ترجمهٔ معنایی معادل ترجمهٔ دقیق و روان است. بنابراین هر قدر گستره نام‌گذاری ترجمه بیشتر شود باز هم در همان محدودهٔ تعاریف قبلی جای می‌گیرد.

ترجمه از ترجمه

گاهی دیده می‌شود اثری از زبان مبدأ به زبان مقصد ترجمه می‌شود؛ سپس مترجم دیگری همان ترجمه را به زبان سوم برمی‌گرداند؛ برای مثال از انگلیسی به عربی، سپس از عربی به فارسی. در چنین حالتی نباید انتظار داشت، ترجمه با اصل برابری کند؛ زیرا چنین ترجمه‌ای در صورتی موفقیت‌آمیز است که منقول از متن انگلیسی باشد. در غیر این صورت امانت علمی به طور شایسته مراعات نمی‌شود. بدون شک شرط یک ترجمهٔ خوب و موفق آن است که از متن اصلی یعنی زبانی که مؤلف بدان سخن گفته، ترجمه شده باشد. در غیر این صورت، بیانگر سخنان واقعی مؤلف نخواهد بود.

ترجمه‌های متعدد از یک اثر. از آنجا که برداشت مترجمان از یک اثر غالباً با یکدیگر متفاوت است، ترجمه‌های متعدد، قابل توجیه است. بهترین مثال برای ترجمه‌های متعدد، قرآن کریم است. با اینکه متن عربی قرآن برای مترجمان یکسان و مشترک است اما زاویه دید و ذوق هر مترجم با دیگری کاملاً متفاوت است و لذا ترجمه‌ها ابعاد مختلفی پیدا کرده‌اند. حتی گاهی دریافت معنا و نقل پیام متن، دارای

۱. ر.ک.: «بحث دربارهٔ ترجمهٔ آزاد و ترجمهٔ دقیق»، مجموعه مقالات سومین کنفرانس بررسی مسائل ترجمه، ص ۲۰۲.

تفاوت‌های اساسی است. بر این اساس ترجمه متعدد یک اثر نه تنها نقص محسوب نمی‌شود بلکه به نوعی کامل‌کننده ترجمه‌های پیشین است.

انواع متون در ترجمه

ترجمه هر متن بر اساس ویژگی‌های ادبی، علمی، دینی، سیاسی، مطبوعاتی و نمایشی، سبک خاصی از ترجمه را می‌طلبد. به همین منظور در این قسمت انواع متون بر اساس موضوع، بررسی می‌شود:

۱. متون ادبی. ترجمه متون ادبی مشتمل بر نظم و نثر، نیازمند دانش و تخصص در حد نویسنده اصلی است؛ زیرا ترجمه این قبیل متون مستلزم آشنایی با رموز، کنایات، تشبیهات، استعارات و از همه مهم‌تر علوم بلاغت است. اصولاً ترجمه آثار ادبی باید «از تعقیدهای لفظی و معنوی عاری و به زیور فصاحت و بلاغت متحلی باشد و یا بیانی خوب و ساده و دلنشین نوشته شود تا رغبت خواننده را برانگیزد».^۱ در این حالت است که ترجمه به اصل نزدیک می‌شود و امانت علمی مراعات می‌گردد. بسیار اتفاق می‌افتد که یک معنا در زبان مبدأ در قالب جملات ادبی به شیوه‌های مختلف بیان می‌شود. در چنین حالتی مترجم باید معادل ادبی هر جمله را در زبان مقصد به شایستگی جایگزین کند. اگر به جملات زیر توجه شود، معنای مردن در هر یک وجود دارد، اما هر جمله بار ادبی و احساسی خاصی دارد که مترجم نباید از آن غفلت کند؛ زیرا هر جمله در بردارنده پیامی ویژه است:

۱. اَلتَّحَقَّ بِالرَّفِیقِ اَلْاَعْلٰی: به رفیقِ اعلیٰ پیوست (بسیار ادبی، مذهبی).

۲. اَلتَّحَقَّ بِالْمَلَأِ اَلْاَعْلٰی: به ملاءِ اعلیٰ پیوست (بسیار ادبی، مذهبی).

۳. نَقَلَهُ رَبُّهُ اِلٰی دَارِ کَرَامَتِهِ: پروردگارش، او را به سرای کرامت خویش منتقل

ساخت (بسیار ادبی، مذهبی).

۴. اِخْتَارَ لَهُ اللّٰهُ مَاخْتَارَ لِاصْفِيَاءِهِ مِنْ جِوَارِ رَحْمَتِهِ: خداوند آنچه را که از جوارِ

- رحمت خود برای برگزیدگانش اختیار کرد، برایش برگزید (بسیار ادبی، مذهبی).
۵. اِنْتَقَلَ إِلَى رَحْمَتِهِ تَعَالَى: به رحمت ایزدی پیوست (ادبی، مذهبی).
 ۶. اِسْتَأْتَرَ اللّٰهُ بِهِ: خداوند او را برگزید (ادبی، مذهبی).
 ۷. وَاَرَاهُ لِحْدَهُ: گورش، او را در خود پنهان کرد (معمولی).
 ۸. عَيَّيْتُهُ حُفْرَتُهُ: حفره گور^۱، او را پنهان ساخت (معمولی).
 ۹. اِنْفَضْتُ اَنْفَاسَهُ الْمَعْدُوْدَةَ^۲: نفسهای محدودش به پایان رسید (ادبی).
 ۱۰. قَضَى نَحْبَهُ: زندگی را بدرود گفت^۳ (ادبی، قرآنی).
 ۱۱. مَاتَ حَتْفًا^۴ اَنْفِهِ^۵: به مرگ طبیعی از دنیا رفت (تقریباً ادبی).
 ۱۲. اُسْتُشْهِدَ: شهید شد؛ به شهادت رسید (ادبی، مذهبی).
 ۱۳. تَوَفَّاهُ اللّٰهُ: جان به جان آفرین تسلیم کرد^۶ (ادبی، مذهبی).
 ۱۴. اَدْرَكَهُ الْمَوْتُ: مرگ او را دریافت (مؤدبانه).
 ۱۵. لَقِيَ حَتْفَهُ^۷: از بین رفت^۸، کشته شد (معمولی).
 ۱۶. لَقِيَ مَصْرَعَهُ: از بین رفت، کشته شد (معمولی).
 ۱۷. وَاَفَاهُ الْاَجَلَ: اجل به سراغش آمد (تقریباً ادبی).
 ۱۸. اَفْضَى اِلَى رَبِّهِ: به جانب پروردگارش رهسپار شد (ادبی).
 ۱۹. لَفَظَ نَفْسَهُ: جان از تن به در کرد (معمولی).
 ۲۰. لَقِيَ رَبِّهِ: به دیدار پروردگارش شتافت (ادبی، مذهبی).

۱. «گورش». ۲. المعدود: قابل شمارش.

۳. این ترجمه معادل دقیق جمله عربی نیست.

۴. نحویان نصب «حَتْف» را بنا بر مفعول مطلق بودن می دانند. اگر چه از این واژه فعلی به نام «حَتَف» بنا نشده است تا مصدرش مفعول مطلق باشد، اما چنین توهم شده که «حَتَف» مصدری برای فعل «حَتَف» است یعنی «حَتَفَ حَتْفَ اَنْفِهِ» (لسان العرب، ذیل ماده «حَتَف»).

۵. و یا: مَاتَ حَتْفًا اَنْفِيهِ. «الأَنْفَان» در لغت به معنای دهان و بینی است (برای توضیح بیشتر رجوع کنید به: مبحث «دشواری ترجمه اسمهای ملحق به مُثَنَّى»).

۶. معادل تقریبی.

۸. معادل تقریبی.

۷. الحَتْف، ج: حُوف؛ مرگ.

۲۱. لاقاهُ (واقاهُ) حِمَامُهُ: مرگ، به ملاقاتش آمد.^۲
۲۲. وُورِي جُثْمَانُهُ: پیکرش [از دیده‌ها] نهان گشت.^۴ چهره در نقاب خاک کشید (ادبی).
۲۳. تُؤَفِّي: وفات یافت (معمولی).
۲۴. مات: مُرد (معمولی).
۲۵. هَلَكَ: هلاک شد (توهین آمیز).^۵
۲۶. اِلْتَحَقَ بِالذَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ: به درک واصل شد (توهین آمیز).
گاهی همین معنا در فارسی با عباراتی همچون «شمع وجودش خاموش شد»، «کُل وجودش پرپر شد»، «خرقه تهی کرد» اراده می‌گردد.
۲. متون علمی. ترجمه متون علمی به دلیل کثرت لغات و اصطلاحات تخصصی به راحتی برای هر مترجمی امکان پذیر نیست زیرا سبکی متفاوت از دیگر متون دارد؛ برای مثال اگر یک ادیب با جملاتی مانند جملات زیر برخورد کند بدون شک مقصود اصلی گوینده را به خوبی نمی‌تواند دریابد:
- الف) لَدَيَّ جِهَازٌ مُضَخَّمٌ أَوْلَى صَوْتِي قَلِيلُ الضَّجِيجِ: ^۶ یک دستگاه پری آمپلی فایر صوتی با پارازیت کم، دارم.
- ب) يُسَمَّى تَصْنِيعُ الْمَكْرَبَاتِ بِوِاسِطَةِ النِّبَاتَاتِ الَّتِي تَلْتَقِطُ الطَّاقَةَ الضَّوئيةَ، تَخْلِيقَ عَمَلٍ يَخْضُورِي: ^۷ ساخت و ساز ترکیبات کربنی (کربن دار) به وسیله گیاهانی که انرژی نوری را جذب می‌کنند «فتوسنتز» نامیده می‌شود.
- این دشواری از آنجا ناشی می‌شود که ادبا به دلیل آشنا نبودن با اصطلاحات متون

۱. الحِمَام: مرگ.
۲. مرگ، او را ملاقات کرد.
۳. مجهول «وَأَزَى».
۴. و یا «پیکرش به خاک سپرده شد».
۵. «هلاک شد» در فارسی، همیشه توهین آمیز است اما «هَلَكَ» در عربی، همیشه توهین آمیز نیست. مثال: ﴿وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلِ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكِّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قَلْتُمْ لَنْ نَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا﴾ (غافر، ۳۷).
۶. مجله علم الکترونیات و الکترونیک، ایلول، سبتمبر ۱۹۸۸ م.
۷. الموسوعة: عربيّة عالميّة مُصَوَّرة بالألوان؛ ج ۶، ص ۱۰۱۵ [الْيَخْضُور: كُلوْفيل یا سبزیته].

علمی، تصور کاملی از آن ندارند، به همین دلیل در ترجمه متون علمی موفق نیستند. پیشنهاد می‌شود کسانی که به دو زبان فارسی و عربی آشنایی دارند، ولی با متون علمی آشنایی کامل ندارند از ترجمه این قبیل متون خودداری کنند.

۳. متون دینی. ترجمه متون دینی مانند سایر متون، نیازمند تخصص و دقت فوق‌العاده‌ای است؛ زیرا در آنها سخن از دستورات الهی یا رهنمودهای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام است. لذا کمترین بی‌توجهی، انحراف افکار از گفتار خداوند سبحان، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و یا ائمه معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام را به دنبال خواهد داشت. جاحظ بصری با بیان دشواری ترجمه قرآن می‌نویسد:^۱

«... آنچه یاد شد در صورتی است که ترجمه کتابهای هندسه، نجوم، حساب و موسیقی باشد حال قیاس کنید که وضع به چه منوال خواهد بود اگر موضوع، ترجمه کتابهای دین باشد که در آنها سخن از خدای عزّ و جلّ است و اینکه چه سخنانی در حق او روا و چه سخنانی نارواست ... مترجم باید بداند مثل چیست، بدیع چیست، اشاره و کنایه کدام است و تفاوت میان ایجاز و اطناب چیست؟»

جاحظ سپس با بیان شرایطی برای ترجمه متون دینی می‌نویسد:^۲

«... تا آنگاه که مترجم به آنچه که یاد شد آگاهی نیابد، در بیان و تأویل سخنان دینی به خطا خواهد رفت و زیان لغزش دینی از لغزش در ریاضیات، صنعت، فلسفه، کیمیا و برخی دیگر از دانشهایی که آدمی در زندگانی خود از آنها سود می‌جوید، بیشتر است».

ترجمه قرآن، این معجزه الهی در دست بشر، در خلال سالیان متمادی یکی از جنجالی‌ترین بحثها محسوب می‌شد؛ زیرا بسیاری عقیده داشتند، الفاظ قرآن والاتر از آن است که قابل ترجمه باشد. مضافاً اینکه ترتیب آیات، موسیقی الفاظ، کنایه‌ها، استعاره‌ها و هزاران نکته دیگر مانع از آن است که بتوان آیات را معادل‌سازی کرد. گرچه

۱. الحیوان، ج ۱، ص ۷۵؛ و نیز: «ترجمه در نخستین سده‌های اسلامی»، فصلنامه مترجم، تابستان ۱۳۷۱، ص ۱۴.
۲. همانجا.

این سخنان تا حدودی منطقی به نظر می‌رسد، اما نباید فراموش کرد که زبان بسیاری از مسلمانان عربی نیست، از این رو چاره‌ای جز روی آوردن به ترجمه نیست. از سویی دیگر گذر از این مسیر دشوار نیاز به دقت و تیزبینی فوق‌العاده دارد؛ زیرا دقایق آیات مستلزم بررسی همه جانبه و کارگروهی است. نباید فراموش کرد که کار فردی در ترجمه قرآن با همه ارزش و منزلتی که دارد خالی از نقص نیست. در اینجا با دعای خیر و رحمت فراوان بر روان حکیم فرزانه مرحوم استاد مهدی الهی قمشه‌ای، که شیوه خاصی را در ترجمه قرآن ارائه نمودند، به نظر می‌رسد ترجمه ایشان، که کاری فردی است، خالی از خطاهای سهوی نباشد. دو نمونه از ترجمه ایشان به عنوان مثال، دلیلی بر این مدعاست:

﴿يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ﴾^۱

ترجمه مرحوم الهی قمشه‌ای: «در آن روز سخت، مردم مانند ملخ از هر سو پراکنده شوند».

اشکال: الفَرَّاش به معنای پروانه است نه ملخ. نکته مهم این است که حرکت این دو موجود کاملاً با یکدیگر متفاوت است زیرا ملخ حرکتی جهنده دارد در حالی که پروانه این چنین نیست.

ترجمه صحیح: روزی که (در آن) مردم مانند پروانه پراکنده‌اند. (پراکنده می‌شوند)

﴿فَأْتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا﴾^۲

ترجمه مرحوم الهی قمشه‌ای: آنگاه قوم مریم که (از این قضیه آگاه شدند) به جانب او آمدند که از این مکانش همراه ببرند (بر او به ملامت) گفتند ای مریم! عجب کار منکر و شگفت آوری کردی.

اشکال: در این آیه «قوم» فاعل «أَتَتْ» نیست بلکه فاعل، حضرت مریم عَلَيْهَا السَّلَامُ است. از طرف دیگر «أَتَتْ» متعدی به «باء» است و مرجع ضمیر عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ است،

در حالی که فعل، لازم ترجمه شده است.

ترجمه صحیح: مریم عَلَيْهَا طفل خویش را برداشت و نزد قومش برد. آنها گفتند: ای مریم حقا که چیزی شکفت انگیز آورده‌ای!
ترجمه جلال‌الدین فارسی نیز با همه محاسنی که دارد، خالی از این قبیل اشتباهات سهوی نیست:^۱

﴿فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا﴾^۲

ترجمه جلال‌الدین فارسی: پس پروردگارش آن دختر را به نیکی پذیرفت و او را به نیکی پرورش داد و سرپرستی او را زکریا به عهده گرفت.
اشکال: کَفَّلَ دو مفعولی و «زکریا» مفعول به دوم آن است. ولی «زکریا» فاعل کَفَّلَ ترجمه شده است.

ترجمه صحیح: پس پروردگارش آن دختر را به نیکی پذیرفت و او را به نیکی پرورش داد و زکریا را به سرپرستی وی گماشت.
گاهی خطای سهوی در برخی از ترجمه‌ها به اندازه‌ای است که معنای آیه کاملاً دگرگون شده است:^۳

﴿مَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ﴾^۴

ترجمه ابوالقاسم پاینده: هر که خدا را خوار کند، هیچ کس او را گرامی ندارد!
اشکال: «الله» فاعل است نه مفعول.

ترجمه صحیح: خداوند هر که را خوار کند، هیچ کس او را گرامی نمی‌دارد.
دیگر ترجمه‌های قرآن هم از این قبیل خطاهای سهوی در امان نبوده‌اند از جمله:^۵
﴿مَا نُنَسِّخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا﴾^۶
تفسیر نمونه:^۷ هیچ حکمی را نسخ نمی‌کنیم و یا نسخ آن را به تأخیر نمی‌اندازیم

۱. به نقل از: مجله کیهان اندیشه، «ترجمه‌ای جدید از قرآن»، گروه مترجمان دارالقرآن الکریم، ش ۳۸، مهر و آبان ۱۳۷۰. ۲. آل عمران، ۳۷. ۳. ر. ک.: همان. ۴. حج، ۱۸. ۵. ر. ک.: همان. ۶. بقره، ۱۰۶. ۷. بر اساس ترجمه زیر آیات.

مگر اینکه بهتر از آن یا همانند آن را جانشین آن می‌سازیم.

ترجمه عبدالمحمد آیتی: هیچ آیه‌ای را منسوخ یا ترک نمی‌کنیم مگر آنکه بهتر از آن یا همانند آن را می‌آوریم.

اشکال: «ما» نافیهِ ترجمه شده در صورتی که «ما» به دلیل مجزوم شدن شرط و جزای آن یعنی (نَسَخَ) و (نَأْتِ) شرطیه است.

ترجمه صحیح: هر آیه‌ای را نسخ کنیم یا آن را به دست فراموشی بسپاریم یا (نسخ) آن را به تأخیر اندازیم بهتر از آن یا همانند آن را می‌آوریم.

۴. متون مطبوعاتی. ترجمه متون مطبوعاتی به دلیل وسعت کاربرد الفاظ در معانی جدید، به تخصص در زمینه اصطلاحات مطبوعاتی نیاز دارد؛ زیرا معانی اغلب واژگان مطبوعاتی قابل تطبیق بر واژگان غیر مطبوعاتی نیست. به عنوان مثال واژه «فَاز» در متون غیر مطبوعاتی به معنای «رستگار شد» است. در حالی که در مطبوعات به معنای «برنده شد» به کار می‌رود، مثال:

﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾^۱: هر که از خدا و رسولش اطاعت کند قطعاً به رستگاری عظیمی دست یافته است.

فَازَ الْأَعْيَبُ بِمِدَالِيَّةٍ ذَهَبِيَّةٍ: بازیکن برنده مدال طلا شد.

تَنَاوَلَ در متون غیر مطبوعاتی به معنای «تناول کرد، خورد» و در مطبوعات به معنای «به کاری پرداخت» است؛ مانند:

تَنَاوَلَتْ إِفْتِيحِيَّةُ الْمَجَلَّةِ مَشَارِيعَ الْبِلَادِ الْاِقْتِصَادِيَّةِ وَالسِّيَاسِيَّةِ: سرمقاله مجله به طرح‌های اقتصادی و سیاسی کشور پرداخت.

إِعْتَرَفَ در متون غیر مطبوعاتی به معنای «اعتراف کرد» و در مطبوعات به معنای «به رسمیت شناخت» است؛ مانند:

إِعْتَرَفَ الْمُتَّهَمُ بِذَنْبِهِ: متهم به گناه خود اعتراف کرد.

اعْتَرَفَتْ مُنْظَمَةُ الْأُمَمِ الْمُتَّحِدَةِ بِالْبُوسْنَةِ وَ الْهَرَسَكِ: ^۱ سازمان ملل متحد، بوسنی و هرزگوین را به رسمیت شناخت.

۵. متون داستانی و نمایشنامه‌ای. ترجمه داستان یا نمایشنامه با دیگر متون قدری تفاوت دارد. گاهی مؤلف بنا به ضرورت قسمتهایی از داستان یا نمایشنامه را به زبان عامیانه و محاوره‌ای بیان می‌کند تا بتواند آن را ملموس تر جلوه دهد. در این گونه موارد مترجم نیز باید ترجمه را به سبک و سیاق مؤلف بیان کند تا جو داستان یا نمایشنامه حالت طبیعی خود را حفظ کند. امروزه این شیوه نگارشی در متون ادب فارسی و عربی به وفور دیده می‌شود. در اینجا برای نمونه به بخشی از داستان احمد حسن زیات ^۲ با عنوان «أَوَّلُ دَرَسِ الْأَقْيَئَةِ» - به نقل از یک دانش‌آموز مصری که به زبان عامیانه سخن گفته - توجه کنید: ^۳

فقال: لَأَيَّ أَفْنَدِي إِتَكَلَّمْ لَنَا شَوَيْتَ إِنْشَا شَفَهِي! ^۴
و آخِرُ: اسْمُ حَضْرَتِكَ إِيهْ يَا أَفْنَدِي؟ وَ اللَّهُ إِنْتَ رَاجِلٌ طَيِّبٌ! ^۵
و آخِرُ: فَلَانُ صَوْتُهُ جَمِيلٌ يَا أَفْنَدِي، حَلِيهِ يُعْنِي شَوَيْتَ!
ترجمه محاوره‌ای:

سپس گفت: نه آقا چه کمی انشای شفاهی بگید!
و دیگری گفت: اسم شما چیه آقا؟ به خدا تو مرد خوبی هستی!
و دیگری گفت: فلانی صدش خوبه، بگذارید کمی بخونه! (و یا) بذارید یه کم بخونه!

گاهی زبان داستان به گفتگوی یک تحصیل‌کرده با فردی عامی اختصاص می‌یابد. در این گونه موارد باید واژگان ترجمه، این تمایز را به خوبی نشان دهد.
زبان ترجمه نمایشنامه نیز علاوه بر موارد ذکر شده، باید ساده، گویا و قابل اجرا

۱. به فتح هاء و سین بر اساس ضبط المنجد في الأعلام، الطبعة السادسة.
۲. وی از نویسندگان مشهور مصر است. از جمله تألیفات او تاریخ الأدب العَرَبِيّ، روفائيل، آلام فترتر است.
۳. نصوص من النثر و الشعر في العصر الحديث، ص ۱۲۹.
۴. أَفْنَدِي: يَا سَيِّدِي؛ إِتَكَلَّمْ: تَكَلَّمْ؛ شَوَيْتَ: قَلِيلاً.
۵. رَاجِلٌ: رَجُلٌ.

در صحنهٔ تئاتر باشد؛ زیرا تماشاگر فرصت مراجعه به لغت‌نامه را ندارد تا در برخورد با واژهٔ مشکل، معنای آن را بیابد.

ویژگیهای زبان عامیانه و محاوره‌ای. زبان عامیانه و محاوره‌ای به عنوان زبانی با واژگان و اصطلاحات غیر رسمی متداول که معمولاً برای افراد یک گروه اجتماعی یا ناحیه‌ای خاص قابل درک است، ویژگیهایی دارد که برخی از آنها به اختصار عبارت‌اند از:^۱

۱. حذف فعل از آخر جمله و جابه‌جایی ارکان جمله؛ مانند: دیدم سعید را؛ دیروز رفتم دیدن دوستم.

۲. مختصرنویسی؛ مانند: کتابهایش: کتابهایش؛ می‌گویم: می‌گم.

۳. خروج فعل از معنای اصلی؛ مانند: تو رگ زد به معنای «غذا خورد» (در اصطلاح کارمندان بیمارستان)؛ فیوزش پرید به معنای «عصبانی شد» و سیمهایش اتصالی داشت به معنای «روانی بود» (در اصطلاح کسانی که با برق سروکار دارند)؛ ضربه فنی کرد به معنای «غلبه کرد» (در اصطلاح کشتی‌گیران)؛ شارژ شد به معنای «تقویت شد» (در اصطلاح باتری‌سازان)؛ سوخت‌گیری کرد به معنای «غذا خورد» و تو دنده زد به معنای «حرکت کرد» (در اصطلاح رانندگان).

برخی از صاحب‌نظران، زبان عامیانه را از زبان محاوره‌ای مجزا می‌دانند؛ اما به نظر می‌رسد به این تمایز نیازی نباشد.

آنچه مترجم باید بداند

مترجم به عنوان کسی که به دو زبان مسلط است و توانایی انتقال مفاهیم زبان مبدأ، به زبان مقصد را دارد، باید پایبند به اصول و ضوابطی باشد که دیگران با تبعیت از آنها، ترجمه‌ای موفق ارائه داده‌اند. برخی از این اصول ذوقی است و قابل ثبت و ضبط یا شرح و تفصیل نیست. در مقابل، قواعد و شیوه‌هایی وجود دارد که عمل به آنها توصیه می‌شود. برخی از این شیوه‌ها عبارت‌اند از:

۱. ر.ک.: مبانی ترجمه، ص ۵۲؛ و نیز: «زبان عامیانه و ترجمهٔ آن»، فصلنامهٔ مترجم، ص ۵۶.

۱. آشنایی با موضوع مورد ترجمه. همان طور که قبلاً گفته شد نخستین شرط یک ترجمه موفق آن است که مترجم به موضوع مورد ترجمه آشنا باشد. جاحظ در این باره می‌نویسد:^۱

«... مترجم باید در آنچه که ترجمه می‌کند توانا باشد و خود صاحب همان دانشی باشد که مؤلف دارد. بدین معنا که در زبان مبدأ و مقصد تبحر داشته باشد به قسمی که هر دو زبان را به یک اندازه و آن هم به غایت بداند... هرچه علمی دشوارتر و دانایان به آن کمتر باشد به همان اندازه کار بر مترجم آن علم مشکل تر می‌گردد...».

این سخن جاحظ تا حدود زیادی منطقی است، زیرا بسیار اتفاق افتاده که محقق در زبان مبدأ، آیات و احادیثی را اشتباه ثبت کرده است. آیا وظیفه مترجم نیست که از موضوع مورد ترجمه آگاه باشد تا بتواند از تحریفات مطلع گردد؟

فلیکس دو ما یکی از صاحب نظران غربی در این باره می‌نویسد:^۲ «کسی که نبوغش به اندازه صاحب اثر نیست، نباید اثر او را ترجمه کند». این عقیده با اینکه قدری با واقعیت ملموس فاصله دارد، اما سخنی درخور تأمل است؛ زیرا ترجمه متون تخصصی مستلزم دانش و آگاهی مخصوص در آن زمینه است.

۲. آشنایی با اصطلاحات زبان مبدأ و مقصد. «اصطلاح» در لغت از ماده «صلح»، به معنای توافقی جمعی مردم به منظور استفاده از لفظی مشخص برای معنایی خاص است. اصولاً در هر زبان قراردادهایی وجود دارد که اهل همان زبان بر آن وقوف کامل دارند و در عین حال ممکن است بر دیگران نامفهوم باشد. نا آشنایی با اصطلاحات زبان مبدأ و مقصد، غالباً مترجمان تازه کار را شگفت زده می‌کند. به طوری که ممکن است به توجیهاتی غیر معقول متوسل شوند. یکی از اروپاییان در مورد احوالپرسی مصریها، عراقیها و ایرانیان، گفته بود مصریان هنگام احوالپرسی واژه «إِزَّيْكَ؟» - یعنی: أَيُّ زَيِّ

۱. الحَيَّوان، ج ۱، ص ۷۵؛ و نیز: «فن ترجمه و انتقال فلسفه یونانی به جهان اسلام»، مجله نشر دانش، ص ۲۲-۱۱.

۲. به نقل از: «ملاحظات دربارۀ نقد ترجمه آثار ادبی»، فصلنامه مترجم؛ ص ۳۸.

زَيْك: لباس چطور است؟ - و عراقیها «إِشْلُونَك؟» - یعنی: «أَيُّ شَيْءٍ لُونُكَ؟» رنگت چطور است؟ - و ایرانیان هنگام احوالپرسی «دماغت چاقه؟» را به کار می‌برند. او با یک جمع‌بندی گفته بود: مصریان هنگام احوالپرسی از لباس، عراقیها از رنگ و ایرانیان، از دماغ یکدیگر سؤال می‌کنند. غافل از اینکه همه این جملات اصطلاحاً به معنای «حالت چطور است؟» به کار می‌رود.

درک معنای اصطلاحی الفاظ در هر زبان نیازمند دقت و ممارست فراوان است؛ برای مثال در عبارتهایی مانند «بَيْنَ يَدَيِ هَذِهِ الْأُمَّةِ»، «بَيْنَ ظَهْرَانِي هَذِهِ الْأُمَّةِ» و «لَيْتَ شِعْرِي» در ترجمه تحت‌اللفظی به ترتیب به معنای «میان دو دست این امت»، «میان دو پشت این امت»، «کاش شعر من» است؛ اما معنای اصطلاحی، یعنی «در مقابل این امت»، «در میان این امت» و «کاش می‌دانستم» کاملاً با معنای لغوی متفاوت است.

اصطلاحات زبان عربی بسیار بیشتر از آن است که در این مختصر بگنجد، اما در اینجا، به اقتضای حال به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود:

| واژه یا عبارت | معنای تحت‌اللفظی | معنای اصطلاحی |
|---|--------------------------|---------------------|
| نَصُّ الْخَبْرِ بِلَحْمِهِ وَ شَحْمِهِ | متن خبر با گوشت و پیه آن | متن خبر به طور کامل |
| الشَّرْكَةُ الْيَتِيمَةِ | شرکت یتیم | شرکت منحصر به فرد |
| الْوِلَادَةُ الْقَيْصَرِيَّةُ | تولد قیصری | تولد از طریق سزارین |
| قَالَ الْعَثَّ وَالسَّمِينَ. | لاغر و چاق را گفتم. | همه چیز را گفتم. |
| يَا تُرَيُّ | ای! دیده می‌شوی. | نظر تو چیست؟ |
| هِنَاكَ (نَمَّةً) بَعْضُ الْأَسْئَلَةِ. | آنجا چند سؤال است. | چند سؤال وجود دارد. |
| الْمُنْحَدِرُ مِنْ أَسْلِ عَرَبِيٍّ | سرازیر شده از اصل عربی | عرب اصیل |

۳. مراعات نگارش دستوری زبان مقصد. یک ترجمه خوب باید از اصولی تبعیت کند که مقبول طبع اهل زبان باشد، در غیر این صورت ترجمه عاری از ضعف نخواهد بود. بی توجهی به این اصل مهم، زیبایی ترجمه را از بین می‌برد. ترجمه مولی محمد باقر

شریف مؤلف کتاب جامع الشواهد یکی از این نوع ترجمه‌هاست. وی در ترجمه بیت زیر می‌نویسد:^۱

فَتَيَّ كَانَ شَرِبًا لِلْعُقَاةِ وَ مَرْتَعًا فَأَصْبَحَ لِلْهِنْدِيَّةِ الْبَيْضِ مَرْتَعًا^۲

آن مرد صاحب بخشش و صاحب کَرَمی است که بود آبگاه و چراگاه از برای میهمان و فقرا، پس گردید از برای شمشیرهای صیقلی هندی محل ضربت... .

این سبک از ترجمه با قواعد دستوری منافات دارد و در فارسی متداول نیست. از

این رو بهتر بود شعر به صورت زیر ترجمه شود:

او جوانی بود که برای میهمانان و طالبانِ رزق به منزله آبشخور و چراگاه بود. ولی

خود، مرتع (محل ضربت) شمشیرهای تیز و صیقلی هندی شد.

۴. مراعات امانت و پرهیز از هرگونه دخل و تصرف. یکی از اصول بسیار مهم در ترجمه، مراعات امانت و پرهیز از هرگونه دخل و تصرف است که متأسفانه کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد. مترجم به عنوان نماینده و امین مؤلف باید از موضوع و سبک او محافظت کند. این امانت‌داری باید تا آنجا پیش رود که اگر مؤلف می‌خواست کتابش را به زبان ترجمه بنویسد، چندان تفاوتی با آن نکند. اصولاً «در ترجمه، غیر از یافتن واژه‌های برابر و قرار دادن آنها در جملاتی که از نظر دستوری صحیح است، باید به آهنگ کلمات گوش داد. باید خود را به جای خواننده قرار داد و از زاویه دید او به جملات نگریست و قضاوت کرد. باید عباراتی را که ساخته‌ایم کنار یکدیگر قرار داده سپس به طنین عبارتها چند بار گوش دهیم تا بهترین کوشش ما برای حفظ امانت، مراعات شده باشد».^۳

با نگاهی مختصر به برخی ترجمه‌ها، مراعات نشدن این اصل به خوبی مشهود است. در این ارتباط به ترجمه یک پاراگراف از تاریخ الأمم و الملوک مشهور به تاریخ

۱. جامع‌الشواهد، ج ۲، ص ۱۶۰.

۲. الشَّرْبُ: آبشخور؛ العُقَاةُ: ج: عُقَاةٌ: عفوکننده، بخشنده، میهمان، طالب رزق.

۳. ر.ک.: از پست و بلند ترجمه، هفت مقاله، ص ۲۰۹.

طبری اکتفا می‌شود:

متن عربی^۱ «... لَمَّا افْتَتَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ حُصُونِهِمْ مَا افْتَتَحَ وَ حَازَ مِنَ الْأَمْوَالِ مَا حَازَ، انْتَهَوْا إِلَى حِصْنِهِمِ الْوَطِيحِ وَ السَّلَامِ وَ كَانَ آخِرَ حُصُونِ خَيْبَرَ افْتَتَحَ، حَاصِرَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ بِضَعِّ عَشْرَةِ لَيْلَةٍ...».

ترجمه تاریخ طبری^۲ «... پس از آن، یهودان به قلعه و طیح و سلالم پناه بردند که پس از همه قلعه‌های خیبر گشوده شد و ده و چند روز در محاصره بود...».

ترجمه دقیق «... آنگاه که رسول خدا ﷺ از قلعه‌هایشان (یهودیان خیبر) هر آنچه را که خواست فتح کرد (گشود) و از اموالشان هر آنچه خواست به دست آورد، آنان به قلعه‌های خود، «وطیح» و «سلالم» رهسپار شدند (پناه بردند) که پس از همه قلعه‌های خیبر گشوده شد و رسول خدا ﷺ ده شب و اندی^۳، آنها را محاصره کرد...».

اشکال:

۱. حذف فاعل یعنی رسول خدا ﷺ و مجهول کردن فعل معلوم در حالی که نیازی بدان نبوده است.

۲. ترجمه «ده و چند روز» به جای «ده شب و اندی».

* نکته دیگر در حفظ امانت آن است که گاهی مؤلف نمی‌خواهد خود را متعهد سخنان خویش کند و لذا عبارت را با شک و تردید بیان می‌کند و بدان قطعیت نمی‌بخشد. در چنین حالتی خواننده، سخن مؤلف را به عنوان کلام قطعی تلقی نمی‌کند. در این گونه موارد مترجم نیز نباید این افعال را از وجه التزامی به وجه اخباری در آورد؛^۴ برای مثال در دو جمله زیر مقصود گوینده بیان مطلب، همراه با شک و تردید است:

۱. أَتَصَوَّرُ أَنَّ كَلَامَهُ حَقٌّ: تصور می‌کنم سخن او سخن حقی باشد.

۲. رَبُّمَا يَقُولُ الْحَقَّ: شاید حق می‌گوید.

۱. تاریخ الأمم و الملوك المعروف بتاريخ الطبري، ج ۳، ص ۲۹۹.

۲. ترجمه تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱۴۶.

۳. ر.ک.: فصل دوم، ترجمه «اندی» در عربی.

۴. ر.ک.: «جسارت در ترجمه»، فصلنامه مترجم، ص ۱۸.

چنانچه دو جمله فوق به صورت زیر یعنی با قطعیت ترجمه شوند، هرگز مقصود گوینده اراده نمی‌شود:

۱. سخن او را سخن حقی می‌دانم. ۲. حق می‌گوید.

۵. استفاده از لغت‌نامه مناسب و پرهیز از اعتماد بر حافظه. لغت‌نامه مناسب^۱ یکی از ابزارهای مهم در کار ترجمه است. هرگونه مسامحه در استفاده نکردن از آن، اعتماد بر حافظه و اکتفا به معانی کلماتی که در ظاهر کامل‌کننده متن است، اما معنای صحیح واژه نیست، موجب به خطا رفتن مترجم خواهد شد. نمونه این قبیل کلمات، در ترجمه آیه «يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ»^۲ به تفصیل بیان شد. اکنون به نمونه دیگری از ترجمه تاریخ طبری توجه کنید:^۳

«أَهْدَتْ لَه زَيْنَبُ بِنْتُ الْحَارِثِ امْرَأَةً سَلَامَ بِنِ مَشْكَمِ شَاةً مَصْلِيَّةً»^۴: «... زینب دختر حارث، زن سلام بن مشکم، بزغاله‌ای برای وی هدیه آورد...».

در این ترجمه «گوسفند بریان»، «بزغاله» ترجمه شده است. اگر چه ممکن است «شاة» در برخی لغت‌نامه‌ها به معنای «گاو وحشی، گوسفند، بزغاله» نیز آمده باشد اما معنای رایج این واژه «گوسفند» است. علاوه بر آن، واژه «مَصْلِيَّة» هم ترجمه نشده است.

نمونه دیگر از این قبیل، در شرح مفردات کتاب المجانی الحدیثه^۶ تألیف کرم

۱. در بخش ضمیمه، خصوصیات انواع لغت‌نامه‌ها به تفصیل خواهد آمد.

۲. ر.ک.: انواع ترجمه، ترجمه متون دینی.

۳. تاریخ الأمم و الملوك، ج ۳، ص ۳۰۳.

۴. المصْلِيَّ (مَصْلُوي اسم مفعول، مانند مَهْدُوي) گوشت معمولاً به چند صورت طبخ می‌شود: اللَّحْمُ الْمَشْوِيَّ عَلَى الْفَحْمِ: گوشت کباب شده روی زغال؛ اللَّحْمُ الْمَقْلِيُّ فِي الزَّيْتِ: گوشت سرخ شده در روغن؛ اللَّحْمُ الْمَسْلُوقُ فِي الْمَاءِ: گوشت آب‌پز؛ اللَّحْمُ الْمَصْلِيُّ فِي الرَّمَادِ الْحَارِّ: گوشت برشته شده در زیر خاکستر داغ، گوشت درون پوست قرار داده می‌شود سپس زیر خاکستر داغ برشته می‌شود.

۵. ترجمه تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱۴۹.

۶. ج: ۵، ص ۲۶۵ (جلد ۱ و ۲ این کتاب تألیف فؤاد أفرام البستاني است، ولی جلد ۳ تا ۵ تألیف کرم البستاني است).

البهستاني به چشم می خورد. وی در حکایتی منقول از زکریا بن محمد بن محمود قزوینی با عنوان «دردور بحر فارس» مطلبی بدین مضمون نقل می کند که مردی اصفهانی به علت تنگ دستی رهسپار خلیج فارس می شود. او همراه جمعی از تاجران سوار کشتی می شود، اما کشتی در گردابی موسوم به «دردور» گرفتار می شود. سرانجام ناخدا پیشنهاد می کند یکی از مسافران در جزیره ای نزدیک پیاده شود تا هنگام عبور کشتی طبل بنوازد. تاجران با راضی کردن مرد اصفهانی، او را مأمور این کار می کنند. در نهایت کشتی سالم به مقصد می رسد ...

در پاورقی کتاب، شرح واژه «دردور» چنین است:

«... و هذا الاسم مركب من «دُر» أمرٌ من «دار» مكرراً أُشِيعَتِ الصَّمُّ في القسمِ الثَّانِي منه فَتَوَلَّدَ مِنْ إِشْبَاعِهَا، وَاوُ»: این اسم مرکب از «دُر» امر حاضر از «دار» است که دو بار تکرار شده که در اثر اشباع، واو پدید آمده است.

و در جای دیگر پس از ذکر این جمله از متن:

«... فقال: أَنْ تَقِفَ فِي هَذِهِ الْجَزِيرَةِ - وَكَانَ بَقَرِبِ الدَّرْدُورِ جَزِيرَةٌ مُسِيرَةٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ بِلِيَالِهَا - وَ لَا تَفْتَرَّ عَنْ صَرْبِ هَذَا الدُّهْلِ الْبِتَّة...»: ... سپس گفت: در این جزیره توقف می کنی - نزدیک «دردور» جزیره ای بود که فاصله آن سه روز و سه شب بود - و بی وقفه طبل می زنی ...

ذیل واژه «دُهْل» در پاورقی چنین آمده است:

«الدُّهْلُ: الشَّيْءُ الْيَسِيرُ؛ رَبَّمَا كَانَ الصَّوَابُ الدَّقْلَ، أَيْ دَقْلَ السَّفِينَةِ؛ أَوْ رَبَّمَا كَانَ شَيْئاً اصْطَلَحَ الْبَحَارَةَ عَلَى تَسْمِيَّتِهِ بِهَذَا الْاسْمِ»: «دهل» به معنای چیزی اندک است. شاید «دقل» به معنای «دکل کشتی» صحیح تر باشد و شاید چیزی بوده که در یانوردان بر نام گذاری آن توافق کرده اند.

اگر دو واژه «دردور و دُهْل» بررسی شود، درمی یابیم که مؤلف ایرانی اهل قزوین دو واژه فارسی را مُعَرَّب کرده که اولی به معنای گرداب - جایی که آب در آن دور می زند - و دومی به معنای «طبل» است اما شارح به دلیل آشنا نبودن با فارسی و مراجعه نکردن به لغت نامه، از درک آن عاجز مانده است.

نکته دیگر این است که بسیاری از مترجمان تازه کار، با تکیه بر محفوظات، خود را بی نیاز از مراجعه به فرهنگ لغت می‌دانند؛ در حالی که همین امر آنها را به خطای بزرگ تری می‌افکند. شاید یک مثال در این زمینه مقصود را بهتر بیان کند. اگر به جمله «كَانُوا أَجْنَةً» توجه کنیم، درمی‌یابیم که واژه «أَجْنَةً» در عربی جمع «جنین» است در حالی که ممکن است فارسی‌زبانان با تکیه بر محفوظات، آن را جمع «جن» بپندارند و لذا به جای ترجمه «آنها جنین بودند»، «جنهایی بودند» ترجمه کنند. بنابراین ترجمه جملاتی از این قبیل مستلزم توجه و عنایتی خاص است.

نکته دیگر در این زمینه، ترجمه فعلهایی است که معنای مجرد و مزید آنها با یکدیگر متفاوت است. در چنین حالتی مترجم ممکن است با تکیه بر محفوظات در ترجمه به خطا رود. مثال: «ضَرَبَ: زد»، «فَلَحَّ: شکافت»^۱، «شکا: شکایت کرد» در این افعال به نظر می‌رسد مشتقاتشان معنای ثلاثی مجرد را در خود حفظ کرده باشند. در حالی که معنای اشتقاقی آنها ارتباط چندانی با مجرد ندارد زیرا «أَضْرَبَ: اعتصاب کرد»، «أَفْلَحَ: رستگار شد»، «أَشْكَى: شکایت را پس گرفت» معنای مجرد خود را از دست داده‌اند. این تفاوت معنایی در دو آیه زیر به خوبی آشکار است:

﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾^۲: و اما ستمکاران، هیزم آتش جهنم‌اند.^۵

﴿وَأَقْسَطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾^۳: به قسط و عدل عمل کنید که خداوند

عمل‌کنندگان به قسط و عدل را دوست دارد.

جدول زیر چند نمونه از این قبیل فعلها را نشان می‌دهد:

۱. وجه تسمیه «فلاح: کشاورز» آن است که زمین را می‌شکافت.

۲. إِضْرَابٌ عامٌّ: اعتصاب عمومی.

۳. این فعل به معنای «شکایت را پذیرفت» نیز استعمال شده است.

۴. جن، ۱۵.

۵. اگر وقوع فعلی در آینده قطعی و محقق الوقوع باشد، آن فعل می‌تواند به صیغه ماضی ذکر شود. بنابراین

«کانوا» به معنای مستقبل است، زیرا قیامت هنوز برپا نشده است.

۶. حجرات، ۹.

| معنای فعل مجرد | فعل مجرد | معنای فعل مجرد | فعل مزید | معنای فعل مزید |
|-------------------------|--------------------------|--------------------|-----------------------|----------------|
| ضَرَبَ. | زد. | ضَرَبَ. | سَخَنَ چینی کرد. | |
| شَجَعُ. | شجاع بود. | شَجَعُهُ. | نسبت شجاعت به او داد. | |
| حَفِظَ. | حفظ کرد. | أَحْفَظُ. | خشمگین کرد. | |
| ظَلَمَ. | ظلم کرد. | ظَلَمَهُ. | نسبت ظلم به او داد. | |
| جَبَّرَ العَظْمَ. | استخوان را بست. | أَجَبَّرُهُ. | اجبارش کرد. | |
| فَسَطَ. | ستم کرد. | أَفْسَطَ. | عدل پیشه کرد. | |
| شَفَى اللّهُ المَرِيضَ. | خداوند بیمار را شفا داد. | أَشْفَى المَرِيضَ. | بیمار شفا نیافت. | |

دکتر طه حسین در کتاب *فی الشعر الجاهلی می نویسد:*^۱
 «... و أُهَيِّجُ اليَهُودَ حِينَ أَهَاجِمُ اليَهُودِيَّةَ و أَحْفَظُ المَسلِمِينَ حِينَ أَهَاجِمُ الإسلام...». مترجم در برخورد اولیه، ممکن است با ذهنیت قبلی، جمله را چنین ترجمه کند: «وقتی به یهودیت حمله می‌کنم، آنها را برافروخته و خشمگین می‌کنم و زمانی که به اسلام حمله می‌کنم مسلمانان را حفظ می‌کنم!»
 در حالی که *أَحْفَظُ* فعل مجرد نیست، بلکه متکلم وحدهٔ مضارع از باب أفعال و به معنای به خشم می‌آورم است. بنابراین معنای صحیح چنین است:
 «وقتی به یهودیت حمله می‌کنم، آنها را برافروخته و خشمگین می‌کنم و زمانی که به اسلام حمله می‌کنم مسلمانان را خشمگین می‌کنم!»
 گاهی نیز فعلهای مزیدی که از یک ریشه مشتق شده‌اند تفاوت معنایی زیادی با یکدیگر دارند؛ مانند: «أَفَرَطَ: از حد گذشت»، «فَرَطَ: کوتاهی ورزید».
 آخرین نکته اینکه زمان نگارش متن هم نباید از دید مترجم مخفی بماند. به

۱. ص ۱۷، این کتاب به دلیل اهانتهایی که در آن به اسلام شده بود مورد انتقاد شدید علمای بزرگ مصر قرار گرفت. سرانجام دکتر طه حسین با پس گرفتن نظرهای قبلی خود، کتاب را مورد تجدید نظر کلی قرار داد و با تغییر عنوان کتاب، آن را مجدداً منتشر کرد.

عنوان مثال برای یافتن واژگانِ متنی که به دورهٔ جاهلی مربوط است، نمی‌توان از *المنجد* استفاده کرد؛ بلکه باید از فرهنگ لغتی استفاده کرد که به زمانِ نگارش متن نزدیک باشد.

۶. دقت در ترجمهٔ عنوان کتاب. اصولاً عنوان کتابِ ترجمه شده نباید با عنوان کتاب در زبان مبدأ مغایر باشد. گاه دیده می‌شود مترجم با انگیزه‌های مختلف، مانند جلب خریدار و غیره عنوان کتاب مبدأ را در ترجمه تغییر می‌دهد. در اینجا ذکر خاطره‌ای بی‌مناسبت نیست. چند سال پیش کتابی را با عنوان «رِحْلَةُ الْقَطَارِ: سفری با قطار»^۱ به فارسی ترجمه می‌کردم پس از اتمام کار، در یکی از نمایشگاه‌های کتاب به طور تصادفی کتابی با عنوان «عروسی در قطار» توجه مرا به خود جلب کرد. پس از تورق دریافتم این کتاب ترجمهٔ «رِحْلَةُ الْقَطَارِ» است که مترجم عنوان اصلی را تغییر داده است. اخیراً نیز همین کتاب با عنوان «دختری در قطار» ترجمه و به چاپ رسیده است. گرچه هردو عنوانِ فارسی به موضوع کتاب نزدیک‌تر است اما این تغییر، نوعی دخل و تصرف در کار نویسندهٔ اصلی است؛ زیرا انتخاب و یا تغییرِ عنوان از وظایف مترجمان نیست.

۷. توجه به شخصیت، سن و جنسیت گوینده در ترجمه. مترجم باید بداند جمله‌ای که ترجمه می‌کند از زبان چه کسی نقل شده است. آیا گوینده فردی عادی است یا یک شخصیت علمی یا سیاسی؟ مرد است یا زن؟ کودک است یا میان‌سال یا سالخورده؟ زیرا عبارات و واژگان مورد استفادهٔ هریک با دیگری کاملاً متفاوت است. در واقع شخصیت، سن و جنسیت گوینده در ترجمه تأثیرگذار است.

۸. پرهیز از تعدد مترادفات در ترجمه. مترجم باید تا حد امکان سعی کند در برابر هر واژه از زبان مبدأ تنها یک واژه در زبان مقصد قرار دهد. تعدد مترادفات اگر از حد طبیعی خارج شود موجب افزایش حجم کتاب می‌شود.^۲ به عبارت دیگر اگر در مقابل هر واژهٔ عربی مانند: «الْبِرَّة»، «الرَّجْس»، «الازدیاد» به ترتیب دو واژهٔ فارسی مانند

۱. مؤلف نامی مستعار با عنوان «عبدالله» برای خود انتخاب کرده است. وی در این کتاب، ماجرای جوان متدینی را به تصویر کشیده که به طور تصادفی با خانم بی‌حجابی در کوچه قطار هم‌سفر بوده است. این خانم پس از صحبت‌های طولانی با او، هدایت شده و با پذیرش احکام اسلامی به ازدواج او در می‌آید.

۲. ر.ک.: «ای اوج پیشگویی»، فصلنامهٔ مترجم، ص ۴۹.

«احسان و نیکی»، «پلیدی و ناپاکی»، «زیادی و فزونی» قرار داده شود پس از مدتی ترجمه، چند برابر اصل خواهد شد. بنابراین در مثالهای بالا می‌توان یکی از دو مترادف را برگزید و دیگری را حذف کرد.

۹. پرهیز از حذف جملات متن اصلی به هر دلیل. حذف نابجا از جمله مواردی است که ثمره آن جفا به متن اصلی است به همین سبب امری ناپسند محسوب می‌شود. اگر در گفتار نویسنده اصلی اطناب وجود داشته باشد، باز هم مترجم این حق را ندارد که به اختیار خود در آن دخل و تصرف کند. این امر در صورتی قابل توجیه است که حذف، با هماهنگی مؤلف صورت پذیرد. با نگاه به برخی از متون ترجمه شده نمونه‌هایی از حذف را در آنها می‌توان یافت. یکی از این نمونه‌ها ترجمه تاریخ طبری است که مترجم محترم، هفت سطر از متن عربی در ارتباط با نبرد «محمد بن مسلمة» با «مرحب»، یعنی از ابتدای پاراگراف سوم (و هو یقول ... تا ... حَتَّى قَتَلَهُ^۱) را حذف کرده و در ترجمه چنین آورده است: «... محمد بن مسلمه پس از کشاکشی سخت مرحب را بکشت...».

در ترجمه ایشان واژه «کشاکشی سخت» جایگزین یک پاراگراف هفت سطری شده است.

در واقع حذف در ترجمه جایگاهی ندارد؛ اما اگر به منظور روانی و سهولت بیشتر صورت گرفته باشد قابل توجیه و اغماض است؛ ولی چنانچه بدون دلیل یا به جهت فرار از ترجمه متن صورت گرفته باشد، کاملاً ناپسند است.

۱۰. استفاده از واژگان مأنوس در ترجمه. از اصول اولیه و مهم در ترجمه، دقت در گزینش واژگان مأنوس در زبان مقصد است؛ زیرا ترجمه نباید از اصل دشوارتر باشد. مترجم باید سعی کند واژه‌هایی را برگزیند که در زبان مقصد قابل فهم باشد. استفاده از واژگان ترجمه نشده در زبان مقصد، غالباً موجب سردرگمی خواننده می‌شود. ترجمه آیات سوره نحل در کتاب درسی سوم راهنمایی^۲ نمونه‌ای از این نوع ترجمه‌هاست.

۱. تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۹۹.

۲. فرهنگ اسلامی و تعلیمات دینی، ص ۳۴.

پیش از آنکه اشکال مطرح شود، شایسته است از زحمات طاقت‌فرسای عزیزانی که در تدوین کتابهای درسی فعالیت دارند صمیمانه سپاسگزاری شود. امید است پیش از آنکه این مطالب به چاپ رسد، موارد جزئی زیر اصلاح شده باشد.

در این کتاب، آیات و ترجمه آنها چنین است:

﴿وَأِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمِ لَبَنٍ خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ * وَ مِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَ رِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾^۱: و شما را در آفرینش چهار پایان عبرتی است، از میان خون و فرث شیری پاکیزه و گوارا به شما می‌نوشانیم * به میوه‌های درخت خرما و انگور بنگرید که هم از آن «مُسْکِر» می‌گیرید و هم روزی پاک و نیکو و البته در آن، آیه روشنی است برای خردمندان.

در این ترجمه واژه فَرْث (سرگین) بدون معادل فارسی، عیناً ذکر شده و در آیه بعد واژه «سَكَرًا»، مُسْکِر (مست‌کننده) ترجمه شده است. اگر چه سَكَرًا^۲ به معنای «مُسْکِر» هم آمده، اما در اینجا دو اشکال بر مترجم وارد است:

۱. استفاده از اصل واژه عربی بدون ترجمه.

۲. ذکر واژه اختلافی و بحث‌برانگیز بدون توضیح.

در آیه فوق خداوند با ذکر دو درخت خرما و انگور می‌فرماید: از ثمره‌های درخت خرما و انگور ثمری است که از آن شیرینی^۳ - و نه شراب مست‌کننده - می‌گیرید. «سَكَرًا» در این آیه به احتمال قریب به یقین، به معنای «مست‌کننده» نیست؛ زیرا مقصود خداوند به قرینه ﴿إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَامُ رَجَسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ﴾^۴ این نیست که از ثمره دو درخت خرما و انگور، شراب مست‌کننده تهیه کنید، چون خداوند بندگان را از آن نهی کرده است.

بنابراین، چنین سبک و سیاقی در ترجمه پسندیده نیست؛ لذا توصیه می‌شود

۱. نحل، ۶۶ و ۶۷.

۲. «سَكَرًا» در کتابهای لغت، شراب یا خمر نیز ترجمه شده اما در این آیه بدین معنا نیست.

۳. در برخی تفاسیر «شِکْرِی می‌گیرید» ترجمه شده است. مرحوم مهدی الهی قمشه‌ای نیز «نوشابه‌ای

۴. مائده، ۹۰.

شیرین» ترجمه کرده است.

واژگان زبان مبدأ، به طور کامل در زبان مقصد ترجمه شود. از سویی دیگر مترجم باید در ترجمه مطالب سعی کند کلمات و لغات معادل با اصل و وافی به مقصود را پیدا کرده، سپس فصیح‌ترین و رساترین آنها را برگزیند.^۱

۱۱. انس و الفت داشتن با نویسنده و فضای حاکم. انس و الفت مترجم با یک نویسنده خاص و آشنایی با آثار و آراء او اگر اصل واجبی نباشد، اصل لازمی محسوب می‌شود. مترجمی که آثار نویسنده مشهوری را ترجمه می‌کند باید با تفکر و اندیشه او دمساز باشد تا بتواند عمق وجود او را درک کند. یکی از مترجمان، به نام حنین بن اسحاق در این باره می‌نویسد:^۲

«... در این بخش جالینوس گفتاری از ارسطوفانس را نقل می‌کند، ولی نسخه یونانی که من آن را به سریانی برمی‌گردانم آن چنان مغلوط است که اگر با سبک و زبان یونانی جالینوس مأنوس نبودم و آراء او را از روی دیگر آثارش نمی‌شناختم فهم آن برایم غیر ممکن بود...».

آشنایی مترجم با فضای حاکم بر متن و کشور زبان مبدأ، اصلی است که نمی‌توان از آن غفلت کرد و لذا پسندیده است مترجم مدتی را در میان مردم دو کشور زبان مبدأ و مقصد اقامت داشته باشد تا بتواند در متن زبان قرار گیرد و حال و هوا و ظرافتها و ریزه کاریهای هر دو زبان را به خوبی بشناسد؛ زیرا «کسی که به ترجمه یک متن سیاسی، اقتصادی، مطبوعاتی یا ادبی از یک زبان بیگانه روی می‌آورد اما چیزی درباره مردم آن زبان نمی‌داند و حتی خبر از نظام حکومتی کشور زبان مبدأ ندارد، چنین مترجمی در تاریکی گام برمی‌دارد»^۳؛ برای مثال کسی که نداند ۲۲ بهمن، اول فروردین، ۱۳ فروردین در ایران یادآور چه رویدادی است چگونه می‌تواند ترجمه‌ای قابل قبول ارائه دهد؟

۱۲. پرهیز از تأثیر قهری دستور زبان مبدأ بر زبان ترجمه. گاهی دستور زبان مبدأ به نوعی در ترجمه، بر زبان مقصد اثر می‌گذارد؛ بدین معنا که عبارت زبان مقصد، قدری از

۱. ر.ک.: درباره زبان فارسی، ص ۱۱۹.

۲. به نقل از: «بیت الحکمة و دار الترجمة»، درباره ترجمه: برگزیده مقاله‌های نشر دانش (۳)،

۳. مبانی ترجمه، ص ۳۵.

ص ۱۲۴.

خصوصیات نحوی زبان مبدأ را حفظ می‌کند. بارزترین نمونه این نوع تأثیر، در ترجمه تحت‌اللفظی دیده می‌شود. در این نوع ترجمه مترجم به جای هر واژه از زبان مبدأ واژه‌ای از زبان مقصد قرار می‌دهد و جمله‌ای که بدین طریق جایگزین می‌شود تا حدود زیادی رنگ و بوی نحو زبان اصلی را دارد.^۱

مطابقت نداشتن ساختمان زبانها با یکدیگر، در سطوح گوناگون آوایی، واژگانی، نحوی و معنایی، موجب می‌شود که در جریان زبان آموزی عناصری از زبان اول همواره خود را در مسیر یادگیری زبان دوم ظاهر سازد و از این طریق در روند یادگیری زبان همچون مزاحم عمل کند.^۲ جاحظ بصری در مورد مزاحمت زبان اول در زبان دوم می‌نویسد:^۳

«... و اللَّغَتَانِ إِذَا التَّقْتَا فِي اللِّسَانِ الْوَاحِدِ أَدْخَلَتْ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهَا الضَّمِيمَ عَلَى صَاحِبَتِهَا إِلَّا [مِثْلَ] مَا ذَكَرْنَاهُ مِنْ لِسَانِ مُوسَى بْنِ سَيَّارِ الْأَسْوَارِيِّ...»: هر گاه دو زبان در یک زبان جمع شود، هر یک از آن دو بر دیگری ستم روا می‌دارد (مزاحمت ایجاد می‌کند) مگر [لسان] آنچه از زبان موسی بن سیار یاد کردیم، باشد.

جاحظ در جای دیگر دربارهٔ موسی بن سیار گفته است: «تنها موسی بن سیار اسواری توانایی چنین کاری را داشت، چون او یکی از سخنوران توانا بود و به فارسی و عربی به یک نسبت تسلط داشت به طوری که فارسی‌زبانان در یک طرفِ مجلس و عربها در یک طرف دیگر می‌نشستند. او آیه‌ای از قرآن را نخست برای عربها به عربی تفسیر می‌کرد. سپس همان آیه را برای فارسها به فارسی بازگو می‌کرد آن گونه که کسی نمی‌توانست دریابد او به کدام یک از دو زبان تواناتر است».

اصولاً ترجمه از هر زبان به زبان مادری به مراتب ساده‌تر از ترجمه از زبان مادری به زبان دیگر است؛ زیرا واژگان زبان مادری به مراتب بیش از واژگان زبان مقصد است. در حقیقت «ترجمه به زبان مادری تنها راهی است که می‌توان روان و

۱. ر.ک.: «ترجمه متون ریاضی و تأثیر آن بر زبان فارسی»، درباره ترجمه: برگزیده مقاله‌های نشر دانش (۳)، ص ۱۶۵-۱۶۶.

۲. ر.ک.: «دو زبانگی و مسائل آن در ایران»، نقد آگاه، ص ۳۱۹.

۳. البیان و التبيين، ج ۱، ص ۳۶۸.

دقیق ترجمه کرد». ^۱ البته نباید فراموش کرد که بسیاری از مترجمان، زبان مقصد را به اندازه زبان مادری می‌دانند اما این یک اصل کلی نیست.

۱۳. پرهیز از سره‌نویسی و عربی‌زدایی. نکته مهم دیگر در ترجمه آن است که مترجم به فکر پالاییدن زبان فارسی از واژه‌های رایج عربی و جایگزینی آن با فارسی سره نباشد. این مطلب از باب تعصب نسبت به زبان عربی نیست، زیرا در سایر زبانها هم قضیه به همین صورت است؛ برای مثال زبان انگلیسی که مأخوذ از آنگلوساکسون ^۲ است، هنوز هم مشترکات زیادی با لاتین دارد با اینکه بین زبان لاتین و انگلیسی فاصله بسیار است با این توصیف هنوز هم واژگان لاتین از انگلیسی زدوده نشده است. متأسفانه برخی نویسندگان نسبت به حذف الفاظ عربی رایج در فارسی و جایگزینی آنها با واژگان فارسی سره به اندازه‌ای از خود تعصب نشان داده‌اند که ناگزیر شده‌اند لغت‌نامه‌ای به منظور شرح کلمات ابداعی و اغلب غیر قابل فهم، به کتاب یا مقاله خویش بیفزایند. در مقابل این گروه، جماعتی قرار دارند که در استعمال واژگان عربی به قدری افراط کرده‌اند که زبان فارسی را با استفاده نابجا از ساختار عربی به ابتدال کشانده‌اند. واژگان زیر شاهی بر این امر است: ^۳

| واژه فارسی با ساختار عربی | ریشه فارسی |
|-------------------------------|------------|
| تَحْرُمُ (بر وزن تَفَعَّلُ) | حرام‌زاده |
| مُرَّفٌ (بر وزن اسم مفعول) | زلف |
| فلاکت (بر وزن فَعَالَة) | فلک‌زدگی |
| ممهور (بر وزن مفعول) | مهر |
| کَفَّاشٌ (بر وزن فَعَّال) | کفش |
| مُكَلَّلًا (بر وزن اسم مفعول) | کلاه |

۱. «در باره ترجمه به زبان غیر مادری»، فصلنامه مترجم، ص ۲۷.

۲. آنگلوساکسون نام عمومی اقوام ژرمانی (آنگیل، ژوت، ساکسون) که در قرن ششم میلادی بریتانیای کبیر را تصرف کردند (فرهنگ فارسی، ج ۵).

۳. ر.ک.: «آیا زبان فارسی در خطر است؟»، درباره زبان فارسی، ص ۸.

امروزه متأسفانه استفاده نابجا از الفاظ عربی در زبان فارسی بسیار متداول شده است. در یکی از کتابهای دینی دوره راهنمایی جمله‌ای بدین عنوان به چشم می‌خورد: «چگونه کَظْم غَیْظ کنیم؟» در حالی که نویسنده می‌توانست به جای آن از واژگان فارسی «چگونه خشم خود را فرو بریم؟» استفاده کند.

این افراط و تفریط موجب شده جمعی به طرف‌داری از زبان فارسی، به زدودن واژگان عربی رایج در فارسی پردازند و به خلق واژگانی همت‌گمارند که خود نیازمند تفسیر و توجیه است.

۱۴. پرهیز از ترجمه به زبان غیر فصیح. یکی دیگر از مشکلاتی که اغلب گریبان‌گیر مترجم می‌شود استفاده از کلمات غیر فصیح و تقریباً عامیانه و محاوره‌ای است که نگارش آنها ضرورتی ندارد. استفاده از این قبیل واژگان تا حدود زیادی زیبایی و ظرافت ترجمه را می‌کاهد؛ برای مثال الفاظی مانند «جفنگیات، هذیانات، مچلش کند» در جملات زیر که عامیانه و محاوره‌ای هستند، چندان شایسته ترجمه نیست:^۱

«... با این حال از جفنگیاتش نلرزیدم. چون حساب حسابدانی‌اش را داشتم، آن هذیانات را هیچ انگاشتم».^۲

«... با این حال کودکی می‌تواند مچلش کند...».^۳

بنابراین توصیه می‌شود از استعمال این گونه الفاظ در ترجمه خودداری شود.

۱۵. مراجعه به ترجمه با فواصل زمانی. ترجمه متون در فواصل زمانی مختلف، کاملاً با یکدیگر متفاوت است. لذا پیشنهاد می‌شود متن ترجمه شده پس از اتمام کار، مدتی کنار گذاشته شود تا ذهنیت قبلی از حافظه زوده و پس از آن تجدید نظر و اصلاح شود. این عمل موجب پختگی ترجمه و کاستن از خطاهای احتمالی می‌شود. یکی از مترجمان در مقاله‌ای با عنوان «نقد خویشتن»، یکی از کتابهای خود را بررسی کرده و می‌نویسد:^۴

«... اکنون پس از هشت سال وقتی به آثار خود می‌نگرم آن را پر ایراد می‌یابم.

۱. به نقل از: «نمونه‌ای مطلوب از پژوهش علمی در تاریخ اسلام»، نقد آگاه، ص ۱۴۹.

۲. تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ص ۱۳۰.

۳. همان، ص ۱۲۷.

۴. «نقد خویشتن»، فصلنامه مترجم.

طبیعی است که ترجمه هشت سال پیش - آن زمان که ۲۵ ساله بودم - با امروز که دهمین کتابم ترجمه شده، پر ایراد بنماید.

ایشان همچنین جملاتی از کتاب ترجمه شده خود را نقل کرده و می‌نویسد بهتر بود جملات قسمت «ب» جایگزین جملات قسمت «الف» می‌شد:

الف) «... سپس همان طور که داستان به پیش می‌رود و تمپوی دراماتیک دو رویداد افزایش می‌یابد، باید نقطه هماهنگ و استراتژیکی پیدا کرد که از آن به بعد رویداد اولیه هم ایزودی شود»^۱.

ب) «... سپس همگام با پیشرفت داستان و افزایش ضرباهنگ نمایشی دو رویداد، باید نقطه مناسب و مهمی پیدا کرد که از آنجا به بعد رویداد نخستین هم کوتاه و هم مختصر می‌شود...».

۱۶. منعکس کردن روح و احساس در ترجمه. پس از آنکه مفردات متن، ترجمه و معادل‌یابی شدند، نوبت به چیدن کلمات می‌رسد. پس از این مرحله دقت در بیان احساس مؤلف شرط اساسی ترجمه است؛ زیرا نکته مهم در ترجمه این نیست که مترجم بداند گوینده چه می‌گوید، بلکه مهم آن است که بداند چگونه می‌گوید. مترجم باید روح و احساس گوینده را درک کند تا بتواند متن او را ترجمه کند. در حقیقت تا چند سال پیش صحبت بر سر زبان مترجم بود نه زبان و احساس گوینده، اما امروزه علاوه بر ترجمه، روح و احساس گوینده نیز در سیاق کلام مطرح می‌شود مثلاً اگر نویسنده، داستانی عاطفی را به تصویر کشیده، مترجم نیز با درک احساس او، از واژگانی استفاده کند که مناسب جملات عاطفی باشد؛ اما زمانی که مؤلف از حماسه و نبرد سخن می‌گوید او هم در ترجمه احساس حماسی را حاکم سازد.

۱. به نقل از: عناصر سینما، ترجمه فریدون خامنه‌پور و محمد شهباء، ص ۱۱۴.

اسم

واژه‌گزینی در ترجمه

زبان عربی به دلیل قدمت تاریخی و کاربرد وسیع در ابعاد دینی و اجتماعی سابقه دیرینه‌ای، در واژه‌گزینی دارد. این زبان به دلیل محدودیتهای مختلف، که به برخی از آنها اشاره خواهد شد، همواره با دشواریهایی در مسیر انتقال واژگان روبه‌رو بوده، که پس از گذر از فراز و نشیبهای فراوان توانسته تا حدودی خود را از هجوم واژه‌های بیگانه برهاند و اسلوبی قابل قبول عرضه کند.

انتقال واژگان از زبانهای خارجی به عربی همواره یکی از بحث‌برانگیزترین موضوعات از قرون اولیه اسلامی تا عصر حاضر بوده است. اوج این بحثها در محافل عربی به ابتدای دههٔ نود میلادی برمی‌گردد. در این دوره صاحب‌نظران همچون گذشته دو نظر کاملاً متضاد در برخورد با واژگان غیر عربی ابراز داشتند. گروه اول عقیده داشتند زبان عربی را باید با استفاده از کلمات جدید خارجی، که مملو از لغات و اصطلاحات علمی و فنی است، غنی ساخت. بر این اساس اینان تعریبِ واژگان یعنی لباس عربی پوشاندن بر واژگان خارجی را برگزیدند. بدین معنا که اگر با واژه‌ای مانند "Geno" یا "Gene" برخورد کردند آن را «ژن» تلفظ نکنند بلکه با شکل و صورت عربی یعنی «الجین» تلفظ کنند.

در مقابل این گروه، مخالفانی قرار داشتند که تعریب را مخربِ ساختار زبان عربی و در نهایت تهی ساختن زبان از لغات و واژگان عربی می‌دانستند. آنها عقیده

داشتند الفاظ خارجی باید معادل‌یابی شوند سپس معادل عربی آنها استعمال شود. بدین معنا که در برابر "Geno" یا "gene"، «المُوَرَّثَة» و یا «الجِنس» را قرار دهند.

سرانجام حل این مشکل در سال ۱۹۰۸ م به فرهنگستان زبان مصر هوسوم به «المجمع العلمي» سپرده شد تا با نقشی تعیین‌کننده نظر خود را اعلام کند. فرهنگستان نیز پس از تشکیل جلسات متعدد، نظر نهایی را بدین شرح اعلام کرد:

۱. واژه خارجی در صورت داشتن معادل عربی، باید به عربی ترجمه شود. برای مثال واژگانی مانند: "Rhythmic"، "Digital"، "Antibiotic"، "Piston"، "Terror"، "Energy"، "Train" قابلیت ترجمه شدن به عربی را دارند. بنابراین باید از معادل عربی آنها که به ترتیب عبارت‌اند از: ریتیمیک: التَّطْمِي، الإيقاعي، الموزون؛ دیجیتالی: الرَّقْمِي؛ آنتی‌بیوتیک: المَصَادَة الحَيَوِيَّة، المَصَادَة للجراثيم؛ پیستون: المِكْبَس؛ ترور: الاغتيال، الرُّعْب؛ انرژی: الطَّاقَة؛ تِرَن: القطار استفاده کرد. از این رو به تعریب این قبیل واژگان نیازی نیست.

۲. در صورت نداشتن معادل عربی، اصل واژه با تغییراتی در ساختمان کلمه بر اساس ساختار زبان عربی تعریب شود.^۲ این بدان معناست که واژه خارجی - همانند جدول زیر - شکل ظاهری عربی به خود گیرد:

| واژه | تعریب واژه | واژه | تعریب واژه |
|---------------------------|------------|------------------|------------------|
| اینترنت | الانترنت | استیلین | الاستیلین |
| پنی سیلین | البنسلین | اُهم (در مقاومت) | الأوم |
| نیکل (از فلزات) | النیکل | اکسیژن | الأكسجين |
| اکسیداسیون | الأكسیدة | نیتروگلیسیرین | النيتروجليسيرين |
| پیرکس (ظرف شیشه‌ای مقاوم) | البایرکس | نیترات پتاسیم | نترات البوتاسيوم |

۱. المورد: قاموس انكليزي عربي.

۲. متن عربی: يُجَبِّرُ المَجْمَعُ أَنْ يُسْتَعْمَلَ بَعْضُ الألفاظ الأعمجية عند الضرورة على طريقة العرب في تعريبيهم.

- دکتر صبحی صالح می‌نویسد:^۱ در نقل یا تعریب، موارد زیر باید مراعات شود:
۱. جز در موارد ضروری به تعریب روی نیاوریم. این کار به نوعی هماهنگی با تصمیم حکیمانه‌ای است که فرهنگستان زبان عربی قاهره تصویب کرده است.
 ۲. قبل از تحقق این ضرورت، ترجمه دقیق جایگزین تعریب شود.
 ۳. اگر واژه معرّب دارای ترجمه عربی است، از ترجمه عربی استفاده شود تا زبان فصیح احیا شود و واژه دخیل خود به خود از بین برود.
 ۴. هرگاه مجبور به تعریب واژه شدیم، لفظ معرّب را بر اوزان عربی منطبق سازیم. بدیهی است تعریب واژگان، در صورتی منطقی و قابل قبول است که معادل عربی نداشته باشد، اما متأسفانه بسیاری از مترجمان به بهانه نیافتن معادل عربی، سریعاً اقدام به تعریب کرده‌اند در صورتی که با اندکی دقت و تلاش می‌توانستند - همانند نمونه‌های زیر - بهترین معادل را بیابند:

| واژه | معادل فارسی | تعریب واژه | ترجمه عربی |
|-------------|-----------------|-------------|--------------------|
| Bus | اتوبوس | الباص | الحافلة |
| Telescope | تلسکوپ | التلسكوب | الرّصّادة، المقراب |
| Physic | فیزیک | الفيزياء | علم الأشياء |
| Plastic | پلاستیک | البلاستيك | اللّدائن |
| Grape fruit | گریپ فروت | الکریب فروت | لیمون الجنة |
| Diphtheria | دیفتری (بیماری) | الدّفتریّا | الخُنّاق، الخانوق |
| Bank | بانک | البنک | المصرف |
| Filter | فیلتر، صافی | الفیلتر | المصفّاة، المرشحة |

علل تعریب واژگان خارجی با وجود معادل عربی

بسیار اتفاق افتاده که واژگان معرّب، قبل از تعریب، معادل عربی داشته‌اند اما به دلیل

۱. دراسات في فقه اللغة، ص ۳۲۱.

استعمال فراوانِ واژهٔ معرّب، معادله‌کارایی خود را از دست داده و تعریب آنها شایع می‌شود. جدول زیر چند نمونه از این قبیل واژگان را نشان می‌دهد:^۱

| واژهٔ غیر عربی | معادل عربی | معرّب واژه | واژهٔ غیر عربی | معادل عربی | معرّب واژه |
|------------------|------------|------------|----------------|------------|------------|
| ۱. آبریز | التأمورة | الإبريق | ۶. هاون | المهزاس | الهاون |
| ۲. ناودان، میزاب | المنصب | الميزاب | ۷. توت | الفِرصاد | التوت |
| ۳. ترنج | المثک | الأترج | ۸. کوسه | الأئط | الکوشج |
| ۴. یاسمن | السّمسق | الياسمين | ۹. لوییا | الدّجر | اللوییا |
| ۵. بادمجان | الحّدج | الباذنجان | ۱۰. خیار | القّتد | الخيار |

علت این امر را می‌توان به یک یا چند عامل از عوامل زیر منحصر دانست:

۱. مهاجرت خارجیان به مناطق عربی یا برعکس مهاجرت عرب‌زبانان به مناطق غیر عربی.
 ۲. حاکمیت غیر عربی بر مناطق عربی، همان‌گونه که در عصر عباسی، مصادیق آن مشهود است.
 ۳. مجاورت عرب‌زبانان با همسایگان غیر عرب، همانند کشورهای عرب همجوار با ایران.
 ۴. مرعوب شدن، عجز و حقارت در مقابل دیگران، یا به عبارت دیگر خود کم‌بینی.
 ۵. ابراز علاقه به واژگان غیر عربی.
 ۶. فخر فروشی بر دیگران با استعمال واژگان غیر عربی.
 ۷. داد و ستد و تجارت.
- هر یک از عوامل بالا به تنهایی می‌تواند موجب متروک شدن واژهٔ عربی و شیوع واژهٔ معرّب باشد.

۱. به نقل از: المزهري في علوم اللّغة، ج ۱، ص ۲۸۳-۲۸۴.

تعریب واژگانِ فارسی

زبان فارسی به دلیل ارتباط نزدیک با عربی، تأثیر فراوانی از خود بر زبان و ادب عرب بر جای نهاده است. یکی از مهم‌ترین تأثیرات آن، نفوذ واژگان فارسی در عربی و تعریب آن همراه با اشتقاق است، که به چند نمونه از آن اشاره می‌شود:

جوراب: الْجَوْرَب؛ جَوْرَب: جوراب پوشید.

گدائی: التَّكْدِي؛ گدایی کرد: تَكَدَّى.^۱

بوسه: الْبُوس؛ بوسه زد: بَس. نَزَّار قَبَّانِي در قصیده «سَمِيْثُكَ الْجَنُوب»^۲ با به کار بردن این واژه می‌گوید: اِسْمَحْ لَنَا بِأَنْ نُبُوسَ السَّيْفِ فِي يَدَيْكَ. به ما اجازه بده تا شمشیر در دستانت را ببوسیم.

دیبا: الدَّبِيَّاج؛ دیبا^۳ (حریر) را نقش و نگار زد: دَبَّجَ.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود وام‌گیری، اغلب با تغییر حرکات واژه همراه است. جدول زیر چند نمونه دیگر از این قبیل را نشان می‌دهد:

| واژه فارسی | تعریب واژه | واژه فارسی | تعریب واژه |
|------------|---------------|------------|---------------|
| خواجه | الْخَوَاجِه | سیبویه | سَيْبُويَه |
| خوارزمی | الْخَوَازِمِي | ابن بابویه | ابن بَابُويَه |
| خوان | الْخَوَان | آل بویه | آل بُويَه |

تعریب واژگانِ خارجی

نخستین مشکلی که مترجمان عرب در تعریب واژگان با آن روبه‌رو بوده‌اند، محدودیت

۱. این واژه فارسی، از ریشه اوستایی «گد» یا «گدا» است.

۲. گزیده‌ای از ابیات:

سَمِيْثُكَ الْجَنُوبُ ... يَا لَإِسَاءَ عِبَادَةِ الْحُسَيْنِ وَ شَمْسِ كَرْبَلَاءِ ...

يَا شَجَرَ الْوَرْدِ الَّذِي يَحْتَرِفُ الْفِدَاءَ يَا ثَوْرَةَ الْأَرْضِ التَّقَتْ بِثَوْرَةِ السَّمَاءِ

يَا جَسَدًا يَطْلُعُ مِنْ ثَرَابِهِ قَمَحٌ ... وَأَنْبِيَاءٌ ...

اِسْمَحْ لَنَا بِأَنْ نُبُوسَ السَّيْفِ فِي يَدَيْكَ اِسْمَحْ لَنَا أَنْ نَعْبُدَ اللَّهَ الَّذِي يُطَلُّ مِنْ عَيْنَيْكَ.

۳. نوعی پارچه ابریشمی رنگین (فرهنگ فارسی عمید، حرف «د»).

حروف الفبای عربی، در برابر حروفی مانند: «گ، پ، چ، ژ، و» "V" انگلیسی است؛ زیرا زبان عربی فاقد این حروف است. در گذشته تعریب واژگان خارجی غالباً ذوقی و بر اساس سلیقه مترجمان صورت می‌گرفت، اما امروزه با تلاش محققان تقریباً شیوه‌ای منسجم به خود گرفته است از جمله اینکه:

۱. «چ: CH» تبدیل به «تَش^۱ یا تِش» یا «ش» می‌شود.

ش مانند: «چای: الشای»، «ساندویچ: سَنَدُوِیش»^۲.

تش مانند: «ریچارد: رِیْشارد»، «نیچه: نِیْشه»، «چک اسلواکی: تِشِیکُو سُلْفَاکِیا».

استثنا: «چین» در تعریب پیشین تبدیل به «الصَّین» شده است.

توجه: امروزه در متون عربی از حرف چ استفاده می‌شود؛ مثال:

چاتوة البرتقال (نوعی نان شیرینی)^۳؛ الجَمْبَرِی (میگو)^۴.

۲. «گ: G» تبدیل به «غ» یا «ج» یا «ک» می‌شود.

غ مانند: «هامبورگ: هامبورغ»، «اوگاندا: أُوغَنْدا»، «سنگال: سَنِغال»، «گرینلند:

غُرُوینلند».

ج مانند: «گرگان: جرجان»، «مهرگان: مهرجان».

ک مانند: «گاراژ: کَراج».

۳. «پ: P» تبدیل به «ب» می‌شود.

ب مانند: «پاکستان: باکستان»^۵، «پاناما: بَنَما»، «پرو: پیرو».

توجه: امروزه در متون عربی، حرف پ استعمال می‌شود؛ مثال:

پای التَّفاح (نوعی نان شیرینی)^۶؛ کَنَایَةُ القُرَیْدَس (نوعی خوراک میگو)^۷.

۴. «و: V» تبدیل به «ف» می‌شود؛ مانند:

«ویتنام: فیْتنام»، «ویتامین: فیْتامین»، «واتیکان: الفاتیکان».

۱. از آنجا که در عربی ابتدا به ساکن ممکن نیست، واژگان غیر عربی عموماً متحرک خوانده می‌شوند.

۲. و یا «سَنَدُوِیش».

۳. أَلِف بَاء الطَّبِیْخ، ص ۲۷۳.

۴. همان، ص ۱۴۰.

۵. المنجد فی اللُغَة و الأعلام.

۶. أَلِف بَاء الطَّبِیْخ، ص ۲۹۱.

۷. همان، ص ۳۷.

اخيراً به جای «ف»، «ق: ۱ سه نقطه» نوشته می‌شود و در ترتیب الفبایی فرهنگها و دایرةالمعارفها، در حرف ف جای داده می‌شود؛ مانند: «ویتامین: قیتامین».^۲

۵. «ژ» تبدیل به «ج» می‌شود؛ مانند:

«میراژ: میراج»، «ژنو: جنیف»، «آرژانتین: آرژانتین»، «نروژ: النروِیج».

استثنا: «ژاپن» در تعریب پیشین تبدیل به «یابان» شده است.

توجه: گاهی حرف «ت» به «ط» تبدیل می‌شود؛ مانند:

«تهران: طهران»، «توکیو: طُکیو»، «ایتالیا: اِیتالیا».

پیشینه تعریب

بررسی متون نظم و نثر عربی حکایت از آن دارد که مسئله تعریب از دوره جاهلی تا کنون در میان عرب‌زبانان متداول بوده است. یکی از صاحب‌نظران به نام دکتر علی عبدالواحد وافی در این زمینه می‌نویسد:^۳

«زبان هیچ‌گاه نمی‌تواند برای همیشه از تماس با زبانهای دیگر در امان بماند».

با تأیید این سخن باید گفت کمتر زبان زنده‌ای در دنیا یافت می‌شود که از زبان دیگری وام‌گیری نکرده باشد. حتی در عصر جاهلی نیز که سفرها بسیار محدود بود، باز هم شاعران و نویسندگان، واژگانی را از برخی زبانها مانند فارسی انتخاب می‌کردند و پس از تعریب به کار می‌بردند. یکی از شعرایی که در شعر خود از کلمات معرّب به وفور استفاده کرده، أعشی بن قیس است. وی در اشعار خود از واژگان معرّب زیر نام می‌برد:

«بُستان: معرّب بوستان»^۴؛ «خَوان: معرّب خَوان به معنای سفره و طعام»^۵؛ «دَخدار: معرّب تخت‌دار به معنای صاحب تخت، رختخواب»^۶؛ «مَرزبان: معرّب مَرزبان، کسی که از مرز نگهداری می‌کند».^۷

۱. با توجه به اینکه حرف (فاء سه نقطه) در کلیدهای تایپ فارسی وجود ندارد لذا یک نقطه به (ق) اضافه نمایند.

۲. یک نقطه اضافه شود. ۳. علم اللّغة، ص ۲۵۲.

۴. المَعْرَبُ مِنَ الكَلَامِ الأَعْجَمِيِّ عَلَي حُرُوفِ المُعْجَمِ، ص ۶۴.

۵. همان، ص ۱۷۷. ۶. همانجا. ۷. همان، ص ۳۶۵.

لغت‌شناسان عرب، عموماً تعریب را زمینه‌ساز عربی شدن واژگان خارجی می‌دانند زیرا با واژه معرّب همانند واژه عربی اصیل رفتار می‌شود. اژه‌ری یکی از لغت‌شناسان عرب می‌گوید:^۱ «گاه اتفاق می‌افتد اسمی اعجمی در نتیجه تعریب به صورت عربی در می‌آید». شیخ احمد رضا عاملی نیز می‌گوید:^۲ «عرب‌زبانان کلمات وام‌گرفته شده را که مطابق با اوزان عربی نیست از طریق حذف و ابدال دگرگون می‌کنند تا آنکه نهایتاً با اسلوب زبانشان هماهنگ و سازگار شود؛ مثلاً «چوگان به صَوْلجان»؛ «سنج به صَنْج»؛ «جوال به جَوَالِق یا جَوَالِق» تبدیل می‌شود».

همان‌طور که اشاره شد عرب‌زبانان واژگان معرّب را همانند واژگان عربی می‌دانند و لذا از آنها مانند کلمات عربی، مشتقاتی ساخته‌اند، که به چند نمونه اشاره می‌شود:

التَّأَكْسُدُ: اکسید شدن؛ تَأَكْسَدُ الْفِلْزُ (أو) الْمَعْدِن (ماضی بر وزن تَفَعَّلَ): فلز اکسید شد. الْمَغْطِيسُ: آهن‌ربا؛ التَّمْغُطُ: آهن‌ربا شدن؛ الْمُمَغْطُ (اسم مفعول): آهن‌ربا شده؛ الْمَغْطَةُ: آهن‌ربا کردن. الْكَهْرَبَاءُ مُعْرَبٌ «کاه‌رُبا»: برق؛ الْمُكْهَرَبُ (اسم مفعول): = برق‌دار شده؛ كَهْرَبٌ: برق‌دار کرد.

معادل‌یابی واژگان بدون معادل

یکی از دشواریهای ترجمه، معادل‌یابی واژگان بدون معادل دقیق است. این کلمات به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱. کلماتی که در زبان مقصد مدلول آنها وجود ندارد؛ مانند: «سوهان قم»، «گز اصفهان»، «قند»،^۳ «قنددان» و «مانتو».

این قبیل کلمات به دلیل نداشتن معادل واژگانی نیازمند توضیح هستند، برای مثال در ترجمه «سوهان قم» گفته می‌شود: «... نوعٌ من أنواع الحَلَوِيَّاتِ عَنَّا صِرْهُ: القَمَح، الدُّهْن، الفُسْتُقُ...».

۲. مَوْلِدُ اللَّغَةِ، ص ۶۱.

۱. تهذیب اللُّغَةِ، جزء ۱۴، ص ۲۶۹.

۳. در کشورهای عربی به جای قند، از شکر استفاده می‌شود.

گاهی هم می‌توان به معادل تقریبی اکتفا کرد. مثلاً در ترجمه «قند»، «سُكَّر مُكْتَب» معادل تقریبی است. واژه «قنددان» نیز به دلیل متداول نبودن مصرفِ قند. معادل دقیقی ندارد ولی می‌توان به جای آن از «سُكْرِيَّة: ظرف شکر، شکر دان» استفاده کرد.

۲. کلمات یا عباراتی که جنبه اصطلاحی دارند؛ مانند: «جاءوا على بكرة أبيهم: دسته‌جمعی آمدند (با آباء و اجداد خود آمدند)»؛ «مُنْدُ نَعُومَةِ الْأَطْفَارِ: از زمان کودکی»؛ «مَسْقَطُ الرَّأْسِ: زادگاه»؛ «قَوْمُ الضَّادِ: قوم عرب».

۳. کلمات یا عباراتی که در زبان مقصد مدلول آنها وجود دارد اما مورد استفاده قرار نگرفته است؛ مانند: «إِنْبَابُ الطِّفْلِ: به دنیا آوردن نوزاد» در مثال: «أَنْجَبَ سَعِيدٌ طِفْلاً: سعید صاحب طفل نجیبی شد، یعنی (طفل نجیبی به دنیا آورد)».

در فارسی «به دنیا آورد» تنها در ارتباط با بانوان به کار می‌رود که معادل عربی آن «وَلَدَتْ» است؛ اما معادل «أَنْجَبَ» در فارسی متداول نیست، ولی مدلول آن وجود دارد.

روشهای معادل‌یابی واژگان در عربی

۱. استفاده از اشتقاق. زبان عربی به دلیل زاینده‌گی فراوان در خلال سالیان متمادی توانسته با بهره‌گیری از اشتقاق، الفاظ جدیدی خلق کند. امروزه به موازات پیشرفت علم و فناوری در جهان، نیاز به خلق واژگان به منظور جایگزینی الفاظ خارجی بیش از پیش احساس می‌شود. از این رو این شیوه از واژه‌سازی کاربرد بسیار وسیعی دارد. در اینجا به عنوان نمونه به معادل‌یابی سه واژه «آچار پیچ‌گوشتی»، «زلزله‌سنج»، «جک اتومبیل» بر اساس اشتقاق اکتفا می‌کنیم:

«المِفْك» از ریشه «فَكَّ» به معنای «وسيله گشودن»، معادل «پیچ‌گوشتی»،

۱. از زمان نرمی ناخنها. ۲. محل افتادن سر هنگام تولد نوزاد.

۳. تلفظ صحیح حرف «ضاد» مختص عرب‌زبانان است.

«مِرْسَمَةُ الزَّلْزَلَةِ» از ریشه «رَسَمَ» به معنای «وسیله ترسیم شدت و ضعف زلزله»، «المِرْفَاعُ» از ریشه «رَفَعَ» به معنای «وسیله بالا بر». همان طور که ملاحظه می شود این اسما همچون دیگر اسمهای عربی با مدلول خود کاملاً منطبق اند. این اصل مهم یعنی انطباق لفظ بر معنا، شاید در دیگر زبانها به اندازه عربی مورد توجه قرار نگرفته باشد. با نگاه به برخی از واژه ها در فارسی مانند «پیچ گوشتی» عدم تناسب بین لفظ و معنا به خوبی نمایان است. اما همین واژه در عربی «المِفْكَ» به معنای «وسیله بازکننده» دقیقاً بر مدلول خود منطبق است. جدول زیر چند نمونه از واژگان بامسمای عربی را نشان می دهد:

| واژه | معنای اصطلاحی | معنای لغوی | ریشه |
|--------------|---------------|--------------|-------------------|
| المِلْعَقَةُ | قاشق | وسیله لیسیدن | لَعَقَ: لیسید. |
| المِطْرَقَةُ | چکش | وسیله کوبیدن | طَرَقَ: کوبید. |
| الطریق | راه | کوبیده شده | طَرَقَ: کوبید. |
| الحائِطُ | دیوار | احاطه کننده | حَوَّطَ: (حاط) |
| التَّافِذَةُ | پنجره | نفوذ کننده | نَفَذَ: نفوذ کرد. |

۲. به کارگیری الفاظ قدیمی در قالبی نو به منظور کسب معنای جدید. یکی دیگر از روشهای نوین در واژه گزینی، استفاده از واژگان متروک یا در حال استعمال است که از آنها به منظور خلق معنای جدید استفاده می شود؛ برای مثال واژه «مُتَّقَفٌ» در گذشته به معنای «تراشنده نیزه» بوده، اما به تدریج متروک شده و امروزه در قالبی نو به معنای «فرهنگی» استعمال می شود.

گاهی ممکن است واژه ای هنوز هم مورد استفاده قرار گیرد. در عین حال پدیده ای مشابه مدلول اولیه آن واژه پدیدار شود. در این صورت معمولاً برای پدیده جدید همان واژه سابق انتخاب می شود؛^۱ مانند «عقرب» که استفاده ثانویه آن «عَقْرُبُ السَّاعَةِ: عقربه ساعت» است؛ زیرا عقربه ساعتی قدیمی شبیه عقرب بوده است.

۱. ر.ک.: دگرگونیهای واژگان در زبان فارسی، ص ۱۳-۱۴.

نمونه‌های دیگر از این قبیل اسمها «المکبج: پدال ترمز (در اتومبیل)»؛ «شَمْعَةُ السَّيَّارَةِ: شمع اتومبیل»؛ «الهَوَائِيّ: آنتن» است که به ترتیب از واژگان زیر گرفته شده‌اند:

«كَبَجَ الْفَرَسِ: اسب را متوقف کرد»؛ «الشَّمْع: وسیله روشنایی»؛ «الهواء: هوا»

واژگان معادل‌یابی شده زیر نیز از جمله الفاضی هستند که متخصصان برق و الکترونیک با استفاده از واژگان موجود، در ترجمه اصطلاحات علمی و فنی برگزیده‌اند:

«التَّيَّارُ الْمُتَرَدَّدُ: جریان متناوب برق» این دو واژه، ترکیبی از «التَّيَّار: موج، جریان» و «الْمُتَرَدَّدُ: در تردد» است. «مَصْدَرُ الْقُدْرَةِ لِمِفْتَاحِ التَّحَكُّمِ عَنْ بُعْدٍ: منبع تغذیه کلید کنترل از راه دور»^۱ واژگان این عبارت، در اصل به معنای «سرچشمه قدرت برای کلید داورى از دور» بوده است که اکنون در معنای جدیدتری به کار می‌رود.

۳. نحت یا واژ آمیزی. اخیراً دو نوع نحت یا واژ آمیزی در میان عرب‌زبانان رایج

شده که شمار هر دو نوع روز به روز در حال افزایش است، این دو نوع عبارت‌اند از:

الف) واژ آمیزی با استفاده از ترکیب دو اسم. در این شیوه دو اسم با یکدیگر ترکیب

شده، معنای جدیدی را پدید می‌آورند؛ مانند:

بِئْرُول + دُولَار ۱ ۱۱ بِئْرُوْدُولَار: دلارِ نفتی.

كَهْرَبَاء + مَائِيّ ۱۱ كَهْرَمَائِيّ: ^۲ برق‌آبی. (کاربرد این دو واژه، در فارسی نیز

ترکیبی است)

رَأْس + مَال ۱۱ رَأْسَمَال: ^۳ سرمایه. این واژه در فارسی نیز مرکب از «سر» و

«مایه» است.

حَيَوَان + نَبَات ۱۱ حَيِّنَبَات: حیوانی گیاهی.

بَرّ + مَائِيّ ۱۱ بَرْمَائِيّ: آبی خاکی، دوزیست؛ البَرْمَائِيَّات: دوزیستان.

زَمَان + مَكَان ۱۱ زَمَكَان: زمان مکان.

حَيِّز + زَمَان ۱۱ حَيِّزَمَن: مکان زمان.

نَفْس + جِسْمِيّ ۱۱ نَفْسِجِسْمِيّ: روحی جسمی.

۱. در تلویزیون یا ویدئو. ۲. مَوْسُوعَةُ الطَّبِيعَةِ الْمَيْسَّرَةِ.

۳. الدُّوَل الرَّأْسَمَالِيَّة: کشورهای سرمایه‌داری.

کَهْرَبَاءَ + مَعْنَطِيسِي ۱۶۶۱ کَهْرَطِيسِي: الکترومغناطیسی.

امروزه در فارسی نیز این نوع نحت یا واژ آمیزی به وفور دیده می شود؛ مثال: فتاوری، زیرسطحی، سرمایه، آب درمانی، برق آبی، شیمی درمانی، دوزیست، آبی خاکی، گفتار درمانی، تپ اختر (ستاره تپنده) در برابر Pulsating Star یا Pulsar. ب) واژ آمیزی با استفاده از ترکیب حرف «لا» + اسم. یکی از تصمیمات ارزشمند فرهنگستان زبان عربی مصر موافقت با استعمال «لا» در ترکیب با اسم^۱ است. این دسته از اسما یک کلمه محسوب می شوند در نتیجه «ال» می پذیرند؛ مثال:

لا + اخلاقی ۱۶۶۲ اللأخلاقِي: غیر اخلاقی، در ترجمه Amoral.

لا + اجتماعی ۱۶۶۳ اللأجتماعِي: غیر اجتماعی، در ترجمه Asocial.

لا + دینی ۱۶۶۴ اللأدینِي.

لا + انسانیة ۱۶۶۵ اللأنسانیَّة.

لا + سِلْکِي ۱۶۶۶ اللأسلْکِي: بی سیم.

لا + مبالاة ۱۶۶۷ اللأمبالاة: بی توجه.

نقش مناطق جغرافیایی و حکومتها در شیوع واژگان

مناطق جغرافیایی و موقعیت خاص آنها نقش بسیار مهمی در پیدایش و شیوع واژگان دارند. از سوی دیگر استفاده مردم از امکانات و وسایل در هر منطقه با دیگری متفاوت است. اگر زبان مردم جزیره العرب بررسی شود نام شتر، اسب، شکار حیوانات وحشی، بادیه، مناطق بیابانی و اوصاف آن بیشترین واژگان را تشکیل می دهد. در حالی که بیشترین واژگان در زبان مردم اندلس (اسپانیای کنونی) وصف طبیعت، گلها و درختان؛ و در زبان مردم آلاسکا، یخ، یخبندان، سورتمه و سگ است. این در حالی است که در هیچ یک از لغت نامه های قدیمی عربی ترجمه واژه «سورتمه» دیده نمی شود؛ زیرا عرب به این وسیله نیازی نداشته تا واژه ای برایش وضع کند.

روی کار آمدن حکومتها نیز در شیوع واژگان بسیار مؤثر است؛ زیرا استفاده

۱. مجلة مجمع اللغة العربیة، ج ۶، ص ۱۷۲؛ نیز: دراسات في فقه اللغة، ص ۳۲۶.

ابزاری از الفاظ، در موقعیتهای زمانی و مکانی هر حکومت، با دیگری متفاوت است. برای مثال اگر واژگان استعمال شده قبل از انقلاب بررسی شود با کلمات زیر روبه‌رو می‌شویم:

دربار شاهنشاهی، گارد شاهنشاهی، کراوات، ساواک (سازمان اطلاعات و امنیت)، انقلاب سفید، اصلاحات ارضی، ژاندارمری و اما پس از پیروزی انقلاب اسلامی الفاظ جدیدی عرصه ظهور پیدا کردند که برخی از آنها عبارت‌اند از: بسیج، کمیته امداد، سپاه پاسداران، شهادت، شهید، دفاع مقدس، جنگ تحمیلی، مستضعف، بنیاد شهید، رزمنده، جهاد سازندگی و صدها واژه دیگر.

امروزه در کشورهای عربی نیز الفاظی استعمال می‌شود که در حکومت‌های قبلی به هیچ وجه متداول نبوده است؛ از جمله:

«در عراق عراق القَائِدُ القَدَّ: رهبر منحصر به فرد. (لقب صدام)»؛ «در عربستان عربستان خَادِمُ الحَرَمَينِ الشَّرِيفَينِ: خدمتگزار دو حرم شریف؛ المَلِكُ المُفَدَّى (لقب پادشاه عربستان)».

موانع معادل‌یابی اسمها

منطبق نبودن لفظ به لفظ اسمها در زبان مبدا و مقصد، گاه و بی‌گاه مشکلاتی در کار ترجمه ایجاد می‌کند. این ناهماهنگی دلایلی دارد که برخی از آنها به اختصار عبارت‌اند از:

۱. نابرابری در ترتیب واژگان. تقدیم و تأخیر واژگان تابع مقرراتی است که اهل هر زبان به آن پایبندند. بر این اساس مترجم نیز باید به این اصول در زبان مقصد پایبند باشد. نمونه‌های زیر مواردی از عدم انطباق اسمها را نشان می‌دهد:

| واژه فارسی | ترجمه غلط | ترجمه صحیح |
|---------------------------|---|---|
| گلاب (گل آب) | وَرْدُ المَاءِ، زَهْرُ المَاءِ | مَاءُ الوَرْدِ، مَاءُ الزَّهْرِ |
| وزارت آموزش و پرورش | وِزارَةُ التَّعْلِيمِ وَ التَّربِیَةِ | وِزارَةُ التَّربِیَةِ وَ التَّعْلِيمِ |
| اداره پست و تلگراف و تلفن | دائِرَةُ البَرِیدِ وَ البَرِقِ وَ الهَاتِفِ | دائِرَةُ البَرِقِ وَ البَرِیدِ وَ الهَاتِفِ |

در اینجا ممکن است این سؤال به ذهن خطور کند که چگونه می‌توان ترتیب واژه‌ها را دریافت؟ در جواب باید گفت ترتیب واژه‌ها سماعی و تابع زبان مبدأ و مقصد است.

۲. نابرابری در دلالت وضعی واژگان دو زبان. نابرابری در دلالت وضعی واژگان دو زبان، یکی دیگر از دشواریهای معادل‌یابی اسمهاست. اصولاً نباید انتظار داشت یک واژه فارسی، معادلی هم معنای خود در عربی داشته باشد؛ برای مثال، واژگانی مانند «فروده‌گاه، پیوند اعضا، پلیس راهنمایی، اداره هواشناسی، آسمان‌خراش» در عربی بدین معنا استعمال نمی‌شوند بلکه به ترتیب «المَطَار، زَرْعُ الأَعْضَاء، شُرْطَةُ المُرور، دائرة الإِرسادِ الجویّ، ناطِحَةُ السَّحاب»^۱، به معنای «پروازگاه، کاشتن اعضا، پلیس عبور، اداره کمین جوی، شاخ زنده به ابر» به کار می‌روند. این در حالی است که در فارسی «فروود هواپیما، پیوند اعضا، پلیس راهنمایی‌کننده، شناخت هوا، خراش انداختن به آسمان»^۲ مد نظر بوده است.

۳. نابرابری به دلیل کاربرد مجازی اسم. گاهی اسم به دلیل کاربرد مجازی در زبان مبدأ، قابل انطباق بر زبان مقصد نیست؛ برای مثال واژگانی مانند «وزیر بلا حقیقت» و «حقائب هامة» به ترتیب در ترجمه تحت‌اللفظی به معنای «وزیر بدون کیف» و «کیفهای مهم» هستند اما در اصطلاح به معنای «وزیر مشاور» و «پُستهای مهم» به کار می‌روند. امروزه تعداد بی‌شماری از واژگان عربی کاربرد مجازی پیدا کرده‌اند، که ترجمه را قدری دشوارتر می‌سازند.

۴. نابرابری در تطبیق اوزان و مقادیر. نابرابری در تطبیق اوزان و مقادیر یکی دیگر از دشواریهای ترجمه اسم است؛ زیرا برخی از اوزان و مقادیر عربی با فارسی تفاوت دارد. لذا مترجم باید با تحقیق و تفحص، آن را به اوزان و مقادیر رایج در فارسی تبدیل کند. برای مثال در جملاتی مانند «اشتری الطَّبَاخُ ثلاثةَ أَرْطَالٍ مِنَ اللَّحْمِ»^۳ یا «بِعْتُ أَرْبَعَةَ

۱. «ناطحه» از ریشه «نَطَحَ» است، مانند: نَطَحَ الثَّوْرُ طِفْلاً: گاو، کودکی را شاخ زد.

۲. در معنای مجازی. ۳. آشپز سه «رطل» گوشت خرید.

أَوْقِيَّةٍ مِنَ الْحِنْطَةِ» باید مقدار «رطل»^۱ و «أوقية» در ترجمه فارسی مشخص شود.

۵. نابرابری در ترجمه ماهها و ایام سال. ترجمه ماههای «میلادی - عربی» به فارسی و بالعکس، به دلیل منطبق نبودن اول و آخر ماههای شمسی فارسی با ماههای میلادی و تفاوت تعداد روزهای ماههای شمسی و میلادی با یکدیگر، همچنین شروع سال میلادی از زمستان، مشکلاتی را در ترجمه ماهها ایجاد می‌کند. بر این اساس پیشنهاد می‌شود ماهها و تعداد روزهای آن به حافظه سپرده شود تا در موقع لزوم بتوان با مراجعه به تقویم، روز و ماه را دقیقاً ترجمه کرد. شایان ذکر است که «آذار، نisan، آيار» معادل تقریبی ماههای بهار؛ «حزيران، تموز، آب» معادل تقریبی ماههای تابستان؛ «ابول، تشرین الأول، تشرین الثاني» معادل تقریبی ماههای پاییز؛ «كانون الأول، كانون الثاني، شباط» معادل تقریبی ماههای زمستان است. جدول بعدی مقایسه‌ای تقریبی بین ماههای میلادی و هجری شمسی را نشان می‌دهد.

| میلادی (فارسی) | میلادی (عربی) | معادل عربی | روز | معادل تقریبی |
|----------------|---------------|--------------|-----|--------------|
| ژانویه | يَنَّاير | كانون الثاني | ۳۱ | بهمن |
| فوریه | فبراير | شباط | ۲۹ | اسفند |
| مارس | مارس | آذار | ۳۱ | فروردین |
| آوریل | إبريل | نيسان | ۳۰ | اردیبهشت |
| مه | مايو | أيار | ۳۱ | خرداد |
| ژوئن | يونيو | حزيران | ۳۰ | تیر |
| ژوئیه | جولاي | تموز | ۳۱ | مرداد |
| آگست، اوت | أغسطس | آب | ۳۱ | شهریور |
| سپتامبر | سبتمبر | أيلول | ۳۰ | مهر |
| اکتبر | أكتوبر | تشرین الأول | ۳۱ | آبان |
| نوامبر | نوفمبر | تشرین الثاني | ۳۰ | آذر |
| دسامبر | ديسمبر | كانون الأول | ۳۱ | دی |

۱. هر رطل مصری معادل ۴۵۳ گرم است (القاموس العصري، ذیل مادة رطل).

۶. نابرابری در نگارش املائی اسمها. معادل‌سازی اسمها در دو زبان به سبب نابرابری در نگارش املائی مشکلاتی را پدید می‌آورد که باید بدان اشراف کامل داشت. مثالهای زیر برخی از این نابرابریها را نشان می‌دهد:

| واژه در فارسی | واژه در عربی | واژه در فارسی | واژه در عربی |
|---------------|-----------------------|---------------|-------------------|
| سومالی | الصُّومالي | کراچی | کراتشي |
| قفس | القَفَص | پاپ | البابا |
| اتیوپی | اثيوبيا | لاس وگاس | لاس فيجاس |
| سالن | الصَّالُون، الصَّالَة | نیکاراگوآ | نيكاراغوا |
| دکتر | الدُّكْتُور | بلژیک | بلجيكا |
| اروپا | اوروبا | دریای بالتیک | بَحْرُ البَلْطِيق |
| قزاقستان | كازاخستان | سوئیس | سويسرا |

ادب در نام‌گذاری واژگان

مراعات ادب یکی از اصولی است که باید در ساخت واژگان مورد توجه قرار گیرد. این اصل خوشبختانه در نام‌گذاری اغلب واژگان عربی رعایت شده است. اگر در فارسی به الفاظی مانند «شیر مادر، شیر گاو» یا «مادر انسان، مادر حیوان» توجه کنیم، درمی‌یابیم که هیچ یک از این واژگان در فارسی از یکدیگر تفکیک نشده‌اند اما در عربی کاملاً از هم مجزا هستند؛ مثال:

مادران بشر: أُمَّهَاتُ الْإِنْسَانِ؛ مادران حیوانات: أُمَّاتُ الْحَيَوَانِ.

شیر مادر: لَبَانُ الْأُمِّ؛ شیر گاو: لَبَنُ الْبَقْرَةِ.

پستان مادر: تَدْيُ الْأُمِّ؛ پستان گاو: صَرْعُ الْبَقْرَةِ.

دقت در ترجمه این قبیل واژگان از فارسی به عربی اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد؛

زیرا چنانچه واژه‌ای در موضع صحیح خود قرار نگیرد - مثلاً به جای «تَدْيُ الْأُمِّ»، «صَرْعُ

الْأُمِّ» قرار داده شود - ترجمه بسیار نامأنوس خواهد شد.

اسمهای مترادف و جایگاه آنها در ترجمه

اسم در هر زبان، پر مصرف ترین واژه، نسبت به فعل و حرف است. این وسعت انبوه در به کار گیری اسمها، بسیاری از مترجمان را به خطا افکنده است. امروزه یکی از مشکلات عمده در ترجمه اسمها، ترادف معانی آنهاست. شاید یک مثال بتواند مقصود را بهتر بیان کند. در زبان عربی برای لانه چندین واژه از جمله: عَشْ، وَكْرٌ، وَكُنْ، جُحْرٌ، نَافِقَاءٌ، كِنَاسٌ، عَرِينٌ، وِجَارٌ می توان یافت. هر یک از این الفاظ جایگاه خاص و منحصر به فردی دارد، بدین معنا که «عَشْ: لانه پرندۀ روی درخت»، «وَكْرٌ: لانه زمینی پرندۀ»، «وَكُنْ: لانه پرندۀ در شکاف دیوارها یا کوه»، «جُحْرٌ: لانه مار»، «نَافِقَاءٌ: لانه نوعی موش خرما»، «كِنَاسٌ: لانه آهو یا گاو وحشی»، «عَرِينٌ: لانه شیر» و «وِجَارٌ: لانه روباه و کفتار» است. هر یک از این الفاظ چنانچه نابجا استعمال شود، متن ترجمه شده نامأنوس خواهد شد؛ برای مثال چنانچه «لانه جاسوسی امریکا» به عربی ترجمه شود این مشکل، بیشتر آشکار خواهد شد، زیرا چندین جمله در ترجمه متصور می گردد از جمله: «العشُ التَّجْسِی لأمْرِیكا (و یا) لأمیركا»، «الوَكْرُ التَّجْسِی لأمْرِیكا»، «الوَكُنُ التَّجْسِی لأمْرِیكا» و ...

اینکه کدام ترجمه، صحیح ترین ترجمه هاست، مستلزم آن است که مترجم بداند «لانه جاسوسی امریکا» - که خود نوعی مجاز است و مقصود از آن «لانه» پرندۀ و امثال آن نیست - یک لانه زمینی است. بنابراین «الوَكْرُ التَّجْسِی لأمْرِیكا»^۱ صحیح ترین ترجمه است. بدین ترتیب مترجم در صورتی می تواند ترجمه صحیح را برگزیند که ترادف را به خوبی دریابد تا بتواند معنای مورد نظر را از میان واژه های متعدد برگزیند. نمونه دیگر از این قسم «الدَّارُ، البَیْتُ، المَنْزِلُ، المَسْکَنُ» به معنای «خانه» است. هر یک از این واژگان به اعتباری نام گذاری شده اند؛ مثلاً «الدَّارُ» به اعتبار دایره وار بودن برخی از خانه ها در قدیم یا حتی در حال حاضر، «البَیْتُ» به اعتبار محل بیتوته کردن، «المَنْزِلُ» به سبب نزول و فرود آمدن، «المَسْکَنُ» به خاطر سکینه و آرامش بدان نامیده

۱. این اصطلاح در روزنامه ها و مجلات متداول شده است.

شده‌اند.^۱ آخرین نمونه در این باب، «کِسْرَة، فِلْدَة، بُقْعَة» است که این واژگان به ظاهر مترادف، به هیچ عنوان به جای یکدیگر به کار نمی‌روند؛ مثال:

«پاره نان: کِسْرَة خُبْزِ»، «پاره جگر: فِلْدَة کَبِدِ»، «پاره زمین: بُقْعَة اَرْضِ». «کِسْرَة، فِلْدَة، بُقْعَة» در هر سه مثال به معنای «پاره» است اما جابه‌جایی هریک موجب شکفت زدگی مخاطب خواهد شد. مثلاً هیچ‌گاه «کِسْرَة کَبِدِ» یا «فِلْدَة خُبْزِ» گفته نمی‌شود. لذا هر لفظ، کاربردی مختص به خود دارد.

دامنه مترادفات به حدی وسیع است که گاه برای تسهیل در یادگیری، به نظم درآمده‌اند. مثال:^۲

غَضَنُفْر و اَسَد و اَیْث و حَارِث و دِلْهَاتْ هَزْبِر و قَسْوَرَة و حیدر است و ضیغم شیر
در این بیت همه واژگان به معنای «شیر درنده» است.

وجود کتابهای مختلف در زمینه تفاوت الفاظ مترادف با یکدیگر مانند فقه اللغه تألیف ابو منصور ثعالبی نیشابوری، الفروق اللغویة تألیف ابو هلال عسکری، فروع اللغات تألیف جزایری و صدها کتاب دیگر در این زمینه بیانگر اهتمام عرب به مترادفات است.

اصولاً ضرورت وجود مترادفات چیست؟ در جواب این سؤال باید گفت برخی، ترادفِ الفاظ را موجب غنای زبان می‌دانند و عقیده دارند وجود چند لفظ برای یک معنا، معانی را بهتر تفهیم می‌کند. در برابر این گروه، عده‌ای قرار دارند که ترادف را خلاف اصل می‌دانند و معتقدند هر لفظی باید بر یک معنا اطلاق شود تا بر مسمای مشخصی دلالت کند و بر این باورند که هیچ لفظی با لفظ دیگر هم معنا نیست، اگر چه مترادف باشند. آنها عقیده دارند این کلمات، به ظاهر مترادف‌اند، اما در اصل اختلاف معنا دارند که گاه ممکن است، بسیار دقیق باشد و تنها اهل فن از آن آگاه باشند نه همگان. یکی از کسانی که تفاوت الفاظ مترادف را در کتاب خود به تفصیل بیان کرده نورالدین جزایری است. وی سعی کرده اختلاف معنای واژگان مترادف را ذکر کند. مثالهای زیر از کتاب فُروُقُ اللُّغَاتِ وی بیانگر این مطلب است:^۳

۱. ر.ک.: الفُروُقُ اللُّغَوِیَّة، ص ۴۷.

۲. نِصَابُ الصَّبِیَّان، ص ۸۲.

۳. به نقل از: فروع اللغات فی التمییز بین مفاد الکلمات، ص ۲۰-۲۲۲.

القيمة: ارزش واقعی هر چیز؛ الثَّمَن: آن است که خریدار و فروشنده بر آن توافق کنند و کمتر یا بیشتر از ارزش واقعی آن باشد. در قرآن آمده است:

﴿وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ﴾^۱: یوسف را به چند درهم اندک فروختند.

الاستماع: گوش دادن (با قصد)؛ السَّماع: شنیدن (بدون قصد).
 الإسراف: خرج کردن بیش از حد؛ التبذیر: خرج کردن بی جا.
 أب: علاوه بر پدر بر جد نیز اطلاق می شود. مانند خطاب آیه زیر:
 ﴿مَلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ﴾^۲
 الوالد: فقط بر پدر اطلاق می شود.

التلاوة: مختص خواندن قرآن است. القراءة: خواندن عموم کتابها.
 الجُلوس: نشستن؛ به کسی که خوابیده خطاب می شود: اجْلِس! یعنی از حالت خوابیده بنشین.

الْقعود: نشستن؛ به کسی که ایستاده خطاب می شود: اُقْعُد! یعنی از حالت ایستاده بنشین.

الْفَنْطرة: پل سنگی یا آجری؛ الجِسر: مطلقِ پل، خواه چوبی، سنگی یا آجری باشد.

العَبْرَة: اشک؛ زمانی که در چشم باشد.

الدمعة: اشک؛ زمانی که از چشم جاری شود.

این گروه همچنین عقیده دارند بسیاری از الفاظ مترادف، در حقیقت صفات متعددی یک اسم اند که معنای وصفی خود را از دست داده و به جای موصوف، ایفای نقش می کنند؛ برای مثال معادلِ اصلیِ «شمشیر»، «سَيْف» است و لذا «مُهَنَّد: شمشیر هندی»، «صَارِم: شمشیر بران»، «أَبْيَض: شمشیرِ براق»، «حُسام: شمشیر بُران» همگی صفات شمشیرند نه خود شمشیر.

* نتیجه بحث: در یک جمع‌بندی کلی می‌توان به این نتیجه رسید که الفاظ مترادف تفاوت‌های ظریفی با یکدیگر دارند، اما این بدان معنا نیست که با تلاش فراوان توجیحات نامتعارفی برای آنها ذکر شود سپس با یک حکم کلی، همگی متفاوت با یکدیگر معرفی گردند. چه بسا در بسیاری از موارد این الفاظ تفاوتی از نظر معنایی با یکدیگر ندارند و لذا شاید یکی از علت‌های وجودی آنها جلوگیری از تکرار الفاظ مشابه باشد؛ برای مثال اگر در یک متن، واژه «أسد» بنابر ضرورت ده بار تکرار شود متن، بسیار خسته‌کننده خواهد شد، اما اگر به جای آن از الفاظ مترادفی همچون «عَصْفَر» لیت، دِلْهَات، هِزْبُر، قَسُورَة، حَیدَر، و لَبُوءَة» استفاده شود، زیبایی متن دو چندان خواهد شد. نکته دیگر در این زمینه آن است که الفاظ مترادف می‌توانند معرف واژه ناآشنا باشند. از این رو مترادفات کمک شایانی به معرفی واژگان در فرهنگ‌های لغت می‌کنند.

آیا در عصر حاضر آموختن الفاظ مترادف ضرورت دارد؟ در جواب باید گفت امروزه ضرورت آموختن الفاظ مترادف کاملاً احساس می‌شود؛ زیرا بدون آگاهی از تفاوت واژگان مترادف، امکان ترجمه صحیح و یا هر نوع ارتباط منتفی است. دوستی نقل می‌کرد در یکی از کشورهای عربی به قصد خرید قیچی به فروشنده گفتم: «أُرِيدُ المِقْرَاضَ» احساس کردم فروشنده معنای «مقراض» را نمی‌داند. وقتی قیچی داخل ویتترین را به او نشان دادم، گفتم: «قُلْ: أُرِيدُ المِقْصَّ»^۱ اینجا بود که دریافتم این وسیله غیر از «مقراض»، اسم دیگری به نام «مِقْصَّ» دارد.

این نوع برخوردها ممکن است بارها و بارها به دلیل ناآشنایی با مترادفات اتفاق بیفتد. به همین سبب آموختن الفاظ مترادف و تفاوت معنایی میان آنها اهمیت بسزایی دارد.

اشتراک لفظی در اسمها

مهم‌ترین بحث پس از ترادف، اشتراک لفظی است. اشتراک لفظی آن است که یک لفظ

۱. بگو: قیچی می‌خواهم.

بر دو معنای مختلف یا بیشتر به طور یکسان و برابر دلالت کند.^۱ مانند: عجزوز^۲، العین^۳ و السن^۴.

برخی از صاحب نظران، همچون ابو هلال عسکری مؤلف الفُرُوقِ اللُّغَوِيَّةِ و «ابن درستویه» با رد اشتراک لفظی، چنین استدلال می‌کنند که «یک لفظ نمی‌تواند دو معنا داشته باشد»^۵ و یا اینکه «اگر وضع یک لفظ برای دو معنا جایز باشد این امر نه تنها موجب وضوح معنا نمی‌شود، بلکه بر ابهام آن می‌افزاید».^۶ ضمن احترام به آراء این دو اندیشمند، باید گفت که وجود اشتراک لفظی به عنوان یک حقیقت زنده، انکارناپذیر است و لذا رد آن، چندان منطقی به نظر نمی‌رسد، زیرا در برابر مخالفان اشتراک لفظی، موافقان هم به دفاع از آن برخاسته‌اند. دکتر خانلری با تأیید اشتراک لفظی می‌نویسد:^۷ «در هیچ زبانی آنقدر که معنا هست لفظ وجود ندارد یعنی لفظ واحد برای بیان معانی متعدد به کار می‌رود. این کار موجب توسعه زبان و آسان شدن شیوه بیان است؛ اما این کار هم مانند هر چیز، اندازه‌ای دارد، اگر از آن بگذرد عیب و نقص به بار می‌آورد، زیرا کار لفظ، دلالت بر معناست».

اهمیت اشتراک لفظی در ترجمه

توجه به واژگانی که در آنها اشتراک لفظی وجود دارد، اهمیت بسیاری در ترجمه دارد، زیرا انتخاب معنای صحیح واژه از میان معانی متعدد و جایگزین کردن آن در متن، کاری بسیار دقیق و نیازمند توجه فراوان است. بنابراین نباید به محض دیدن واژه به ترجمه آن اقدام کرد، بلکه باید با استخراج معانی مختلف از فرهنگهای لغت، با اطمینان کامل به

۱. مُعْجَمُ الْأَدْبَاءِ، ج ۱۹، ص ۲۴۵.

۲. فیروزآبادی صاحب القاموس المحيط، برای این واژه بیش از صد معنا ذکر کرده است.

۳. از جمله معانی این واژه: چشم، چشمه، طلا، خورشید، جاسوس.

۴. به معنای: دندان، عُمر. ۵. الفُرُوقِ اللُّغَوِيَّةِ، ص ۱۲.

۶. تصحیح الفصیح، ص ۱۶۶.

۷. زبان‌شناسی و زبان فارسی، ص ۲۲۴.

ترجمه پرداخت. در اینجا برای نمونه به یکی از آیات قرآن که در آن اشتراک لفظی وجود دارد، توجه کنید:

﴿الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ * وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ﴾^۱

واژه «النَّجْم» در آیه فوق دارای دو معنا یعنی گیاه بدون ساقه و ستاره است. در این آیه ممکن است خواننده به قرینه «الشمس و القمر» معنای «النجم» را ستاره بداند، اما این واژه، مشترک لفظی است و معنای دوم آن «گیاه بدون ساقه» است. بر این اساس، ترجمه آیه چنین است:

«خورشید و ماه بر اساس محاسبه الهی در گردش اند و گیاه بدون ساقه و درخت هر دو خداوند سبحان را سجده می‌کنند».

متون ادب فارسی نیز همچون عربی لبریز از واژگان مشترک لفظی است. مولوی با اشاره به اشتراک لفظی در واژه «شیر» می‌گوید:^۲

کار پاکان را قیاس از خود مگیر گرچه ماند در نبشتن شیر، شیر^۳

بدون تردید ترجمه این قبیل الفاظ به عربی مستلزم آگاهی از اشتراک لفظی در فارسی است؛ برای مثال اگر بیت زیر به عربی ترجمه شود:

آن یکی شیر است آدم می‌خورد و آن دگر شیر است آدم می‌درد

این تفاوت در ترجمه «شیر» به خوبی نمایان می‌شود: ذلک حلیبٌ یَشْرَبُهُ
الإنسانُ و ذلک أسدٌ یَفْتَرِسُ البَشَرَ.

علل پیدایش اشتراک لفظی

ظهور و پیدایش اشتراک لفظی در اسمها دلایل متعددی دارد که برخی از آنها به اختصار عبارت‌اند از:

۱. کاربرد مجازی. گاهی استعمال اسم در معنای مجازی به اندازه‌ای شایع می‌شود

۱. رحمن، ۵-۶. در این آیه، صنعت بدیعی «ایهام التناسب» به کار رفته است.

۲. مثنوی، دفتر اول، بیت شماره ۲۶۴، ص ۲۱.

۳. منظور شاعر این است که: مردان حق فقط در شکل ظاهری مانند تو هستند همان طور که در نوشتن «شیر» درنده و «شیر» نوشیدنی خوشگوار، هر دو را شیر می‌نویسند (شرح مثنوی، ج ۱، ص ۲۱۴).

که معنای مجازی جنبه حقیقی به خود می‌گیرد. مانند استعمال «عین» به معنای «جاسوس».

۲. وام‌گیری از دیگر زبانها. گاهی یک واژه که در دو زبان بر دو معنا دلالت می‌کند، بر اثر تماس با یکدیگر هر دو معنا را کسب می‌کند و در نتیجه اشتراک لفظی حاصل می‌شود. مانند: «السُّور: دیوار اطراف شهر، میهمانی دادن». این واژه در عربی به معنای «دیوار اطراف شهر» بوده، اما بر اثر وام‌گیری از فارسی معنای «میهمانی دادن» هم بر آن افزوده شده است.^۱

۳. عادت به مبالغه. گاهی مبالغه عامل مهمی در پیدایش اشتراک لفظی است. نمونه عینی آن در فارسی واژه «خسته شدن» به معنای «مجروح شدن» است. این لفظ آن قدر در مقام مبالغه برای بیان «ماندگی و کوفتگی عضلات» به کار رفته که امروزه معنای اصلی آن به کلی از بین رفته و چون عوام بخواهند «ماندگی بسیار» را بیان کنند لفظ «خستگی» را پُرمرده و ناتوان می‌بینند و گاهی کلمه «مردن» را در این معنا می‌آورند.^۲

دکتر خانلری می‌نویسد:^۳ مبالغه به استعاره و تمثیل نیز راه یافته است؛ برای مثال «سوختن دل» در ابتدا برای بیان حالت تأثر درونی شدید به کار می‌رفته، اما عامه مردم بدان رضایت ندادند و آن را ضعیف یافتند در نتیجه «کباب شدن دل» را جایگزین آن کردند. آنها فراموش کردند که آتشی در میان نیست و چیزی نسوخته، بلکه مراد بیان حالت معنوی است. امروزه برای مختصر تأثری «جگر کباب شد» گفته می‌شود و شاید برای شدت بیشتر «جزغاله» هم به کار رود.

۴. ابدال. گاهی دو کلمه متفاوت بر اثر ابدال شبیه یکدیگر شده، مشترک لفظی محسوب می‌شوند، مانند: الفَرَوَة: ^۴ پوست سر، ثروت. این واژه در اصل به معنای پوست سر بوده، اما در اثر تشابهی که در تلفظ با الثَّرَوَة داشته معنای ثروت نیز یافته است.

۱. مباحثی در فقه اللُّغَة و زبان شناسی عربی، ص ۳۷۴.

۲. زبان‌شناسی و زبان فارسی، ص ۲۲۴-۲۲۹.

۳. همان.

۴. این واژه در لسان العرب این چنین معرفی شده است: «الفروة: جِلْدَةُ الرَّأْسِ ... و الفروة كالثروة في بعض اللغات: و هو الغنى و زَعَمَ يَعْقُوبُ أَنَّ فَأَهَا بَدَلُ مِنَ الثَّاءِ».

اسمهای مشترک در فارسی و عربی

زبان عربی علاوه بر خط و نگارش، ارتباط بسیار نزدیکی با فارسی دارد. از این رو بسیار اتفاق افتاده که واژگان فارسی و عربی با یک لفظ نوشته می‌شوند، اما این بدان معنا نیست که هر دو واژه از نظر معنایی مشابه یکدیگر باشند. در چنین حالتی مترجم باید نهایت دقت خود را به این امر مبذول دارد تا در انتقال معنا دچار مشکل نشود. جدول زیر تعدادی از واژگان مشترک در فارسی و عربی را نشان می‌دهد:

| واژه | معنای فارسی | معنای عربی | واژه | معنای فارسی | معنای عربی |
|---------|----------------|----------------|--------|--------------|-------------|
| مخابرات | ادارهٔ مخابرات | ادارهٔ اطلاعات | دغدغه | نگرانی | غلغلك دادن |
| زبون | خوار، ناتوان | مشتري | ملت | مردم | دين |
| حوصله | صبر | چینه‌دان | برق | الکتريسيته | تلگراف |
| تقلیدی | تقلیدشده | سنتی | ادویه | چاشنی غذا | داروها |
| صورت | چهره | عكس | تخلُّف | خلاف کردن | عقب ماندگی |
| خسیس | بخیل | پست | عكس | تصویر | برعكس |
| میمون | حیوان مشهور | مبارک | نشاط | شادمانی | چاپکی |
| ناظر | نظارت‌گر | ناظم مدرسه | مجرم | گناهکار | جنایتکار |
| رسوم | آداب و رسوم | نقاشیها | بهار | فصل بهار | چاشخی غذا |
| منظور | مقصود | قابل رؤیت | موظف | مكلف | کارمند |
| شراب | نوشابهٔ الکلی | هرنوشیدنی | ناظم | معاون | سراينده |
| مجتمع | محل مسکونی | اجتماع | شوکت | عظمت | چنگال (غذا) |
| اداره | مؤسسه | چرخاندن | مصرف | استفاده کردن | بانک |
| نفر | شخص | جماعت مردان | تورم | گرانی | متورم شدن |
| مکتب | مدارس قدیمی | دفتر کار | اسباب | وسایل | سببها |

گاهی الفاظ مشترک، در معنای عربی نیز استعمال می‌شود، مانند:

سال نو بر شما میمون و مبارک باد (پرمیمنت).

- اگر یار شاطر نباشم بار خاطر نخواهم بود، یعنی (یار زرننگ).
- «شاطر» در فارسی به کسی گفته می‌شود که خمیر را به تنور می‌زند، اما در عربی به معنای زرننگ است. شاید اطلاق این نام بر شاطر نانوایی به همین سبب باشد.
- تذکر: توجه به اختلاف معنا، درستی ترجمه را تضمین می‌کند. ترجمه نابجای کلماتی که مشترک لفظی اند ممکن است موجب اشتباهاتی در ترجمه گردد، مثال:
۱. «جامعه» ما اسلامی است.
ترجمه غیر متعارف: جَامِعُنَا اِسْلَامِيَّةٌ. ترجمه صحیح: مُجْتَمَعُنَا مُجْتَمَعٌ اِسْلَامِيٌّ.
جامعه در عربی به معنای دانشگاه است.
 ۲. «انقلاب» ما اسلامی است.
ترجمه غیر متعارف: اِنْقِلَابِنَا اِنْقِلَابٌ اِسْلَامِيٌّ. ترجمه صحیح: ثَوْرَتُنَا ثَوْرَةٌ اِسْلَامِيَّةٌ.
انقلاب در عربی به معنای کودتاست.
 ۳. «ملت» ما «ملتی» ریشه دار است.
ترجمه غیر متعارف: مِلَّتُنَا مِلَّةٌ عَرَبِيَّةٌ. ترجمه صحیح: شَعْبُنَا شَعْبٌ عَرَبِيٌّ.
۴. دوستم تعارف می‌کند.
ترجمه غیر متعارف: يَتَعَارَفُ صَدِيقِي. ترجمه صحیح: يُجَامِلُ صَدِيقِي.
نمونه دیگر این قبیل ترجمه‌ها ترجمه المعامله است که سهواً داد و ستد ترجمه شده، در حالی که این واژه در عربی به معنای رفتار است:^۱
«... در این آیه، مقصود فرمانهای آیینهای جاهلی و گمراهی و ستمکاری در داوری و جدایی میان مردم در پایگاه و «داد و ستد» است...».

معادل واژگان عربی استعمال شده در فارسی

در فارسی اغلب از کلماتی استفاده می‌شود که ریشه عربی دارند، اما امروزه در عربی بدین معنا استعمال نمی‌شوند. توجه به این قبیل کلمات بسیار با اهمیت است. جدول زیر چند نمونه از این قبیل واژگان را نشان می‌دهد:

۱. تاریخ مفصل عرب قبل از اسلام، ج ۱، ص ۴۷-۴۸.

| واژه در فارسی | ترجمه عربی | واژه در فارسی | ترجمه عربی |
|------------------|--------------------------|------------------|----------------------------|
| منظره | المَشْهَد | مبتلا | المُصَاب |
| تقلید | المُحَاكَاة | مطب | العِيَادَة |
| مأموریت | المُهْمَة | نقاش (ساختمان) | الدَّهَّان |
| ناظر | المُشْرِف، المُرَاقِب | نقاش (تابلو) | الرَّسَّام |
| ترقی | الرُّقِيّ | تحصن | الإِعْتِصَام |
| تجسّم | التَّمَثُّل، التَّجَسُّد | تبلیغات | الإِعْلَام، الدَّعَايَة |
| تقلب (در امتحان) | العُشُّ فِي الامْتِحَان | معطر | العَاظِر |
| تقاضا | الطَّلَب | تبلیغاتی | الإِعْلَامِيّ، الدَّعَايَة |
| منبع | المَصْدَر | تراکم | التَّكَائُف |
| تشعشع | الإِشْعَاع | تسیب (وسیله ذکر) | السُّبْحَة |
| مبادله | التَّبَادُل | مصونیت | الحِصَانَة |

مشکل ترجمه اسمهای^۱ مشترک در حروف، مختلف در حرکات

بسیاری از اسمهای عربی به دلیل مشابهت حروفشان با یکدیگر، زمینه اشتباه مترجم را فراهم می‌کنند. این اشتباه اغلب ناشی از حذف حرکات است. جدول زیر چند نمونه از این قبیل اسمها را نشان می‌دهد:

| واژه | ترجمه | واژه مشابه | ترجمه |
|---------|-----------------------|---------------------|-----------------|
| عَبْرَة | اشک | عَبْرَة | پند و اندرز |
| عَدَد | عدد، شماره | عُدَد جمع عُدَّة | ساز و برگ |
| سُوق | بازار | سُوق جمع ساق | ساقهای پا |
| لَبَن | شیر و ماست | لَبَن | خشت |
| حُطْب | مصیبت | حُطْب جمع حُطْبَة | خطبه‌ها |
| وَرَق | برگ درخت یا کاغذ | وَرَق | سکه، مسکوک |
| جَد | پدربزرگ، شانس و اقبال | جَد | کوشش |
| البَرّ | خشکی، بیابان | ۱. البَرّ ۲. البُرّ | ۱. نیکی ۲. گندم |
| أَحَد | یک | أَحَد | کوه أُحَد |

۱. این مشکل در فعلها نیز مطرح می‌شود که در مبحث فعل به آن اشاره خواهد شد.

بی توجهی در ترجمهٔ این نوع کلمات، ترجمه را از مسیر صحیح منحرف خواهد کرد. اگر به بیت زیر توجه کنید:

و أنت يا فارس الخيل التي جعلت تَخْتالُ في عددٍ و أعدادٍ

در این بیت که رثای ابن اللبانه بر دولت بنی عبّاد^۲ است، عدد این شبهه را ایجاد می‌کند، اما با توجه به «اعداد» که جمع است واژهٔ قبلی «عدّد» خواهد بود.

ضبط صحیح اسمهای عَلم

اسمهای عَلم و برخی صفت‌های مأخوذ از آنها در ترجمه به فارسی یا عربی عموماً تابع زبان مقصدند؛ بدین معنا که ممکن است تغییراتی به شرح زیر در خلال ترجمه در آنها داده شود:

۱. تغییر در شکل ظاهری، مانند: هخامنشی ﴿﴾ اَحْمِيني.
۲. تغییر در حرکات، مانند: فِلَسْطِين ﴿﴾ فِلَسْطِين؛ اِصْفَهان ﴿﴾ اَصْفَهان (و یا اَصْبَهان؛ دَمِشَق ﴿﴾ دَمِشَق؛ ثُونِس ﴿﴾ ثُونِس.
۳. تغییر در حروف، مانند: هَمْدان ﴿﴾ هَمْدان؛ گِرگان ﴿﴾ جُرْجان.
۴. تغییر در حروف و حرکات، مانند: تَهْران ﴿﴾ طَهْران؛ زَرْدُشتي ﴿﴾ زَرْدُشتي^۳ (یا زَرْدُشتي^۴ ﴿﴾ زَرادُشتي^۵ (و یا زَرادُشتي^۶).

توجه به ضبط صحیح اسمهای عَلم بسیار با اهمیت است؛ زیرا هر گونه مسامحه در این مورد، موجب شیوع غلط واژگان خواهد شد. در این مجال، ذکر یک نمونه بی‌مناسبت نیست. یکی از سخنرانان، در خلال صحبت، «سامراء» را مأخوذ از

۱. از ریشهٔ «خیل» بر وزن «اِحْتالَ يَحْتالُ اِحْتيالاً»: خرامید، به خود بالید».

۲. أدباء العرب في الأندلس و عصر الانبعاث، ج ۳، ص ۵۰.

۳. در فارسی «زَرادُشت» و «زَرادُشت» نیز استعمال می‌شود (فرهنگ معین، ج ۵، ص ۶۴۸).

۴. صفت مأخوذ از اسم عَلم.

۵. بر اساس ضبط المنجد في الأعلام.

۶. بر اساس استعمال رایج در کشورهای عربی.

«سَرْمَنْ رَای» معرفی می‌کرد غافل از اینکه این واژه مأخوذ از «سَرَّ مَنْ رَأَى»^۱ است. در پایان سخنرانی وقتی که متوجه ضبط صحیح واژه شد، در توجیه سخن خود، نداشتن شکل و اعراب در ترجمه فارسی را دلیل اشتباه خویش تلقی می‌کرد. به هر حال منشأ این اشتباه چیزی جز بی‌دقتی نیست.

در خاتمه بحث ذکر این نکته ضروری است که معیار دقیق در ضبط اسمهای علم (خاص) در ترجمه به فارسی یا عربی، دایرةالمعارفهای معتبر فارسی و عربی است. بنابراین توصیه می‌شود قبل از هرگونه اعمال سلیقه و یا اعتماد بر حافظه، به این منابع مراجعه شود.

اسمهای بی‌نیاز از ترجمه

بسیاری از اسمها به ترجمه نیازی ندارند؛ زیرا ترجمه آنها، نه تنها سودی ندارد بلکه ابهام و سردرگمی را در خواننده بیشتر می‌کند. برخی از این اسمها عبارت‌اند از:

۱. اسمهای علم مفرد. اسمهای علم مفرد مانند: أَعْشَى^۲، كَلْثُوم^۳، صَادِق (در عربی)؛ زیبا، طلا^۴ و ماهدخت^۵ (در فارسی)، به هیچ وجه نباید ترجمه شوند.

۲. اسمهای علم مرکب. این اسمها که نباید ترجمه شوند سه قسم‌اند:

الف) مرکب اضافی. اسمی است که مضاف و مضاف‌الیه باشد، مانند: ابنِ عبدربه^۶، عبدالله.

ب) مرکب مزجی. اسمی است که از دو جزء تشکیل شده باشد و یک کلمه محسوب شود،^۷ مانند: بَعْلَبْک، بَيْتَ لَحْم^۸، حَضْرَمَوْت.

۱. نام قدیم سامراء - از شهرهای عراق - است. معنای جمله «هرکس آنجا را ببیند شادمان می‌شود» است.

۲. اعشی در لغت به معنای «شب‌کور» است.

۳. کلثوم، علم مؤنث و در لغت به معنای کسی است که گونه‌های او گوشتی است.

۴. در صورتی که «زیبا و طلا» صفت نباشند و به عنوان اسم خاص تلقی شوند.

۵. به معنای «دخترِ بسانِ ماه».

۶. این اسم نباید «پسر بنده پروردگارش» ترجمه شود.

۷. جامع الدروس العربیة، ج ۱-۳، ص ۱۳.

۸. این اسم نباید «خانه گوشت» ترجمه شود.

ج) مرکب اسنادی. اسمی است که از مسند و مسندالیه تشکیل شده باشد، مانند: تَأْبَطَ شَرًّا^۱، سُرَّ مَنْ رَأَى (نام سامرا).

۳. کنیه در لغت، به معنای پنهان کردن و در اصطلاح، حذف نام اصلی شخص و افزودن آب یا امّ به اسم فرزند و یا امثال آن^۲ است، مانند: أبو طالب، أم البنین، أم المؤمنین.

این قبیل اسمها بهتر است ترجمه نشوند.

۴. لقب آن است که بنابر موقعیت اجتماعی به اشخاص داده می‌شود، مانند: امیرالمؤمنین، حجة الإسلام^۳، دکتر و مهندس.

ترجمه لقب در صورتی که اسنادی نباشد، اختیاری است، مثال:

قال سيد الشهداء: سيد الشهداء فرمود. (و یا) سالار شهیدان فرمود.

قال أمير المؤمنين: امیر المؤمنین فرمود. (و یا) امیر مؤمنان فرمود.

توجه: الف) شهرهایی که در زبان فارسی با واژه «بندر» آغاز می‌شوند، به دو

صورت قابل ترجمه‌اند:

۱. اگر همیشه به صورت ترکیبی استعمال می‌شوند، «بندر» ترجمه نمی‌شود؛ مثلاً «بندرعباس، بندرلنگه» در فارسی شهر «عباس» و یا شهر «لنگه» گفته نمی‌شود. بنابراین به جای «میناء عباس» یا «میناء لنگه» باید «مدینة بندرعباس» و «مدینة بندرلنگه» ترجمه شود.

۲. اگر به صورت ترکیبی استعمال نمی‌شوند، «بندر» ترجمه می‌شود؛ مثلاً «بندر انزلی، بندر گناوه»، شهر «انزلی و گناوه» نیز گفته می‌شود. بنابراین باید «میناء انزلی و

۱. «تَأْبَطَ شَرًّا» لقب ثابت بن جابر بن سفیان است که در واقع یک جمله فعلیه است و به ترجمه نیاز ندارد. در روایت اصمعی آمده که روزی ثابت بن جابر، در حالی که شمشیری زیر بغل قرار داده بود از منزل خارج شد. سپس از مادرش حال او را جویا شدند. مادر جواب داد «لأدري تَأْبَطَ شَرًّا وَ تَحْرَجَ: نمی‌دانم. شری را زیر بغل گذاشت و خارج شد» (به نقل از: المجانی الحدیثة، ج ۱، ص ۱۳).

۲. گاهی «آب و امّ» به غیر فرزند اضافه می‌شود، مانند: أبو نضال، أبو جهاد.

۳. در فارسی «حجت الاسلام» نوشته می‌شود.

۴. اخیراً در عربی از «گ» استفاده می‌شود.

میناءُ گناوه» ترجمه شوند؛ مثال:

طبق معمول به بندر انزلی سفر کردم: سافرتُ کَعَادَتِي إِلَى مِينَاءِ «أَنْزَلِي».

شهر انزلی نزدیک رشت قرار دارد: تَقَعُ مَدِينَةُ «أَنْزَلِي» بِمَقْرَبَةٍ مِنْ «رَشْت».

ب) پسوند «شهر» در اسمهایی مانند «خمینی شهر، ماه شهر، آزادشهر، نوشهر،

قائم شهر، زرین شهر، فریدون شهر، خرمشهر، مشکین شهر، پیران شهر، دره شهر، بهشهر،

سعادت شهر» ترجمه نمی شود؛ مثال:

به ماه شهر و خمینی شهر سفر کردم: سافَرْتُ إِلَى «ماه شهر» و «خُمیني شهر».

ج) اسمهایی مانند «خرم آباد» که به صورت ترکیبی یا مزجی استعمال می شود در

ترجمه به عربی «مدینةُ خرم آباد» و نه «المدینة العامرة» ترجمه می شود.

مشکل افزودن «ال» بر اسمهای عَلم

یکی از مسائل بسیار مهم در ترجمه از فارسی به عربی، استفاده نابجا از «ال» در

اسمهای عَلم است؛ برای مثال ممکن است به اسمهایی مانند: محمد، یوسف، مصر،

مکه، ایران، تهران، شیراز، بلخ، بغداد و سامرا که «ال» نمی گیرند، «ال» اضافه شود و

برعکس اسمهایی مانند: الحُسین، الثُّعْمَان، الحَسَن، الحارث، الفُضْل، الكُوفَة، العِراق،

البَصْرَة، التَّجَف و الكُویْت که «ال» می گیرند، بدون «ال» ذکر شوند.

در این باره باید گفت:

افزودن «ال» بر سر اسمهای عَلم (خاص) سماعی است.

حال ممکن است این سؤال مطرح شود که ضرورت افزودن «ال» به اسمهای عَلم چیست؟ و

اصولاً نوع «ال» در اسمهای عَلم چیست؟ در پاسخ باید گفت: «ال» در این قبیل اسمها

لَمْحِیَّة^۱ است؛ زیرا در اسمهایی مانند: حسن، فضل و حارث که به آنها «ال» افزوده

۱. از ریشه «لَمَحَّ - لَمَحًا» به معنای نگریستن به جانب چیزی است.

می‌شود، علاوه بر نام شخص، به «نیکو بودن»، «فضل و دانش داشتن»، «شخم زدن و کشاورز بودن» نیز اشاره می‌شود.

تمرین ۱

کدام یک از اسمهای زیر در عربی «ال» می‌پذیرند:

ایران، ایرانی، تبریز، کرمانشاه، روزفلت (روزولت)، خاتَمِین (از شهرهای عراق)، جوهری، دُبی، أَفلاطون، آرامیون (آرامیها)، ابراهیم، ابن رَشیق قَیروانی، ابن سِکِّیت، أبو فَرَج اصفهانی، باباطاهر، بُستانی، حُرّ عامِلی، تُونُس، بُرتُغال (کشور پرتغال)، ابن مُقَفَّع، بیهقی، حَلَب و حِمص (از شهرهای سوریه)، منصور حَلّاج، رستم، رودکی، زَمخسری، جُرجانی، جُرجان (گرگان)، رازی (زکریّا)، مُهَلْهَل، سامانیون، ساحلُ عَاج، سلمان فارسی، طبری، طُوکِیو، کرخی، مکسیک (مکزیک)، یاقوت حَموی، یعقوبی، یَمَن، یُونان، شاهنامه.

دشواری ترجمه اسمهای ملحق به مثنی

ترجمه اسمهای ملحق به مثنی^۱ یکی دیگر از دشواریهای ترجمه است، زیرا تابع قاعده خاصی نیستند و اغلب سماعی‌اند. به همین سبب در ترجمه آنها نباید به حافظه اعتماد کرد. بدیهی است ترجمه این نوع اسمها مستلزم مراجعه به فرهنگ لغت است. اکنون به چند مثال در این زمینه توجه کنید:

الْأَنْفَانِ: ^۲ این واژه در ظاهر به معنای دو «بینی» است، اما با مراجعه به فرهنگ لغت درمی‌یابیم که این اسم به معنای بینی و دهان است. بر این اساس است که گفته می‌شود: ماتَ حَتَفَ أَنْفِيهِ (و یا) ماتَ حَتَفَ أَنْفِهِ: به مرگ طبیعی از دنیا رفت. در قدیم عقیده داشتند فردی که در بستر می‌میرد، روح او از دهان و بینی، و کسی که در میدان

۱. اسمهایی هستند که مفرد یکسانی ندارند و بر دو برابر مفرد خود به طور مساوی دلالت نمی‌کنند. مانند:

قَمَرَانٍ به معنای ماه و خورشید.

۲. مُعْجَمُ الْأَلْفَاظِ الْمُثْنَاءِ، ص ۵۸.

جنگ کشته می‌شود، از درون زخم‌هایش خارج می‌شود.
 همچنین الظُّهْرَانِ: ^۱ به معنای ظهر و عصر، مانند: صَلَّيْنَا الظُّهْرَيْنِ: نماز ظهر و عصر
 را به جای آوردیم. الحَدَثَانِ: ^۲ به معنای شب و روز؛ الصَّفْرَانِ: ^۳ دو ماه محرم و صفر؛
 العاطْرَانِ: ^۴ فضل و ادب، از این قسم‌اند.

ترکیب موصوف و صفت و مضاف و مضاف الیه و مشکلات ترجمه

ترجمه ترکیبی موصوف و صفت و مضاف و مضاف الیه از فارسی به عربی و بالعکس بسیار با اهمیت است، زیرا تشابه ظاهری ساختار ترکیبی موصوف و صفت و مضاف و مضاف الیه در دو زبان، زمینه اشتباه مترجم را فراهم می‌سازد. بر این اساس، بررسی ساختاری هریک ضروری است. ابتدا به ترتیب موصوف و صفت و مضاف و مضاف الیه در فارسی توجه کنید:

۱. (مضاف، موصوف) + صفت + مضاف الیه؛ مانند: اتومبیل زیبای مریم.
۲. مضاف + (مضاف الیه، موصوف) + صفت؛ مانند: اتومبیل مریم زیبا.

و اکنون مقایسه آن در عربی:

۱. (مضاف، موصوف) + مضاف الیه + صفت؛ مانند: سَيَّارَةٌ مَرِيْمَ الْجَمِيْلَةَ.
۲. مضاف + (مضاف الیه، موصوف) + صفت؛ مانند: سَيَّارَةٌ مَرِيْمَ الْجَمِيْلَةَ.

در دو مثال بالا اختلاف جمله «اتومبیل زیبای مریم: سَيَّارَةٌ مَرِيْمَ الْجَمِيْلَةَ» با جمله «اتومبیل مریم زیبا: سَيَّارَةٌ مَرِيْمَ الْجَمِيْلَةَ» تنها در اعراب رفع یا جر («الجميلة») است و از آنجا که کتابت امروزی عربی فاقد اعراب است، خطای ترجمه هم بیشتر می‌شود. در چنین حالتی مترجم باید با دقت تمام، جملاتی از این قبیل را از هم تشخیص دهد.

۳. همان، ص ۲۷۱.

۲. همان، ص ۱۲۸.

۱. همان، ص ۲۹۹.

۴. همان، ص ۳۰۲.

نکته مهم در این زمینه آن است که مترجم نباید با تأثیرپذیری از ساختار ترکیبی «موصوف و صفت» و «مضاف و مضاف‌الیه» عربی اقدام به ترجمه کند. برای مثال در ترکیب «قَوَاتُ الرِّدْعِ العَرَبِيَّةُ»، برخی مترجمان با تأثیرپذیری از سیاق عربی، «نیروهای بازدارنده عربی» ترجمه کرده‌اند در حالی که ترجمه صحیح، «نیروهای عربی بازدارنده» است.

توجه: ۱. گاهی مضاف و مضاف‌الیه فارسی، در عربی موصوف و صفت است؛ مثال: پارلمان ایران: البَرلمان الإيراني؛ بانک مرکزی ایران: البَنك المركزي الإيراني، المَصْرِف الأَهْلِي الإيراني؛ نخست وزیر پرتغال: رَئِيسُ الوِزراء البُرْتغاليِّ.

۲. گاهی ترتیب فارسی (مضاف، موصوف) + صفت + مضاف‌الیه در ترجمه به عربی به صورت موصوف و صفت و جار و مجرور ترجمه می‌شود، مانند: روز جهانی قدس: اليَوْم العَالَمِي لِلقُدْس (و یا) يَوْم القُدْس العَالَمِي؛ روز اول عید: اليَوْم الأوَّل لِلعِيد؛ کشورهای صادرکننده نفت: البُلدان المَصْدَرَةُ لِلنَّفطِ.

۳. گاهی در ترکیب موصوف و صفت و مضاف و مضاف‌الیه، صیغه مفرد فارسی در عربی جمع ترجمه می‌شود، مانند:

۱. چند شهر بزرگ ایران: عدَّة مدنٍ إيرانيةٍ كبيرةٍ (شهر: مفرد؛ مُدُن: جمع).
۲. کوه‌های بلند پوشیده از برف ایران: جِبَالُ إيرانِ الشَّاهِقَةُ المُعَطَّاةُ بِالتَّلُوجِ (برف: مفرد؛ التَّلُوج: جمع).

موصوف و صفت مقلوب

گاهی در فارسی و عربی، موصوف و صفت به منظور زیبایی بلاغی و تأثیر بیشتر در مخاطب، به مضاف و مضاف‌الیه تبدیل می‌شود؛ مانند:

القَدْرُ العَظِيمُ ۞ عَظِيمُ القَدْرِ؛ التَّنْفَعُ العَظِيمُ ۞ عَظِيمُ النِّفَعِ؛ الرِّمَانُ القَدِيمُ ۞ قَدِيمُ الرِّمَانِ.

مرد بزرگ ۞ بزرگ مرد؛ مردان دلاور ۞ دلاور مردان؛ قامت بلند ۞ بلند قامت؛ مرتبه بلند ۞ بلند مرتبه.

توجه: ۱. گاهی موصوف و صفت در فارسی و عربی، مقلوب استعمال می‌شوند؛ مانند: بیدار دل: يَتَقَطُّ الْفُؤَادِ؛ کم سعادت: قَلِيلُ الْحِطِّ؛ کوتاه قد: قَصِيرُ الْقَامَةِ؛ نوجوان: حَدِيثُ السِّنِّ؛ راست گفتار: صَادِقُ الْقَوْلِ؛ تیزبین: مُرْهِفُ الْبَصَرِ؛ پرآب: عَزِيْزُ الْمَاءِ؛ پاکدامن: نَقِيّ الدَّلِيلِ، طاهرُ الدَّيْلِ.

۲. گاهی موصوف و صفت مقلوب عربی در فارسی عیناً مقلوب استعمال می‌شوند؛ مانند: قدیم‌الایام، جلیل‌القدر.

انتخاب صفت مناسب در ترجمه

انتخاب صفت مناسب در ترجمه نیازمند دقت و توجه فوق‌العاده است، زیرا علاوه بر معنا، به استعمال نیز باید توجه داشت. به بیان دیگر، گزینش صفت سماعی است. در زبان فارسی «قرمز و سرخ»، «سیاه و مشکی» تقریباً مترادف به نظر می‌رسند، اما هر یک از این مترادفات کاربرد مجزایی دارند؛ مثال:

| معادل متروک در فارسی | معادل رایج در فارسی | موصوف و صفت عربی |
|------------------------|-----------------------|-----------------------------|
| دل مشکی | دل سیاه | الْقَلْبُ الْأَسْوَدُ |
| زغال مشکی | زغال سیاه | الْفَحْمُ الْأَسْوَدُ |
| چهره مشکی | چهره سیاه | الْوَجْهُ الْأَسْوَدُ |
| - | قلم سیاه و مشکی | الْقَلَمُ الْأَسْوَدُ |
| کفش سرخ | کفش قرمز | الْحِذَاءُ الْأَحْمَرُ |
| خون قرمز شهید | خون سرخ شهید | دَمُ الشَّهِيدِ الْأَحْمَرُ |
| گونه قرمز (کم استعمال) | گونه سرخ | الْخَدُّ الْأَحْمَرُ |
| گل قرمز (کم استعمال) | گل سرخ | الْوَرْدُ الْأَحْمَرُ |
| - | گلبول سرخ، گلبول قرمز | الْكُرَّةُ الْخَمْرَاءُ |
| قرمز رگ | سرخ‌رگ | الشَّرِيَان |
| مشکی رگ | سیاهرگ | الْوَرِيد |

در زبان عربی نیز انتخاب صفت سماعی است؛ مثال:

| ترجمه نادرست | ترجمه صحیح | صفت |
|-------------------|------------------|---------------------|
| أَحْمَرُ أَحْمَرُ | أَحْمَرُ قَانٍ | سرخِ سرخ (سرخ تیره) |
| أَسْوَدُ أَسْوَدُ | أَسْوَدُ حَالِكٍ | سیاهِ سیاه |
| أَصْفَرُ أَصْفَرُ | أَصْفَرُ فَاقِعٍ | زردِ زرد (زرد خالص) |

توجه: برخی از مترجمان، صفت و موصوفِ عربی را به همان صورت اولیه به فارسی منتقل می‌کنند، در حالی که این شیوه در فارسی چندان پسندیده نیست؛ مثال: «فضایل کریمه» مأخوذ از «الفضائل الکریمه»، «صفات حمیده» مأخوذ از «الصفات الحمیده»، «خسارات وارده» مأخوذ از «الخسارات الوارده»، «مقامات عالیه» مأخوذ از «المقامات العالیه»، «حلقه مفقوده» مأخوذ از «الحلقة المفقوده». گاهی به علت کم توجهی، موصوفِ فارسی با صفتِ عربی ذکر می‌شود که چندان پسندیده نیست، مثال:

خانم محترمه، قرارداد منعقد، نامه وارده، نامه‌های واصله و بانوان محجبه. استاد همایی با ذکر چند مثال از التفهیم تنها برخی از این نوع صفات - و نه همه آنها را - آن هم به دلیل مصطلح شدن، تأیید می‌کند و می‌نویسد:^۱

... کلمات ثابت و سیاره و متحیره و معموره و امثال آنها با علامت تأنیث در حکم اصطلاح شده است و از این جهت در حالت وصف، خواه موصوفِ فارسی باشد و خواه عربی و همچنین در غیر حالت وصف، غالباً مؤنث استعمال می‌شوند. مانند: «ستارگان ثابت»^۲، «ستارگان متحیره»^۳، «نهاد معموره»^۴.

تمرین ۲

الف) ترجمه کنید:

۱. عربی در فارسی، ص ۲۴۶ و ۲۴۷.
۲. مقدمه «التفهیم لأوائل صناعة التنجیم»، ص ۸۸.
۳. همان، ص ۹۹.
۴. همان، ص ۱۶۶.

۱. صندوق بین‌المللی پول. ۲. چند شهر بزرگ ایرانی. ۳. شش کارخانه سیمان. ۴. الطَّرِيقُ الْوَحِيدُ لِعَوْدَةِ السَّلَامِ. ۵. ساخت پروژه دوم. ۶. برای دومین بار پی‌پی. ۷. اُولَى نتایج هذا الهجومِ الشاملِ. ۸. یادبود پانزدهمین سال رحلتِ متفکر ایرانی. ۹. فعالیت عملی بازار اوراق بهادار. ۱۰. سازمان جهانی انرژی اتمی. ۱۱. منطق پوسیده چماق. ۱۲. ابناءُ الوزيرِ الحَمَقاءُ. ۱۳. ابناءُ الوزيرِ الأَحْمَقِ. ۱۴. کمیته امداد امام خمینی. ۱۵. چهاردهمین نمایشگاه هنرهای زیبا. ۱۶. المَهْرَجَانُ الدُّوَلِي الْأَوَّلُ لِأَفْلامِ الْأَطْفَالِ. ۱۷. سازمان بهداشت جهانی. ۱۸. دهه اول ماه رمضان. ۱۹. چهار برادرش (مذکر). ۲۰. سازمان حفاظت محیط زیست. ۲۱. توطئه‌ای همه‌جانبه. ۲۲. محافل مطلع نظامی. ۲۳. صلیب سرخ جهانی. ۲۴. دومین جشنواره بین‌المللی. ۲۵. میراث فرهنگی آن زمان. ۲۶. روزهای دهه آخر ماه رمضان.

ب) ترجمه کنید:

۱. فعالیت عملی پس از آن آغاز شد که شرکتها و اشخاص اهمیت این بازار را درک کردند و سهامداران دریافتند که فرصتهای خوبی برای سرمایه‌گذاری وجود دارد. ۲. بازار بورس اوراق بهادار تهران، هفتمین بازار قدیمی بورس است. ۳. وزیر دفاع سوئیس اعلام کرد که دولت سوئیس تصمیم گرفته هواپیماهای اف ۱۸ را به عنوان هواپیمای جنگی دهه نود به جای هواپیماهای میراژ فرانسه و جنگنده‌های انگلیسی جایگزین کند.

صفت تفضیلی و عالی در مقایسه با «افعل» تفضیل

صفت تفضیلی و عالی در فارسی به ترتیب با پسوندهای «تر» و «ترین» و در عربی بر وزن «أَفْعَل» ساخته می‌شوند:

۱. صفت تفضیلی (تر) = «أَفْعَل» + مِنْ. ۲. صفت عالی (ترین) = «أَفْعَل» + مضاف الیه.

مثال: ۱. أَعْظَمُ مِنَ الْجَبَلِ: عظیم‌تر از کوه. ۲. أَعْظَمُ جَبَلٍ: عظیم‌ترین کوه.
همان‌طور که ملاحظه می‌شود اسم تفضیل عربی، هم بر صفت تفضیلی و هم بر صفت عالی فارسی دلالت می‌کند. البته اگر با «مِنْ» باشد صفت تفضیلی و اگر

به صورت اضافه باشد صفت عالی است.

گاهی در زبان فارسی برای صفت تفضیلی و عالی از «افعل تفضیل عربی» استفاده می‌شود؛ حافظ می‌گوید:^۱

این خرقه که من دارم در رهن شراب اولی

وین دفتر بی معنی غرق می‌ناب اولی

چون عمر تبه کردم چندان که نگه کردم

در کنج خراباتی افتاده خراب اولی

چون مصلحت اندیشی دور است ز درویشی

هم سینه پر از آتش هم دیده پر آب اولی

من حالت زاهد را با خلق نخواهم گفت

این قصه اگر گویم با چنگ و رباب اولی

چون پیر شدی حافظ از میکده بیرون آی

رندی و هوسناکی در عهد شباب اولی

گاهی بعد از افعال تفضیل، پسوند [تر] آورده می‌شود که تنها در موارد سماعی،

مانند «اُولی» پذیرفته است. سعدی می‌گوید:^۲ «...پس عبادت اینان به قبول اُولی تر

است که جمع‌اند و حاضر، نه پریشان و پراکنده خاطر...».

در متون قدیم پسوند «تر» به دو صورت تفضیلی و عالی به کار رفته است.

تفضیلی مانند:^۳

زاهد که درم گرفت و دینار زاهدتر از او یکی بدست آر

و عالی مانند:^۴ «... بدان ای پسر که سرشت مردم چنان آمد که تکاپوی کند تا از دنیا

آنچه نصیب او آمده باشد به گرامی تر کس خویش بماند و نصیب من از دنیا سخن آمد و

گرامی تر کس بر من تویی...».

در هر دو مورد «گرامی تر» به معنای «گرامی ترین» است.

۱. دیوان حافظ، غزل ۴۵۹.

۲. گلستان سعدی، ص ۱۹۱.

۳. همان، ص ۷۴.

۴. قابوسنامه، تصحیح یوسفی، ص ۳.

تمرین ۳

ترجمه کنید:

۱. معارف قرآن بیشتر از آن است که به شمارش درآید. ۲. ما بیشترین توانایی را برای رویارویی با دشمنانمان داریم. ۳. هواپیماها سریع‌ترین وسایل نقلیه هستند.
۴. منافق از دشمن آشکار خطرناک‌تر است. ۵. اقیانوسها وسیع‌تر از خشکی‌اند. ۶. تابستان از پاییز گرم‌تر است. ۷. پدر، بهترین مردم از نظر جایگاه و منزلت است. ۸. چشمی زیباتر از چشم آهو ندیدم. ۹. ایرانیان با ذکاوت‌ترین مردم‌اند.

ترجمه «چندم یا چندمین» به عربی

ترجمه چندم یا چندمین به دلیل نداشتن معادل دقیق در عربی، مترجم را دچار سردرگمی می‌کند. در چنین حالتی می‌توان از معادل تقریبی یعنی «گَم» و «رُتْبَةٌ» به منظور پرسش، و اعداد ترتیبی یا وصفی - که در پایان این مبحث به آن اشاره خواهد شد - برای پاسخ استفاده کرد؛ مانند:

۱. (پرسش) در دوره فوق لیسانس «چندم» شدی؟ گَم كَانَتْ رَتْبَتُكَ فِي الْمَاجِسْتِيرِ؟ (پاسخ) سوم آنها بودم: كُنْتُ ثَالِثَهُمْ.
 ۲. (پرسش) رئیس‌جمهور، «چندمین» رئیس‌جمهور ماست؟ گَم كَانَتْ رُتْبَةُ رَئِيسِ الْجُمْهُورِيَّةِ بَيْنَ رُؤَسَاءِ جُمْهُورِيَّاتِنَا تَرْتِيباً (و یا) مِنْ حَيْثُ التَّرْتِيبِ الزَّمَنِيِّ؟ (پاسخ) ششمین آنها بود: كَان سَادِسَهُمْ.
- از آنجا که پاسخ «چندم و چندمین» با استفاده از اعداد ترتیبی ساخته می‌شود، اشاره مختصری به این اعداد ضرورت دارد.

اعداد ترتیبی و وصفی

اعداد ترتیبی و وصفی اعدادی‌اند که علاوه بر ترتیب، معنای وصفی نیز دارند. این اعداد در جنس^۱، عدد^۲، اعراب، معرفه و نکره بودن با موصوف مطابقت دارند؛ مانند =

۱. مذکر و مؤنث بودن. ۲. مفرد، مثنی و جمع بودن.

- الطالبُ الأولُ: دانشجوی اول (مذکر)؛ الطالبةُ الأولى: دانشجوی اول (مؤنث).
- الطالبُ الحادي عشر: دانشجوی یازدهم (مذکر)؛ الطالبةُ الحادية عشر: دانشجوی یازدهم (مؤنث).
- الطالبُ الثاني عشر: دانشجوی دوازدهم (مذکر)؛ الطالبةُ الثانية عشر: دانشجوی دوازدهم (مؤنث).
- الطالبُ الثالث عشر: دانشجوی سیزدهم (مذکر)؛ الطالبةُ الثالثة عشر: دانشجوی سیزدهم (مؤنث).
- الطالبُ العشرون: دانشجوی بیستم (مذکر)؛ الطالبةُ العشرون: دانشجوی بیستم (مؤنث).
- الطالبُ المائة: دانشجوی صدم (مذکر)؛ الطالبةُ المائة: دانشجوی صدم (مؤنث).
- الطالبُ الحادي والعشرون: دانشجوی بیست و یکم (مذکر)؛ الطالبةُ الحادية والعشرون: دانشجوی بیست و یکم (مؤنث).
- الطالبُ الألف: دانشجوی هزارم (مذکر)؛ الطالبةُ الألف: دانشجوی هزارم (مؤنث).

اعداد بدون معادل عددی

گاهی در زبان فارسی از عددی سخن به میان می‌آید که معنای عددی از آن استنباط نمی‌شود، بلکه معنای وصفی را در ذهن مخاطب تداعی می‌کند. این عدد «یک» است؛ مثال:

۱. یک استاد باید هدایت‌گر باشد.
۲. یک فیلسوف مردم را گمراه نمی‌کند.
۳. یک زن باید به شخصیت خود احترام بگذارد.

منظور از «یک» در این مثالها «عدد یک» در مقابل «دو یا سه یا بیشتر» نیست، بلکه یک استاد، یک فیلسوف، یک زن به معنای استاد حقیقی، فیلسوف حقیقی، زن حقیقی است. بنابراین ترجمه عربی جملات مذکور چنین خواهد بود:

۱. عَلَى الْأُسْتَاذِ الْحَقِيقِيِّ أَنْ يَكُونَ هَادِيًا.

۲. الْفَيْلَسُوفُ الْحَقِيقِيُّ لَا يُضِلُّ النَّاسَ.

۳. عَلَى الْمَرْأَةِ الْحَقِيقِيَّةِ أَنْ تَحْتَرِمَ شَخْصِيَّتَهَا.

دکتر خانلری «یک» را به معنای «جنس» می‌داند و می‌نویسد:

یک مرد باید چنین رفتار کند، یعنی: کسی که از جنس مرد است باید چنین کند.

بدین ترتیب با پذیرش نظر ایشان، «یک» را معادل «ال» جنس نیز می‌توان به

حساب آورد. بنابراین ترجمه جملات بالا به صورت زیر نیز صحیح است:

۱. عَلَى الْأُسْتَاذِ أَنْ يَكُونَ هَادِيًا.

۲. الْفَيْلَسُوفُ لَا يُضِلُّ النَّاسَ.

۳. عَلَى الْمَرْأَةِ أَنْ تَحْتَرِمَ شَخْصِيَّتَهَا.

ترجمه اعداد بزرگ به عربی

ترجمه اعداد بزرگ همواره بسیاری را دچار مشکل می‌کند، زیرا کتابهای نحوی بیشترین تأکید خود را بر اعداد یک تا هزار متمرکز می‌کنند و از هر گونه توضیح درباره اعداد بزرگ اجتناب می‌ورزند. گویی محدوده اعداد، از یک آغاز و به هزار ختم می‌شود. البته نباید فراموش کرد که قواعد اعداد بزرگ چیزی جز قواعد اعداد یک تا هزار نیست؛ اما به هر حال توضیحاتی درباره اعداد بالاتر از هزار، ضروری است.

قبل از اینکه نمونه‌هایی از این قبیل اعداد ذکر شود لازم است به طور خلاصه،

چکیده‌ای از قواعد اعداد ذکر شود.

| عدد | معدود | مذکر یا مؤنثِ معدود | إعراب معدود |
|--------------|--------------|---------------------|-------------|
| ۲-۱ | مطابق با عدد | مطابق عدد | تابع عدد |
| ۱۰-۳ | جمع | بر عکس عدد | مجرور |
| ۱۲-۱۱ | مفرد | مطابق عدد | منصوب |
| ۱۹-۱۳ | مفرد | بر عکس جزء اول | منصوب |
| ۲۰-۳۰ ... ۹۰ | مفرد | یکسان | منصوب |
| ۱۰۰-۱۰۰۰ | مفرد | یکسان | مجرور |

اعداد بزرگ در ترجمه باید به اجزاء کوچک تری تقسیم شوند. سپس بر اساس جدول داده شده، اعراب، مذکر و مؤنث، و معدود هر یک مشخص شود؛ مثال:

تعداد جهانگردان خارجی که در سال ۱۹۹۱ میلادی وارد کشور مغرب شدند در حدود ۲۴۲۱۳۹۲ نفر بود.

كَانَ عَدَدُ السُّيَّاحِ الْأَجَانِبِ الَّذِينَ تَوَافَدُوا عَلَى الْمَمْلَكَةِ الْمَغْرِبِيَّةِ خِلَالَ عَامِ الْفِ و
تِسْعِمِةٍ وَّوَاحِدٍ وَّتِسْعِينَ لِلْمِيلَادِ حَوَالِي مِلْيُونَيْنِ وَّأَرْبَعِمِةٍ وَّوَاحِدٍ وَّعَشْرِينَ أَلْفًا وَّثَلَاثِمِةٍ
وَّاثْنَيْنِ وَّتِسْعِينَ سَائِحًا.

اجزاء کوچک جمله بالا چنین است:

«عام ألفٍ» و «تسعمة» و «واحدٍ و تسعين» للميلادِ «حوالي مليونين» و «أربعمائة» و
«واحدٍ و عشرين ألفاً» و «ثلاثمئة» و «اثنين و تسعين سائحاً».

اکنون به مثالهای دیگری از اعداد بزرگ به صورت تفکیک شده توجه کنید:

۱. تعداد پناهندگانی که در سال ۱۹۷۸ میلادی به بنگلادش رسیدند، ۳۱۳۰۰۰

نفر بود:

كَانَ عَدَدُ الْأَجْنِيَةِ الْوَاصِلِينَ إِلَى بَنْغَلَادِش «سنة ألفٍ» و «تسعمة» و «ثمانية و
سبعين» للميلادِ «ثلاثمئة» و «ثلاثة عشر ألف نسمة».

۲. بدهیهای کشور الجزایر در دهه نود میلادی به ۲۴۲ ۷۶۷ ۴۹۵ دلار رسید.

بَلَعَتْ دُونَ دَوْلَةِ الْجَزَائِرِ فِي التَّسْعِيَّاتِ^۱ «اثنین و عشرينَ ملياراً» و «أربعمأة» و «خمسة و تسعينَ مليوناً» و «سبعمأة» و «سبعة و ستينَ ألفاً» و «مأتين» و «اثنین و أربعينَ دولاراً».

تمرین ۴

۱. قطر سیاره نپتون به ۲۱۹ ۴۹۷ ۴۹ کیلومتر می‌رسد. ۲. استخراج هجده تریلیون متر مکعب گاز طبیعی پایان یافت. ۳. تعداد ساکنان تانزانیا بیش از ۳۰۰۰۰۰۰۰ نفر است و میانگین درآمد فرد به ۲۰۰ دلار در سال می‌رسد. ۴. ۱۲۳۵۴ نفر از مهاجران آسیایی و آفریقایی به مدت ۵۵ روز دست به اعتصاب غذا زدند. ۵. ۸۵۵۶ نفر، قربانیان این زمین لرزه رعب‌آور بودند. ۶. تعداد آوارگان قریب ۵۰۰۰۰ نفر بود. ۷. مساحت جزایر اندونزی به صورت یکپارچه ۷۳۵۰۰۰ مایل مربع است. ۸. اندونزی پس از چین، هند، ایالات متحده آمریکا و شوروی (سابق)، پنجمین کشور در میان کشورهای جهان از نظر تراکم جمعیت به شمار می‌رود. بیشتر از ۹۰ درصد از مردم اندونزی مسلمان‌اند. ۹. صندوق بین‌المللی پول ۱/۵۶ میلیارد دلار به پاکستان وام می‌دهد.

ترجمه «اندی» در عربی

در فارسی اعداد مبهمی مانند «اندی» وجود دارد که محدوده آنها بین «سه تا ه» است. معادل این واژه در عربی نَيْفٌ و بَضْعٌ و بَضْعَةٌ است؛ مانند:

چهل سال و «اندی» گذشت: مَضَى بَضْعٌ و أربعونَ سنَّةً.

رسول خدا ﷺ ده شب و «اندی» آنها را محاصره کرد: حاصَرَهُم رسولُ اللهِ

ﷺ بَضْعَ عَشْرَةَ لَيْلَةً.

بیست سال و «اندی» درس خواندم: دَرَسْتُ عَشْرِينَ و نَيْفَ سنَّة.

۱. امروزه در متون معاصر عربی به جای «العشرینات، الثلاثینات... التسعینات» اشتهاها «العشرینات، الثلاثینات... التسعینات» بدون یاء نسبت نوشته می‌شود که غلط مشهور است (به نقل از: صَحْحُ لُغَتِكَ، ص ۱۵).

ده روز و «اندی» گذشت: مَضَّتْ^۱ بِضْعَةَ عَشَرَ يَوْمًا.^۲
 معرفی بَضْع و تَيْف. «بضع» عددی است که کمتر از سه و بیشتر از نه نیست. بدین ترتیب مدلول آن یکی از اعداد ۳ تا ۹ است.^۳ «بِضْع» مانند «تِسْع و تِسْعَة» استعمال می شود،^۴ یعنی به سه صورت ذکر شود:
 ۱. مفرد؛ مانند: بَضْعُ فَتَيَاتٍ، بَضْعَةُ غُلْمَان.
 ۲. مرکب؛ مانند: أَقْبَلَ بِضْعَةَ عَشَرَ^۵ رَجُلًا، أَقْبَلَتْ بِضْعَ عَشْرَةَ امْرَأَةً.
 ۳. معطوف؛ مانند: غَابَ بِضْعٌ و عِشْرُونَ فَتَاةً.
 «تَيْف» عددی مذکر^۶ است که مدلول آن یکی از اعداد ۱ تا ۹ است.^۷ این واژه عموماً بعد از عقود، یعنی ۱۰، ۲۰، ...، ۹۰ و مِئَة و أَلْف ذکر می شود.

تمرین تطبیقی

ترجمه کنید:

۱. جمعیت ایران در سال ۱۳۵۷ هجری شمسی ۳۵۰۰۰۰۰۰ نفر بود، اما اکنون بیش از ۶۵۰۰۰۰۰۰ نفر^۹ است.
۲. تعداد ساکنان کره زمین اندکی قبل^{۱۰} از سال ۲۰۰۰ میلادی بالغ بر ۵۹۸۶۷۸۹۲۳۱ نفر بود.
۳. قیمت یک اتومبیل معمولی^{۱۱} ممکن است بیش از ۶۰۴۹۸۴۸۵ ریال باشد.
۴. منزلی در انگلستان به ارزش ۱۱۱ ۵۶۷ ۷۸۹ ۳۵۱ دلار فروخته شده است.
۵. مصرف این کنتور تاکنون ۳۱۲ ۵۰۸ ۶۵۴ متر مکعب گاز است.^{۱۲}

۱. (و یا) مَضَى.
 ۲. بَضْعَةُ عَشْرٍ: هر دو جزء مبنی بر فتح است.
 ۳. النَّحْوُ الْوَافِي، ج ۴، ص ۴۸۳-۴۸۴.
 ۴. مَبَادِيءُ الْعَرَبِيَّةِ، ج ۴، ص ۱۵۵.
 ۵. هر دو جزء عدد مبنی بر فتح است.
 ۶. هیچ گاه تاء تأنیث نمی گیرد.
 ۷. همان.
 ۸. همان.
 ۹. نفر: نَسْمَة.
 ۱۰. ساکنان کره زمین: سُكَّانُ الْكُرَّةِ الْأَرْضِيَّةِ؛ اندکی قبل: قَبْلًا.
 ۱۱. معمولی: الْعَادِّي.
 ۱۲. کنتور: الْعَدَادُ؛ مصرف: الْإِسْتِهْلَاكُ.

۶. سالیانه در کشور ۸۸۸ ۹۲۳ ۱۰۷ ۵۵۵ تن گندم مصرف می‌شود.^۱
 ۷. لوله‌کشی‌گاز در یک ماه گذشته ۵۵۵ ۸۸۸ ۰۹۷ متر بوده است.^۲

ترجمه شماره تلفنها

اصولاً شماره تلفنها به ترجمه نیازی ندارند و تنها به عدد آنها اکتفا می‌شود؛ اما در صورت نیاز به ترجمه شفاهی به چند صورت امکان پذیر است:

۱. روش دو عددی. در این روش، ارقام به اجزاء دو تایی تقسیم می‌شود؛ مانند:

۸۵ ۹۳ ۴۶ ۷۳ ☎ ۸۵۹۳۴۶۷۳

خمسة و ثمانون / ثلاثة و تسعون / ستة و أربعون / ثلاثة و سبعون.

۲. روش تک شماره‌ای. در این روش اعداد، به صورت انفرادی ذکر می‌شوند؛

مانند:

۸۵۹۳۴۶۷۳ ☎ ثمانية، خمسة، تسعة، ثلاثة، أربعة، ستة، سبعة، ثلاثة.

توجه: این اعداد در صورتی که دو بار تکرار شوند، «مُكْرَر» و چنانچه سه بار

تکرار شوند «مُكْعَب» ترجمه می‌شوند. مانند:

۸۸۳۳۳۰۰ ☎ مُكْرَر ثمانية، مُكْعَب ثلاثة، مُكْرَر صفر.

صحيح و غلط در کاربرد اعداد و صفات

شیوه استعمال اعداد، صفات و غیره در هر زبان تابع مقتضیات همان زبان است. بدون شک جایگاه اعداد و صفات از نظر تقدیم و تأخیر، مفرد یا جمع بودن، مطابقت یا عدم مطابقت با ماقبل، همگی قراردادی است. در نتیجه نمی‌توان معیار صحیح و غلط را زبان خویش تلقی کرد مثال اگر در فارسی با ترکیبهایی مانند: «مردان بزرگ»^۳، «پنج کتاب»، «سی و شش»، و در عربی «الرَّجَالُ الْكِبَارُ: مردان بزرگان»، «خمسَةُ كُتُبٍ: پنج

۱. سالیانه: سنوياً؛ تَن: طَن؛ گندم: القَمْح؛ مصرف می‌شود: يُسْتَهْلَكُ.

۲. لوله‌کشی: مَدُّ الْأَنْبِيبِ؛ در ماه گذشته: فِي الشَّهْرِ الْمُنْتَصِرِمِ.

۳. موصوف جمع و صفت مفرد است.

کتابها)، «ستة و ثلاثون: شش و سی» روبه‌رو هستیم، نباید چنین تصور شود که یکی از این دو مجموعه فارسی یا عربی صحیح است و دیگری نفی شود؛ زیرا زبان، تابع قرارداد خاص خود است و از این جهت قابل مقایسه نیست. بنابراین ساختار ترکیبی همه زبانها صحیح و مورد احترام است.

ترجمه ضمیر در مقایسه با فارسی

ترجمه ضمیر از عربی به فارسی و بالعکس بر خلاف ظاهر بسیار ساده آن چندان هم خالی از دشواری نیست، زیرا ضمایر در فارسی به اقتضای موقعیتهای جمله یکسان نیستند؛ برای مثال در فارسی هرگاه دو نفر کاملاً با هم صمیمی نباشند و بخواهند با یکدیگر گفتگو کنند، خطاب هر یک به دیگری، ضمیر «شما» است، در حالی که صمیمیت و دوستی فراوان بین آن دو، ضمیر را به «تو» مبدل می‌کند. این در حالی است که ضمیر «أنت یا أنتِ» در عربی تغییر نمی‌کند. مترجم در چنین موقعیتی باید با درایت تمام، ظرایف را دریابد؛ مثال:

قَالَ الْوَالِدُ لِابْنِهِ: «أَنْتَ» تَلْمِذٌ مُّجْتَهِدٌ: پدر به پسرش گفت: «تو» دانش‌آموز

کوشایی هستی.

قَالَ الْمُؤَظَّفُ لِرَئِيسِهِ: «أَنْتَ» أَعْلَمُ مِنَّا: کارمند به رئیسش گفت: «شما» داناتر از

ما هستید.

نکته دیگر در ترجمه ضمیر آن است که استفاده از ضمایر در جمله‌های عربی به مراتب بیش از فارسی است. ترجمه این تعداد ضمیر به فارسی نه تنها ضرورتی ندارد بلکه موجب سردرگمی خواننده نیز خواهد شد. به همین منظور پیشنهاد می‌شود در ترجمه، ضمیرهای تکراری حذف و چنانچه نیاز به ترجمه چند ضمیر به یک صیغه احساس شود، الفاظ ترجمه به صورت‌های مختلف آورده شود؛ مثال:

۱. أَوْلَادُ الْعَرَبِ يَحْتَرِمُونَ الشُّيُوخَ الطَّاعِنِينَ فِي السَّنِّ وَيُكْرِمُونَهُمْ إِكْرَامَهُمْ

لِوَالِدِيهِمْ وَإِذَا شَاخَ الْوَالِدَانِ أَوْ عَجَزَا فَأَيْنَهُمْ يَخْدُمُونَهُمَا دُونَ سَأَمٍ وَلَا كَلَالٍ:

فرزندان عرب به کهنسالان احترام می‌گذارند و آنها را همچون پدر و مادر خویش

تکریم می‌کنند و اگر پدر و مادر، پیر و یا ناتوان شوند، بدون آزرده‌گی و خستگی به آن دو خدمت می‌کنند.

۲. و الابنُ الأكبرُ هو الذي يَخْلُفُ وَالِدَهُ فِي الْمَنْصِبِ وَالسُّلْطَةَ عَلَى اخْوَتِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ يَقُومُ مَقَامَ وَالِدِهِ فِي جَمِيعِ شُؤُونِ الْأُسْرَةِ: پسر بزرگ‌تر تنها کسی است که در منصب و تسلط بر برادران و اهل بیت (خویش) جانشین پدر است.

ضمیر شأن و قصه در مقایسه با فارسی

ضمیر شأن و قصه، ضمیری است که به قصد تأکید، مهم جلوه دادن امری و یا عظمت بخشیدن به آن، در آغاز جملات عربی ذکر می‌شود. نحویان مرجع این ضمیر را در صورت مذكر بودن الشَّان و در صورت مؤنث بودن، القصه می‌دانند. ضمیر شأن همانند دیگر الفاظ باید ترجمه شود، اما کمتر در باب ترجمه آن به فارسی سخنی به میان آمده است.

در ترجمه این ضمیر می‌توان از «شأن و منزلت چنین است، قصه چنین است، مطلب چنین است، حقیقت امر (واقع امر) چنین است» استفاده کرد.

مثال: ۱. «إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ»^۱: شأن و منزلت چنین است که کافران رستگار نمی‌شوند.^۲

شیخ عبدالقاهر جرجانی رحمته الله در بیان این آیه می‌نویسد:^۳ این آیه بر نفی فلاح از کافران تأکید دارد. به طوری که اگر گفته می‌شد «إِنَّ الْكَافِرِينَ لَا يُفْلِحُونَ» این قوت و تأکید را نداشت.

۲. إِنَّهُ (إِنَّهَا) فِي هَذَا الْعَصْرِ نَرَى أَشْيَاءَ عَجِيبَةً: «حقیقت امر چنین است، قصه چنین است» که در این روزگار چیزهای عجیبی می‌بینیم.

۱. مؤمنون، ۱۱۷.

۲. آیه فوق می‌تواند به صورتهای دیگری نیز ترجمه شود، مانند: «هرگز-هیچ‌گاه-قطعاً-کافران رستگار نمی‌شوند».

۳. دلائل الإعجاز فی القرآن، ص ۱۸۳.

ضمیر فصل یا عماد در ترجمه

ضمیر فصل یا عماد ضمیری است که غالباً بین مبتدا و خبر^۱، قرار می‌گیرد و هدف از آن تأکید بیشتر و انحصار است. در ترجمه این نوع ضمائر، می‌توان از الفاظی مانند: تنها، همان، در حقیقت، حقیقتاً، منحصرأ و در واقع استفاده کرد؛ مثال:

﴿أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۲

۱. آنان همان رستگاران‌اند. ۲. آنان در حقیقت رستگاران [واقعی]‌اند. ۳. آنان، تنها، رستگاران‌اند. ۴. تنها آنان رستگاران‌اند.

و یا مانند: الفیلُ الإفريقي هو أضخمُ اللَّبُونَاتِ العاشية:

۱. تنها فیل افریقایی تنومندترین پستانداران گیاهخوار است. ۲. فیل افریقایی در حقیقت تنومندترین پستانداران گیاهخوار است. ۳. منحصرأ فیل افریقایی تنومندترین پستانداران گیاهخوار است.

ترجمه اسمهای تنوین دارِ فارسی

اسمهای تنوین دارِ مأخوذ از عربی در زبان فارسی سابقهٔ دیرینه و به قولی هزار ساله دارند. امروزه از این اسمها به وفور استفاده می‌شود و در فارسی غالباً قید^۳ محسوب می‌شوند. ترجمه این قبیل اسمها به دقت بیشتری نیاز دارد؛ زیرا علی‌رغم عربی بودنِ واژه ممکن است در عربی عیناً به همین لفظ یا معنا استعمال نشوند، از جمله:

۱. قید شک: احتمالاً، محتملاً؛ مثال: احتمالاً می‌گویم: معادل عربی ﴿رُبَّمَا

أَقُولُ﴾.

۲. قید نفی: ابدأ، اصلاً؛ مثال: ابدأً نمی‌روم: معادل عربی ﴿لَنْ أَذْهَبَ﴾.

۳. قید زمان: بعداً، اخیراً؛^۴ مانند: بعداً خواهی دانست: سوف تَدْرِي بعدُ.

۱. و یا اسم و خبری که در اصل مبتدا و خبر بوده‌اند. ۲. بقره، ۵.

۳. قید کلمه‌ای است که برای مقید ساختن فعل یا شبه فعل وضع شده باشد (دستور زبان فارسی،

ص ۸۸).

۴. واژه «اخیراً» در عربی به معنای «در پایان» و در فارسی به معنای «به تازگی» است.

توجه: گاهی اسمهای تنوین‌دار فارسی، ممکن است در عربی نیز عیباً به همان صورت استعمال شوند؛ مانند: مفضلاً، ظاهراً، باطناً، شدیداً، عمیقاً، واقعاً، اخلاقاً، مطمئناً، کاملاً، مستقیماً، استثناءً، شرقاً، غرباً، طولاً، عرضاً، شمالاً، جنوباً، تقریباً، غالباً، مکرراً، اولاً، ثانیاً، ثالثاً، حتماً، مطلقاً، یقیناً.

ترجمه اسم زمان و مکان

اسمهای زمان و مکان عربی از فعلهای ثلاثی مجرد اغلب بر وزن «مَفْعَلٌ یا مَفْعِلٌ» و در ثلاثی مزید بر وزن اسم مفعول آنها ساخته می‌شود. اسمهای زمان و مکان فارسی نیز به صورت زیر ساخته می‌شوند:^۱

الف) اسم مکان. اسم مکان غالباً با استفاده از برخی پسوندها ساخته می‌شود که عبارت‌اند از:

۱. «گاه» مانند: اقامتگاه: المَقَام؛ پاسگاه: المِخْفَر؛ اردوگاه: المُخَيِّم؛ زادگاه: المَوْلِد؛ ایستگاه: المَوْقِف؛ لشکرگاه: المَعْسَكِر.
۲. «ستان» مانند: بیمارستان: المُسْتَشْفَى؛ کودکستان: رَوْضَةُ الأَطْفَال؛ فرهنگستان: المَجْمَعُ العِلْمِيّ.
۳. «کده» مانند: ماتمکده: المَأْتَم.
۴. «دان» مانند: آشغال‌دان: المَزْبَلَة؛ روغن‌دان: المُدْهَن؛ جوهردان: المِخْبَر؛ سوزن‌دان: المِثْبَر؛ آتش‌دان: المِجْمَر؛ تخمدان: المَبِيض.
۵. «زار» مانند: کشتزار: المَزْرَعَة.

توجه: در ترجمه این قبیل کلمات از عربی به فارسی و بالعکس نباید واژگانی که معادل دقیق دارند از نظر دور بماند؛ برای مثال در ترجمه «المَوْلِد»، «محل تولد» ترجمه نشود. بلکه معادل دقیق آن، یعنی «زادگاه» ذکر شود. عکس این قضیه هم صادق است. بدین معنا که در ترجمه «سوزن‌دان»، «محلّ الإِثْرَة» ترجمه نشود بلکه «المِثْبَر» جایگزین شود.

۱. ر.ک.: «شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی در زبان فارسی معاصر»، مجله نشر دانش، ص ۲۱-۲۵.

ب) اسم زمان. اسم زمان هم در فارسی می‌تواند با استفاده از برخی پسوندها ساخته شود که در اینجا به یک مورد اکتفا می‌شود؛ مثال:

«گاه»؛ مانند: [وعدۀ گاه: الموعِد].

تذکر: مترجم نباید بر اساس سلیقه شخصی، اسمهای زمان و مکان بسازد. بدین معنا که از پسوندهای مکان و زمان همچون «سرا، ار، زار، گر، گاه» در محل غیر صحیح استفاده کند. بدون شک کم‌توجهی به این مسئله از زیبایی ترجمه می‌کاهد؛ برای مثال در ترجمه مطلع بیت زیر از قصیده برده بوصیری، مترجم محترم از واژه‌ای استفاده کرده که به هیچ عنوان در فارسی متداول نیست:^۱

أَمِنْ تَذَكُّرِ جِيرَانٍ بِيَدِي سَلَمٍ مَرْجَتْ دَمْعاً جَرَى مِنْ مُقَلَّةٍ يَدَمٍ

ترجمه بیت: ^۲ آیا از یادکردِ دوستانِ مجاورِ سرزمینهای «سلم‌زار»، این سان اشک خونین فرو می‌باری؟

ترجمه صحیح: آیا از به یاد آوردنِ (یادکردنِ) همسایگانی که در سرزمین «ذی سلم» هستند ...

اشکال: استعمال «سلم‌زار» در فارسی متداول نیست؛ زیرا این واژه نام مکانی خاص موسوم به «ذی سلم» است و اسمهای عَلم همان طور که قبلاً اشاره شد به ترجمه نیازی ندارند؛ برای مثال شهر «کوفه» که در لغت به معنای توده شن است^۳، در جمله «دخلتُ الكوفة»، «داخل شنزار شدم» ترجمه نمی‌شود. از همه مهم‌تر اینکه این قصیده را تاکنون بسیاری از شعرای فارسی‌زبان، در قالب شعری ترجمه کرده‌اند، اما هیچ یک «ذی سلم» را «سلم‌زار» ترجمه نکرده‌اند:

۱. گوئیا از یادِ آن همسایه‌های ذی سلم

خون دل از راه چشم آمیختی با اشک هم

۲. همان.

۱. ادبیات و تعهد در اسلام، ص ۲۴۵.

۳. الكوفة: الرَّمْلَةُ المَجْتَمعة (لسان العرب، ج ۱۲، مادة «كوف»).

۲. زِ یَادِ کَرْدَنِ یَارَانِ ذی سَلَمِ پیداست

که آب دیده بیامیختی به خونِ جنون

۳. ای زِ یَادِ صَحْبَتِ یَارَانَتِ اِنْدَرِ ذی سَلَمِ

اشک چشم آمیختی با خون روان گشته به هم

۴. آیَا زِ یَادِ کَرْدَنِ یَارَانِ ذی سَلَمِ

آمیختی تو اشک ز دیده روان به دم؟

پسوندهای زمان و مکان منحصر به چند مورد مذکور نیست، اما به دلیل پرهیز از اطالۀ کلام، از توضیح بیشتر صرف نظر می شود.

ترجمۀ اسمهای مصغر

اسمهای مصغر در فارسی و عربی به وفور استفاده می شوند. شناخت این اسمها در ترجمه، با اهمیت است. از این رو معرفی آنها ضروری به نظر می رسد.

تصغیر در فارسی. در زبان فارسی اسم مصغر با افزودن پسوند «چه، ک» ساخته می شود؛^۱ مانند:

دَفْتَرٌ ﴿۱﴾ دَفْتَرِچِه، معادل عربی: الدَّفْتَرُ ﴿۲﴾ الدَّفْتِیرُ.

مَرْدٌ ﴿۳﴾ مَرْدِک، معادل عربی: الرَّجُلُ ﴿۴﴾ الرَّجِیلُ.

گاهی در برخی از لهجه‌ها صورتهای دیگری از تصغیر مانند: دفترو، مردو، یارو، پسرو دیده می شود که به دلیل دوری از فصاحت، چندان مورد توجه قرار نمی گیرد.

تصغیر در عربی. تصغیر در عربی چند وزن مشهور دارد که در ترجمه باید از آنها استفاده کرد. از جمله آنها چند وزن زیر را می توان نام برد:

فُعَیْلٌ، فُوَیْعِلٌ، فُعَیْعِلٌ، فُعَیْعِیلٌ.

مقایسه اسمهای مصغر فارسی و عربی. اسمهای مصغر فارسی و عربی در مواردی بر یکدیگر منطبق و در بسیاری از موارد با یکدیگر انطباقی ندارند؛ مثال:

۱. دستور زبان فارسی، ص ۳۵؛ نیز: دستور زبان فارسی ۲، ص ۱۰۳.

| واژه عربی | مصغر عربی | واژه فارسی | مصغر فارسی | انطباق |
|-----------|-------------|------------|------------|-----------|
| عُصْفُور | عُصْفِیْرِ | گنجشک | گنجشکک | منطبق |
| حَسَن | حُسَیْن | حَسَن | حَسَنک | منطبق |
| شاعر | شَوَّیْعِر | شاعر | شاعرک | منطبق |
| جَبَل | جُبَیْل | کوه | کوه کوچک | غیر منطبق |
| ورقه | وَرَقَّة | ورقه | ورقه کوچک | غیر منطبق |
| دائرة | دَوَائِرَة | دایره | دایره کوچک | غیر منطبق |
| فَنجَان | فُنَیْجِیْن | فنجان | فنجان کوچک | غیر منطبق |

توجه: ۱. اسمهای مصغر عربی در صورت داشتن معادل دقیق در فارسی، باید به صورت صحیح ترجمه شوند. مثال:

| واژه عربی | مصغر | ترجمه غیر دقیق | ترجمه دقیق |
|-----------|-----------|----------------|------------|
| بِنْت | بُنَّیَّة | دختر کوچک | دخترک |
| بَحْرَة | بُحَیْرَة | دریای کوچک | دریاچه |
| إِیْن | إِیْنِیَّ | پسر کوچک | پسرک |

۲. اسمهای مصغر فارسی هم در صورت داشتن معادل دقیق در عربی باید به صورت صحیح ترجمه شوند؛ مثال:

| واژه فارسی | مصغر | ترجمه غیر دقیق | ترجمه دقیق |
|------------|--------|----------------|------------|
| کتاب | کتابچه | کتاب صغیر | کُتِیْب |
| درخت | درختچه | شجره صغیره | شُجَیْرَة |

«اب، ابن، بنت، أخ، أم» در ترکیب با برخی اسمها افزودن «أب، ابن، بنت، أخ، أم» به برخی اسمها به منظور دستیابی به معنای جدید، موجب می شود معنای تحت اللفظی به هیچ وجه گویا نباشد، بر این اساس توصیه می شود

مترجمان در برخورد با این قبیل الفاظ به حافظه اعتماد نکنند و با مراجعه به فرهنگ لغت درصد خطا را به حداقل برسانند. در اینجا به منظور آشنایی بیشتر، بخشی از واژگان ترکیبی همراه با معانی آنها ذکر می‌شود:

الف) «بِنْتُ» یا «بَنَاتٌ» + اسم

| واژه ترکیبی | معنای واژه | واژه ترکیبی | معنای واژه |
|-----------------------------|----------------------------------|--|---------------------------|
| بِنْتُ الشَّقَةِ | سخن، کلمه | بِنْتُ الیَمَنِ | قهوه |
| بِنْتُ الهَوَى | زن هرزه | بِنْتُ العِنَبِ | شراب |
| بِنْتُ الأَرْضِ | سنگریزه | بِنْتُ الکَرُومِ، ج: بَنَاتِ الکَرُومِ | شراب |
| بِنْتُ العَیْنِ | اشک | بِنْتُ الأَلْحَانِ | شراب |
| بِنْتُ الدَّهْرِ | مصیبت، بلا | بِنْتُ العِنُقُودِ | شراب |
| بِنْتُ القُنْصُلِ | نوعی گلِ گرمسیری | بِنْتُ النَّقَا | نوعی سوسمار |
| بِنْتُ العَیْدِ | دعسوقه، حشره‌ای از تیره کفشدوزها | بِنْتُ الوِذْنِ | لوزه، بادامک |
| بَنَاتُ الأَرْضِ | رودخانه‌ها | بَنَاتُ الصِّدْرِ | غم و اندوهها |
| بَنَاتُ أَخْذَرِ | گورخران | بَنَاتُ أَوْذَكِ | سختیها، بلاها |
| البَنَاتِ | دختران، عروسکها | بَنَاتُ بَیْسِ | سختیها، بلاها |
| بَنَاتُ النَّعْشِ الكُبْرَى | هفت اورنگ مهین، دُبْ اکبر | بَنَاتُ النَّعْشِ الصَّغْرَى | هفت اورنگ کھین، دُبْ اصغر |

هرگونه غفلت در ترجمه این نوع واژگان، ترجمه را از مسیر درست منحرف می‌کند؛ برای نمونه در مثال زیر از ترجمه فارسی غَرَّرَ أَخْبَارَ المُلُوكِ ثَعَالِی، مترجم محترم در برگرداندن «بَنَاتِ الكَرُومِ» سهواً مرتکب این اشتباه شده است:^۱

«... وَسَعَّ عَلَیْهِ فِی بَنَاتِ الكَرُومِ»: دست او را در آمیزش با دختران باز گذاشت.

در حالی که ترجمه صحیح این جمله چنین است: (نعمان) دست او (بهرام) را در شرابخواری باز گذاشت.

۱. غَرَّرَ أَخْبَارَ مُلُوكِ القُرَیْسِ وَ سَبَّیْهِمْ، ص ۳۴۹.

به خاطر سپردن این نوع واژگان بسیار با اهمیت است، زیرا بدون توجه به آنها ترجمه درست غیر ممکن است. جمله زیر یکی دیگر از نمونه‌هایی است که به دقت زیاد در ترجمه نیاز دارد: «كُنْتُ أَلْعَبُ مَعَ الْجَوَارِي بِالْبَنَاتِ»^۱.
ترجمه تحت‌اللفظی: با کنیزان به سبب دختران بازی می‌کردم.
ترجمه صحیح: با دختران عروسک بازی می‌کردم.

ب) أب + اسم

| واژه ترکیبی | معنای واژه | واژه ترکیبی | معنای واژه |
|------------------|------------------------|------------------|--------------|
| أَبُو يَقْظَانَ | خروس | أَبُو الْحَصِينِ | کنیه روباه |
| أَبُو نَظَّارَةَ | عینکی | أَبُو قَتَبِ | شخص گوژپشت |
| أَبُو جُعْرَانَ | سرگین‌گردان (سوسک) | أَبُو حَنْجَرِ | شاهی، ترتیزک |
| أَبُو كِرْدَشِ | شکم‌کنده | أَبُو رُكْبَةِ | کلم قمری |
| أَبُو فَصَادَةَ | دم جنبانک (نوعی پرنده) | أَبُو نَوْمِ | خشخاش |

ج) ابن + اسم

| واژه ترکیبی | معنای واژه | واژه ترکیبی | معنای واژه |
|-------------------|-------------|-----------------|-------------------------------------|
| ابنُ الشَّرْقِ | شرقی | ابنُ السَّبِيلِ | رهگذر، در راه مانده |
| ابنُ عُرْسِ | راسو | ابنُ ذِکَاءِ | صبح |
| ابنُ المَاءِ | مرغ بوتیمار | ابنُ عَشْرِينَ | بیست ساله |
| ابنُ الطَّيْنِ | آدم | ابنُ البَطْنِ | شکم پرست |
| ابنُ النِّعَامَةِ | ساق پا | ابنُ ثَمَرَةَ | پرنده‌ای که شهد شکوفه‌ها را می‌مکد. |

د) أخ + اسم

| واژه ترکیبی | معنای واژه | واژه ترکیبی | معنای واژه |
|-----------------|------------|-----------------|--------------|
| أَخُو الْجَهْلِ | جاهل | أَخُو الْعِلْمِ | عالم |
| أَخُو الْفَضْلِ | فاضل | أَخُو الْجُودِ | جواد، بخشنده |

۱. الْمُعْجَمُ الْعَرَبِيُّ الْحَدِيثُ لِأُرْسُوس؛ مادة «بنو».

ه) اُمّ + اسم

| واژه ترکیبی | معنای واژه | واژه ترکیبی | معنای واژه |
|------------------------------|-------------------|------------------------------|-------------------|
| اُمُّ الْخَبَائِثِ | شراب | اُمُّ الْقَوْمِ | سرکرده جماعت |
| اُمُّ الْخَلِّ | شراب | اُمُّ الرَّأْسِ | مغز سر |
| اُمُّ الْقُرَى | مکه معظمه | اُمُّ التُّجُومِ | کهنکشان |
| اُمُّ الْحَزْبِ | پرچم | اُمُّ حُبَابِ | دنیا، گیتی |
| اُمُّ أَرْبَعٍ وَأَرْبَعِينَ | هزارپا، گوش خزک | اُمُّ الطَّرِيقِ | شاهراه |
| اُمُّ جَابِرٍ | حلیم (نوعی خوراک) | اُمُّ جَعَارٍ، اُمُّ عَامِرٍ | کفتار |
| اُمُّ حَبَابِ | کرم شب تاب | اُمُّ الدَّمَاعِ | پرده نازک روی مغز |

یکی دیگر از معانی «اُمّ» جایگاه است. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:
 ﴿وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ ۖ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ﴾^۱: و اما کسی که ترازوی اعمال او
 سبک باشد، پس جایگاه او آتش است.

ترجمه الفاظ و القاب احترام آمیز

برگرداندن القاب و الفاظ احترام آمیز از زبان مبدأ به زبان مقصد بسیار با اهمیت است، زیرا ترجمه لفظ به لفظ واژه غالباً قابل تطبیق بر زبان مقصد نیست. به همین منظور توصیه می‌شود مترجمان، القاب و الفاظ احترام آمیز زبان مبدأ و مقصد را به خوبی فراگیرند تا بتوانند بر اساس واژگان رایج زبان مقصد، ترجمه صحیحی ارائه دهند؛ برای مثال در ترجمه «رئیس دانشکده» بهتر است به جای «رئیس الکلیّیه» از معادل متداول یعنی «عمید الکلیّیه» استفاده کرد. همان طور که در فارسی نمی‌توان به جای «جناب سروان»، «جناب سرباز» قرار داد، به همان نسبت ترجمه نامناسب این قبیل واژگان در عربی ناپسند خواهد بود. به همین منظور فهرستی از الفاظ و القاب احترام آمیز به منظور آشنایی بیشتر تقدیم می‌شود:

| خطاب به... | معادل عربی | واژه در فارسی |
|---------------|--|-------------------------|
| آیت الله | سَمَاحَة آيةِ الله | حضرت آیت الله |
| استاد دانشگاه | حَضْرَة الأستاذ | جناب استاد |
| روحانی | فَضِيلَة الشَّيْخ، حَضْرَة الشَّيْخ، سَمَاحَة الشَّيْخ | حضرت شیخ |
| رئیس جمهور | فَخَامَة الرَّئِيس | ریاست محترم جمهور |
| وزیر | مَعَالِي الوَظِير | وزیر محترم |
| سفیر | سَعَادَة السَّفِير | سفیر محترم |
| رئیس اداره | سَعَادَة رئيس دائرة... | ریاست محترم اداره... |
| مدیر کل | سَعَادَة مدير عام... | مدیر کل محترم |
| همسر سفیر | كَرِيمَة السَّفِير السَّيِّدَة... | سرکار خانم... همسر سفیر |
| پادشاه | صَاحِب الجَلَالَة | اعلی حضرت پادشاه |
| همسر پادشاه | صَاحِبَة الجَلَالَة | علیاحضرت |
| پسر پادشاه | صَاحِب السُّمُو الأمير | والاحضرت شاهپور |
| دختر پادشاه | صَاحِبَة السُّمُو الأميرة | علیاحضرت شاهدخت |
| فرماندار | سَعَادَة قائم مقام | فرماندار محترم |
| برادر، دوست | حَضْرَة الأخ العزيز | محضر برادر عزیز |
| مادر | الأمُّ الحَنُون (الحَنُونَة) | مادر مهربان |
| دوست | حَضْرَة الخَلِّ الوَفِيِّ | محضر دوست باوفا |

اهمیت مذکر و مؤنث در ترجمه

در زبان عربی اسمها به دو بخش یعنی مذکر و مؤنث تقسیم شده‌اند.^۱ این تقسیم‌بندی نقش مهمی در ساختار جملات دارد، زیرا مترجمی که متن فارسی را به عربی ترجمه می‌کند باید بداند چه واژه‌ای در استعمال عرب مذکر و چه واژه‌ای مؤنث است تا بتواند با استعمال ضمیر یا فعل مناسب، ترجمه‌ی درستی ارائه دهد. بدون شک دشوارترین کار

۱. برخی از اسمها نیز دو وجهی هستند، یعنی گاهی مذکر و گاهی مؤنث استعمال می‌شوند.

مترجمان زبان عربی، به حافظه سپردن اسمهای مؤنثِ سماعی است. بهترین روش شناخت اسمهای مذکر، مؤنث و یا دو وجهی، مراجعه به فرهنگهای لغت است.

مذکر و مؤنث از نظر اهمیت. همان طور که گفته شد در زبان عربی مذکر و مؤنث از هم متمایز شده‌اند. نکتهٔ جالب توجه در این تقسیم‌بندی آن است که بسیاری از جاندارانی که تأثیر زیادی در چرخه زندگی عرب نداشته، یک لفظ دارند و مؤنث آنها چندان مورد توجه نبوده است؛ مانند:

الثَّعْلَبُ: روباه؛ الذَّبَّابُ: گرگ؛ الذَّبَّ: خرس؛ الغُرَابُ: کلاغ؛ العُصْفُورُ: گنجشک؛ الأَزْبُجُ: خرگوش.

اما جاندارانی که اهمیت بیشتری در زندگی آنها داشته‌اند غالباً مذکر و مؤنث آنها از یکدیگر تفکیک شده است؛ مانند:

الثَّوْرُ: گاو نر؛ البَقْرَةُ: گاو ماده؛ الجَمَلُ: شتر نر؛ الناقة: شتر ماده؛ الدَّيْكُ: خروس؛ الدَّجَاجُ: مرغ.

معرفه یا نکره بودن اسمها در ترجمه

اسمهای معرفه یا نکره در هر متن به اقتضای موقعیت خاصی انتخاب می‌شوند تا بار معنایی معینی را بر عهده گیرند؛ برای مثال گاهی انتخاب اسم نکره اغراضی چون تهویل^۱، تحقیر و پنهان‌کاری را افاده می‌کند. بدیهی است مترجم نیز باید به این اصول پایبند باشد؛ بدین معنا که اسمهای معرفه را در ترجمه، نکره و یا برعکس نکره را معرفه ترجمه نکند. این اصل مهم، متأسفانه در ترجمه‌ها کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد. در این مجال به دو ترجمه از آیات قرآن که به صورت اتفاقی انتخاب شده‌اند توجه کنید:

﴿قَبَشْرُهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾^۲

ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای رحمته: او را به عذاب دردناک بشارت ده.

۱. به هول افکندن. ۲. جائیه، ۸.

در این آیه خداوند به قصد تهویل «عَذَابٍ أَلِيمٍ» را نکره بیان کرده تا نوع عذاب در هاله‌ای از ابهام قرار گیرد. این دو واژه در صورتی که معرفه ترجمه شوند، معنای مورد نظر اراده نمی‌شود. بنابراین ترجمه صحیح چنین خواهد بود: «او را به عذابی دردناک بشارت ده».

در آیه بعدی نیز دو واژه نکره «لَيْلَةٍ مُّبَارَكَةٍ» زیبایی فراوانی به آیه داده است. در چنین حالتی نباید با استفاده از قرائن^۱، معرفه ترجمه شوند:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُّبَارَكَةٍ﴾^۲

ترجمه مهدی الهی قمشاهی رحمته: ما قرآن را در شب مبارک (قدر) فرستادیم.
ترجمه صحیح: ما قرآن را در شبی مبارک نازل کردیم.

تمرین ۵

ترجمه کنید:

۱. سعدی می‌گوید: ^۳ ابلهی را دیدم سمین^۴، خلعتی ^۵ تمین در بر و مرکبی تازی در زیر و قصبی مصری بر سر. کسی گفت: سعدی چگونه همی بینی این دیبای ^۶ مُعلم بر این حیوان لایعلم؟ گفتم: خطی زشت است که به آب زر نبشته است.

قَدْ شَابَةَ بِالْوَرَى حِمَارٌ
﴿عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خُوَارٌ﴾^۶

یک خلقت زیبا به از هزار خلعت دیبا.

اسم اشاره در تطبیق با فارسی

اسم اشاره در عربی، با صفت اشاره فارسی منطبق است، بنابراین به توضیح مفصل نیازی نیست. تنها تفاوت اسم اشاره با صفت اشاره در تقدم و تأخر آن در دو زبان است.

۱. منظور آیه ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ است (قدر، ۲).

۲. کلیات سعدی، باب سوم، ص ۲۰۲.

۳. ۲. دخان، ۳.

۴. چاق.

۵. گرانها.

۶. ﴿وَ اتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خُوَارٌ﴾ (اعراف، ۱۴۸).

بدین معنا که در فارسی ترکیب «صفت اشاره، مشارّالیه، مضاف و مضاف‌الیه» با عربی متفاوت است.

در فارسی: صفت اشاره + (مشارّالیه، مضاف) + مضاف‌الیه.

مثال: این میز من؛ آن دفتر تو؛ آن منزل شما.

در عربی: (مشارّالیه، مضاف) + مضاف‌الیه + اسم اشاره.

مثال: مِنْصَدَتِي هَذِهِ؛ دَفْتَرُكَ ذَلِكَ؛ بَيْتُكُمْ ذَلِكَ.

تطبیق انواع جمعها در فارسی و عربی

ترجمه جمع از فارسی به عربی و بالعکس به دلیل عدم انطباق جمعهای دو زبان با یکدیگر و کثرت آنها خالی از دشواری نیست، زیرا:

۱. جمع در فارسی از اجتماع دو شخص یا دو شیء، آغاز و به بی‌نهایت ختم می‌شود. در حالی که جمع عربی از اجتماع سه شخص یا سه شیء، آغاز و به بی‌نهایت ختم می‌شود.

۲. جمع در عربی به دو قسم یعنی قِلَّت^۱ (اندک) و کثرت^۲ (فزون) تقسیم می‌شود، در حالی که در فارسی این تمایز چندان مطرح نیست.

۳. جمع در عربی به دو قسم یعنی مذکر و مؤنث تقسیم می‌شود. در حالی که در

۱. این جمع غالباً بر سه تاده دلالت می‌کند. جمع قِلَّت در عربی چهار وزن دارد: (۱) أَفْعُلْ مانند: «أَعْيُن، أَذْرُع» جمع «عَيْن، ذِرَاع». (۲) أَفْعَالْ مانند: «أَبْطَال، أَعْمَام» جمع «بَطْل، عَم». (۳) فَعْلَةٌ مانند: «فُنَيْبَةٌ، صَبِيَّة» جمع «فَتَى، صَبِيّ». (۴) أَفْعَلَةٌ مانند: «أَعْمِدَةٌ، أَكْسِيَّة» جمع «عَمُود، كِسَاء».

۲. محدوده این جمع می‌تواند بین سه تا بی‌نهایت باشد. برخی از اوزان جمع کثرت عبارت‌اند از: (۱) فُعْل جمع «أَفْعَل و فَعْلَاء»، مانند: «حُمْر» جمع «أَحْمَر یا حَمْرَاء». (۲) فُعْل جمع «فَعُول» به معنای فاعل، مانند: «صُبْر، غُبْر» جمع «صَبُور، غُبُور». (۳) فَعْل، مانند: «فَرَى، لَحَى» جمع «فُرْيَةٌ، لِحْيَةٌ».

فارسی این تمایز وجود ندارد. مانند: مؤمنون (مذکر) و مؤمنات (مؤنث).
عدم آگاهی از این تفاوتها اشکالات زیر را در ترجمه جمع پدید می آورد:

| ترجمه صحیح | ترجمه نادرست | ساختار فارسی |
|-----------------------|---|------------------------------|
| ثلاثة أحرفٍ (جمع قلت) | ثلاثة حرفٍ (مفرد)، ثلاثة حروفٍ (جمع کثرت) | سه حرف |
| ستة أبياتٍ | ستة بيتٍ، ستة بيوتٍ | شش بیت (شعر) |
| ستة بيوتٍ | ستة بيتٍ، ستة ابياتٍ | شش خانه |
| هذان رجالان مؤمنان. | هذان رجال مؤمنون. | این دو، مردانی با ایمان اند. |
| أربعة آلاف | أربعة ألف | چهار هزار |
| العلماء الكبار | العلماء الكبير | علمای بزرگ |
| سبعة رجالٍ | سبعة رجلٍ | هفت مرد |

منادا و مشکلات ترجمه آن

منادای عربی در بسیاری از موارد با نظیر خود در فارسی متفاوت است، این تفاوت وقتی نمایان می شود که با جملاتی از این قبیل روبرو شویم:

۱. يَا مَنْ يُحِبُّهُ النَّاسُ! ۲. يَا مَنْ اسْمُهُ دَوَاءٌ وَ ذِكْرُهُ شِفَاءٌ! ۳. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾! ۴. يَا مَنْ أَرْجُوهُ لِكُلِّ خَيْرٍ!

ترجمه غیر دقیق جملات بالا چنین است:

۱. ای کسی که مردم او را دوست دارند! ۲. ای کسی که نامش دارو و یادش شفاست! ۳. ای کسانی که ایمان آوردند! ۴. ای کسی که برای هر خیری به او امید دارم!
- اگر به جملات بالا با دقت بنگریم متوجه می شویم در هر چهار جمله از ضمایر و صیغه های غایب به جای صیغه های مخاطب استفاده شده، این سبک در عربی کاملاً رایج است، زیرا نوعی زیبایی و ظرافت در کلام پدید می آورد. ترجمه واژه به واژه، در مثالهای بالا به دلیل نابرابری سبک نگارش فارسی با عربی، صحیح نخواهد بود؛ بنابراین

ترجمه دقیق آنها چنین است:

۱. ای کسی که مردم تو را دوست دارند! ۲. ای کسی که نامت دارو و یادت شفاست! ۳. ای کسانی که ایمان آوردید! ۴. ای کسی که برای هر خیری به تو امید دارم! بدیهی است که همیشه خطاب ندا شخص حاضر است و هرگز غایب مورد ندا قرار نمی‌گیرد؛ مثلاً گفته نمی‌شود: «ای کسی که در خانه است!» بلکه گفته می‌شود: «ای کسی که در خانه هستی!» بنابراین مترجمان باید در برخورد با این قبیل جملات نهایت دقت را مبذول دارند تا ترجمه‌ای دقیق ارائه دهند. در پایان این مبحث توجه شما را به ترجمه ضمیر منادا در دو بیت از ابیات سعدی جلب می‌کنیم:

الای که عمرت به هفتاد رفت مگر خفته بودی که بر باد رفت^۲
 ترجمه غیر دقیق: ^۳ یا مَنْ بَلَغَ السَّبْعِينَ عُمُرُكَ، أَكُنْتَ نَائِمًا فَوَلِي بَكَ عُمُرُكَ.
 اشکال: ضمیر «ک» در «عُمُرُكَ» باید غایب باشد.
 ترجمه دقیق: یا مَنْ بَلَغَ عُمُرُهُ السَّبْعِينَ ...
 و نیز مانند:

گو نظر باز کن و خلقت نارنج بین

ای که باور نکنی ﴿فِي الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا﴾^۴

ترجمه غیر دقیق:^۵ قُلْ: أَفْتَحِ الْعَيْنَ وَ انظُرْ خَلْقَ النَّارِجِ؛ یا مَنْ لَا تُصَدِّقُ أَنَّ فِي الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا.

ترجمه دقیق: قُلْ: أَفْتَحِ الْعَيْنَ وَ انظُرْ خَلْقَ النَّارِجِ؛ یا مَنْ لَا يُصَدِّقُ ...

ترجمه منادای اسم فاعل.^۶ اگر منادا اسم فاعل باشد به دو صورت قابل ترجمه

است:

۱. در نسخه دیگری «بیا ای ...» ذکر شده است. ۲. بوستان، باب نهم، ص ۴۵۰.

۳. به نقل از: الأثر العَرَبِي فِي أدبِ سعدِي، ص ۱۹.

۴. اشاره به آیه ۸۰ از سوره «یس» است که می‌فرماید:

﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ﴾

۵. همان، ص ۲۶۵. ۶. ر.ک.: مبحث مضارع اخباری، ترجمه اسم فاعل به معنای فعل.

۱. ترجمه فعلی؛ مانند:

يا عالِماً بما في الضمير! ای کسی که از درون همه آگاه هستی!

يا ساقِي الظمآن! ای کسی که تشنه را سیراب می‌کنی!

۲. ترجمه اسم فاعلی؛ مانند:

يا عالِماً بما في الضمير! ای داننده اسرار درون!

يا ساقِي الظمآن! ای سیراب کننده تشنه!

توجه: اگر منادا، اسم مفعول، صفت مشبیه و یا صیغه مبالغه باشد، همانند اسم

فاعل، به دو صورت قابل ترجمه است.

تمرین ۶

الف) ترجمه کنید:

۱. ای مادر مهربانم! ای کسی که به خاطر من شبها بیدار ماندی! ۲. ای کسی که به آدم

عائِلًا اسمها را یاد دادی! ۳. ای پدری که برایم رنجهاکشیدی! ۴. ای کسی که به هر چیز

دانایی! ۵. یا فارس الذي قَتَلَهُ العَطشُ! ۶. یا فارس الذي يُسقي دَمَهُ رِمَال الصَّخْرَاء! ۷. قال

الفَيْثُورِي:

أَنَا أَدْعُوكَ فَهَلْ تَعْرِفُنِي يا أَخاً أَعْرِفُهُ رَغَمَ المِحْنِ

۸. ای بانویی که مرا درک کردی! ۹. ای معلمی که به من اخلاق یاد دادی! ۱۰. ای کسی

که مرا آفریدی! ۱۱. ای کسی که مرا عزیز کردی! ۱۲. ای کسی که با سخنان حق را

محقق می‌سازی! ۱۳. ای کسی که توبه را از بندگان می‌پذیری! ۱۴. مولوی در حکایت

«نحوی و کشتیان» می‌گوید:

الف) آن یکی نحوی به کشتی در نشست رو به کشتی بان نهاد آن خودپرست

ب) گفت: هیچ از نحو خواندی گفت: لا گفت نیم عمر تو شد در فنا

ج) دل شکسته گشت کشتیان ز تاب لیک آن دم کرد خامش از جواب

(د) باد کشتی را به گردابی فکند گفت کشتییان بدان نحوی بلند:
 (ه) هیچ دانی آشنا کردن؟ بگو گفت: نی از من تو سباحی مجو
 (و) گفت: کُلُّ^۱ عمرت ای نحوی فناست ز آن که کشتی غرق این گردابهاست
 (ز) محو می باید نه نحو اینجا بدان گر تو محوی، بی خطر در آب ران
 (ح) آب دریا مرده را بر سر نهد و بر بود زنده ز دریا کی رهد؟
 (ط) چون بُمُردی تو ز اوصاف بشر بحر^۲ اسرار نهد بر فرق سر
 (ی) ای که خلقان را تو خر می خوانده ای این زمان چون خر بر آن یخ مانده ای
 (ک) گر تو علامه زمانی در جهان نک فنا ی این جهان بین وین زمان
 (ب) بخشهایی از شعر نزار قبانی را ترجمه کنید:

۱. یا شَجَرَ الْوَرْدِ الَّذِي يَحْتَرِفُ الْفِدَاءَ! ۲. یا ثَوْرَةَ الْأَرْضِ الَّتِي تَنْتَفِ بِثَوْرَةِ السَّمَاءِ! ۳. یا أَيُّهَا
 الْمَغْسُولُ فِي دِمَائِهِ كَالْوَرْدَةِ الْجُورِيَّةِ! ۴. یا قَمَرَ الْحُزْنِ الَّذِي يَطْلُعُ لَيْلًا مِنْ عُيُونِ فَاطِمَةَ! ۵.
 یا سُفْنَ الصَّيْدِ الَّذِي تَحْتَرِفُ الْمُقَاوَمَةَ! ۶. یا سَمَكَ الْبَحْرِ الَّذِي يَحْتَرِفُ الْمُقَاوَمَةَ!

منادای مندوب از منظر ترجمه

منادای مندوب نوع دیگری از مناداست که برای اظهار حزن و اندوه، تحسر و درد استعمال می شود و مختص مجالس عزا، تشییع جنازه و یا اظهار درد کردن است؛ مانند:
 یا حسین، یا حسین، یا حسین، یا حسین، و اِی سَمِ.

در منادای مندوب بر خلاف منادای عادی، پاسخ خطاب مورد انتظار نیست، بلکه هدف مطلع ساختن دیگران از درد درون است.

منادای مندوب در عربی با استفاده از «وا» و گاهی «یا» ساخته می شود؛ مانند:^۳

وا إماماً خاض أرجاء الوغى يصرعُ الشُّركَ بسيفٍ لا يُقَلُّ^۴

۱. و یا «کلی» بر اساس شرح جامع مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۷۳۶.

۲. کسره بر اساس نسخه دکتراستعلامی است.

۳. این بیت در رثای امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ سروده شده است (النحو الوافی، ج ۴، ص ۹۱).

۴. خاض: فرو رفت؛ أرجاء: نواحی؛ الوغی: جنگ؛ لا يُقَلُّ: کند نمی شود.

در ترجمه منادای مندوب می توان از «وای»، «فریاد از» و الفاظ مشابه استفاده کرد.

گاهی منادای مندوب در معنایی غیر از نوحه سرایی و دردمندی استعمال می شود؛ مانند: وافرحتا.

علاقه وافر ادبا و نویسندگان ایرانی به سبک و سیاق منادای مندوب عربی موجب شده استفاده از واژگانی مانند: واغوثاه، واطاقتاه، واویلا، واویلتا، واحسرتا، واحزنا، وافرحتا در متون نظم و نثر فارسی متداول شود. مولوی بارها از منادای مندوب در شعر خود استفاده کرده، او در حکایت سارقی - که دیواری را به قصد سوراخ کردن، می گوید - می گوید: وقتی از دزد پرسیدند چه می کنی؟ گفت: دهل می زنم! گفتند صدایش کجاست؟

گفت فردا بشنوی این بانگ را
نعره یا حسرتا واویلتا^۱
همچنین می گوید:^۲

کر شد این گوشم ز بانگ واه واه
گفت ای جان و دلم واحسرتاه
و در جای دیگر می گوید:^۳

گلشنی کز گیل دمد گردد تباه
گلشنی کز دل دمد وافرحتاه

و یا:

پس به گورستان غریو افتاد و آه
تا قیامت زین غلط واحسرتاه

منادای مندوب در فارسی به صورت یک اسم مستقل نیز آورده می شود؛ مانند:

روزگارِ وانفسا.

استغاثه در مقایسه با فارسی

استغاثه عبارت است از استمداد فرد یا جماعتی برای نجات و رهایی از دست فرد یا جماعتی دیگر. مانند استمداد نگهبان از همکارانش وقتی دشمن به سویس هجوم

۲. همان، دفتر اول، ص ۲۳۹.

۱. مثنوی، دفتر سوم، ص ۶۸۱.

۳. همان، دفتر ششم، ص ۱۶۵۴.

می برد. در چنین حالتی می گوید:

يَا لِحُرَّاسِ لَلْعَدُوِّ نَكْهَبَانَانِ! از دست دشمن به دادم برسید!

و یا استمداد مریض از پزشک:

يَا لِلطَّيِّبِ لِلْمَرِيضِ! دکتر! به داد مریض برس!

و یا استمداد غرق شده‌ای که در شرف مرگ است:

يَا لِلنَّاسِ لِلْغَرِيقِ: ای مردم! به داد غرق شده برسید!

احمد شوقی در قصیده‌ای در رثای از دست رفتن حکومت سلاطین ترک در سال

۱۹۲۱ میلادی چنین آورده است:^۱

يَا لَلرِّجَالِ لِحُرَّةِ مَوْوُودَةَ قَتَلْتُ بغيرِ جَرِيرَةٍ وَ جُنَاحِ^۲

استغاثه در فارسی معمولاً با الفاظی مانند: «به فریاد، به داد» ترجمه می‌شود.

گاهی استغاثه از صورت اصلی خارج و وارد مبحث تعجب می‌شود؛ مانند:

يَا لِلْعَجَبِ: عجب! شگفتا!؛ يَا لِلْكَارِثَةِ! يَا لِلْكَارِثَةِ: ^۳عجب مصیبتی!؛ يَا لِلْبَحْرِ! عجب

دریایی!؛ يَا لِلْغُرُوبِ: عجب غروبی!؛ يَا لِلْمُرُوءَةِ! و يَا لِلْمُرُوءَةِ: عجب جوانمردی!^۴

ترجمه تمییز از عربی به فارسی

جملاتی که در آنها تمییز به کار رفته، نشان از ابهام و نهایتاً تأکید بیشتر دارند. در این قبیل جملات گویی متکلم قصد دارد با ایجاد ابهام، مطلب خود را بسیار بااهمیت جلوه دهد. اگر به دو جمله «أنا أكثر منك: من از تو بیشترم» و «إشتهر البائع: فروشنده مشهور شد» توجه کنیم، دهها نکته مبهم در ذهن تداعی می‌شود.^۵ مقصود گوینده هم ایجاد

۱. النحو الوافي، ج ۴، ص ۷۷.

۲. مَوْوُودَةَ: دختر زنده به گور شده؛ جَرِيرَةَ: جرم و گناه؛ جُنَاح: گناه.

۳. فتحه و کسره لام حرف جر جایز است.

۴. منظور مصدر است.

۵. مثلاً در جمله اول: از نظر ثروت، اولاد، اموال شخصی، سن، قد، وزن، همسر، اتومبیل و غیره و در جمله دوم: از نظر راستگویی، دینداری، امانت‌داری، خوش اخلاقی، و یا بد اخلاقی، کینه‌توزی، غیبت‌کردن، بددهنی و غیره.

همین ابهام و سرانجام رفع آن است. حال وقتی گفته می‌شود «أنا أكثرُ منك مالاً: من از نظر ثروت از تو بیشترم» و یا «إشْتَهَرَ البائعُ صدقاً: فروشنده به راستگویی مشهور شد»، این ابهام به طور شایسته‌ای رفع می‌شود. اکنون چنانچه با تأمل به دو جمله اول بنگریم درمی‌یابیم که تمییز در آنها به ترتیب منقول از مبتدا، و فاعل است؛ یعنی در اصل «مالي أكثرُ مِنْ مالِكَ» و «إشْتَهَرَ صِدْقُ البائعِ» بوده‌اند. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که چرا گوینده، از اصل عدول کرده و کلام خود را با اسلوب تمییز بیان کرده است؟

در جواب باید گفت گرچه دو جمله بعدی عیناً همان دو جمله اولی است، اما در جملاتی که تمییز در آنها به کار رفته، گوینده سعی کرده قبل از آوردن تمییز، جمله را معماگونه مطرح کند تا توجه مخاطب را کاملاً جلب نماید، آنگاه با آوردن تمییز به معمای خود پاسخ دهد. اکنون که این مسئله روشن شد با یک سؤال وارد مقوله ترجمه تمییز در فارسی می‌شویم:

آیا ترجمه تمییز نسبت، بیانگر مقصود گوینده عرب است؟ برای پاسخ به این سؤال باید روشهای ترجمه تمییز نسبت را در فارسی بررسی کرد. فارسی‌زبانان عموماً تمییز عربی را با واژگانی مانند: از نظر، از جهت، از حیث به فارسی ترجمه می‌کنند؛ مانند:

«أنا أكثرُكم أولاداً» من بیشترین شما از نظر اولاد هستم. (و یا) من از نظر اولاد از شما بیشترم.

اگر به هر دو ترجمه توجه کنیم می‌بینیم هیچ کدام معادل دقیق جمله عربی نیست؛ زیرا به دلایل فوق، تمییز در جملات عربی در آخر جمله قرار دارد، در حالی که جایگاه تمییز در ترجمه فارسی وسط جمله است. در نتیجه ترجمه در صورتی برابر با اصل است که بدین صورت مرتب شده باشد «من بیشترین شما هستم، از نظر اولاد» و از آنجا که این سبک در فارسی متداول نیست، بنابراین می‌توان به این نتیجه رسید که تمییز عربی معادل دقیقی در فارسی ندارد.

تمرین ۷

ترجمه کنید:

۱. لماذا لا تسأل جدتك فهي أقدم عهداً و أكثرُ علماً بتاريخ هذه الأودية. ۲. هو أجمل الرجال وجهاً و أعذبهم حديثاً و أجمعهم لأفضل الصفات. ۳. هو أفضلنا صبراً و حياءً.
۴. هو أشرف الرجال همّةً. ۵. امتلاً الكوب ماءً. ۶. أنتم شرّ مكاناً.

حال مفرد در ترجمه

حال مفرد معمولاً به دو صورت قابل ترجمه است:

۱. مفرد. در این روش حال مفرد، به دو صورت ترجمه می شود:

الف) قید حالت؛ مانند:

خَرَجَ الطُّفْلُ مِنَ الْبَيْتِ مَسْرِعاً ﴿١﴾ کودک شتابان از منزل خارج شد (و یا) کودک عجلوانه از منزل خارج شد.

أَتَى ضَاحِكاً ﴿٢﴾ خندان آمد.

جَاءَ مُتَبَسِّمًا ﴿٣﴾ تبسم‌کنان آمد.

ب) «در حال» + مصدر؛ مانند:

لَقِيْتُهُ سَائِراً ﴿٤﴾ در حال رفتن او را دیدم.

جَاءَ مُتَبَسِّمًا ﴿٥﴾ در حال تبسم آمد.

۲. جمله. در این روش می توان حال مفرد را به صورت جمله ترجمه کرد؛ مانند:

جلستُ بقرب أستاذي شاكراً عواطفه: نزدیک استادم نشستم در حالی که از

عواطف (احساسات) او سپاسگزاری می کردم.

ترجمه غیر جمله‌ای: سپاسگزارِ عواطفِ استادم، نزدیک او نشستم.

كُنَّا نَقْرَأُ الْمَجْلَةَ ذَاكِرِينَ مُحَسِّنَاتِهَا وَ سَيِّئَاتِهَا: مجله را می خواندیم در حالی که

خوبیها و بدیهایش را برمی شمردیم.

تمرین ۸

ترجمه کنید:

۱. لَبِثَ جَامِداً مُتَّصِبًا كَتِمْتَالٍ قَابِضاً بِيَمِينِهِ عَلَي كَوْبٍ. ۲. سِرْتُ كَعَادَتِي نَحْوَ ذَلِكَ

المَسْجِدِ وَاَعْدَأَ نَفْسِي بِلِقَاءِ الشَّيْخِ. ۳. تَتَاوَلْنَا الْعِشَاءَ صَامِتَيْنِ صَاغِيَيْنِ إِلَى وُلُوَّةِ الرِّيْحِ وَ بُكَاءِ الْأَمْطَارِ. ۴. ۱. كَانَ يَسِيرُ كُلَّ الصَّبَاحِ إِلَى الْحَقْلِ سَائِقًا ثِيرَانَهُ وَ عَجُولَهُ، حَامِلًا مِحْرَاسَهُ عَلَى كَتِفَيْهِ، مُضْغِيًا إِلَى تَغَارِيدِ الشَّحَارِيرِ وَ حَفِيفِ أَوْرَاقِ الْأَشْجَارِ. ۵. ۲. دَخَلَ سَعِيدٌ آخِذًا بِيَدِ أَخِيهِ. ۶. تَعِيشُ الْأَفْيَالُ قُطْعَانًا بَيْنَ الْأُدْغَالِ الْكَثِيفَةِ وَ الْأَرَاضِي الْعُشْبِيَّةِ.

ترجمه استثنا

ترجمه استثنا به دلیل تشابه تقریبی ساختارش در دو زبان، دشواری چندانی ندارد. به همین سبب به چند مثال اکتفا می شود:

۱. مستثنای متصل. آن است که مستثنی از جنس مستثنی منه باشد؛ مانند:
كَتَبْتُ الرِّسَالَةَ «إِلَّا» رِسَالَةً وَاحِدَةً: همه نامه‌ها را به استثنای یک نامه نوشتم.
أشاهدُ البرامجَ التِّلْفِيزِيَّةَ إِلَّا بَرْنَامَجَ الْأَطْفَالِ: همه برنامه‌های تلویزیونی را جز برنامه کودک^۳ مشاهده می‌کنم.
۲. مستثنای منقطع. آن است که مستثنی از جنس مستثنی منه نباشد؛ مانند:
أَعَدَّتْ مَلَابِشَ الرَّحْلَةِ^۴ إِلَّا الْحَقَائِبَ: لباسهای سفر جز ساکها آماده شد.
۳. مستثنای مفرغ. آن است که مستثنی منه در کلام نباشد؛ مانند:
مَا رَأَيْتُ إِلَّا سَيَارَةً: جز یک اتومبیل چیزی ندیدم.

معادل این ادوات در فارسی عبارت است از: به استثنای، به جز، جز، غیر از، مگر.

گاهی از برخی الفاظ غیر فصیح مانند: «إِلَّا، منهای» در فارسی استفاده می‌شود. توجه: با حذف ادوات استثنا می‌توان جمله را به صورت مثبت نیز ترجمه کرد،

۱. المجموعة الكاملة لمؤلفات جبران خلیل جبران العَرَبِيَّة، ص ۵۱۱.
۲. همان، ص ۱۱۸.
۳. یا «برنامه کودکان».
۴. الرَّحْلَةُ، در اصطلاح دفاتر هواپیمایی به معنی «پرواز» است؛ برای مثال «شماره پرواز»، «عدد الرَّحْلَةِ» گفته می‌شود.

اما این کار از تأکید کلام می‌کاهد؛ مثال: ما رأيتُ إلا طالِباً: تنها یک دانشجو دیدم (مثبت)، به جای: جز یک دانشجو کسی را ندیدم.

تمرین ۹

ترجمه کنید:

۱. قَدْ أَقْسَمَ أَنَّهُ لَا يَثْرُكُ الْمَدِينَةَ إِلَّا خَرَابًا. ۲. حَلَّتِ الْحُقُولُ وَالْأَوْدِيَةُ إِلَّا مِنَ الْغِرْبَانِ النَّاعِيَّةِ وَالْأَشْجَارِ الْعَارِيَةِ. ۳. لَا يَكْتُمُ السَّرَّ إِلَّا كُلُّ ذِي شَرَفٍ. ۴. لَيْسَ لَهُ مِنَ الْأَقَارِبِ الْأَذْنِينَ غَيْرُ ابْنِ عَمٍّ. ۵. إِنَّ الدَّهْرَ لَا يَغْلِبُ إِلَّا الضَّعْفَاءَ وَلَا يَقْهَرُ إِلَّا الْأَغْيَاءَ. ۶. لَمْ أَرَهُ إِلَّا لَحْظَةً وَاحِدَةً. ۷. لَمْ أَسْتَيْقِظْ إِلَّا لِحْظَةَ السُّقُوطِ فِي النُّهْرِ. ۸. لَمْ يُهَاجِمِ إِلَّا مَوَاقِعَ صَوَارِيخِ أَرْضِ جَوْ. ۹. لَا يَسْعَى إِلَّا لِإِشْرَاكِهِ بِصُورَةٍ مُبَاشِرَةٍ. ۱۰. غَطَّتِ الزُّجَاجَاتُ إِلَّا زُجَاجَةً وَاحِدَةً. ۱۱. مَا لَبِثَ أَنْ رَأَى النُّورَ قَدْ انْطَفَأَ فِي جَمِيعِ الْغُرُفِ إِلَّا غُرْفَةً وَاحِدَةً.

ترجمه مفعول مطلق در فارسی

در زبان فارسی، مفعول مطلق به شیوه‌های مختلفی ترجمه می‌شود. یکی از این شیوه‌ها که در متون نظم و نثر قدیم رایج است، ترجمه تحت‌اللفظی است. منوچهری می‌گوید:^۱

فرورد آور به درگاه وزیرم فرورد آوردنِ آعشی به باهل

سعدی هم می‌گوید:^۲

نگه کرد رنجیده در من فقیه نگه کردن عالم اندر سفیه

و مولوی هم می‌گوید:^۳

قاصدان را بر عصایت دست نی تو بخشب ای شه مبارک خفتنی

نظامی نیز چنین سروده است:^۴

بجنبید جنبیدنی با شکوه چو از زلزله کالبدهای کوه

۱. به نقل از: عربی در فارسی، ص ۱۵۸.

۲. بوستان سعدی، باب اول، حکایت هشتم.

۳. مثنوی، دفتر سوم، ص ۵۷۶.

۴. به نقل از: دستور زبان فارسی، ص ۹۴.

ترجمه تحت‌اللفظی مفعول مطلق علاوه بر شعر، بارها در نثر به کار رفته است. استاد مجتبی مینوی در شرح بیت زیر از کلیله و دمنه می‌نویسد:^۱

فَحَمْدًا ثُمَّ حَمْدًا ثُمَّ حَمْدًا لِمَنْ يُعْطِي إِذَا شُكِرَ الْمَزَايَا

می‌ستایم ستودنی و باز ستودنی آن‌کسی را که چون او را شکر کنند افزون‌ها دهد. همچنین ابوریحان بیرونی در التفهیم چنین آورده است:^۲ بخشیده است بخشیدنِ راست.

مترجم مقامات حریری نیز در ترجمه جمله زیر می‌نویسد:^۳

فَسَعِيَتْ إِلَيْهِمْ سَعْيَ الْمُتَطَلِّعِ عَلَيْهِمْ... بشتافتم بر ایشان چو شتافتن طفیلی بر

ایشان.

مفعول مطلق به شیوه عربی، امروزه نیز استعمال می‌شود؛ مانند: خوردیم خوردنی حسابی، خندید چه خندیدنی، رفتیم چه رفتنی^۴، گفتیم چه گفتنی.

دیگر شیوه‌های ترجمه مفعول مطلق. مفعول مطلق معمولاً به این شیوه‌ها نیز

ترجمه می‌شود:

۱. نَظَرَ الشَّيْخُ إِلَيْهِ نَظْرَةَ الْأَبِ (مفعول مطلق نوعی): شیخ (پیرمرد) نگاهی پدرانانه

به او کرد. (و یا) شیخ نگاهی همچون نگاه پدر به او کرد.

۲. نَبَتَ الْقَمْحُ نَبْتَةً جَدِيدَةً (مفعول مطلق نوعی): گندم با رویشی جدید، رویید.

۳. اِمْتَحَنُوا اِمْتِحَانًا يَسِيرًا قَصِيرًا (مفعول مطلق نوعی): امتحانی ساده و کوتاه دادند.

۴. يَنْظُرُونَ إِلَى الدُّنْيَا نَظْرَةَ خَائِفٍ (مفعول مطلق نوعی): همچون نگاه ترسان از

دنیا به دنیا می‌نگرند.

۵. نَظَرُوا إِلَى تَقَلُّبِ الْأَحْوَالِ نَظْرَةَ تَشَاوُمٍ (مفعول مطلق نوعی): با نگاهی بدبینانه به

گردش روزگار نگریستند.

۶. قَمْتُ قِيَامَ الْعَبْدِ (مفعول مطلق نوعی): بنده‌وار به پا خاستم.

۳. مقامات حریری، ص ۱۱۳.

۲. التفهیم، ص ۳۶۲.

۱. کلیله و دمنه، ص ۳.

۴. ر.ک.: عربی در فارسی، ص ۱۵۹-۱۶۰.

۷. أُحِبُّ الْحَيَاةَ حُبًّا صَادِقًا (مفعول مطلق نوعی): با عشقی صادقانه زندگی را دوست دارم.

۸. حَدَقَ فِي وَجْهِهَا تَحْدِيقًا (مفعول مطلق تأکیدی): به شدت در چهره او خیره شد.
* مفعول مطلق عددی معادل «قید عدد» در فارسی است؛ مثال:
ضربته ضربتین: دو بار او را زدم.

توجه: مفعول مطلق نوعی اغلب افاده تشبیه می‌کند که در فارسی قید تشبیه نامیده می‌شود. بر این اساس ترجمه این قبیل مفعولها با کلماتی مانند: بسان، امثال، مانند، شبیه همراه است:

۱. يُصَفِّقُ تَصْفِيقَ الإعجاب: مانند کسی که شگفت زده شده کف می‌زند.

۲. خَرَجْتُ مِنْ مَنَزِلِهِمْ خُرُوجَ الأَسِيرِ مِنْ سِجْنِهِ: از منزل آنها، مانند اسیری که از زندان خویش خارج شود، خارج شدم.

۳. ضَحِكْنَا ضَحْكَ طِفْلَيْنِ معاً: مانند خنده دو کودک با یکدیگر خندیدیم.

۴. أَيْنَ الَّذِينَ كَانَتْ تَمُوجُ خَزَائِنُهُمْ بِالذَّهَبِ مَوْجَ التَّنُورِ بِاللَّهَبِ: آنهایی که گنجهایشان از طلا بسان آتش تنور موج می‌زد کجایند؟ (و یا) کجایند کسانی که گنجهایشان از طلا بسان آتش تنور موج می‌زد؟
ترجمه مفعول مطلق که عاملش حذف شده.

۱. جمله‌ای: در این روش مفعول مطلق با توجه به عامل محذوفش ترجمه می‌شود؛ مانند: صبراً یعنی «إِصْبِرْ صَبْرًا» ﴿قدری صبر کن!؛ مهلاً﴾ ﴿قدری درنگ کن!؛ عفواً﴾ معذرت می‌خواهم.

۲. تک واژه‌ای: مانند: شُكْرًا ﴿تَشْكُرُ؛ سَمْعًا و طَاعَةً﴾ چشم، اطاعت؛ عفواً ﴿معذرت﴾.

مفعول له و ترجمه آن

در عربی برای بیان علت وقوع فعل از مصدری استفاده می‌شود که «مفعول لاجله یا مفعول له» نامیده می‌شود؛ مانند:

طَلَبَ الْخَلْوَةَ تَوْضِلاً إِلَى السُّلْوَانِ: ^۱ به منظور رسیدن به آرامش، خلوت طلبید.
این نوع مفعول در فارسی «قید سبب» خوانده می‌شود.

ترجمه مفعول له در فارسی

مفعول له در ترجمه، معمولاً معادل الفاظ زیر است:

۱. به علت. ۲. به عنوان. ۳. از باب. ۴. به خاطر. ۵. به منظور. ۶. به سبب. ۷. به جهت. ۸. به قصد.

مثال: ضَرَبْتُهُ تَأْدِيباً: او را به منظور تربیت زدم. (و یا) او را به قصد تربیت زدم.

جئْتُ احْتِراماً لِأَرَانِكَ: از باب احترام به نظرهای شما آمدم.

أَحِنُّ إِلَى بِلَادِي لِجَمَالِهَا: به کشورم به خاطر زیبایی اش مهر می‌ورزم.

﴿يُجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ﴾^۲

ترجمه میدی: ^۳ انگشتها را در گوشها کنند از بیم آنکه صاعقه رسد به ایشان از بیم

مرگ.

أَطْلَقْتُ سَرَّاحَهُ نَظراً إِلَى مَوَدَّةِ كَانَتْ بَيْنَنَا: نظر به دوستی و مودتی که بین ما بود، او

را آزاد کردم.

امروزه مفعول له در فارسی کاربرد بسیاری یافته و لذا الفاظی مانند: تَيَمَّنًا، تَفَنُّنًا،

تَوْشِعًا به معنای «به منظور تَيَمُّن، تَفَنُّن و تَوْشِع» بسیار استفاده می‌شود. ملک الشعراء

بهار می‌نویسد: ^۴ «... و این اصل معنای آن بود پس از آن توسعاً به معنای مطلق نام

استعمال شده است» و مانند: ^۵ بعضی از نتایج افکار ابرکارش تَيَمَّنًا تحریر شد.

مفعول فیه در مقایسه با فارسی

مفعول فیه (ظرف) تقریباً معادل قید زمان و مکان فارسی است و لذا نیازی به توضیح

۲. بقره، ۱۹.

۴. سبک‌شناسی، ج ۲، ص ۳۰۵.

۱. السُّلْوَان: فراموشی، تسلی، تسکین.

۳. كشف الأسرار، ج ۱، ص ۷۶.

۵. مجمع الفصحاء، ج ۱، ص ۵.

بیشتر احساس نمی‌شود. مثالهایی از مفعولُ فيه عربی و ترجمهٔ آن:

رُزْتُكَ «یوم» الإِثْنَيْنِ (ظرف زمان): روز دوشنبه تو را دیدم (قید زمان).

سِرْنَا «قُبَيْلَ» بُرُوعِ الشَّمْسِ (ظرف زمان): کمی قبل از طلوع خورشید حرکت کردیم (قید زمان).

سِرْنَا «بُعَيْدَ» بُرُوعِ الشَّمْسِ (ظرف زمان): کمی بعد از طلوع خورشید حرکت کردیم (قید زمان).

وَقَفْتُ «يَمِينِ» الطَّرِيقِ (ظرف مکان): در «سمت راست» راه ایستادم (قید مکان).

توجه: گاهی جایگاه قرار گرفتن مفعولُ فيه در جملات عربی و قید زمان و مکان در فارسی یکسان است؛ مثال:

مَتَى يَتِيَمٌ بِنَاءِ الغُرْفَتَيْنِ؟ چه وقت ساخت دو اتاق پایان می‌یابد؟

گاهی هم جایگاه مفعولُ فيه در جملات دو زبان یکسان نیست؛ مثال:

أَبْرَقَ لِي سَعِيدٌ بِرُقِيَّةَ أَمْسٍ: دیروز سعید یک تلگراف برایم ارسال کرد.

تأکید در تطبیق با فارسی

در نحو زبان عربی دو نوع تأکید با عنوان لفظی و معنوی معرفی شده است. بررسی نشان می‌دهد که این دو در فارسی و عربی تفاوت چندانی با یکدیگر ندارند. از این رو هر دو نوع تأکید به اختصار با نظیر فارسی خود مقایسه می‌شوند:

الف) تأکید لفظی. تأکید لفظی آن است که اسم، فعل، حرف و یا جمله، عیناً

تکرار شود؛ مانند:

۱. هَتَفَ النَّاسُ بِاسْمِهِ قَائِلًا: يَوْسُفُ يَوْسُفُ ﴿١٤٠﴾ مردم، یوسف یوسف گویان، به

نام او شعار دادند (اسم).

۲. اِنْقَضَ اِنْقَضَ عَلَى الْعَدُوِّ ﴿١٤١﴾ بر دشمن پرید (جهید)، [بر دشمن] پرید (جهید)

(فعل).

۳. أَجَابَ الْقَوْمُ نَعَمَ «نَعَم» ﴿١٤٢﴾ قوم گفتند: آری آری (حرف).

۴. أَيَّدَهُ الشَّعْبُ قَائِلًا: نُسَاعِدُكُمْ، نُسَاعِدُكُمْ ﴿١٤٣﴾ مردم او را با این سخن تأیید کردند

که: تو را یاری می‌کنیم، تو را یاری می‌کنیم (جمله).
ب) تأکید معنوی. تأکید معنوی آن است که اسم با الفاظی همچون: نَفْس، عَيْن، كَل، أَجْمَع، عَامَّة، كِلَا، كِلْتَا مورد تأکید قرار گیرد؛ مانند:
 كُنْتُ حَاضِرًا فِي النِّصْفِ الْأَوَّلِ مِنَ الشَّهْرِ «نَفْسِهِ». ﴿١﴾ من در نیمه اول همین ماه حاضر بودم.

جاء سعيدٌ نفسه. ﴿٢﴾ سعيد خودش آمد.

جاء الأطفال كلهم. ﴿٣﴾ بچه‌ها همگی آمدند.

صُمِّتَ الشَّهْرَ كُلَّهُ. ﴿٤﴾ «همه» ماه را روزه گرفتیم.

نباید چنین تصور شود که تأکید منحصر به دو مورد بالاست؛ زیرا در بسیاری از جملات، فاعل، مفعول و یا سایر اجزاء جمله مورد تأکید قرار می‌گیرند در حالی که در تقسیم‌بندی بالا جای ندارند و از توابع نحوی هم محسوب نمی‌شوند. دو بند زیر از جمله مواردی اند که موجب تأکید می‌شوند، اما تأکید نحوی به حساب نمی‌آیند:

الف) اگر اسم مؤخری، در جمله مقدم شود، آن اسم مورد تأکید قرار گرفته است؛

مانند:

إِيَّاكَ نَعْبُدُ. ﴿٥﴾ نَعْبُدُكَ.

رَأَى إِبْرَاهِيمَ يَوْسُفَ. ﴿٦﴾ رَأَى يَوْسُفَ إِبْرَاهِيمَ.

ب) مقدم شدن مبتدایی که خبرش جمله فعلیه است، بیانگر اهمیت و تأکید آن است؛ زیرا به طور طبیعی مبتدا می‌توانست فاعل جمله فعلیه^۱ باشد؛ مانند: الأَطْفَالُ جاؤوا. ﴿٧﴾ جاء الأطفال.

موصولها و مشکلات ترجمه «که»^۲

یکی از مشکلاتی که گاه و بی‌گاه دانشجویان با آن روبه‌رو هستند، ترجمه «که» به عربی است، زیرا بدون توجه به کاربرد صحیح موصول، نمی‌توان ترجمه درستی ارائه کرد.

۱. در صورتی که فعل ناقصه نباشد.

۲. ر.ک.: «که» و معادلهای آن در زبان عربی»، قسمت دوم، فصلنامه ترجمه، ص ۵.

بسیاری با دیدن که بلافاصله آن را معادل «الذي» یا «التي» می‌دانند. گرچه این معادل ممکن است در مواردی صحیح باشد، اما یک اصل کلی نیست. اکنون قبل از اینکه انواع که به تفصیل بیان شود به نمونه‌هایی از ترجمه آن توجه کنید:

۱. آن مرد که می‌خندید، آمد: جاء الرجل الذي يضحك.
 ۲. افکاری وجود دارد که در ذهن ما جَولان می‌کند: ثَمَّةُ أَفْكَارٍ تَجُولُ فِي خَيَالِنَا (که بدون معادل).

۳. از آنجایی که (از آنجا که) دوگانگی موجب شکست است، بر ماست که متحد شویم: بِمَا أَنَّ (حَيْثُ أَنَّ) الْإِزْدِوَاجِيَّةَ تُسَبِّبُ الْفَشْلَ، فَعَلَيْنَا أَنْ نَتَّحِدَ.

۴. روزگار گذشته خود را که با دوست خویش سپری کرده بود، به یاد آورد: تَذَكَّرَ أَيَّامَهُ الْمَاضِيَةَ الَّتِي قَضَاهَا مَعَ صَدِيقِهِ.

۵. مریم سرش را بالا گرفت آن سان که جوجه‌ها درون لانه، سر خود را بالا می‌گیرند: رَفَعَتْ مَرِيْمُ رَأْسَهَا مِثْلَمَا تَفْعَلُ الْفَرَاخُ فِي الْعُشِّ.^۱

۶. طولی نکشید که پزشک آمد: لَمْ يَلْبَثْ أَنْ جَاءَ الطَّيِّبُ.

۷. همین که کنارم نشست شروع به صحبت کرد: لَمْ يَجْلِسْ عِنْدِي حَتَّى أَخَذَ يَتَكَلَّمُ

معي.

۸. گفت: ادب از که^۲ آموختی؟ قال: مِمَّنْ تَعَلَّمْتَ الْأَدَبَ؟ (که مِمَّنْ استفهام).

با توجه به مثالهای بالا می‌توان ترجمه آن را تقریباً به طور منسجم، منحصر به موارد زیر دانست:

الف) معنای «که» با استفاده از موصولهای خاص. موصولهای خاص آنهایی هستند که «مفرد، مثنی، جمع» و «مذکر و مؤنث» دارند. این موصولها عبارت‌اند از: الَّذِي، اللَّذَانِ (اللَّذَيْنِ)، الَّذِينَ، الَّتِي، اللَّتَانِ (اللَّتَيْنِ)، اللَّاتِي؛ مثال:

۱. در این مثال نمی‌توان «ما» را معادل دقیق «که» قرار داد؛ زیرا «ما» مصدریه است و فعل را تأویل به

مصدر می‌برد؛ یعنی: رَفَعَتْ مَرِيْمُ رَأْسَهَا مِثْلَ فِعْلِ الْفَرَاخِ فِي الْعُشِّ.

۲. «که» به معنای «چه کسی» استفهامی است.

۱. آنهایی که منازل و قصرها را در تملک دارند، کیان‌اند؟ مَنْ هُمُ الَّذِينَ يَمْلِكُونَ

الدُّورَ وَ الْقُصُورَ؟

۲. همهٔ آرزوهای بزرگی که بنا نهادیم، ویران شد: اِنْهَدَمَتْ جَمِيعُ الْاَمَالِ الْحِسَامِ

الَّتِي بَنَيْتَاهَا.

۳. آنچه که تو را این چنین به خنده می‌اندازد چیست؟ مَا الَّذِي يُضْحِكُكَ هَكَذَا؟

۴. کسی که (آنکه) آمد عمومیم بود: الَّذِي جَاءَ كَأَنَّ عَمِّي.

(ب) معنای «که» با استفاده از موصولهای مشترک. موصولهای مشترک آنهایی

هستند که مذکر و مؤنث آنها یکسان است، با این تفاوت که مَنْ برای عاقل و ما برای غیر

عاقل^۱ استعمال می‌شود؛ مانند:

۱. «قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدَّمَاءَ؟»^۲: ملائکه گفتند: آیا کسی

را در زمین قرار می‌دهی که در آن فساد و خونریزی می‌کند؟

۲. «يَسْخُحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»^۳: آنچه که^۴ در آسمانها و زمین

است خدا را تسبیح می‌کند.

۳. «إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ»^۵: خداوند آنچه را که شما انجام می‌دهید، می‌داند.

۴. رَوَى الْمَلِكُ «ما» قَالَهُ الْوَزِيرُ: پادشاه، آنچه را که وزیر گفت، نقل کرد.

(ج) معنای «که» با استفاده از اسمهای شرط (مَنْ و ما). با استفاده از مَنْ و مَاي

شرطیه نیز معنای که حاصل می‌شود؛ مثال:

۱. «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»^۶: هر که از رسول خدا اطاعت کند، از خدا

اطاعت کرده است.

۲. «وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ

أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ»^۷: و هر که در راه خدا و رسول او از وطن خویش مهاجرت کند سپس

مرگ او را دریابد، اجر و مزد او بر عهدهٔ خداوند است.

۲. بقره، ۳۰.

۱. گاهی این اصل مراعات نمی‌شود.

۴. دستورنویسان «که» را بعد از «آنچه» لازم نمی‌دانند.

۳. جمعه، ۱.

۷. نساء، ۱۰۰.

۶. نساء، ۸۰.

۵. نحل، ۹۱.

د) معنای «که» با استفاده از «ال» موصوله. «ال» موصوله آن است که بر اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبّهه، صیغهٔ مبالغه وارد شود؛ مانند:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْقَائِلُ: ﴿إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾^۱: سپاس آن خدایی که می فرماید: با سختی، آسانی (و آسایش) است.

در این مثال «ال» در «القائل» موصوله است.

ه) معنای «که» با استفاده از «أَنَّ» و «مَا» مصدریه. استفاده از أُنْ و مَاي مصدریه یکی دیگر از روشهای ترجمهٔ که به عربی است؛ مثال:

۱. می خواهم که اتاق بالای آن منزل را اجاره کنم: أُرِيدُ أَنْ أَسْتَأْجِرَ الْغُرْفَةَ الْعُلْيَا مِنْ ذَلِكَ الْمَنْزِلِ. معنای مصدری ﴿أُرِيدُ اسْتِجَارَ الْعُرْفَةِ﴾.

۲. بعد از آنکه از وطن دوری گزید (کوچ کرد)، او را دیدم: زُرْتُهُ بَعْدَ أَنْ (بَعْدَ «مَا» نَزَحَ عَنِ الْوَطَنِ. معنای مصدری ﴿بَعْدَ نَزُوحِهِ عَنِ الْوَطَنِ﴾.

۳. راننده بدون اینکه به من توجهی کند، عبور کرد: مَرَّ السَّائِقُ دُونَ أَنْ يَحْفَلَ بِي. معنای مصدری ﴿دُونَ حُفُولِهِ بِي﴾.

۴. به مجرد آن که (به محض آنکه) به فرودگاه رسید هواپیما از زمین بلند شد: الْف (فَوْزَ أَنْ وَصَلَ إِلَى الْمَطَارِ، أَقْلَعَتِ الطَّائِرَةُ. معنای مصدری ﴿فَوْزَ وَصُولِهِ إِلَى الْمَطَارِ﴾.

ب) مَا إِنَّ وَصَلَ إِلَى الْمَطَارِ، حَتَّى أَقْلَعَتِ الطَّائِرَةُ.

۵. پیش از آن که به فرودگاه برسد هواپیما از زمین بلند شده بود: قَبْلَ أَنْ يَصِلَ إِلَى الْمَطَارِ، كَانَتِ الطَّائِرَةُ قَدْ أَقْلَعَتْ. معنای مصدری ﴿قَبْلَ وَصُولِهِ إِلَى الْمَطَارِ﴾.

۶. کودک آن چنان که [آن طور که] پدرش شنا می کند، شنا کرد: سَبَّحَ الطِّفْلُ مِثْلَمَا يَسْبَحُ أَبُوهُ. معنای مصدری ﴿مِثْلَ سَبَاحَةِ أَبِيهِ﴾.

۷. طولی نمی کشد که آن دختر می بیند ابر سفیدی از نور در مقابل چشمانش نمایان می شود: لَا يَلْبِثُ أَنْ تَرَى الْفَتَاةَ سَحَابَةً بَيْضَاءَ مِنَ النُّورِ مَائِلَةً أَمَامَ عَيْنَيْهَا. معنای

مصدری ﴿لَا تَلْبَثُ رُؤْيَةَ الْفَتَاةِ...﴾

۸. آن چنان که حکایت می‌کند، جمع زیادی از دانشجویان در این جشن شرکت کردند: حسبما يَحْكِي (کما يَحْكِي) شَارَكَ فِي الْحَفْلِ جَمْعٌ غَفِيرٌ مِنَ الطَّلَبَةِ. معنای مصدری ﴿حَسَبَ حِكَايَتِهِ﴾

تأویل به مصدر در فارسی و عربی. همان طور که در مثالهای قسمت «ه» مشاهده شدگاهی حرف ربط که در زبان فارسی جمله مابعد خود را به تأویل مصدر می‌برد.^۱ این حرف ربط، در فارسی حرف ربط تأویلی نامیده می‌شود.^۲ دکتر خیام‌پور در این زمینه می‌نویسد:^۳

«... که اغلب علاوه بر ربط، عمل دیگری نیز دارد و آن این است که جمله مابعد خود را به مفرد تبدیل نموده آن را برای قسمتی از جمله دیگر متعلق قرار می‌دهد، از قبیل فاعل، مفعول، مضاف الیه و غیر آنها و از این رو آن را حرف ربط تأویلی می‌نامیم؛ مانند: می‌دانستم که شما نخواهید رفت، (یعنی) نرفتن شما را می‌دانستم».

تأویل به مصدر در زبان عربی نیز به چند صورت یعنی: «أَنَّ» مصدریه + مضارع؛ أُنَّ + اسم و خبر؛ «مَا» مصدریه + ماضی، ساخته می‌شود؛ مثال:

۱. أَشْتَأَقُ إِلَى أَنْ أَتَنَاوَلَ الْفَطُورَ مَعَ أَفْرَادِ الْأُسْرَةِ: اشتیاق دارم (مشتاقم) که ناشتا را با اعضای خانواده صرف کنم.

تأویل به مصدر ﴿أَشْتَأَقُ إِلَى تَنَاوُلِ الْفَطُورِ مَعَ أَفْرَادِ الْأُسْرَةِ: به ناشتا خوردن با افراد خانواده اشتیاق دارم.

۲. سَمِعْتُ أَنَّكَ نَجَحْتَ: شنیدم که موفق شدی.

تأویل به مصدر ﴿سَمِعْتُ نَجَاحَكَ: موفق شدنت را شنیدم.

۱. ر.ک.: مقاله خانم مهری باقری، مجموعه مقالات دومین کنفرانس زبان‌شناسی در سال ۱۳۷۱، دانشگاه علامه طباطبایی، ص ۲۰.

۲. دستور زبان فارسی، ص ۱۱۳-۱۲۵.

۳. همان، ص ۱۱۳. دکتر خیام‌پور حرف ربط تأویلی را به چهار قسم تبدیل می‌کند: (۱) تأویل به مصدر اصلی. (۲) تأویل به مصدر بدلی. (۳) تأویل به صفت اصلی. (۴) تأویل به صفت بدلی.

۳. اِتَّفَقَ لِي أَنْ اِفْتَرَقْتُ: برایم چنین اتفاق افتاد که جدا شدم.

تأویل به مصدر ﴿اِفْتَرَقْتُ﴾ اِتَّفَقَ لِي اِلْفَتْرَاقُ: متفرق شدن برایم اتفاق افتاد.

۴. حَاوَلْتُ مَرَّتَيْنِ أَنْ اَتَّقَرَبَ إِلَيْهِ: دو بار تلاش کردم (کوشیدم) که به او نزدیک شوم.

تأویل به مصدر ﴿اِحْتَمَلْتُ﴾ حَاوَلْتُ مَرَّتَيْنِ التَّقَرُّبِ إِلَيْهِ: دو بار برای نزدیک شدن به او

تلاش کردم.

(و معنای «که» با استفاده از «أَنَّ»؛ مثال: به من خبر رسیده که مردی از جوانمردان

اهل بصره تو را به ضیافتی دعوت کرده و تو بدان شتافته‌ای: ^۱ فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِنْ قُتَيْبَةِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ دَعَاكَ إِلَى مَأْدُبَةٍ فَأَسْرَعْتَ إِلَيْهَا.

(ز) معنای «که» با استفاده از «حَتَّى»؛ مثال: همین که (به مجرد اینکه) دارو را

خوردم حالم بهبود یافت: لَمْ أَكِدْ أَسْتَعْمِلُ الدَّوَاءَ حَتَّى تَحَسَّنَ حَالِي.^۲

(ح) معنای «که» با استفاده از جمله وصفیه؛ مثال:

۱. مردی را دیدم که می‌خندید: رَأَيْتُ رَجُلًا^۳ يَضْحَكُ.

در اینجا آوردن «الذي» صحیح نیست، زیرا «الذي» باید نعت معرفه باشد.

۲. در رؤیا سار سیاهی (نوعی پرنده) دیدم که بالای دهانه آتشفشانی خروشان

چهچه می‌زد: فِي الْحُلْمِ رَأَيْتُ شُحْرُورًا^۴ يُعْرَدُ فَوْقَ فُوْهَةِ بُرْكَانٍ ثَائِرٍ.

۳. با وسیله تیزی بر سرم زد به طوری که متوجه نشدم چه بود. به هر حال به ۱۸

بخیه منجر شد. با وجود آن به یکی از آن دو چسبیدم و او را گرفتم و با بدن اولی خودم را

از ضربات دومی حفظ کردم: ضَرَبَ عَلَيَّ رَأْسِي بِأَدَاةٍ حَادَّةٍ لَمْ أَذِرْ طَبِيعَتَهَا وَ لَكِنْ أَذَّتْ إِلَى

جُرْحٍ فِي رَأْسِي بِ ۱۸ غَرَزَةً وَ مَعَ ذَلِكَ تَشَبَّثْتُ بِأَحَدِهِمَا وَ أَمْسَكْتُ بِهِ وَ رُخْتُ أَتَّقِي

ضَرَبَاتِ الثَّانِي بِجِسْمِ الْأَوَّلِ.

(ط) معنای «که» با استفاده از منادای موصول. گاهی معنای که از طریق منادای

موصول حاصل می‌شود؛ مانند:

۱. از نامه‌های امام علی عليه السلام در نهج البلاغه به عثمان بن حنیف انصاری، نماینده امام در بصره.

۲. و یا «تَحَسَّنَتْ حَالِي». ۳. معمولاً جمله‌هایی که بعد از اسم نکره واقع می‌شوند، وصفیه‌اند.

۴. فرهنگ فارسی معین «شُحْرُور» را «سار سیاه» معرفی کرده است.

۱. يَا مَنْ يُعْطِي الْكَثِيرَ بِالْقَلِيلِ! ﴿١٣٥﴾ ای کسی که (ای آنکه) نعمت و خیر فراوات را در برابر (عبادت) اندک می‌بخشی!

۲. يَا مَنْ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ. ﴿١٣٦﴾ ای کسی که به آدم عَلَّمَ الْأَسْمَاءَ نامها (ی مقدس) را یاد دادی.

۳. يَا مَنْ يَلُومُنِي فِي الْحُبِّ (الْهَوَى)! ﴿١٣٧﴾ ای کسی که مرا در عشق ملامت می‌کنی!

۴. يَا مَنْ لَا يَعْتَدِي عَلَى أَهْلِ مَمْلَكَتِهِ! ﴿١٣٨﴾ ای کسی که بر اهل مملکتت تجاوز نمی‌کنی!

ی) معنای «که» با استفاده از «مَا إِنَّ...حَتَّى» و «لَمْ يَكُنْ...حَتَّى». سبک نگارشی «مَا إِنَّ... حَتَّى...» و «لَمْ يَكُنْ...حَتَّى...»^۱ مدتهاست در متون ادب عرب متداول است. در این روش معنای که در سیاق جمله نهفته است و تقریباً از واژه «حتی» فهمیده می‌شود؛ مانند:

۱. مَا إِنَّ أَصْحَابَ الْكِتَابِ بَيْنَ يَدَيْهِ حَتَّى رَاحَ يُقَلَّبُ صَفْحَاتِهِ بَحْثًا عَنِ كَلِمَتِي حَقٍّ وَ بَاطِلٍ، لَكِنَّهُ لَمْ يَجِدْ هَاتَيْنِ الْكَلِمَتَيْنِ. ﴿١٣٩﴾ به محض اینکه کتاب در مقابل او قرار گرفت برای جستجو از دو کلمه حق و باطل به ورق زدن صفحات کتاب پرداخت، اما این دو کلمه را نیافت.

۲. مَا إِنَّ وَصَلْتُ إِلَى عَتَبَةِ دَارِنَا حَتَّى كَانَتْ وَالِدَتِي فِي انْتِظَارِي فِي أَعْلَى السُّلَمِ مُتَّكِئَةً عَلَى عُكَاظِهَا. ﴿١٤٠﴾ همین که (به محض اینکه) به آستانه منزلمان رسیدم، مادرم در حالی که بالای پلکان بود و بر عصایش تکیه زده بود، انتظار مرا می‌کشید.

۳. مَا إِنَّ يَصِلُ الْفَلَّاحُ إِلَى حَقْلِهِ حَتَّى يَتَفَقَّدَ الْحَيَوَانَاتِ وَ يَحْلُبُهَا ثُمَّ يُطَلِّقُهَا إِلَى الْمَرَاعِي. ﴿١٤١﴾ به محض اینکه کشاورز به مزرعه خود می‌رسد، به حیوانات رسیدگی می‌کند و آنها را می‌دوشد، سپس در چراگاهها رها می‌کند.

۴. لَمْ يَكُنْ يَشْرِبُ مِنِّي حَتَّى سَمِعَ صَوْتَ الْمُؤَذِّنِ. ﴿١٤٢﴾ هنوز به من نزدیک نشده بود که صدای مؤذن را شنید.

۱. ر.ک.: فصل سوم ماضی بعید منفی.

تمرین ۱۰

الف) ترجمه کنید:

۱. آنها که گنجهایشان از طلا بسان آتش تنور موج می‌زد، کجایند؟ ۲. آن چنان که به ما دستور داد، عمل کردیم. ۳. بر حذر باش از آنکه جاسوسان تو در سپاهت شناسایی شوند.^۱ ۴. به محض اینکه او را در رستوران دیدم، شناختم. ۵. به محض اینکه (به محض آنکه) نگاهش به من افتاد بر جایش خشک شد و رنگ چهره‌اش زرد گشت. ۶. ما انْقَضَى النَّهَارُ حَتَّى زُرْتُ صَدِيقِي. ۷. همین که (به محض اینکه) به میدان رسیدم، بچه‌ها بازی خود را رها کرده، برای رفتن به منزلمان از یکدیگر پیشی می‌گرفتند. ۸. به طوری که خبرگزارانها گزارش می‌دهند... ۹. حَسَبَ مَا كَانَ يَحْكِي. ۱۰. مردم هر چه را که می‌خواهند، بگویند. ۱۱. به خدا سوگند اگر تو آن چنان که من در رنج افتادم، در رنج می‌افتادی، مرا ملامت نمی‌کردی. ۱۲. أَنْتَ أَعْجَزُ مِنْ أَنْ تَنْتَرِعَ شَعْرَةً مِنْ شُعُورِ صَدِيقِي. ۱۳. لَمْ يَسْتَفِيقْ مِنْ نَوْمِهِ حَتَّى طَلَعَ الْفَجْرُ فَفَتَحَ عَيْنَيْهِ وَ نَظَرَ حَوْلَهُ يَمَنَةً وَ يَسْرَةً. ۱۴. مَا إِنْ حَيَّانِي وَ جَلَسَ حَتَّى بَادَرَنِي بِقَوْلِهِ ...

ب) در جملات زیر به مقتضای مورد، مصدر مؤول بنا کنید:

۱. إِنْ كَانَ لَدَيْكَ قِطٌّ أَوْ كَلْبٌ فَيَسْتَطَاعَتِكَ أَنْ تَرَى أُنْيَابَهُ الْأَرْبَعَةَ فِي مُقَدِّمَةِ الْفَمِ.
۲. سعدی می‌گوید:

از دست و زبان که برآید

کز عهده شکرش به درآید^۲

دل آینه صورت غیب است ولیکن

شرط است که بر آینه زنگار نباشد^۳

من ندانستم از اول که تویی مهر و وفایی

عهد نابستن از آن به که بندی و نپایی^۴

۲. مقدمه گلستان، سطر چهارم.

۴. همان، شعر ۵۰۵، ص ۹۵۸.

۱. از رساله عبدالحمید کاتب در نصیحت ولی عهد.

۳. کلیات سعدی، بوستان، شعر ۲۰۲، ص ۶۷۴.

۳. قَبْلَ أَنْ يَصِلَ إِلَى الْمَطَارِ، كَانَتِ الطَّائِرَةُ قَدْ أَقْلَعَتْ. ۴. أَرِيدُ أَنْ أُسْتَأْجَرَ الْعُرْفَةَ الْعُلْيَا مِنْ ذَلِكَ الْمَنْزِلِ. ۵. حَسَبَ مَا يَحْكِي شَارَكَ فِي الْحَفْلِ جَمْعُ غَفِيرٍ مِنَ الطَّلَبَةِ. ۶. أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ وَلَكِنَّهُ لَمْ يَدْرِ مَاذَا يَقُولُ: خَوَاسْتُ كِه سَخَنُ بَغْوِيدُ وَلِي نَدَانَسْتُ چِه بَغْوِيدُ. ۷. إِطْلَعْتُ مِنْذُ أَيَّامٍ عَلَى سِرِّ هَائِلٍ لَيْتَنِي لَمْ أَطَّلِعْ عَلَيْهِ! يَا لَيْتَنِي مُتُّ قَبْلَ أَنْ أَعْرِفَ صَنْهُ حَرْفًا وَاحِدًا: چَند روز پِيش از سَر هُونَاكِي بَاخبر شدم كَاش از آن مَطَّلَعُ نَمِي شدم. كَاشكِي پِيش از آنكِه حَرْفِي از آن بَدَانَم مِي مُرْدَم.

ترجمه مصادر عربی به فارسی

مصادر عربی، معمولاً به دو صورت قابل ترجمه‌اند:

الف) ترجمه مصدری. در این شیوه، مصدر عیناً به فارسی ترجمه می‌شود؛ مانند:
 ۱. تَرَاجَعَ قَلِيلًا إِلَى الْوَرَاءِ وَ وَقَفَ بِجَانِبِ صَدِيقِهِ كَأَنَّ قَلْبَهُ يُرْفَرِفُ لِجُلُوسِ هِنَالِكِ. ﴿۱﴾ او كَمِي بَه عَقَب بَرِگَشْت و دَر كَنَار دُوسْتَش اِيسْتَاد، كُويِي دَلَش بَرَاي نَشَسْتِنِ آنجَا پَرِپَر مِي زِد.

۲. حَاوَلْتُ مَرَّتَيْنِ لِلتَّقَرُّبِ إِلَيْهِ لِأَسْتَطْلِعَ حَقِيقَتَهُ. ﴿۲﴾ دُو بَار بَرَاي نَزْدِيك شَدَن بَه اُو تَلَاش كَرْدَم (كُوشَش كَرْدَم) تَا حَقِيقَتِ حَالَش رَا جُويَا شُوم.

ب) ترجمه فعلی. در این شیوه، مصدر در قالب فعل به فارسی ترجمه می‌شود؛

مانند:

۱. تَرَاجَعَ قَلِيلًا إِلَى الْوَرَاءِ وَ وَقَفَ بِجَانِبِ صَدِيقِهِ كَأَنَّ قَلْبَهُ يُرْفَرِفُ لِجُلُوسِ هِنَالِكِ، يَعْنِي: لِيَجْلِسَ. ﴿۱﴾ اُو كَمِي بَه عَقَب بَرِگَشْت و دَر كَنَار دُوسْتَش اِيسْتَاد، كُويِي دَلَش پَرِپَر مِي زِد آنجَا بَنَشِينَد.

۲. حَاوَلْتُ مَرَّتَيْنِ لِلتَّقَرُّبِ إِلَيْهِ لِأَسْتَطْلِعَ حَقِيقَتَهُ، يَعْنِي: لِأَتَقَرَّبَ ﴿۲﴾ دُو بَار تَلَاش كَرْدَم (كُوشَش كَرْدَم) بَه اُو نَزْدِيك شُوم تَا حَقِيقَتِ حَالَش رَا جُويَا شُوم.

۱. الحَفْلُ: جشن؛ جَمْعُ غَفِيرٍ: جمع زیادی.

عمل مصدر در عربی و ترجمه آن به فارسی

مصادر عربی در صورت فراهم شدن شرایط، همانند فعل خود عمل می‌کنند. بدین معنا که اگر فعل آنها لازم باشد، فاعل و در صورت متعدی بودن علاوه بر فاعل، مفعول هم می‌گیرند. این مصادر معمولاً در فارسی به صورت زیر ترجمه می‌شوند:

۱. اعتبارُ العدوَّ ضعيفاً دليلٌ على قِلَّةِ العَقْلِ^۱ (متعدی به دو مفعول): ضعیف شمردن

دشمن، نشان کم خردی است. (و یا) دشمن را ضعیف شمردن، دلیل کم خردی است.

۲. تحقیرُ الإنسانِ نفسَهُ ضَرْبٌ مِنَ الدَّلَّةِ (متعدی به یک مفعول): خویشتن را خوار

شمردن، نوعی ذلت و خواری است. (و یا) خوار شمردن خویشتن، نوعی ذلت و خواری است.

۳. بِعِشْرَتِكَ الْكِرَامُ تُعَدُّ مِنْهُمْ: با معاشرت کردنت با بزرگان، از آنان محسوب

می‌شوی.

همان طور که در مبحث تأویل به مصدر اشاره شد، این شیوه در متون کهن

فارسی متداول بوده و امروزه هم استعمال می‌شود. سعدی رحمته الله می‌گوید:^۲

به بازوان توانا و قوت سردست

خطاست پنجه مسکین ناتوان بشکست

یعنی: پنجه مسکین ناتوان را شکستن خطاست.

ترجمه اسم در معنای استعاری

برگرداندن استعاره از زبان مبدأ به زبان مقصد، یکی دیگر از دشواریهای ترجمه است، زیرا ترجمه استعاره ظرافت خاصی را می‌طلبد و از آنجا که اغلب استعاره‌ها در عرف زبان مبدأ و مقصد با هم یکسان نیستند، در نتیجه نمی‌توان آنها را عیناً ترجمه کرد. برخی صاحب‌نظران معتقدند این قبیل استعاره‌ها باید به همان صورت اصلی از زبان مبدأ به زبان مقصد ترجمه شود تا بدین وسیله در زبان مقصد رایج شود؛ اما گروهی با این نظر

۱. در این مثال اعتبارُ: مبتدا و مرفوع؛ العدوَّ مضاف‌الیه و مجرور، مفعول به اول «اعتبار» و محلاً منصوب؛

ضعیفاً: مفعول به دوم «اعتبار» و منصوب؛ دلیل: خبر و مرفوع.

۲. گلستان سعدی، باب اول، حکایت هشتم، ص ۲۸.

مخالف‌اند و عقیده دارند در این‌گونه موارد باید معادل تقریبی استعارهٔ زبان مبدأ به زبان مقصد آورده شود و چنانچه معادل استعاری موجود نباشد، به بیان مضمون آن اکتفا گردد. دکتر صلاح الصّاوي در این باره می‌نویسد: ^۱ «...وقتی که تصمیم گرفتیم بیت زیر از قصیدهٔ دکتر مصفا را به عربی ترجمه‌کنم:

دنبال آب زندگی از چشمه سارِ مرگ جویایِ نخلِ مردمی از جویبارِ هیچ
در این بیت نخلِ مردمی را موافق ذوق نیافتیم و به نظر خوش نیامد. شاید به این دلیل بود که نخلِ مردمی در عرفِ عرب مانند «درخت بان»^۲، کافور و یا حور^۳ شایع نیست...».
وی سرانجام در ترجمهٔ بیت مذکور عین استعاره را به زبانِ مقصد برگردانده که در عربی چندان مانوس نیست:

أَيْنَ يَا مَاءَ الْحَيَاةِ مِنْ يَنَابِيعِ الرَّدَى

أَيْنَ يَا نَخْلَ الرِّجَالِ مِنْ غَدِيرِ اللَّاعِنِ

با این وصف استعاره را چگونه ترجمه کنیم تا هم استعاره را حفظ کرده باشیم و هم مضمون را عیناً برگردانیم؟^۴ بدون شک مترجم در برخورد با استعاره ناگزیر است یکی از روشهای زیر را برگزیند:^۵

۱. ترجمهٔ لفظ به لفظ استعاره. این قسم از ترجمه در صورتی صحیح است که مفهوم آن در زبان مقصد رایج باشد؛ مانند:

رَأَيْتُ تَغْلِبًا فِي مَعْسَكِرِ الْعَدُوِّ: روباهی در اردوگاه دشمن دیدم (منظور مردی حيله گر مانند روباه است).

روباه در فرهنگ ما همانند فرهنگ عرب، مظهر حيله گری است؛ بنابراین ترجمهٔ تحت‌اللفظی جملهٔ بالا کاملاً قابل فهم است.

جدول زیر برخی از الفاظ استعاری یکسان در فارسی و عربی را نشان می‌دهد:

۱. العَدَمِيَّةُ فِي شِعْرِ «مَوَاطِنِ الْعَرَبِيَّةِ»: نَقْدُ لِقَصِيْدَةِ «هَرَكْزِ هَيْج»، ص ۲۰.

۲. نوعی درخت خوشبو.

۳. صلاح الصّاوي «حور» را درخت سرسبز با سایهٔ فراوان معرفی کرده است.

۴. ر.ک.: «استعاره از دیدگاه نیو مارک»، فصلنامهٔ مترجم، ص ۱۹.

۵. ر.ک.: نظری به ترجمه، ص ۱۴.

| واژه مستعار در عربی | واژه مستعار در فارسی | هدف معنایی استعاره |
|---------------------|----------------------|--------------------|
| النَّجَس | نرگس | توصیف زیبایی چشم |
| الْأَسَد | شیر | توصیف شجاعت |
| الْبَحْر | دریا | توصیف جود و کرم |
| اللُّؤْلُؤ | مروارید | توصیف اشک صاف |
| الْوَرْد | گل سرخ | توصیف سرخی گونه |

۲. تبدیل استعاره به حقیقت. این مورد از ترجمه در صورتی است که ترجمه استعاره در زبان مقصد قابل درک نباشد؛ مانند: *إِلْتَقَيْتُ بِنِعَامَةٍ فِي سَاحَةِ الْحَرْبِ*. ترجمه تحت‌اللفظی: با شترمرغی در میدان جنگ برخورد کردم (روبه‌رو شدم). ترجمه بر اساس معنای حقیقی: با فردی ترسو و فراری در میدان جنگ برخورد کردم (روبه‌رو شدم).

شترمرغ در فرهنگ عرب مظهر ترس و گریز است، اما در فرهنگ ما این معنا فهمیده نمی‌شود؛ بنابراین ترجمه واژه به واژه قابل درک نیست.

۳. جایگزینی استعاره با معادل تقریبی. روش دیگر ترجمه استعاره، جایگزینی آن با معادل تقریبی در زبان مقصد است؛ مثلاً در ترجمه جمله *«إِلْتَقَيْتُ بِنِعَامَةٍ فِي سَاحَةِ الْحَرْبِ»* می‌توان گفت: بزدلی در میدان جنگ دیدم؛ زیرا در فرهنگ ما بز مظهر ترس و گریز است.

۴. تبدیل استعاره به تشبیه. در این روش، ناگزیر استعاره به صورت اولیه یعنی تشبیه برمی‌گردد، مانند:

مردی ترسو و فراری بسان شترمرغ در میدان جنگ دیدم.

بدیهی است تأثیر بلاغی استعاره هرگز قابل مقایسه با تشبیه نیست؛ زیرا در تشبیه، ادعای همانندی است؛ مثلاً ادعا می‌شود «چهره او همانند ماه است»، اما در استعاره، ادعای اتحاد است بدین معنا که «او خود ماه است».

اختلاف در کاربرد استعاری اسمها^۱

دلالت الفاظ بر معنای دوم یا معنای استعاری، در عرف هر زبان، متفاوت و تابع قرارداد همان زبان است. بر این اساس مترجم باید از کم و کیف آن کاملاً آگاه باشد تا مقصود حقیقی نویسنده زبان مبدأ را دریابد. شاید یک مثال مقصود را روشن تر کند. کرکس در فرهنگ عرب نشانه بلندپروازی و رفعت مقام است، در حالی که در فرهنگ فارسی و بالطبع فرهنگ ایرانی عقاب همین نقش را ایفا می کند. جالب است بدانیم در خلال جنگ تحمیلی، در اخبار فارسی ایران به جای «خلبانان دلیر ما»، مجازاً «عقابهای دلیر ما» و در اخبار عربی ایران «صُفُورُنَا الْبَوَاسِلُ: عقابهای دلیر ما» گفته می شد. در حالی که در اخبار عراق به جای «خلبانان دلیر ما»، مجازاً «نُشُورُنَا الْبَوَاسِلُ: کرکسهای دلیر ما» استفاده می شد.

این قبیل کاربردها را در فرهنگ انگلیسی نیز می توان یافت که به چند نمونه

اشاره می شود:

«He is an owl: او جغد است»، یعنی تیزبین و باهوش است.^۲ «He is a cow:»

او گاو است»، یعنی قدرتمند است.^۴ «He is a bear: او خرس است»، یعنی زمخت و

بدعنق است.^۵ این در حالی است که «جغد، گاو و خرس» به ترتیب در فرهنگ ما،

«شومی و ویرانی، حماقت و چاقی زیاد» را مجسم می کنند. در عرف مردم فرانسه هم

«جوجه» مظهر ترسو بودن، «مرغ» مظهر هرزگی است، در حالی که در فرهنگ ما،

«جوجه» مظهر «کوچکی و بچگی» است. نمونه های دیگر از این قبیل «اردک» است

که در انگلیسی مظهر محبوبیت و عزیز بودن است، اما در فرانسه و آلمانی مظهر

شایعه پراکنی است. همچنین «بیر» در انگلیسی و آلمانی مظهر درندگی است، ولی در

فرانسه نمادی از موذی گری و زیرکی است.^۶

۱. ر. ک.: «تجزیه و تحلیل کلام و ترجمه»، مجموعه مقالات سومین کنفرانس بررسی مسائل ترجمه.

۲. در آمدی به اصول و روش ترجمه، ص ۱۵۹.

۳. شاید منظور «گاو نو» باشد نه «ماده گاو» بنابراین (He is an ox) صحیح تر به نظر می رسد.

۴. شانزده مقاله در زبان شناسی کاربردی و ترجمه، ص ۱۷.

۵. «استعاره از دیدگاه نیو مارک»، فصلنامه مترجم، ص ۱۹.

۶. همان.

پاسخ تمرینات فصل دوم

پاسخ تمرین ۱

الإيراني، الجوهري، الآراميون، ابن رَشِيق القَيرواني، ابن السَّكِّيت، أبو الفَرَج الأَصْبَهاني، البُستَاني، الحُرُّ العاملي، ابن المُقَفَّع، البيهقي، منصور الحَلَّاج، الرَّمخسري، الجُرجاني، الرَّازي (زكريّا)، المُهلَّه، السَّامانيون، ساحلُ العاج، سلمان الفارسي، الطَّبْرِي، الكُرْخي، ياقوت الحَمَوي، اليَعقُوبي، اليَمَن، اليونان، الشَّاهنامة.

پاسخ تمرین ۲

الف) ۱. صندوقُ النَّفْدِ الدَّوْلِيّ. ۲. عِدَّةُ مُدُنٍ إيرانيَّةٍ كبيرة. ۳. سِتَّةُ مصانعٍ لِإِسْمَنْت. ۴. تنها راه بازگشت صلح. ۵. بِناءُ المَشْرُوعِ الثَّانِي. ۶. لِمَرَّةٍ الثَّانِيَّةِ عَلَي التَّوَالِي. ۷. اولين نتايج اين حمله فراگير. ۸. الذِّكْرَى الخامسةَ عَشْرَةَ لِرَحِيلِ المُفَكِّرِ الإيراني. ۹. النَّشَاطُ الفِعْلِيّ لِسُوقِ الأوراقِ المَالِيَّةِ. ۱۰. مُنْظَمَةُ الطَّاقَةِ الذَّرِيَّةِ العَالَمِيَّةِ. ۱۱. مَنْطِقُ الهَرَاوَاتِ البَالِي. ۱۲. پسرانِ ناقصِ عقلِ (احمق) وزير. ۱۳. پسرانِ وزيرِ ناقصِ عقل. ۱۴. لَجْنَةُ الإمامِ الخميني لِالإِغَاثَةِ. ۱۵. المَعْرَاضُ الرَّابِعُ عَشَرَ لِلْفَنُونِ الجَمِيلَةِ. ۱۶. اولين جشنواره بين المللي فيلمهاى كودكان. ۱۷. مُنْظَمَةُ الصِّحَّةِ العَالَمِيَّةِ. ۱۸. العَشْرَةُ الأُولَى مِنْ شَهْرِ رَمْضَانَ. ۱۹. إِخْوَتُهُ الأَرْبَعَةُ. ۲۰. مُنْظَمَةُ حِمَايَةِ البِيئَةِ. ۲۱. مُؤَامَرَةٌ مُتَعَدِّدَةٌ الأَطْرَافِ. ۲۲. أَوْسَاطُ عَسْكَرِيَّةٍ مُطَّلِعَةٌ. ۲۳. الصَّلِيبُ الأَحْمَرُ الدَّوْلِيّ. ۲۴. المَهْرَجَانُ الدَّوْلِي الثَّانِي. ۲۵. الثَّرَاثُ الثَّقَافِي لِذَلِكَ الزَّمَنِ. ۲۶. الأَيَّامُ العَشْرَةُ الأَوَاخِرُ مِنْ شَهْرِ رَمْضَانَ.

ب) ۱. بَدَأَ النَّشَاطُ الفِعْلِيّ بَعْدَ مَا حَدَثَ وَعُيِّ لَدَى الشَّرَكَاتِ وَالأَفْرَادِ بِأَهْمِيَّةِ هَذِهِ السُّوقِ وَ بَعْدَ مَا عَلِمَ المُسَاهِمُونَ أَنَّ هُنَاكَ فُرْصَةً طَيِّبَةً لِإِسْتِثْمَارِ. ۲. تُعْتَبَرُ سُوقُ طَهْرَانَ لِالأُورَاقِ المَالِيَّةِ سَابِعَ أَقْدَمِ البُورْصَاتِ (مِنْ سَابِعِ أَقْدَمِ البُورْصَاتِ). ۳. أَعْلَنَ وزيرُ الدِّفَاعِ السُّويسري أَنَّ الحُكُومَةَ السُّويسريَّةَ قَرَّرَتْ اخْتِيَارَ الطَّائِرَاتِ مِنْ طِرَازِ إِف ۱۸ (ثَمَانِيَةَ عَشْرَ) كَطَائِرَةَ قِتَالٍ لِلتَّسْعِينِيَّاتِ لِتَحُلَّ مَكَانَ طَائِرَاتِ المِيرَاجِ الفَرَنْسِيَّةِ وَالمُقَاتِلَاتِ البَرِيطَانِيَّةِ.

۱. «تهران» فقط برای مثال است.

پاسخ تمرین ۳

۱. معارف القرآن أكثر من أن تُحصَى. ۲. نحن أكثر استعداداً لمواجهة أعدائنا.
۳. الطائرات أسرع وسائل النقل. ۴. المنافق أخطر من العدو الظاهر. ۵. المحيطات أوسع من البر.
۶. الصيْف أحر من الخريف. ۷. الوالد أحسن الناس منزلة. ۸. ما رأيت (لم أر) عيناً أجمل من عين الطيِّب. ۹. الإيرانيون أكثر الناس ذكاءً.

پاسخ تمرین ۴

۱. يتلغ قطر كوكب نبتون «تسعة و أربعين مليوناً» و «أربعمئة و سبعة و تسعين ألفاً» و «ماتين و تسعة عشر كيلومتراً». ۲. تم استخراج حوالي «ثمانية عشر ترليون متر» مكعب من الغاز الطبيعي. ۳. عدد سكان تنزانيا أكثر من «ثلاثين مليون نسمة» و يتلغ متوسط دخل الفرد «ماتين دولار» في السنة. ۴. أضرب «اثنا عشر ألفاً» و «ثلاثمئة» و «أربعة و خمسون شخصاً» من المهاجرين الأسيويين و الأفارقة عن الطعام لمدة خمسة و خمسين يوماً. ۵. «ثمانية آلاف» و «خمسمائة» و «ستة و خمسون شخصاً» كانوا ضحية هذا الزلزال المروع. ۶. كان عدد المشردين قرابة «خمسین ألف نسمة». ۷. تتلغ مساحة الجزر الأندونيسية مجتمعة (سبعمئة) و (خمسة و ثلاثين ألف ميل) مربع. ۸. تعتبر أندونيسيا الخامسة بين دول العالم من حيث الكثافة السكانية بعد الصين و الهند و الولايات المتحدة الأمريكية (الأميركية) و الاتحاد السوفيتي (السوفياتي) السابق أكثر من تسعين بالمئة من شعب أندونيسيا يدينون بالإسلام. ۹. يقرض صندوق النقد الدولي واحداً و ستة و خمسين مليار دولار إلى باكستان^۱.

پاسخ تمرین ۵

۱. رأيت سفيهاً [أحمق] سميناً يوتدي قميصاً فاخراً [كساءً ثميناً] و يركب فرساً عربياً [مُهراً عربياً] و على رأسه قلنسوة مصرية [بُرْنُس مصري] فسألني أحد قائلًا: يا «سعدى» كيف

۱. «ب» در متون معاصر عربی استعمال می شود.

تَرَى هذا الحريرَ [الدِّيَابِحَ] المُنخَطَطَ لهذا الحيوانِ الأَبْكَمِ الذي لا يُدْرِكُ شيئاً؟ فقلتُ [فأجبتُ]: إِنَّهُ حَطُّ قَبِيحٍ كُتِبَ بِمَاءِ الذَّهَبِ [حَطُّ قَبِيحٌ وَ لَكِنَّهُ مَكْتُوبٌ بِمَاءِ الذَّهَبِ]. خِلْفَةٌ جميلةٌ أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ قَمِيصِ حَرِيرِي.

باسخ تمرين ٦

الف) ١. يا أمي الحنون! يا من سهرت الليالي لأجلي! ٢. يا من علم آدم الأسماء! ٣. أيها الأب الذي تحمّل المشاق لأجلي! ٤. يا من هو بكل شيءٍ عليمٌ. ٥. أي دلاوري (سواره‌ای) كه تشنگی تو را به قتل رساند! ٦. أي دلاوري (سواره‌ای) كه خونت شنهای صحرا را سیراب می‌کند! ٧. ترا می‌خوانم آیا مرا می‌شناسی؟ ای برادری كه با وجود محنتها تو را می‌شناسم! ٨. أيّتها السّيّدة التي أدرّكثني! ٩. أيّها المعلم الذي علّمني الأخلاق! ١٠. يا من خلّفتني! ١١. يا من أعزّني! ١٢. يا من يُحقّ الحقّ بكلماته! ١٣. يا من يقبلُ التّوبة من عباده! ١٤. الف) رَكِبَ نَحْوِي سَفِينَةً، فَنَظَرَ إِلَى [الرُّبَّانِ - القَبْطَانِ - المَلَّاحِ] [مُخْتَلِئاً - مُتَكَبِّراً - مَزْهُوًّا] أَوْ [فَأَبْتَدَرَ المَلَّاحَ فِي زَهْوٍ وَ حَيْلَاءٍ قَائِلًا]: (ب) أَيّهَا المَلَّاحُ! أ [تَعْرِفُ - تَدْرِي - تَعْلَمُ] النّحو؟ [هَلْ تَعْلَمُ شَيْئاً مِنَ النّحو؟] فَأَجابه: لا. فَقَالَ النّحويُّ: [وَيَحْكُ - وَيُلِّ لَكَ] لَقَدْ ضَاعَ نِصْفُ عُمْرِكَ. (ج) [فَتَأَثَّرَ المَلَّاحُ كَسِيرِ القَلْبِ]، [فَتَكَسَّرَ قَلْبُهُ]. فَحَزَنَ وَ لَكِنَّهُ [لَمْ يَفْهَمْ بِشَيْءٍ، لَمْ يُجِبْهُ، لَمْ يَتَكَلَّمْ بِنِسْتِ الشّفَةِ]، [حِينَذَاكَ - آنذَاكَ - حِينَئِذٍ - عِنْدَئِذٍ]. (د و هـ) بَعْدَ قَلِيلٍ هَاجَ البَحْرُ وَ طَغَتْ أَمْواجُهُ فَاضْطَرَبَتِ السّفِينَةُ وَ [رَمَتِ (الرّيحُ)، (العاصفةُ)، (الرّوْبَعَةُ) بِالسّفِينَةِ فِي غَمْرَةٍ] أَوْ [أَلْقَتِ الرّيحُ السّفِينَةَ]، [أَوْقَعَتِ الرّيحُ السّفِينَةَ فِي دَوَامَةٍ]. حِينَذَاكَ [قَالَ المَلَّاحُ لِلنّحويِّ بِصَوْتِ (جَهْوَرِيٍّ)، (عَالٍ)] أَوْ [صَاحَ المَلَّاحُ قَائِلًا] أَوْ [نَادَاهُ المَلَّاحُ قَائِلًا]: هَلْ تَعْرِفُ السّباحَةَ؟ [هَلْ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَسْبَحَ؟] [قَالَ: لا تَطْلُبْ مِنِّي السّباحَةَ! (وَ) فَقَالَ المَلَّاحُ: إِذَنْ ضَاعَ كُلُّ عُمْرِكَ [لَأَنَّ السّفِينَةَ تَكَادُ أَنْ تَغْرُقَ]، [لَأَنَّ السّفِينَةَ (عَلَى عَتَبَةٍ) أَوْ (عَلَى وَشِكِ) الغُرُوقِ]. (ز) عَلَيكَ بِالمَحْوِ أَوْ الفَنَاءِ وَ لا النّحو. إِنْ تَكُ مَحْوًا فَسُقْ فِي المَاءِ (أَوْ) فِي هَذِهِ الغَمْرَاتِ دُونَ خَطْرِ. (ح) إِذْ ماءُ البَحْرِ

يَرْفَعُ الْمِيْتَ عَلَى رَأْسِهِ، فَإِنْ كَانَ الْمَرْءُ حَيًّا لَمْ يَنْجُ مِنَ الرَّدَى. (ط) إِنَّ تَمَّتْ فَيْكِ
 الْأَوْصَافُ الْبَشَرِيَّةُ، يَوْفَعُكَ بَحْرُ الْأَسْرَارِ^۱ عَلَى رَأْسِهِ. (ی) أَئِنَّهَا الَّذِي كَانَ [يَعُدُّ - يَحْسَبُ -
 يَعْتَبِرُ - يَظُنُّ] النَّاسَ حُمَقَاءَ! (فَكَرَّرَ فِي نَفْسِكَ) لَأَنَّكَ وَقَفْتَ كَالْحِمَارِ عَلَى الْجَلِيدِ.
 (ک) إِنَّ تَكُ عَلَامَةً عَصْرِكَ (دَهْرِكَ) فَأَنْظُرِ الْآنَ إِلَى فَنَاءِ (زَوَالِ) هَذَا الْعَالَمِ.
 (ب) ۱. ای درخت گلی که فدا شدن را می طلبی! ۲. ای انقلاب زمین که با انقلاب آسمان
 دیدار کردی! ۳. ای کسی که بسان گل سرخ با خونت غسل داده شده‌ای! ۴. ای ماه اندوه
 که شبی از چشمان فاطمه طلوع می کنی! ۵. ای کشتیهای صیادی که مقاومت را حرفه
 خود می کنید! ۶. ای ماهی دریا که مقاومت را حرفه خود می کنی!

پاسخ تمرین ۷

۱. چرا از مادر بزرگت سؤال نمی کنی؟ او هم از نظر دوره و زمان قدیم تر است و هم
 بیشترین آگاهی را از تاریخ دشتها و درهها دارد. ۲. او زیباترین مردان از نظر چهره و
 دلچسبترین شان از نظر سخن گفتن و جامع ترین شان از نظر بهترین صفات است. ۳. او
 برترین ما از نظر شکیبایی و حیاست. ۴. او شریف ترین مردان از نظر همت است. ۵. لیوان
 پر از آب شد. ۶. شما بدترین، از نظر جایگاه هستید.

پاسخ تمرین ۸

۱. ایستاده و بی حرکت همچون مجسمه‌ای که لیوانی در دست گرفته باشد، باقی ماند
 (درنگ کرد). ۲. طبق عادت معمول خویش به سمت آن مسجد حرکت کردم در حالی
 که به خود وعده دیدار شیخ را می دادم. ۳. در حالی که هر دو ساکت بودیم شام خوردیم و
 به صدای باد و گریه باران گوش می دادیم. ۴. او هر روز صبح به جانب مزرعه حرکت
 می کرد در حالی که گاوها و گوساله‌هایش را می راند و خیش خود را بر دوش نهاد، به
 چهچه بلبلان و خش خش برگهای درختان گوش می داد. ۵. سعید در حالی که دست

برادرش را گرفته بود، داخل شد. ۶. فیله‌ها به صورت گله‌ای در جنگلهای انبوه (متراکم) و زمینهای پر گیاه زندگی می‌کنند.

پاسخ تمرین ۹

۱. سوگند خورده که شهر را جز ویرانه ترک نمی‌کند. (و یا) سوگند خورده تا شهر تخریب نشود آنجا را ترک نکند. ۲. مزارع و دشتها از هر چیز جز صدای کلاغها و درختان برهنه خالی گشت. ۳. جز شرافتمند کسی اسرار را نمی‌پوشاند. ۴. از خویشاوندان نزدیک جز یک پسر عمو کسی را ندارد. ۵. روزگار جز ضعیقان کسی را مغلوب خود نمی‌سازد و جز نادانان احدی را مقهور نمی‌گرداند. ۶. او را جز یک لحظه ندیدم. ۷. تا لحظه سقوط در آب بیدار نشدم. (و یا) بیدار نشدم مگر لحظه سقوط در آب. ۸. به هیچ جا جز مواضع موشکهای زمین به هوا حمله نکرد. ۹. برای چیزی جز شرکت دادنش به صورت مستقیم تلاش نمی‌کند. ۱۰. همه شیشه‌ها را جز یک شیشه بیوشان! ۱۱. طولی نکشید که دید روشنایی در همه اتاقها جز یک اتاق خاموش شده است.

پاسخ تمرین ۱۰

الف) ۱. أَيْنَ الَّذِينَ كَانَتْ تَمْوُجُ خَزَائِنُهُمْ بِالذَّهَبِ مَوْجَ التَّنُّورِ بِاللَّهَبِ؟ ۲. عَمِلْنَا كَمَا أَمَرْنَا. ۳. إِحْذَرُ مِنْ أَنْ يُعْرِفَ جَوَاسِيسُكَ فِي عَسْكَرِكَ. ۴. مَا إِنْ رَأَيْتُهُ فِي الْمَطْعَمِ حَتَّى عَرَفْتُهُ. ۵. مَا إِنْ وَقَعَ نَظْرُهُ عَلَيَّ حَتَّى جَمَدَ فِي مَكَانِهِ وَاصْفَرَ وَجْهُهُ. ۶. رَوْزَ بَه پَايَان نَر سِيدَه بُوَد كَه دوستم را دیدم. ۷. مَا إِنْ وَصَلْتُ إِلَى السَّاحَةِ حَتَّى تَرَكَ الصَّبِيَّانُ أَلْعَابَهُمْ وَانْطَلَقُوا يَتَسَابِقُونَ إِلَى بَيْتِنَا. ۸. كَمَا تُفِيدُ وَكَالَاتُ الْأَنْبَاءِ ... ۹. آن چنان كه [آن طور كه، به طوری كه] حكايت می‌كرد. ۱۰. لِيَقْلِ النَّاسُ مَا يَشَاوُونَ. ۱۱. وَاللَّهِ لَوْ كُفِّتَ كَمَا [مِثْلَمَا] كُفِّتَ لَمَا لُمْتَنِي. ۱۲. تو عاجز تر از آنی «كه» يك تار مو از موهای دوستم بركنی. ۱۳. از خواب بیدار نشد تا اينكه فجر دمید. آنگاه چشمانش را باز كرد و به چپ و راست نگریست. ۱۴. همین كه (به محض اينكه) به من خوش آمد گفت و نشست، با سخنانش بر من پیشی گرفت كه ...

(ب) ١. إِنْ كَانَ لَدَيْكَ قِطٌّ أَوْ كَلْبٌ فَبِاسْتِطَاعَتِكَ رُؤْيَهُ أَنْبِئِهِ الْأَرْبَعَةَ فِي مُقَدِّمَةِ الْقَمِّ. ٢. (از عهده شکرش به در آمدن)؛ (بر آینه زنگار نبودن)؛ (بی مهر و وفا بودن تو). ٣. قَبْلَ وَصُولِهِ إِلَى الْمَطَارِ، كَانَتِ الطَّائِرَةُ قَدْ أَفْلَعَتْ. ٤. أُرِيدُ اسْتِئْجَارَ الْعُرْفَةِ الْعُلْيَا مِنْ ذَلِكَ الْمَنْزِلِ. ٥. حَسَبَ حِكَايَتِهِ شَارَكَ فِي الْحَفْلِ جَمْعٌ غَفِيرٌ مِنَ الطَّلَبَةِ. ٦. أَرَادَ التَّكَلُّمَ وَلَكِنَّهُ لَمْ يَذَرِ مَاذَا يَقُولُ. ٧. إِطْلَعْتُ مِنْذُ أَيَّامٍ عَلَى سِرِّ هَائِلٍ لَيْتَنِي لَمْ أَطَّلِعْ عَلَيْهِ! يَا لَيْتَنِي مَتَّى قَبْلَ (مَعْرِفَتِي) (عِرْفَانِي) مِنْهُ حَرْفًا وَاحِدًا.

فعل

فعل در لغت و اصطلاح

فعل در لغت به معنای انجام دادن کار و در اصطلاح عبارت است از کلمه‌ای که بر «وقوع یا عدم وقوع عملی»، «پدید آمدن یا پدید نیامدن حالتی» در یکی از سه زمان گذشته، حال یا آینده دلالت کند؛ مانند:

دَرَسَ المعلمُ أمس: معلم دیروز درس داد (وقوع عمل).
 لَمْ يَدْرِسِ المعلمُ أمس: معلم دیروز درس نداد (عدم وقوع عمل).
 رنگش زرد شد: اِصْفَرَ وَجْهُهُ (پدید آمدن حالت).
 رنگش زرد نشد: لَمْ يَصْفَرَ وَجْهُهُ (ماصْفَرَ وَجْهُهُ) (پدید نیامدن حالت).

افعال فارسی در مقایسه با عربی

افعال عربی بر خلاف فارسی، از سه صورت ماضی، مضارع، امر خارج نیست. این امر علاقه‌مندان زبان عربی را در ترجمهٔ افعال دچار مشکل می‌سازد، زیرا در عربی سخنی از ماضی استمراری، التزامی، بعید، ابعده، نقلی، ملموس و یا مضارع التزامی به میان نیامده است. حال ممکن است این سؤال مطرح شود که عرب‌زبانان با توجه به اینکه ماضی استمراری، التزامی، بعید، ابعده، نقلی، ملموس و یا مضارع التزامی را نمی‌شناسند، پس چگونه جملاتی را که فعل آنها یکی از انواع ماضی بعید، استمراری، التزامی، و غیره است، ترجمه می‌کنند؟ در جواب باید گفت: در عربی معادل معنایی هر یک از افعال مذکور وجود دارد، اما به عنوان ماضی بعید، استمراری، التزامی، و غیره شناخته نمی‌شود.

چنان که گفته شد زمان اصلی فعل از سه زمان (گذشته، حال و آینده) تجاوز نمی‌کند، ولی در هریک از زمانهای اصلی، ساختهای گوناگونی وجود دارد که در موضع خاص خود به کار می‌رود؛ برای مثال اگر «پُست کردن نامه‌ای» در زمان گذشته اراده شود، این ساختها متصور می‌گردد: (۱) نامه را پُست کرد (مطلق). (۲) نامه را پُست کرده بود (بعید). (۳) نامه را پُست می‌کرد (استمراری). (۴) نامه را پُست کرده است (نقلی). (۵) نامه را پُست کرده بوده است (ابعد). (۶) شاید نامه را پُست کرده باشد (التزامی). (۷) داشت نامه را پُست می‌کرد (ملموس).

فعل‌های این جملات همگی بر زمان گذشته دلالت می‌کنند، اما هر فعل استعمال منحصر به فردی دارد که به تفصیل بیان خواهد شد.

الف) ماضی

فعل ماضی، فعلی است که بر زمان گذشته دلالت کند. این فعل در فارسی اقسامی دارد که عبارت‌اند از: (۱) ماضی مطلق، (۲) بعید، (۳) استمراری، (۴) نقلی، (۵) نقلی مستمر، (۶) التزامی، (۷) أبعد، (۸) ملموس.

۱. ماضی ساده یا مطلق

ماضی ساده در زبان فارسی، فعلی است که بر واقع شدن یا واقع نشدن کاری و یا پدید آمدن یا پدید نیامدن حالتی، در زمان گذشته دلالت کند. این فعل، با ماضی عربی منطبق است؛ مثال:

فروشنده، فروش (معامله) را به تأخیر انداخت: أَجَّلَ الْبَائِعُ الْبَيْعَ (واقع شدن کار).
فروشنده، فروش را به تأخیر نینداخت: لَمْ يُؤَجِّلِ (ما أَجَّلَ)... (واقع نشدن کار).
صورتش سرخ شد: إِحْمَرَّ وَجْهُهُ (پدید آمدن حالت).

صورتش سرخ نشد: لَمْ يَحْمَرَّ (ما احمرَّ) وَجْهُهُ (پدید نیامدن حالت).

ماضی ساده منفی در عربی. ماضی ساده منفی در عربی به دو صورت ساخته

می‌شود:

۱. «ما» نافیه + فعل ماضی. ۲. لَمْ + مضارع همان فعل (این شیوه کاربرد بیشتری دارد).

مثال: ۱. پدرم در انتظارم نبود: ما كَانَ الْوَالِدِي فِي انْتِظَارِي. لَمْ يَكُنْ الْوَالِدِي فِي انْتِظَارِي.

۲. لب تکان نداد، سخنی نگفت: لَمْ يَتَّبَسْ بَيْنَتِ الشَّفَةِ.

۳. نه فریاد کشید، نه آه کشید، نه اشکی ریخت و نه سخنی گفت: لَمْ يَضْرُخْ وَ لَمْ يَتَنَهَّدْ (لَمْ يَتَأَوَّهْ) وَ لَمْ يَدْرِفْ دَمْعَةً وَ لَمْ يَقُهْ بِكَلِمَةٍ.

۴. سعید از سخن گفتن باز ایستاد اما چشمانش از توسل و امیدواری باز نایستاد: كَفَّ سَعِيدٌ عَنِ الْكَلَامِ وَ مَا كَفَّتْ عَيْنَاهُ عَنِ التَّوَسُّلِ وَ الرَّجَاءِ.

۵. رسیدم در این ساعت مورد انتظار نبود (غیر منتظره بود): لَمْ يَكُنْ وَصُولِي هَذِهِ السَّاعَةَ مُتَوَقَّعًا.

۶. ساعاتی طولانی بر من گذشت؛ تا زمانی که کتاب از دستم افتاد به خود نیامدم: مَرَّ بِي سَاعَاتٌ طَوِيلَةٌ (طَوَالٌ) لَمْ أَعُدْ بَعْدَهَا إِلَى نَفْسِي إِلَّا حِينَ شَعَرْتُ بِسُقُوطِ الْكِتَابِ مِنْ يَدِي.

به منظور آشنایی بیشتر، در هر درس فعلهای دو زبان با یکدیگر مقایسه شده‌اند. در این بخش به مقایسه ماضی ساده در فارسی و عربی توجه کنید:

ماضی ساده معلوم از فعل «زدن»

| صیغه | مثبت | معادل | منفی | معادل |
|--------------|------|-------------------------|-------|----------------------------------|
| اول شخص مفرد | زدم | ضَرَبْتُ | نزدم | لَمْ أَضْرِبْ |
| دوم شخص مفرد | زدی | ضَرَبْتَ، ضَرَبْتِ | نزدی | لَمْ تَضْرِبْ، لَمْ تَضْرِبِي |
| سوم شخص مفرد | زد | ضَرَبَ، ضَرَبَتْ | نزد | لَمْ يَضْرِبْ، لَمْ يَضْرِبْ |
| اول شخص جمع | زدیم | ضَرَبْنَا | نزدیم | لَمْ نَضْرِبْ |
| دوم شخص جمع | زدید | ضَرَبْتُمْ، ضَرَبْتُنَّ | نزدید | لَمْ تَضْرِبُوا، لَمْ تَضْرِبْنَ |
| سوم شخص جمع | زدند | ضَرَبُوا، ضَرَبْنَ | نزدند | لَمْ يَضْرِبُوا، لَمْ يَضْرِبْنَ |

ماضی ساده مجهول از فعل «زدن»^۱

| صیغه | مثبت | معادل | منفی | معادل |
|--------------|----------|---|-----------|-----------------------------------|
| اول شخص مفرد | زده شدم | ضُرِبْتُ | زده نشدم | لَمْ أُضْرَبْ |
| دوم شخص مفرد | زده شدی | ضُرِبْتَ، ضُرِبْتِ | زده نشدی | لَمْ تُضْرَبْ، لَمْ تُضْرَبِي |
| سوم شخص مفرد | زده شد | ضُرِبَ، ضُرِبَتْ | زده نشد | لَمْ يُضْرَبْ، لَمْ تُضْرَبْ |
| اول شخص جمع | زده شدیم | ضُرِبْنَا | زده نشدیم | لَمْ نُضْرَبْ |
| دوم شخص جمع | زده شدید | ضُرِبْتُمْ، ضُرِبْتُنَّ | زده نشدید | لَمْ تُضْرَبُوا، لَمْ تُضْرَبِينَ |
| سوم شخص جمع | زده شدند | ضُرِبُوا، ضُرِبْنَا، ضُرِبُوا، ضُرِبْنَ | زده نشدند | لَمْ يُضْرَبُوا، لَمْ يُضْرَبِينَ |

تذکره: ۱. آوردن «لا» بر ماضی، غالباً معنای فعل را دعایی^۲ می‌کند؛ مانند:

لا رَزَقَهُ اللهُ: خداوند او را روزی ندهد!

لا رَضِيَ اللهُ عنه: خداوند از او خشنود مباد!

لا شَفَاهُ اللهُ: خداوند او را شفا ندهد!

۲. گاهی فعل مضارع مجزوم به «لَمْ» با توجه به سیاق کلام، معنای ماضی ساده منفی را نمی‌رساند؛ مانند: كَلْنَا نَذْرِي أَنَّ هَذِهِ الْمَرْأَةَ لَمْ تَحْسَ بِهِذِهِ السَّعَادَةِ مِنْ قَبْلُ و لَمْ تَشْعُرْ بِلَذَّةٍ: همه ما می‌دانیم که این زن قبلاً این سعادت را احساس نکرده و لذتی نیز درک نکرده است (معنای ماضی نقلی منفی).

۳. ماضی ساده در قدیم، تفاوت‌هایی با فارسی امروزی دارد که به دو مورد آن

اشاره می‌شود:

| استعمال قدیم | استعمال امروزی | معادل عربی |
|-----------------------|----------------|--|
| گفتا (الف در آخر فعل) | گفت | قَالَ، قَالَتْ |
| بگرفتند | گرفتند | أَخَذُوا، أَخَذَتْ، أَخَذْنَا، أَخَذْنَا |

۱. در فارسی اغلب، ماضی مجهول را به صورت معلوم ذکر می‌کنند؛ مثلاً به جای «زده شدم»، «مرا زدند» استعمال می‌شود.
 ۲. نفرین هم از مقوله دعاست.

تمرین ۱

ترجمه کنید:

۱. پنجاه کیلومتر از راه را پیمود (مذکر). ۲. به او خیره شد (مذکر). ۳. قَدْ مَارَسَتْ بَعْضُ الدُّوَلِ حِصَاراً جَزِئياً. ۴. اعْتَرَفَ يُوسُفُ بِفَسْلِهِ. ۵. زمین کنده شد. ۶. در آب فرو رفتند (جمع مؤنث). ۷. یکی از واکسیها را آوردند (جمع مذکر). ۸. نیمه شب در اتاقش با خود خلوت کرد (مذکر). ۹. او بر خود لرزید و رنگش عوض شد (مذکر). ۱۰. کانتِ الأُمُورُ عَلَى أَعْتَابِ التَّغْيِيرِ. ۱۱. مَعْنَطَ سَعِيدٌ إِثْرَةَ خِيَاطَةٍ. ۱۲. دَامَتِ الْحَرْبُ. ۱۳. انْعَدَمَتِ الْجَاذِبِيَّةُ. ۱۴. فَقَدَ جَدَّتَهُ. ۱۵. نامه را پُست کرد (مذکر). ۱۶. امروز و فردا کرد (مذکر). ۱۷. مطیع کرد (مذکر). ۱۸. قیمت طلا پایین آمد. ۱۹. تصریح کرد (مذکر). ۲۰. ایستاده و بی حرکت همچون مجسمه‌ای که لیوانی در دست گرفته باشد، باقی ماند (درنگ کرد) (مذکر). ۲۱. غَمَضَ جَفْنَهُ. ۲۲. آرامشی عمیق پدید آمد. ۲۳. وَصَلَتْ إِلَيَّ هَدِيَّتُهُ فَشَكَرْتُ صَنِيعَتَهُ شُكْرًا جَزْلاً. ۲۴. اِحْتَجَّ الصَّيَادِلَةُ. ۲۵. ساعت وداع نزدیک شد. ۲۶. هَزَّ رَأْسَهُ كَمَنْ يَجْهَلُ مَعْنَى الْوَالِدِ.

۲. ماضی بعید

ماضی بعید در زبان فارسی، فعلی است که بر وقوع یا عدم وقوع کاری و یا پدید آمدن یا پدید نیامدن حالتی که در گذشته دور و یا قبل از عمل دیگری واقع شده باشد، دلالت کند؛ مانند:

وقتی رسیدم دستگاه را امتحان کرده بود: عندما وَصَلْتُ كَانِ قَدْ اخْتَبَرَ الجهازَ.

چشمانش به چیزی نامعلوم در آسمان خیره شده بود: كَانَتْ عَيْنَاهُ قَدْ شَخَصَتْ بِشَيْءٍ غَيْرٍ مَنظُورٍ فِي السَّمَاءِ.

معادل ماضی بعید در عربی. معادل معنایی ماضی بعید معمولاً به چند صورت ساخته می‌شود:

۱. فعل ناقصه «كَانَ» به مقتضای صیغه + «قَدْ» + ماضی فعلِ مورد نظر. ۲. فعل ماضی + فاعل و یا مفعول (معرفه) + «واو» حالیه + قَدْ + ماضی فعلِ مورد نظر.

مثال: ۱. وقتی باران بارید، من در مسابقه برنده شده بودم: كُنْتُ قَدْ فُزْتُ فِي الْمُبَارَاةِ عِنْدَمَا نَزَلَ الْمَطْرُ.

۲. بر لب چشمه نشسته بودم: كُنْتُ قَدْ جَلَسْتُ عَلَى حَاقَةِ الْيَنْبُوعِ.

۳. کودک به مادرش نگریست در حالی که چهره‌اش زرد شده بود: نَظَرَ الصَّبِيُّ إِلَى أُمِّهِ وَ قَدْ اصْفَرَ وَجْهُهُ.

توجه: ۱. گاهی در فارسی یکی از فعلها به قرینه لفظی حذف می‌شود؛ مانند: احمد کتابی تألیف کرده و در آن به این مسائل اشاره کرده بود: كَانَ أَحْمَدٌ قَدْ أَلَّفَ كِتَابًا وَ فِيهِ أَشَارَ إِلَى هَذِهِ الْمَسَائِلِ. یعنی: احمد کتابی تألیف کرده بود.

۲. گاهی بدون «كَانَ» نیز معنای ماضی بعید فهمیده می‌شود؛ مانند: عِنْدَئِذٍ لَبِثَ النَّاسُ صَامِتِينَ كَأَنَّ هَيْبَةَ الْمَوْتِ قَدْ سَلَبَتْهُمُ الْقُوَّةَ وَ الْحِرَاكَ: در آن هنگام مردم، ساکت بر جای ماندند، گویی هیبت مرگ، قدرت و حرکت را از آنها ربوده بود.

ماضی بعید منفی در عربی به چند صورت ساخته می‌شود:

۱. «ما»ی نافیه + کان + ماضی همان فعل. ۲. لَمْ + یكون + ماضی همان فعل. ۳. لَمْ + یكادُ + مضارع همان فعل + حَتَّى + فعل بعدی. ۴. «ما»ی نافیه + كَادَ + مضارع همان فعل + حَتَّى + فعل بعدی.

مثال: ۱. قطار حرکت را آغاز نکرده بود: مَا كَانَ (لَمْ يَكُنْ) الْقِطَارُ بَدَأَ السَّيْرَ.

۲. هنوز به او نزدیک نشده بودم که ...: لَمْ أَكِدْ (مَا كِدْتُ) أَقْتَرِبُ مِنْهُ حَتَّى ...

۳. آشپز، غذا را نجشیده بود: لَمْ يَكُنِ الطَّبَّاحُ تَدْوَقَ الطَّعَامَ.

۴. راننده نتوانسته بود از خطر رهایی یابد: لَمْ يَكُنِ السَّائِقُ اسْتَطَاعَ أَنْ يَتَخَلَّصَ مِنَ

الْخَطَرِ.

ماضی بعید معلوم از فعل «زدن»

| صیغه | مثبت | معادل | منفی | معادل |
|--------------|-----------|--|-----------|--|
| اول شخص مفرد | زده بودم | كُنْتُ قَدْ ضَرَبْتُ | زده بودم | لَمْ أَكُنْ ضَرَبْتُ |
| دوم شخص مفرد | زده بودی | كُنْتَ قَدْ ضَرَبْتَ، كُنْتِ قَدْ | زده بودی | لَمْ تَكُنْ ضَرَبْتَ، لَمْ تَكُونِي ضَرَبْتِ |
| سوم شخص مفرد | زده بود | كَانَ قَدْ ضَرَبَ، كَانَتْ قَدْ | زده بود | لَمْ يَكُنْ ضَرَبَ، لَمْ تَكُنْ ضَرَبَتْ |
| اول شخص جمع | زده بودیم | كُنَّا قَدْ ضَرَبْنَا | زده بودیم | لَمْ نَكُنْ ضَرَبْنَا |
| دوم شخص جمع | زده بودید | كُنْتُمْ قَدْ ضَرَبْتُمْ، كُنْتُنَّ قَدْ | زده بودید | لَمْ تَكُونُوا ضَرَبْتُمْ، لَمْ تَكُونِي ضَرَبْتُنَّ |
| سوم شخص جمع | زده بودند | كَانُوا قَدْ ضَرَبُوا، كَانَتِ قَدْ | زده بودند | لَمْ يَكُونُوا ضَرَبُوا، لَمْ يَكُنْ ضَرَبَتْ |

ماضی بعید مجهول از فعل «زدن»

| صیغه | مثبت | معادل | منفی | معادل |
|--------------|---------------|--|----------------|--|
| اول شخص مفرد | زده شده بودم | كُنْتُ قَدْ ضُرِبْتُ | زده نشده بودم | لَمْ أَكُنْ ضُرِبْتُ |
| دوم شخص مفرد | زده شده بودی | كُنْتَ قَدْ ضُرِبْتَ، كُنْتِ قَدْ | زده نشده بودی | لَمْ تَكُنْ ضُرِبْتَ، لَمْ تَكُونِي ضُرِبْتِ |
| سوم شخص مفرد | زده شده بود | كَانَ قَدْ ضُرِبَ، كَانَتْ قَدْ | زده نشده بود | لَمْ يَكُنْ ضُرِبَ، لَمْ تَكُنْ ضُرِبَتْ |
| اول شخص جمع | زده شده بودیم | كُنَّا قَدْ ضُرِبْنَا | زده نشده بودیم | لَمْ نَكُنْ ضُرِبْنَا |
| دوم شخص جمع | زده شده بودید | كُنْتُمْ قَدْ ضُرِبْتُمْ، كُنْتُنَّ قَدْ | زده نشده بودید | لَمْ تَكُونُوا ضُرِبْتُمْ، لَمْ تَكُونِي ضُرِبْتُنَّ |
| سوم شخص جمع | زده شده بودند | كَانُوا قَدْ ضُرِبُوا، كَانَتِ قَدْ | زده نشده بودند | لَمْ يَكُونُوا ضُرِبُوا، لَمْ يَكُنْ ضُرِبَتْ |

توجه: گاهی «کان + اسم مفعول» معادل ظاهری ماضی بعید مجهول به نظر می‌رسد در حالی که معادل این قبیل جمله‌ها در فارسی، اسمیه است و نه فعلیه؛ مثال:

كَانَ أَحْمَدُ مَضْرُوبًا: احمد، زده شده، بود.

كَانَ الْجُنْدِيُّ مَجْرُوحًا (جريحاً): سرباز مجروح بود.

تمرین ۲

ترجمه کنید:

۱. اظهار تعجب کرده بودند (جمع مذکر). ۲. به شکست خود اعتراف کرده بود (مؤنث).
۳. فلز اکسید شده بود. ۴. كانوا قَدْ عَيَّنُوهُ كَرَّيْسٍ لِّلْمَحْكَمَةِ. ۵. كَانَ قَدْ افْتَتَى أَثَرَهُ.
۶. بیست سال و اندی گذشته بود. ۷. كَانَ قَدْ ابْتَرَّ. ۸. پزشکان (مذکر) کلیه او را (مؤنث) پیوند زده بودند. ۹. قیمتهای نفت بالا رفته بود. ۱۰. كَانَ الاحتجاجُ الشَّعْبِيَّ قَدْ تَصَاعَدَ. ۱۱. بیماری، او را بد حال کرده بود. ۱۲. ایران بوسنی و هرزگوین را به رسمیت شناخته بود.
۱۳. امنیت برقرار شده بود. ۱۴. برای آنها برنامه‌ریزی شده بود (مثنی). ۱۵. كَانَ قَدْ فَازَ فِي الْمُبَارَاةِ. ۱۶. چشمهای خود را بسته بودید (جمع مذکر). ۱۷. كُنَّا قَدْ عَلَبْنَا الْقَوَاكِيَةَ. ۱۸. توپ روی آب آمده بود. ۱۹. کودک دندان درآورده بود (مذکر). ۲۰. دانشجو به علم روی آورده بود (مذکر).

۳. ماضی استمراری

ماضی استمراری در زبان فارسی، فعلی است که بر وقوع یا عدم وقوع کاری و یا پدید آمدن یا پدید نیامدن حالتی، در گذشته به صورت مستمر دلالت کند؛ مانند:

کارگر خاک را غریب می‌کرد: كَانَ الْعَامِلُ يُغْرِبُ التُّرَابَ.

مادر آرد را الک می‌کرد: كَانَتِ الْأُمُّ تَنْخُلُ الدَّقِيقَ (الطَّحِينَ).

خانم، بامیه خشک را در آب خیس می‌کرد: كَانَتِ الْمَرْأَةُ تَنْقَعُ الْبَامِيَا الْيَابِسَةَ فِي الْمَاءِ.
 رزمندگان با کمین دشمن درگیر می‌شدند: كَانَ الْمُقَاتِلُونَ يَشْتَبِكُونَ مَعَ كَمِينِ الْعَدُوِّ.

معادل معنایی ماضی استمراری در عربی^۱ به چند صورت ساخته می‌شود، از جمله:

۱. کَانَ یا عَادَ + مضارع همان فعل. ۲. «لو» + فعل شرط و جواب شرط. ۳. فعل ماضی + فاعل و یا مفعول «معرفه» + «واو» حالیه + مبتدا + خبر (فعل مضارع) ۴. فعل ماضی + فاعل و یا مفعول «نکره» + جمله وصفیه‌ای که فعلش مضارع باشد.

مثال: ۱. دانشجویان در آب غوطه‌ور می‌شدند: کَانَ (عَادَ) الطَّلَابُ يَغُوصُونَ فِي الْمَاءِ.
 ۲. اگر درس می‌خواندید موفق می‌شدیم: لَوْ دَرَسْنَا لَنَجَحْنَا.
 ۳. کودک با سیمهای برق بازی کرد، در حالی که نمی‌دانست آنها خطرناک‌اند: لَعِبَ الطِّفْلُ بِالْأَسْلَاقِ الكَهْرَبَائِيَّةِ و هو لا يدري أَنَّهَا خَطِرَةٌ.
 ۴. زرگری را دیدم که زیور آلات می‌ساخت: رَأَيْتُ صَائِغًا يَصْنَعُ الحُلِيِّ.
 توجه: گاهی به جای «کَانَ» از فعل دیگری مانند «أَصْبَحَ» استفاده می‌شود؛ مثال:
 أَصْبَحَ يَأْنَسُ: انس می‌گرفت.
 معادل معنایی ماضی استمراری منفی در عربی به چند صورت ساخته می‌شود، از جمله:

۱. ما کَانَ + مضارع همان فعل. ۲. ما کَانَ + لام جُحُود + مضارع منصوب همان فعل. ۳. کَانَ + لا + مضارع همان فعل. ۴. لم + یکون + مضارع همان فعل. ۵. لم + يَعُودُ + مضارع همان فعل.

مثال: کتاب را نمی‌خواند: ۱. ما کَانَ يَقْرَأُ الكِتَابَ. ۲. لم يَكُنْ يَقْرَأُ الكِتَابَ. ۳. کَانَ لا يَقْرَأُ الكِتَابَ. ۴. لم يَعُدْ يَقْرَأُ الكِتَابَ.
 و مانند: ۱. نمی‌خواستم که بشنوم: لم أَكُنْ (لم أَكُنْ) أُرِيدُ أَنْ أَسْمَعَ.
 ۲. زمان از پنج صبح تجاوز نمی‌کرد: لم يَكُنِ الوَقْتُ يَتَجَاوَزُ الخَامِسَةَ صَبَاحًا.
 ۳. هرگز کتاب نمی‌خواند: ما کَانَ لَيَقْرَأُ الكِتَابَ.

۱. رشید شرتونی معادل ماضی استمراری را در عربی، «ماضی ناقص» معرفی کرده است (مبادیء العربیة، ج ۴، ص ۱۱).
 ۲. جمع سیلک.
 ۳. ر.ک.: فصل سوم، افعال ناقصه، مبحث «عَادَ».
 ۴. لام در «لَيَقْرَأُ» لام جُحُود است. فعل مضارع پس از این لام واجب النصب است.

۴. هیچ یک از آنها دیگری را نمی شناخت: لَمْ يَكُنْ يَعْرِفُ أَحَدَهُمُ الْآخَرَ.

۵. دردها را تحمل نمی کرد: لَمْ يَعْذُ يَتَحَمَّلُ الْأَوْجَاعَ.

ماضی استمراری معلوم از فعل «زدن»

| صیغه | مثبت | معادل | منفی | معادل |
|--------------|---------|---|----------|---|
| اول شخص مفرد | می زدم | كُنْتُ أَضْرِبُ | نمی زدم | لَمْ أَكُنْ أَضْرِبُ |
| دوم شخص مفرد | می زدی | كُنْتَ تَضْرِبُ، كُنْتِ تَضْرِبِينَ | نمی زدی | لَمْ تَكُنْ تَضْرِبُ، لَمْ تَكُونِي تَضْرِبِينَ |
| سوم شخص مفرد | می زد | كَانَ يَضْرِبُ، كَانَتْ تَضْرِبُ | نمی زد | لَمْ يَكُنْ يَضْرِبُ، لَمْ تَكُنْ تَضْرِبُ |
| اول شخص جمع | می زدیم | كُنَّا نَضْرِبُ | نمی زدیم | لَمْ نَكُنْ نَضْرِبُ |
| دوم شخص جمع | می زدید | كُنْتُمْ تَضْرِبَانِ، كُنْتُمْ تَضْرِبِينَ | نمی زدید | لَمْ تَكُونَا تَضْرِبَانِ، لَمْ تَكُونَا تَضْرِبِينَ |
| سوم شخص جمع | می زدند | كَانَا يَضْرِبَانِ، كَانَتَا تَضْرِبَانِ، كَانُوا يَضْرِبُونَ، كَانَتَا يَضْرِبَانِ | نمی زدند | لَمْ يَكُونَا يَضْرِبَانِ، لَمْ يَكُونَا يَضْرِبُونَ، لَمْ يَكُنْ يَضْرِبَانِ |

ماضی استمراری مجهول از فعل «زدن»

| صیغه | مثبت | معادل | منفی | معادل |
|--------------|-------------|---|--------------|---|
| اول شخص مفرد | زده می شدم | كُنْتُ أَضْرِبُ | زده نمی شدم | لَمْ أَكُنْ أَضْرِبُ |
| دوم شخص مفرد | زده می شدی | كُنْتَ تُضْرِبُ، كُنْتِ تُضْرِبِينَ | زده نمی شدی | لَمْ تَكُنْ تُضْرِبُ، لَمْ تَكُونِي تُضْرِبِينَ |
| سوم شخص مفرد | زده می شد | كَانَ يُضْرِبُ، كَانَتْ تُضْرِبُ | زده نمی شد | لَمْ يَكُنْ يُضْرِبُ، لَمْ تَكُنْ تُضْرِبُ |
| اول شخص جمع | زده می شدیم | كُنَّا نَضْرِبُ | زده نمی شدیم | لَمْ نَكُنْ نَضْرِبُ |
| دوم شخص جمع | زده می شدید | كُنْتُمْ تَضْرِبَانِ، كُنْتُمْ تَضْرِبِينَ | زده نمی شدید | لَمْ تَكُونَا تَضْرِبَانِ، لَمْ تَكُونَا تَضْرِبِينَ |
| سوم شخص جمع | زده می شدند | كَانَا يُضْرِبَانِ، كَانَتَا يُضْرِبَانِ، كَانُوا يُضْرِبُونَ، كَانَتَا يُضْرِبَانِ | زده نمی شدند | لَمْ يَكُونَا يُضْرِبَانِ، لَمْ يَكُونَا يُضْرِبُونَ، لَمْ يَكُنْ يُضْرِبَانِ |

توجه: ماضی استمراری در قدیم، تفاوت‌هایی با فارسی امروزی دارد که توجه به آن در ترجمه ضروری است:

| معادل عربی | استعمال امروزی | استعمال قدیم |
|--|----------------|--------------|
| كُنْتُ أَسْعَى | می‌کوشیدم | بکوشیدمی |
| كُنْتُ أَرْتَدِي | می‌پوشیدم | پپوشیدمی |
| كُنْتُ أَرْوِحُ | می‌رفتم | همی‌رفتم |
| كُنْتُ أَتَنَاوَلُ | می‌خوردم | همی‌خوردم |
| كُنْتُ أَقُولُ | می‌گفتم | می‌گفتمی |
| كُنْتُ أَسْمَعُ | می‌شنیدم | می‌شنیدمی |
| كَانَ يَحْتَرِقُ، كَانَتْ تَحْتَرِقُ | می‌سوخت | می‌بسوخت |
| كَانَ يَسْمَعُ، كَانَتْ تَسْمَعُ | می‌شنید | می‌بشنید |
| كَانَا يَبْكِيَانِ، كَانَتَا تَبْكِيَانِ، كَانُوا يَبْكُوْنَ، كُنَّ يَبْكِيْنَ | می‌گریستند | همی‌بگریستند |
| كُنْتُ أَسْوِقُ | می‌راندم | می‌براندمی |

تمرین ۳

ترجمه کنید:

۱. كَانَ الْعَدُوُّ يَزْرَعُ بُدُورَ الْحَقْدِ وَ الْبَغْضَاءِ بَيْنَهُمْ. ۲. كَانَتْ الْأَنْبَاءُ تَتَسَرَّبُ. ۳. به خاطر نفوذ در دلها می‌آمد (مؤنث). ۴. از منزل پدرش می‌آمد (مؤنث). ۵. او را (مؤنث) با زبان‌نشان نیش می‌زدند (گوشه و کنایه می‌زدند) (جمع مؤنث). ۶. وظیفه خویش را انجام می‌دادید (مثنی). ۷. كَانَ الْجَيْشُ يُوجِّهُ ضَرْبَةً شَدِيدَةً إِلَى الْعَدُوِّ. ۸. كَانَ يَتَّبَعُ عَنِ الْحَدِيقَةِ (كَانَ يَتَّبَعُ عَنِ الْحَدِيقَةِ). ۹. كَانَتْ الطَّائِرَةُ تَهْبِطُ. ۱۰. كَانَ الْوَلَدُ يَخْوِضُ فِي الْمَاءِ. ۱۱. حجاب اسلامی فزونی می‌گرفت. ۱۲. قدرتشان (جمع مذکر) را بر آنها اعمال می‌کردند (جمع مذکر). ۱۳. به او (مؤنث) قرض می‌دادی (مذکر). ۱۴. چهره‌های شما (جمع مذکر) سرخ می‌شد. ۱۵. لَمْ تَعُدِ الْمَرْأَةُ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَحْدَقَ إِلَى الشَّمْسِ. ۱۶. از پشت پنجره نگاه می‌کرد (مؤنث). ۱۷. فرش را از زیر پایش (مؤنث) می‌کشیدید

(مثنی). ۱۸. از من کمک می طلبیدند (جمع مؤنث). ۱۹. شهرتش (مذکر) را لکه دار می کردند، خدشه دار می کردند (جمع مذکر). ۲۰. اکنون چیزی را می دانم که از قبل نمی دانستم. ۲۱. لم یُعِدِ النَّاسُ یَنْظُرُونَ إِلَیْهِ. ۲۲. جز دو خط خاکستری چیزی نمی دیدم. ۲۳. هیچ یک از ما نمی خواست سخنی بشنود. ۲۴. منزل شوهرش را ترک می کرد. ۲۵. دیدار این مرد را آرزو می کردم. ۲۶. كُنْتُ أَلْتَقِي بِصَدِيقِي مَرَّةً فِي الشَّهْرِ. ۲۷. كَانَ یَسِيرُ كُلَّ الصَّبَاحِ إِلَى الْحَقْلِ سَائِقًا ثِيرَانَهُ وَ عُجُولَهُ، حَامِلًا مِخْرَاطَهُ عَلَيَّ كَتِفَيْهِ، مُضْغِيًّا إِلَى تَغَارِيدِ الشَّحَارِيرِ وَ حَفِيفِ أَوْرَاقِ الْأَشْجَارِ. ۲۸. آن تصورات عجیب که او را دیوانه می کرد و آسایش و سکونش را می برد، از او (جدا شد) کننده شد. کم کم با مردم انس می گرفت و از تماس با مردم و اجتماع احساس لذت می کرد و در خانه‌ای که خود بنا کرده بود زندگی آرام و ساکتی داشت، به طوری که هیچ غم و اندوهی به او راه نمی یافت.

۴. ماضی نقلی

ماضی نقلی در زبان فارسی، فعلی است که بر وقوع یا عدم وقوع کاری و یا پدید آمدن یا پدید نیامدن حالتی در گذشته دلالت کند که نتیجه آن تا زمان حال ادامه داشته باشد؛ مانند:

۱. راننده پنجاه کیلومتر از راه را پیموده است: قَدْ قَطَعَ السَّائِقُ خَمْسِينَ كِيلُومِتْرًا مِّنَ الطَّرِيقِ.

۲. دریا آرام گرفته است: قَدْ سَجَا الْبَحْرُ.

۳. قاضی تصریح کرده است: قَدْ أَذْلَى الْقَاضِي بَتَصْرِيحٍ.

۴. داور (در فوتبال) وقت تعیین کرده است: قَدْ وَقَّتَ الْحَكْمُ.

معادل معنایی ماضی نقلی در عربی معمولاً به دو صورت زیر ساخته می شود:

۱. «قَدْ» + ماضی فعل مورد نظر. ۲. طَالَمَا، كَثْرَمَا، قَلَّمَا + ماضی فعل مورد نظر.

- مثال: ۱. در این سه قصیده خصوصیات رثا جمع شده است: قَدْ اجْتَمَعَ (اجْتَمَعَتْ) في هذه القصائد الثلاثِ خصائصُ الرثاءِ.
۲. مدتهاست که ناامید شده است: طَالَمَا حَابَ رَجَاؤُهُ.
۳. فراوان به خود آمده‌ام: كَثُرَ مَا عُدْتُ إِلَى نَفْسِي.
۴. کمتر بیهوش بوده است: قَلَّمَا دَخَلَ فِي الْعَيْبُوبَةِ.
- توجه: ۱. گاهی «فعل ماضی + حال مفرد» به معنای ماضی نقلی است؛ مثال: دیدم در بستر افتاده است: رَأَيْتُهُ مُلْقَى عَلَى الْفِرَاشِ.
۲. افزودن «قَدْ» بر مضارع، اغلب به معنای «تقلیل» است؛ مثال: قَدْ يَصْدُقُ الْكَذُوبُ: گاهی دروغگو راست می‌گوید.
- قَدْ يَجُودُ الْبَخِيلُ: گاهی بخیل جود و کرم می‌کند (بخشش می‌کند).
- ماضی نقلی منفی در عربی به چند صورت ساخته می‌شود:

۱. لَمَّا + فعلٍ مضارع. ۲. لَمَّا + فعلٍ مضارع + بَعْدُ. ۳. لَمْ + فعلٍ مضارع + بَعْدُ.

- مثال: هنوز نوشته‌ها را خط زده است (قلم نگرفته است).
۱. لَمَّا يَشْطُبُ الْكِتَابَاتِ. ۲. لَمَّا يَشْطُبُ الْكِتَابَاتِ بَعْدُ. ۳. لَمْ يَشْطُبِ الْكِتَابَاتِ بَعْدُ.

ماضی نقلی معلوم از فعل «زدن»

| صیغه | مثبت | معادل | منفی | معادل |
|--------------|---------|---|---------|---------------------------------------|
| اول شخص مفرد | زده‌ام | قَدْ صَرَبْتُ | زده‌ام | لَمَّا أَصْرَبُ |
| دوم شخص مفرد | زده‌ای | قَدْ صَرَبْتَ، قَدْ صَرَبْتِ | زده‌ای | لَمَّا تَصْرَبُ، لَمَّا تَصْرَبِي |
| سوم شخص مفرد | زده است | قَدْ صَرَبْتُ، صَرَبَ | زده است | لَمَّا يَصْرَبُ، لَمَّا تَصْرَبُ |
| اول شخص جمع | زده‌ایم | قَدْ صَرَبْنَا | زده‌ایم | لَمَّا نَصْرَبُ |
| دوم شخص جمع | زده‌اید | قَدْ صَرَبْتُمْ، قَدْ صَرَبْتُنَّ | زده‌اید | لَمَّا تَصْرَبُوا، لَمَّا تَصْرَبِينَ |
| سوم شخص جمع | زده‌اند | قَدْ صَرَبُوا، قَدْ صَرَبْتُمْ، قَدْ صَرَبْنَ | زده‌اند | لَمَّا يَصْرَبُوا، لَمَّا يَصْرَبِينَ |

ماضی نقلی مجهول از فعل «زدن»

| صیغه | مثبت | معادل | منفی | معادل |
|--------------|-------------|-----------------------------------|--------------|--|
| اول شخص مفرد | زده شده‌ام | قَدْ ضُرِبْتُ | زده نشده‌ام | لَمَّا أُضْرِبْتُ |
| دوم شخص مفرد | زده شده‌ای | قَدْ ضُرِبْتَ، قَدْ ضُرِبْتِ | زده نشده‌ای | لَمَّا تُضْرَبُ، لَمَّا تُضْرَبِي |
| سوم شخص مفرد | زده شده است | قَدْ ضُرِبَ، قَدْ ضُرِبَتْ | زده نشده است | لَمَّا يُضْرَبُ، لَمَّا تُضْرَبُ |
| اول شخص جمع | زده شده‌ایم | قَدْ ضُرِبْنَا | زده نشده‌ایم | لَمَّا نُضْرَبُ |
| دوم شخص جمع | زده شده‌اید | قَدْ ضُرِبْتُمْ، قَدْ ضُرِبْتُنَّ | زده نشده‌اید | لَمَّا تُضْرَبُونَ، لَمَّا تُضْرَبِينَ |
| سوم شخص جمع | زده شده‌اند | قَدْ ضُرِبُوا، قَدْ ضُرِبْنَ | زده نشده‌اند | لَمَّا يُضْرَبُونَ، لَمَّا يُضْرَبِينَ |

تمرین ۴

ترجمه کنید:

۱. قَدْ أُبْدِيَ اِزْتِيَاحَهُ. ۲. او را خشمگین کرده است (مذکر). ۳. نوشته‌ها را خط زده‌اند (قلم گرفته‌اند) (جمع مؤنث). ۴. قَدْ شَطَبَ اِسْمِي. ۵. کودک خفه شده است (مذکر). ۶. او را (مذکر) خفه کرده‌اند (جمع مذکر). ۷. آهن زین، گردن اسب را خونین کرده است. ۸. كُغْلٌ را بوییده‌اید (جمع مؤنث). ۹. آموزش برادرانم را به اتمام رسانده‌ام. ۱۰. قَدْ اَرَاتِنِي. ۱۱. کارمندان پادشاهی خود را گرفته‌اند. ۱۲. قَدْ لَبَّيْ دَعْوَةَ رَبِّي. ۱۳. در کار پافشاری کرده است (مذکر). ۱۴. اسلام به من کمک کرده تا درون خود را پاکسازی کنم. ۱۵. او (مذکر) پایبند به مراعات قوانین بوده است. ۱۶. قَدْ اِنْخَفَضَتْ اَسْعَارُ الدَّهَبِ. ۱۷. قَدْ اُبْرَدَ الرَّسَائِلَ. ۱۸. هر کدام از آنها (جمع مذکر) عادت کرده عیدی خود را بگیرد. ۱۹. قَالَ: قَدْ اَثْقَلَلْتُ اَجْزَانِي الْكَرَى. اُمَّاه! ۲۰. او (مذکر) عادت کرده یک یا دو ماه از تابستان را در شیراز بگذرانند، این کاری است که او از زمان بازنشستگی به بعد انجام می‌دهد.

۵. ماضی نقلی مستمر

ماضی نقلی مستمر فعلی است که از ماضی نقلی و ماضی استمراری گرفته شده باشد؛^۱ مانند:

۱. دستور زبان فارسی ۲، ص ۵۲.

حکما و فیلسوفان قدیم مردمان مملکت را به چهار طبقه تقسیم می کرده‌اند: ^۱کان الحُکماء و الفلاسفة القدامی یُقَسِّمُونَ الشَّعْبَ إِلَى أَرْبَعَةِ أَقْسَامٍ.

ادیبان و هنرمندان... میراث فرهنگی آن زمان را غنی تر می ساخته‌اند و آن را از نسلی به نسل دیگر می رسانده‌اند: ^۲كَانَ الْأَدْبَاءُ وَالْفَنَّاؤُونَ يُعْنُونَ الثَّرَاثَ الشَّقَافِيَّ لِذَلِكَ الزَّمَنِ وَيُوصِلُونَهُ مِنْ جِيلٍ إِلَى جِيلٍ آخَرَ.

معادل معنایی ماضی نقلی مستمر در عربی همانند ماضی استمراری ساخته می شود.

معادل معنایی ماضی نقلی مستمر منفی همانند ماضی استمراری منفی ساخته می شود:

۱. ماكَانَ + مضارع همان فعل. ۲. ماكَانَ + لام جُحُود + مضارع منصوب همان فعل. ۳. كَان + لا + مضارع همان فعل. ۴. لم + يكون + مضارع همان فعل. ۵. لم + يَعُودُ + مضارع همان فعل.

مثال: تکالیف درسی اش را نمی نوشته است: ۱. ما كَانَ يَكْتُبُ وظائفة الدَّرَاسِيَّةِ.

۲. لم يَكُنْ يَكْتُبُ ۳. كَانَ لَا يَكْتُبُ ... ۴. لم يَعُدْ يَكْتُبُ ...

ماضی نقلی مستمر معلوم از فعل «زدن»

| صیغه | مثبت | معادل | منفی | معادل |
|--------------|------------|--|-------------|---|
| اول شخص مفرد | می زده‌ام | كُنْتُ أَضْرِبُ | نمی زده‌ام | لَمْ أَكُنْ أَضْرِبُ |
| دوم شخص مفرد | می زده‌ای | كُنْتَ تَضْرِبُ، كُنْتَ تَضْرِبِينَ | نمی زده‌ای | لَمْ تَكُنْ تَضْرِبُ، لَمْ تَكُنْ تَضْرِبِينَ |
| سوم شخص مفرد | می زده است | كَانَ يَضْرِبُ، كَانَتْ تَضْرِبُ | نمی زده است | لَمْ يَكُنْ يَضْرِبُ، لَمْ تَكُنْ تَضْرِبُ |
| اول شخص جمع | می زده‌ایم | كُنَّا نَضْرِبُ | نمی زده‌ایم | لَمْ نَكُنْ نَضْرِبُ |
| دوم شخص جمع | می زده‌اید | كُنْتُمْ تَضْرِبَانِ، كُنْتُمْ تَضْرِبِينَ | نمی زده‌اید | لَمْ تَكُونُوا تَضْرِبَانِ، لَمْ تَكُونُوا تَضْرِبِينَ |
| سوم شخص جمع | می زده‌اند | كَانُوا يَضْرِبَانِ، كَانُوا يَضْرِبُونَ، كُنَّ يَضْرِبْنَ | نمی زده‌اند | لَمْ يَكُونُوا يَضْرِبَانِ، لَمْ يَكُونُوا يَضْرِبُونَ، لَمْ يَكُنَّ يَضْرِبْنَ |

۱. مینوی، مجتبی، تاریخ و فرهنگ.

۲. آل احمد، جلال، در خدامت و خیانت روشنفکران.

ماضی نقلی مستمر مجهول از فعل «زدن»

| معادل | منفی | معادل | مثبت | صیغه |
|-------|--|---|----------------|--------------|
| | لم أَكْرُبْ أُضْرَبْ | كُنْتُ أُضْرَبُ | زده می شده ام | اول شخص مفرد |
| | لم تَكُنْ تُضْرَبْ، لم تَكُونِي تُضْرَبِينَ | كُنْتَ تُضْرَبُ، كُنْتِ تُضْرَبِينَ | زده می شده ای | دوم شخص مفرد |
| | لم يَكُنْ يُضْرَبْ، لم تَكُنْ تُضْرَبُ | كَانَ يُضْرَبُ، كَانَتْ تُضْرَبُ | زده می شده است | سوم شخص مفرد |
| | لم نَكُنْ نُضْرَبُ، لم تَكُونَا تُضْرَبَانِ، لم تَكُونُوا تُضْرَبُونَ، لم تَكُنَّ تُضْرَبِينَ | كُنَّا نُضْرَبُ، كُنْتُمَا تُضْرَبَانِ، كُنْتُمْ تُضْرَبُونَ، كُنْتِنَّ تُضْرَبِينَ | زده می شده ایم | اول شخص جمع |
| | لم يَكُونَا يُضْرَبَانِ، لم تَكُونَا تُضْرَبَانِ، لم يَكُونُوا يُضْرَبُونَ، لم يَكُنَّ يُضْرَبِينَ | كَانَا يُضْرَبَانِ، كَانَتَا تُضْرَبَانِ، كَانُوا يُضْرَبُونَ، كَانَتْ يُضْرَبُونَ | زده می شده اند | دوم شخص جمع |
| | | يُضْرَبُونَ، كُنَّ يُضْرَبُونَ | | سوم شخص جمع |

تمرین ۵

جملات زیر را بر اساس درس ترجمه کنید:

۱. اشتباه می کرده است (مذکر). ۲. اشکال تراشی می کرده است (مؤنث). ۳. کانَ يُعْطِيهِ مُهْلَةً ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ. ۴. فرزند می گرفته است، به فرزندی قبول می کرده است (مؤنث).
۵. كَانَتْ السَّفِينَةُ تَرْسُو. ۶. سگ له له می زده است. ۷. گاو نعره می کشیده است. ۸. كَانَ يَحُولُ دُونَهُ. ۹. كانتِ المِهْمَةُ تَنْتَهِي. ۱۰. او را (مذکر) متهم می کرده است (مذکر).
۱۱. ثروتمندان، شهروندان را به رأی دادن به نفع خود مجبور می کرده اند. ۱۲. كَانَ الْبُولِيْسُ يُصَادِرُ مُحْتَوِيَاتِ الْمَكْتَبِ. ۱۳. دردهای خود را به بیماری مفاصل نسبت می داده است (مذکر). ۱۴. با او (مذکر) مکاتبه می کرده است (مذکر). ۱۵. آخرین میخها را می کوبیده است (مذکر). ۱۶. كُنْتُ أَتَعَدَّى. ۱۷. محاکمات به بازگرداندن اموال منجر می شده است.

۶. ماضی التزامی

ماضی التزامی در فارسی، فعلی است که بر وقوع یا عدم وقوع کاری و یا پدید آمدن یا پدید نیامدن حالتی در گذشته همراه با شک و تردید و یا آرزو و تمنی دلالت کند؛ مانند: کاش سعید نامه را دریافت کرده باشد: لَيْتَ سَعِيداً يَكُونُ قَدْ اسْتَلَمَ (تَلَقَى) الرَّسَالَةَ. شاید دزدکی داخل شده باشد: رُبَّمَا يَكُونُ قَدْ دَخَلَ مُتَلَصِّصاً. شاید دزدکی به در اتاق نگاه کرده باشد: رُبَّمَا يَكُونُ قَدْ اسْتَرَقَ النَّظَرَ إِلَى بَابِ الْغُرْفَةِ.

باید^۱ پلیس، یکی از سارقان را دستگیر کرده باشد: إِنَّهُ رُبَّمَا يَكُونُ الْبُولِيسُ قَدْ أَلْقَى الْقَبْضَ عَلَى أَحَدِ السَّارِقِينَ. ماضی التزامی معمولاً با کلماتی مانند: «شاید، ای کاش، احتمالاً، اگر» همراه است. معادل معنایی ماضی التزامی در عربی معمولاً به چند صورت ساخته می شود:

۱. لَيْتَ (یا) لَعَلَّ + ضمیر متصل یا اسم ظاهر + یكون + قَدْ + ماضی فعل مورد نظر. ۲. رُبَّمَا + یكون + قَدْ + ماضی فعل مورد نظر. ۳. «يَحْتَمِلُ» + أَنْ + یكون + قد + ماضی فعل مورد نظر.

مثال: ۱. کاش رفته باشد: لَيْتَهُ يَكُونُ قَدْ رَاحَ (ذَهَبَ).
 ۲. شاید رفته باشد: رُبَّمَا يَكُونُ قَدْ رَاحَ (ذَهَبَ).
 ۳. درست نمی دانم شاید رفته باشد: لَسْتُ أَدْرِي بِالضَّبْطِ، يَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونَ قَدْ رَاحَ (ذَهَبَ).

معادل معنایی ماضی التزامی منفی در عربی به صورت زیر ساخته می شود:

۱. لَيْتَ (و یا) لَعَلَّ + ضمیر متصل یا اسم ظاهر + لایكون + قَدْ + ماضی فعل مورد نظر. ۲. رُبَّمَا + لایكون + قَدْ + ماضی فعل مورد نظر. ۳. «يَحْتَمِلُ» + أَنْ + لایكون + قد + ماضی فعل مورد نظر.

۱. به معنی «شاید».

مثال: ۱. کاش نرفته باشد: لَيْتَهُ لَا يَكُونُ قَدْ رَاحَ (ذَهَبَ).

۲. درست نمی‌دانم شاید نرفته باشد: لَسْتُ أَدْرِي بِالضَّبْطِ، يَحْتَمَلُ أَنْ لَا يَكُونُ قَدْ

ذَهَبَ [رُبَّمَا لَا يَكُونُ قَدْ رَاحَ (ذَهَبَ)].

ماضی التزامی معلوم از فعل «زدن»

| صیغه | مثبت | معادل | منفی | معادل |
|--------------|----------------|----------------------------------|----------------|------------------------------|
| اول شخص مفرد | شاید زده باشم | رُبَّمَا أَكُونُ قَدْ | شاید نزده باشم | رُبَّمَا لَا أَكُونُ قَدْ |
| | | ضَرَبْتُ | | ضَرَبْتُ |
| دوم شخص مفرد | شاید زده باشی | رُبَّمَا تَكُونُ قَدْ | شاید نزده | رُبَّمَا لَا تَكُونُ قَدْ |
| | | ضَرَبْتَ، رُبَّمَا | باشی | ضَرَبْتَ، رُبَّمَا لَا |
| | | تَكُونِينَ قَدْ ضَرَبْتَ | | تَكُونِينَ قَدْ ضَرَبْتَ |
| سوم شخص مفرد | شاید زده باشد | رُبَّمَا يَكُونُ قَدْ | شاید نزده باشد | رُبَّمَا لَا يَكُونُ قَدْ |
| | | ضَرَبَ، رُبَّمَا تَكُونُ | | ضَرَبَ، رُبَّمَا لَا |
| | | قَدْ ضَرَبْتُ | | تَكُونُ قَدْ ضَرَبْتُ |
| اول شخص جمع | شاید زده باشیم | رُبَّمَا نَكُونُ قَدْ ضَرَبْنَا | شاید نزده | رُبَّمَا لَا نَكُونُ قَدْ |
| | | باشیم | | ضَرَبْنَا |
| دوم شخص جمع | شاید زده باشید | رُبَّمَا تَكُونُونَ قَدْ | شاید نزده | رُبَّمَا لَا تَكُونُونَ قَدْ |
| | | ضَرَبْتُمْ، رُبَّمَا | باشید | ضَرَبْتُمْ، رُبَّمَا لَا |
| | | تَكُونُونَ قَدْ ضَرَبْتُمْ، | | تَكُونُونَ قَدْ ضَرَبْتُمْ، |
| | | رُبَّمَا تَكُنُّ قَدْ ضَرَبْتُمْ | | رُبَّمَا لَا تَكُنُّ قَدْ |
| | | | | ضَرَبْتُمْ |
| سوم شخص جمع | شاید زده باشند | رُبَّمَا يَكُونُونَ قَدْ | شاید نزده | رُبَّمَا لَا يَكُونُونَ قَدْ |
| | | ضَرَبُوا، رُبَّمَا تَكُونُونَ | باشند | ضَرَبُوا، رُبَّمَا لَا |
| | | قَدْ ضَرَبْتُمْ، رُبَّمَا | | تَكُونُونَ قَدْ ضَرَبْتُمْ، |
| | | يَكُونُونَ قَدْ ضَرَبُوا، | | رُبَّمَا لَا يَكُونُونَ قَدْ |
| | | رُبَّمَا يَكُنُّ قَدْ ضَرَبْتُمْ | | ضَرَبُوا، رُبَّمَا لَا |
| | | | | يَكُنُّ قَدْ ضَرَبْتُمْ |

ماضی التزامی مجهول از فعل «زدن»

| معادل | منفی | معادل | مثبت | صیغه |
|--|---------------------|---|--------------------|--------------|
| رُبَمَا لَا أَكُونُ قَدْ ضُرِبْتُ | شاید زده نشده باشم | رُبَمَا أَكُونُ قَدْ ضُرِبْتُ | شاید زده شده باشم | اول شخص مفرد |
| رُبَمَا لَا تَكُونُ قَدْ ضُرِبْتَ، رُبَمَا لَا تَكُونِينَ قَدْ ضُرِبْتِ | شاید زده نشده باشی | رُبَمَا تَكُونُ قَدْ ضُرِبْتَ، رُبَمَا تَكُونِينَ قَدْ ضُرِبْتِ | شاید زده شده باشی | دوم شخص مفرد |
| رُبَمَا لَا يَكُونُ قَدْ ضُرِبَ، رُبَمَا لَا تَكُونُ قَدْ ضُرِبْتَ | شاید زده نشده باشد | رُبَمَا يَكُونُ قَدْ ضُرِبَ، رُبَمَا تَكُونُ قَدْ ضُرِبْتَ | شاید زده شده باشد | سوم شخص مفرد |
| رُبَمَا لَا نَكُونُ قَدْ ضُرِبْنَا | شاید زده نشده باشیم | رُبَمَا نَكُونُ قَدْ ضُرِبْنَا | شاید زده شده باشیم | اول شخص جمع |
| رُبَمَا لَا تَكُونَانِ قَدْ ضُرِبْتُمَا، رُبَمَا لَا تَكُونُونَ قَدْ ضُرِبْتُمْ، رُبَمَا لَا تَكُنَّ قَدْ ضُرِبْتُنَّ | شاید زده نشده باشید | رُبَمَا تَكُونَانِ قَدْ ضُرِبْتُمَا، تَكُونُونَ قَدْ ضُرِبْتُمْ، رُبَمَا تَكُنَّ قَدْ ضُرِبْتُنَّ | شاید زده شده باشید | دوم شخص جمع |
| رُبَمَا لَا يَكُونَانِ قَدْ ضُرِبَا، رُبَمَا لَا تَكُونَانِ قَدْ ضُرِبْتُمَا، رُبَمَا لَا يَكُونُونَ قَدْ ضُرِبُوا، قَدْ ضُرِبِينَ | شاید زده نشده باشند | رُبَمَا يَكُونَانِ قَدْ ضُرِبَا، ضُرِبَا، رُبَمَا تَكُونَانِ قَدْ ضُرِبْتُمَا، رُبَمَا يَكُونُونَ قَدْ ضُرِبُوا، رُبَمَا يَكُنَّ قَدْ ضُرِبِينَ | شاید زده شده باشند | سوم شخص جمع |

تمرین ۶

ترجمه کنید:

۱. شاید دارو نتیجه داده باشد. ۲. شاید گوشت را نیم پز کرده باشد (مؤنث). ۳. رُبَمَا يَكُونُ قَدْ آْنَ لَكَ أَنْ تَفْعَلَ كَذَا. ۴. رُبَمَا يَكُونُ قَدْ ذَكَرَهُ. ۵. رُبَمَا يَكُونُ قَدْ خَذَلَهُ. ۶. شاید به صورت او (مذکر) زل زده باشد (مذکر). ۷. رُبَمَا يَكُونُ الْمَرَضُ قَدْ أَفْعَدَهُ. ۸. ممکن

است سیل به او (مذکر) زیانهایی وارد کرده باشد. ۹. شاید اتومبیل، او را (مذکر) زیر گرفته باشد. ۱۰. رُبَمَا تَكُونُ أَوْرَاقُ الْأَشْجَارِ قَدْ إِخْضَرَّتْ. ۱۱. شاید برایمان سخن گفته باشد (مذکر). ۱۲. شاید سرماخورده باشم. ۱۳. شاید سرما کشیده باشد (مؤنث). ۱۴. شاید آنها را سنگباران کرده باشند (جمع مذکر). ۱۵. رُبَمَا أَكُونُ قَدْ تَعَشَّيْتُ. ۱۶. شاید بخت با او یار بوده باشد (مذکر). ۱۷. رُبَمَا يَكُونُ قَدْ مَسَّطَ شَعْرَهُ. ۱۸. رُبَمَا يَكُونُ الْجَيْشُ قَدْ هَرَمَ الْعَدُوَّ. ۱۹. شاید او را شکنجه داده باشد (مذکر). ۲۰. شاید از خیابان عبور کرده باشد (مؤنث). ۲۱. شاید عقب‌گرد کرده باشد (به عقب برگشته باشد) (مذکر). ۲۲. شاید او را غافلگیر کرده باشد (مذکر).

۷. ماضی ابعَد

ماضی ابعَد در زبان فارسی کاربرد چندانی ندارد. به همین سبب دستورنویسان گذشته اشاره‌ای به آن نکرده‌اند؛ اما از آنجا که گاهی در کتابهای دستوری جدید از آن یاد می‌شود، به اختصار معرفی می‌گردد.

این فعل برای بیان وقوع عملی که در گذشته دورتر اتفاق افتاده به کار می‌رود؛^۱ مانند: غذا را خورده بوده‌ام: كُنْتُ قَدْ تَنَاوَلْتُ الطَّعَامَ.

معادل معنایی ماضی ابعَد در عربی همانند ماضی بعید ساخته می‌شود.

معادل معنایی ماضی ابعَد منفی در عربی همانند ماضی بعید منفی ساخته می‌شود.

۸. ماضی ملموس

ماضی ملموس در زبان فارسی، فعلی است که بر وقوع یا عدم وقوع کاری و یا پدید آمدن یا پدید نیامدن حالتی که در شرف اتفاق افتادن در زمان گذشته باشد، دلالت کند؛^۲ مانند:

۲. همان، ص ۵۸.

۱. دستور زبان فارسی ۲، ص ۵۴.

داشتم ناهار می‌خوردم که علی وارد شد: كُنْتُ فِي حَالَةٍ تَنَاوَلِ الْغَدَاءِ عِنْدَمَا دَخَلَ عَلَيَّ.

داشتم بیرون می‌آمدیم که ناگه صدای جار و جنجال بلند شد: كُنَّا عَلَيَّ وَشَكَّ الْخُرُوجِ إِذْ عَلَا صَوْتُ ضَجِيحٍ وَصُرَاخٍ.

دستورنویسان پیشین به این نوع از ماضی اشاره‌ای نکرده‌اند؛ زیرا می‌توان ماضی ملموس را معادل ماضی ساده و یا ماضی استمراری به حساب آورد. بر این اساس (داشتم غذا می‌خوردم) می‌تواند معادل یکی از دو جمله زیر باشد:

۱. در حال غذا خوردن بودم: كُنْتُ فِي حَالَةٍ تَنَاوَلِ الطَّعَامِ. ۲. غذا می‌خوردم: كُنْتُ أَتَنَاوَلُ الطَّعَامَ.

معادل معنایی ماضی ملموس در عربی به چند صورت ساخته می‌شود:

۱. کَانَ + فِي حَالَةٍ (یا) عَلَيَّ وَشَكَّ + مصدرِ فعل مورد نظر. ۲. کَادَ + مضارع فعل مورد نظر. ۳. فعل ماضی + جمله حالیه. ۴. بَيْنَمَا + کَانَ + مضارع فعل مورد نظر + إِذْ + فعل ماضی.

مثال: ۱. خبرها داشت نفوذ می‌کرد: كَانَتْ الْأَنْبَاءُ فِي حَالَةِ التَّسَرُّبِ.

۲. هواپیما داشت فرود می‌آمد (نزدیک به فرود آمدن بود): كَادَتْ الطَّائِرَةُ تَهْبِطُ.

۳. داشت از آزادی دفاع می‌کرد که او را متهم کردند: إِتَّهَمُوهُ وَهُوَ يُدَافِعُ عَنِ الْحُرِّيَّةِ.

۴. داشتم سوار اتومبیل می‌شدم که دوستم مرا صدا زد: بَيْنَمَا كُنْتُ أَرْكَبُ السَّيَّارَةَ إِذْ نَادَانِي صَدِيقِي.

ماضی ملموس منفی در عربی کاربرد چندانی ندارد، به عبارت دیگر برای منفی کردن ماضی ملموس می‌توان آن را پس از تبدیل به ماضی ساده، منفی نمود؛ مثال:

داشتم غذا می‌خوردم ❌ در حال غذا خوردن نبودم.

ماضی ملموس معلوم از فعل «زدن»

| صیغه | مثبت | معادل |
|--------------|----------------|--|
| اول شخص مفرد | داشتم می زد | كُنْتُ فِي حَالَةِ الضَّرْبِ |
| دوم شخص مفرد | داشتی می زدی | كُنْتِ (كُنْتِ) فِي حَالَةِ الضَّرْبِ |
| سوم شخص مفرد | داشت می زد | كَانَ (كَانَتْ) فِي حَالَةِ الضَّرْبِ |
| اول شخص جمع | داشتیم می زدیم | كُنَّا فِي حَالَةِ الضَّرْبِ |
| دوم شخص جمع | داشتید می زدید | كُنْتُمْ (كُنْتُنَّ) فِي حَالَةِ الضَّرْبِ |
| سوم شخص جمع | داشتند می زدند | كَانُوا (كَانَتْ) فِي حَالَةِ الضَّرْبِ |

تمرین ۷

ترجمه کنید:

۱. داشتیم آخرین میخها را می کوبیدیم که مانع ما شد (مذکر). ۲. دشمن داشت بذرهای کینه و نفرت را در میان آنها (جمع مذکر) می کاشت. ۳. بَيْتَمَا كُنْتُ أُطْلِي خَارِجَ الْبَيْتِ وَ دَاخِلَهُ بِالْأَلْوَانِ الْمُنَاسِبَةِ، إِذْ دَخَلَ صَدِيقِي. ۴. داشتند سنگها را نوک تیز می کردند (جمع مذکر). ۵. كان في حالة (عَلَى وَشَكِّ) الابتعاد. ۶. پلیس داشت محتویات دفتر را مصادره می کرد. ۷. آنها (جمع مذکر) داشتند شهروندان را به رأی دادن به نفع خود مجبور می کردند. ۸. داشت تلویزیون را روشن می کرد (مؤنث). ۹. داشت سیگار را روشن می کرد (مذکر). ۱۰. مادر داشت کودکش را می خواباند. ۱۱. آشپز داشت غذا را شُور می کرد (مذکر). ۱۲. داشت از فقر رنج می بُرد (مذکر). ۱۳. داشت رشوه خواری می کرد، داشت رشوه می گرفت (مذکر). ۱۴. داشت دوچرخه را روغنکاری می کرد (مذکر). ۱۵. آب داشت شرشر می کرد.

تمرین عمومی

نوع ماضی را پس از ترجمه مشخص کنید:

۱. رفته ای (مذکر، مؤنث). ۲. می رفت (مذکر، مؤنث). ۳. می رفته ایم. ۴. رفته بود (مذکر، مؤنث). ۵. رفتم. ۶. شاید رفته باشد (مذکر، مؤنث). ۷. داشت می رفت (مؤنث). ۸. می خوانده است (مذکر، مؤنث). ۹. خوانده بودند (مذکر، مؤنث). ۱۰. خوانده آید

- (مذکر، مؤنث). ۱۱. می خواندیم. ۱۲. خواند (مذکر، مؤنث). ۱۳. خوانده‌اند (مذکر، مؤنث). ۱۴. داشت می خواند (مذکر، مؤنث). ۱۵. نوشته‌ام. ۱۶. نوشتید (مذکر، مؤنث). ۱۷. نوشته‌اید (مذکر، مؤنث). ۱۸. نوشته شده بود (مذکر). ۱۹. می نوشتید (مذکر). ۲۰. نوشته بودند (مذکر، مؤنث). ۲۱. نوشته‌اند (مذکر). ۲۲. نوشته شده است (مذکر). ۲۳. شاید نوشته باشید (مذکر، مؤنث). ۲۴. داشتند می نوشتند (مذکر، مؤنث).

ب) فعل مضارع

فعل مضارع در فارسی چهار نوع است:

۱. مضارع ساده یا بسیط

مضارع ساده در فارسی، فعلی است که بر وقوع یا عدم وقوع کاری و یا پدید آمدن یا پدید نیامدن حالتی، در زمان حال یا آینده دلالت کند و فاقد پیشوند «می» یا «ب» باشد؛ مانند: اگر گویند از دلدار بگذر ...

مضارع ساده فارسی با مضارع عربی - به شرط خالی بودن از ناصب یا جازم - مطابقت می‌کند. بدیهی است این نوع از مضارع مختص شعر و نثر کهن است و در نثر امروزی استعمال نمی‌شود؛ مثال:

گویند مرا چو زاد مادر... :: يَقُولُونَ (يُقَالُ): حَيْثَمَا وَلَدْتَنِي أُمِّي ...

مضارع بسیط از فعل «زدن»

| معادل | فارسی | صیغه |
|--------------------------------------|---------|--------------|
| أَصْرَبُ | می‌زنم | اول شخص مفرد |
| تَضْرِبُ، تَضْرِبِينَ | می‌زنی | دوم شخص مفرد |
| يَضْرِبُ، تَضْرِبُ | می‌زند | سوم شخص مفرد |
| نَضْرِبُ | می‌زنیم | اول شخص جمع |
| تَضْرِبَانِ، تَضْرِبُونَ، تَضْرِبْنَ | می‌زنید | دوم شخص جمع |
| يَضْرِبَانِ، يَضْرِبُونَ، يَضْرِبْنَ | می‌زنند | سوم شخص جمع |

۲. مضارع اخباری

مضارع اخباری در زبان فارسی، فعلی است که بر وقوع یا عدم وقوع کاری و یا پدید آمدن یا پدید نیامدن حالتی در زمان حال یا آینده دلالت کند؛ مانند:

روزها از پس شبها می آیند: تَأْتِي الْأَيَّامُ إِثْرَ اللَّيَالِي.

سه ماه دیگر به دانشگاه می آییم: نَرْجِعُ إِلَى الْجَامِعَةِ بَعْدَ مُضَيِّ ثَلَاثَةِ أَشْهُرٍ.

معادل مضارع اخباری در عربی. معادل معنایی مضارع اخباری فارسی در عربی به

دو صورت ساخته می شود:

۱. فعل مضارع به شرط خالی بودن از ناصب و جازم. ۲. استفاده از اسم فاعل به عنوان خبر، در جمله اسمیه.

مثال: روغن نشت می کند: ۱. يَتَسَرَّبُ الزَّيْتُ (فعل). ۲. الزَّيْتُ مُتَسَرَّبٌ (اسم)

فاعل).

ترجمه اسم فاعل به معنای فعل^۱

گاهی اسم فاعل در جملات عربی به معنای فعل مضارع نیز ترجمه می شود؛ مانند: ۱. أَنَا رَائِحٌ: من می روم. ۲. أَنْتَ ضَاحِكٌ: تو می خندی. ۳. هُوَ بَاكِ: او می گرید. ۴. إِنَّكَ قَدْ أَتَيْتَ لِتَدُلَّنِي عَلَى الطَّرِيقِ الْمُؤَدِّيَةِ إِلَى السَّاحِلِ: تو آمده ای تا راهی را که به ساحل ختم می شود به من نشان دهی.

معادل معنایی مضارع اخباری منفی در عربی به چند روش ساخته می شود:

۱. لای نافی + فعل مضارع. ۲. لیس + فعل مضارع. ۳. مای نافی + فعل مضارع.

مثال: ۱. نمی دانم: لَا أَدْرِي (مَا أَدْرِي) (لَسْتُ أَدْرِي). ۲. پنهان کاری نمی کند:

۱. ر.ک.: مبحث منادا، ترجمه منادای اسم فاعل.

لا يَتَكْتَمُ. ۳. ترمز نمی‌گیرد: لا يَقْرَمُلُ. ۴. دانش آموز عربی را به خوبی بلد نیست: التَّلْمِيذُ لا يُجِيدُ (لا يُتْقِنُ) (لا يَحْدِقُ) العَرَبِيَّةَ.

مضارع اخباری معلوم از فعل «زدن»

| صیغه | مثبت | معادل | منفی | معادل |
|--------------|---------|---|----------|---|
| اول شخص مفرد | می‌زند | أَضْرَبُ | نمی‌زند | لا أَضْرَبُ |
| دوم شخص مفرد | می‌زنی | تَضْرِبُ، تَضْرِبِينَ | نمی‌زنی | لا تَضْرِبُ، لا تَضْرِبِينَ |
| سوم شخص مفرد | می‌زند | يَضْرِبُ، يَضْرِبُ | نمی‌زند | لا يَضْرِبُ، لا يَضْرِبُ |
| اول شخص جمع | می‌زنیم | نَضْرِبُ | نمی‌زنیم | لا نَضْرِبُ |
| دوم شخص جمع | می‌زنید | تَضْرِبَانِ، تَضْرِبُونَ، تَضْرِبْنَ | نمی‌زنید | لا تَضْرِبَانِ، لا تَضْرِبُونَ، لا تَضْرِبْنَ |
| سوم شخص جمع | می‌زنند | يَضْرِبَانِ، يَضْرِبَانِ، يَضْرِبُونَ، يَضْرِبْنَ | نمی‌زنند | لا يَضْرِبَانِ، لا يَضْرِبَانِ، لا يَضْرِبُونَ، لا يَضْرِبْنَ |

مضارع اخباری مجهول از فعل «زدن»

| صیغه | مثبت | معادل | منفی | معادل |
|--------------|-------------|---|--------------|---|
| اول شخص مفرد | زده می‌شوم | أُضْرَبُ | زده نمی‌شوم | لا أُضْرَبُ |
| دوم شخص مفرد | زده می‌شوی | تُضْرَبُ، تُضْرِبِينَ | زده نمی‌شوی | لا تُضْرَبُ، لا تُضْرِبِينَ |
| سوم شخص مفرد | زده می‌شود | يُضْرَبُ، يُضْرَبُ | زده نمی‌شود | لا يُضْرَبُ، لا يُضْرَبُ |
| اول شخص جمع | زده می‌شویم | نُضْرَبُ | زده نمی‌شویم | لا نُضْرَبُ |
| دوم شخص جمع | زده می‌شوید | تُضْرِبَانِ، تُضْرِبُونَ، تُضْرِبْنَ | زده نمی‌شوید | لا تُضْرِبَانِ، لا تُضْرِبُونَ، لا تُضْرِبْنَ |
| سوم شخص جمع | زده می‌شوند | يُضْرِبَانِ، يُضْرِبَانِ، يُضْرِبُونَ، يُضْرِبْنَ | زده نمی‌شوند | لا يُضْرِبَانِ، لا يُضْرِبَانِ، لا يُضْرِبُونَ، لا يُضْرِبْنَ |

تمرین ۸

ترجمه کنید:

۱. ارتش پناهگاه‌های (دژهای) دشمن را می‌کوبد (ویران می‌کند). ۲. کینه او را (مذکر) برمی‌انگیزد (مذکر). ۳. أحوارُ الناسِ. ۴. أجِدُ ضالَّتِي. ۵. مؤسسه به درخواست کارکنان

خود جواب مثبت می دهد. ۶. ایران برای ایجاد صلح تلاش می کند. ۷. تُفَرِّزُ الْعُدَّةَ مَادَّةً سَامَّةً. ۸. يُتَوَقَّعُ حُدُوثُ بَعْضِ التَّغْيِيرَاتِ. ۹. تَنْجَذِبُ الْبَرَادَةُ نَحْوَ الْمَعْنَطِيسِ. ۱۰. توجه شما را (جمع مذکر) جلب می کنیم. ۱۱. این کار صبر ایوب را می طلبد. ۱۲. يَتَطَلَّبُ إِسْقَاطَهُ تَمَنَّاً بَاهِضاً. ۱۳. هذیان می گوید (مذکر). ۱۴. مأموریت پایان می یابد. ۱۵. ناقوس خطر را به صدا در می آورند (مثنای مؤنث). ۱۶. يُعْطِي الْقَانُونَ الْحَقَّ لِأَفْرَادِ الشُّرْطَةِ. ۱۷. هوایما با سرعتی مافوق صوت حرکت می کند. ۱۸. با رنگ خاکستری متمایل به سبزش نمایان می شود (مذکر). ۱۹. طبیعت، زیباترین و نفیس ترین ذخایرش را به ما هدیه می دهد. ۲۰. شیر را به پنیر تبدیل می کند (پنیر درست می کند) (مؤنث). ۲۱. این چنین روزها پس از شبها می گذرد. ۲۲. پاپ اسقفهای فرانسوی را به گفتگو با مسلمانان تشویق می کند.

۳. مضارع التزامی

مضارع التزامی در فارسی، فعلی است که بر وقوع یا عدم وقوع کاری و یا پدید آمدن یا پدید نیامدن حالتی در زمان حال یا آینده همراه با شک و تردید، آرزو و تمنی، لزوم یا اراده دلالت کند که معمولاً در ابتدای فعل پیشوند «بِ» نیز ذکر می شود؛ مانند:

شاید محمد به منزل ما بیاید (شک و تردید): رُبَّمَا يَأْتِي مُحَمَّدٌ بَيْتَنَا.

کاش استاد، سخنرانی خود را آغاز کند (تمنی): لَيْتَ الْأُسْتَاذَ يَسْتَهْلُ مُحَاضَرَتَهُ.

لازم است که بنویسد (لزوم): عَلَيْهِ (مِنَ الْوَاجِبِ عَلَيْهِ)، (لَا بَدَّ)، (يَجِبُ)، أَنْ يَكْتُبَ.

می خواهم (که) فرمان اتومبیل را بیچانم: أُرِيدُ أَنْ أُدِيرَ مَقْوَدَ السَّيَّارَةِ.

نمی توانم (که) شام بخورم: لَا أَسْتَطِيعُ (لَا أَقْدِرُ) أَنْ أَتَعَشَّى.

معادل معنایی مضارع التزامی در عربی به چند صورت ساخته می شود:

۱. رُبَّمَا + فعل مضارع. ۲. أَنْ + فعل مضارع. ۳. لَيْتَ + اسم ظاهر یا ضمیر + فعل مضارع. ۴. عَلَى + اسم ظاهر یا ضمیر متصل + أَنْ + فعل مضارع. ۵. مِنَ الْوَاجِبِ + أَنْ + فعل مضارع. ۶. لَا بَدَّ + أَنْ + فعل مضارع. ۷. لَا مَ امْر + مضارع.

مثال: باید ناهار بخورم: عَلَيَّ (مِنَ الْوَاجِبِ)، (لَا بُدَّ لِي)، (يَجِبُ) أَنْ أَتَغَدَّى (لَأَتَعَدَّ).

معادل معنایی مضارع التزامی منفی در عربی به چند صورت ساخته می شود:

۱. رُبَّمَا + لای نافیهِ + فعل مضارع. ۲. أَنْ + لا + فعل مضارع. ۳. عَلَيَّ + اسم ظاهر یا ضمیر متصل + أَنْ + لا + فعل مضارع. ۴. مِنَ الْوَاجِبِ + أَنْ + لا + فعل مضارع. ۵. لَا بُدَّ + أَنْ + لا + فعل مضارع.

مثال: شاید علی به منزل ما نیاید (شک و تردید): رُبَّمَا لَا يَأْتِي عَلِيٌّ بَيْتَنَا.
لازم است که ننویسد (لزوم): عَلَيَّهِ (مِنَ الْوَاجِبِ عَلَيْهِ)، (لَا بُدَّ لَهُ)، (يَجِبُ) أَنْ لَا يَكْتُبَ.

باید غذا نخورم: عَلَيَّ (مِنَ الْوَاجِبِ عَلَيَّ)، (لَا بُدَّ لِي)، (يَجِبُ عَلَيَّ) أَنْ لَا أَتَنَاوَلَ الطَّعَامَ.
می خواهم که ناهار نخورم: أُرِيدُ أَنْ لَا أَتَعَدَّى.

مضارع التزامی معلوم از فعل «زدن»

| صیغه | مثبت | معادل | منفی | معادل |
|--------------|------------|--|------------|--|
| اول شخص مفرد | باید بزنم | لَا بُدَّ أَنْ أَضْرِبَ | باید نزنم | لَا بُدَّ أَنْ لَا أَضْرِبَ |
| دوم شخص مفرد | باید بزنی | لَا بُدَّ أَنْ تَضْرِبَ، لَا بُدَّ أَنْ تَضْرِبِي | باید نزنی | لَا بُدَّ أَنْ لَا تَضْرِبَ، لَا بُدَّ أَنْ لَا تَضْرِبِي |
| سوم شخص مفرد | باید بزند | لَا بُدَّ أَنْ يَضْرِبَ، لَا بُدَّ أَنْ يَضْرِبَ | باید نزند | لَا بُدَّ أَنْ لَا يَضْرِبَ، لَا بُدَّ أَنْ لَا يَضْرِبَ |
| اول شخص جمع | باید بزنیم | لَا بُدَّ أَنْ نَضْرِبَ | باید نزنیم | لَا بُدَّ أَنْ لَا نَضْرِبَ |
| دوم شخص جمع | باید بزنید | لَا بُدَّ أَنْ تَضْرِبُوا، لَا بُدَّ أَنْ تَضْرِبْنَ | باید نزنید | لَا بُدَّ أَنْ لَا تَضْرِبُوا، لَا بُدَّ أَنْ لَا تَضْرِبْنَ |
| سوم شخص جمع | باید بزنند | لَا بُدَّ أَنْ يَضْرِبُوا، لَا بُدَّ أَنْ يَضْرِبْنَ | باید نزنند | لَا بُدَّ أَنْ لَا يَضْرِبُوا، لَا بُدَّ أَنْ لَا يَضْرِبْنَ |

مضارع التزامی مجهول از فعل «زدن»

| صیغه | مثبت | معادل | منفی | معادل |
|--------------|----------------|--------------------------------|----------------|---|
| اول شخص مفرد | شاید زده بشوم | رُبَّمَا أُضْرَبُ | شاید زده نشوم | رُبَّمَا لَا أُضْرَبُ |
| دوم شخص مفرد | شاید زده بشوی | رُبَّمَا تُضْرَبُ، رُبَّمَا | شاید زده نشوی | رُبَّمَا لَا تُضْرَبُ، رُبَّمَا تُضْرَبِينَ |
| سوم شخص مفرد | شاید زده بشود | رُبَّمَا يُضْرَبُ، رُبَّمَا | شاید زده نشود | رُبَّمَا لَا يُضْرَبُ، رُبَّمَا تُضْرَبُ |
| اول شخص جمع | شاید زده بشویم | رُبَّمَا نُضْرَبُ | شاید زده نشویم | رُبَّمَا لَا نُضْرَبُ |
| دوم شخص جمع | شاید زده بشوید | رُبَّمَا تُضْرَبَانِ، رُبَّمَا | شاید زده نشوید | رُبَّمَا لَا تُضْرَبَانِ، رُبَّمَا تُضْرَبُونَ، رُبَّمَا تُضْرَبْنَ |
| سوم شخص جمع | شاید زده بشوند | رُبَّمَا يُضْرَبَانِ، رُبَّمَا | شاید زده نشوند | رُبَّمَا لَا يُضْرَبَانِ، رُبَّمَا تُضْرَبُونَ، رُبَّمَا لَا يُضْرَبْنَ |

تمرین ۹

ترجمه کنید:

۱. نجار، باید چوب را اره کند. ۲. لا بَدَّ أَنْ تَنْعَدِمَ الْجَاذِبِيَّةُ. ۳. شاید گاو نعره بکشد.
۴. شاید سعید منتسب به یک خانواده اصیل باشد. ۵. شاید کشتی لنگر بیندازد. ۶. رُبَّمَا يَحُولُ دُونَهُ. ۷. لا بَدَّ لِي أَنْ أَتَغَدَّى، عَلَيَّ أَنْ أَتَغَدَّى. ۸. يَجِبُ أَنْ يَكْتَمَلَ الْمَشْرُوعُ. ۹. شاید او را متهم کنند (جمع مذکر). ۱۰. باید آه بکشد (مذکر). ۱۱. شاید اتومبیلش را از دست بدهد (مؤنث). ۱۲. باید استفراغ بکند (مذکر). ۱۳. رُبَّمَا يُخْطِئُ، رُبَّمَا يَغْلَطُ. ۱۴. شاید اشکال تراشی کند (مؤنث). ۱۵. باید به او (مذکر) سه ماه مهلت دهد (مذکر). ۱۶. شاید ابراز نگرانی کنند (مثنای مؤنث). ۱۷. رُبَّمَا تُسْفِرُ الْمُحَاكَمَاتُ عَنِ اسْتِرْجَاعِ الْأَمْوَالِ. ۱۸. شاید با او (مذکر) مکاتبه کند (مذکر). ۱۹. رُبَّمَا يَلْهَثُ الْكَلْبُ. ۲۰. رُبَّمَا يُؤَايِسُ. ۲۱. شاید ناامید بشود (مذکر). ۲۲. باید از حق خود صرف نظر کند (چشم پوشی کند) (مذکر).

۴. مضارع ملموس

مضارع ملموس در زبان فارسی، فعلی است که بر وقوع یا عدم وقوع کاری و یا پدید آمدن یا پدید نیامدن حالتی در زمان حال دلالت کند؛ مانند:

دارم می‌روم: أَنَا فِي حَالَةِ الذَّهَابِ؛ أَكَادُ أَذْهَبُ؛ أَنَا ذَاهِبٌ.

او دارد کار می‌کند: هُوَ فِي حَالَةِ الْعَمَلِ؛ يَكُونُ فِي حَالَةِ الْعَمَلِ؛ يَكَادُ يَعْمَلُ.

او دارد پیاده می‌شود: هُوَ فِي حَالَةِ التَّرَجُّلِ؛ يَكُونُ فِي حَالَةِ التَّرَجُّلِ؛ يَكَادُ يَتَرَجَّلُ.

معادل معنایی مضارع ملموس در عربی به چند صورت ساخته می‌شود:

۱. مبتدا + فی حالة (یا) عَلَى وَشَكِّ + مصدر فعل مورد نظر. ۲. یكادُ + مضارع فعل مورد نظر.

۳. یكُونُ + فی حالة (یا) عَلَى وَشَكِّ + مصدر فعل مورد نظر.

مثال: خبرها دارد نفوذ می‌کند: ۱. تَكُونُ الْأَنْبَاءُ فِي حَالَةِ التَّسَرُّبِ (الْأَنْبَاءُ فِي حَالَةِ

التَّسَرُّبِ)، (تَكَادُ الْأَنْبَاءُ تَتَسَرَّبُ). ۲. هواپیما دارد فرود می‌آید (نزدیک به فرود آمدن

است): تَكَادُ الطَّائِرَةُ تَهْبِطُ (و یا) الطَّائِرَةُ فِي حَالَةِ الْهُبُوطِ.

توجه: فعل مضارع بعد از «كَادَ يَكَادُ» غالباً بدون «أَنَّ» ذکر می‌شود.

مضارع ملموس منفی در عربی و حتی فارسی کاربرد چندانی ندارد، اما می‌توان آن

را پس از تبدیل به مضارع، منفی کرد؛ مانند: در حال غذا خوردن نیستم (غذا نمی‌خورم)

لا أَتَنَاوَلُ الطَّعَامَ.

مضارع ملموس معلوم از فعل «زَدَنَ»

| معادل | مثبت | صیغه |
|--|---------------|--------------|
| أَكَادُ أَضْرِبُ | دارم می‌زنم | اول شخص مفرد |
| تَكَادُ تَضْرِبُ، تَكَادِينَ تَضْرِبِينَ | داری می‌زنی | دوم شخص مفرد |
| يَكَادُ يَضْرِبُ، تَكَادُ تَضْرِبُ | دارد می‌زند | سوم شخص مفرد |
| نَكَادُ نَضْرِبُ | داریم می‌زنیم | اول شخص جمع |
| تَكَادَانِ تَضْرِبَانِ، تَكَادُونَ تَضْرِبُونَ، تَكَادْنَ تَضْرِبْنَ | دارید می‌زنید | دوم شخص جمع |
| يَكَادَانِ يَضْرِبَانِ، تَكَادَانِ تَضْرِبَانِ، يَكَادُونَ يَضْرِبُونَ، يَكَادْنَ يَضْرِبْنَ | دارند می‌زنند | سوم شخص جمع |

مضارع ملموس مجهول از فعل «زدن»

| معادل | مثبت | صیغه |
|---|-------------------|--------------|
| أَكَادُ أُضْرِبُ | دارم زده می شوم | اول شخص مفرد |
| تَكَادُ تُضْرِبُ، تَكَادِينَ تُضْرِبِينَ | داری زده می شوی | دوم شخص مفرد |
| يَكَادُ يُضْرِبُ، تَكَادُ تُضْرِبُ | دارد زده می شود | سوم شخص مفرد |
| نَكَادُ نُضْرِبُ | داریم زده می شویم | اول شخص جمع |
| تَكَادَانِ تُضْرِبَانِ، تَكَادُونَ تُضْرِبُونَ، تَكَدَنَّ تُضْرِبَنَّ | دارید زده می شوید | دوم شخص جمع |
| يَكَادَانِ يُضْرِبَانِ، تَكَادَانِ تُضْرِبَانِ، يَكَادُونَ يُضْرِبُونَ، يَكَدَنَّ يُضْرِبَنَّ | دارند زده می شوند | سوم شخص جمع |

تمرین ۱۰

ترجمه کنید:

۱. جعفر دارد از کوه بالا می رود (مذکر). ۲. تَكَادُ الأَجُورُ تَرْتَفِعُ. الأَجُورُ فِي حَالَةِ الإِرْتِفَاعِ. ۳. شما (مثنی) دارید توجه می کنید. ۴. الطُّلَابُ فِي حَالَةِ فَتْحِ الحِسَابِ فِي المَصْرَفِ. يَكَادُ الطُّلَابُ يَفْتَحُونَ الحِسَابَ فِي المَصْرَفِ. ۵. نحن فِي حَالَةِ جَذْبِ العَوَاطِفِ. ۶. آنها دارند مسئله را توجیه می کنند (مذکر). ۷. او دارد اموال را جذب می کند (مؤنث). ۸. آنها دارند سرمایه ها را جذب می کنند (مذکر). ۹. او دارد جدا می شود. ۱۰. او (مذکر) دارد حُكْم را ابلاغ می کند. ۱۱. روابط دارد از سر گرفته می شود. ۱۲. آنها دارند جاسوسی می کنند (مذکر). ۱۳. أَنْتَ فِي حَالَةِ تَسْجِيلِ الأَسْمَاءِ؛ تَكَادُ تُسَجِّلُ الأَسْمَاءَ. ۱۴. سلمانی، دارد موی اصلاح شده مشتریان را جمع آوری می کند (مذکر). ۱۵. آشپز (مذکر) دارد پیه را ذوب می کند.

ج) مستقبل

فعل مستقبل در زبان فارسی، فعلی است که بر وقوع یا عدم وقوع کاری و یا پدید آمدن یا پدید نیامدن حالتی در زمان آینده دلالت کند؛ مانند:

سوار خواهد شد: سوف یرکب، سیرکب.

﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾^۱: پروردگارت به تو خواهد بخشید پس

خشنود می شوی.

﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾^۲: هرگز به نیکی نخواهید رسید مگر از

آنچه دوست دارید انفاق کنید.

معادل معنایی مستقبل در عربی به صورت زیر ساخته می شود:

۱. (سین) یا (سَوْفَ) + فعل مضارع. ۲. اِنْ (و یا) اِذَا + فعل شرط و جواب آن.

مثال: ۱. قصاب سر حیوان را جدا خواهد کرد: سوف یفصل الجزار رأس الحیوان.

۲. کشور را ترک خواهد کرد: سیغادر البلاد. ۳. کشتی را شناور خواهد کرد (کشتی را به

آب خواهد انداخت): سوف یعوّم السفینة. ۴. اگر قضای [الهی] فرا رسد، قضا (عرصه)

[بر انسان] تنگ خواهد شد: اِذَا جَاءَ الْقَضَاءُ ضَاقَ الْقَضَاءُ. ۵. ﴿اِنْ خِفْتُمْ عَیْلَةً فَسَوْفَ

یغنیکم الله من فضله﴾^۳: اگر از فقر و ناداری بترسید خداوند شما را از فضل خویش

بی نیاز خواهد کرد.

مستقبل منفی. در زبان عربی برای منفی کردن مستقبل، از «لَنْ + فعل مضارع»

استفاده می شود؛ مانند:

۱. ما مسلمانان هرگز در مقابل دشمنان خم نخواهیم شد: نحن المسلمون اَلَنْ

ننحیی اَمامَ الأعداء. ۲. فروشنده هرگز کالاها را احتکار نخواهد کرد: لَنْ یَحْتَكِرَ البائعُ

السَّلْعَ. ۳. هرگز منتظر اجازه عبور نخواهد شد: لَنْ یَنْتَظِرَ اِذْنَ العُبورِ. ۴. به سمت موزه

حرکت نخواهیم کرد: لَنْ نَنْطَلِقَ اِلَى الْمُتَحَفِ.

توجه: «سین و سوف» به ترتیب به معنای به زودی، در آینده در فارسی قید زمان

محسوب می شوند. ترجمه این دو حرف به فارسی، تقریباً اختیاری است، زیرا لفظ

۳. توبه، ۲۸.

۲. آل عمران، ۹۲.

۱. ضحی، ۵.

۴. و یا «المسلمین» بنا بر اختصاص.

خواهد معنای آینده را می‌رساند؛ مثال:

۱. سَوْفَ تَبْدَأُ الْمُنَافِضَاتُ الرَّسْمِيَّةُ: گفتگوهای رسمی آغاز خواهد شد. (و یا) در آینده گفتگوهای رسمی آغاز خواهد شد.
۲. دانشجو به مراکز علمی رفت و آمد خواهد کرد: سَوْفَ يَخْتَلِفُ الطَّالِبُ إِلَى دُورِ الْعِلْمِ.
۳. جنگ شعله‌ور خواهد شد: سَتَنْدَلِعُ الْحَرْبُ.

مستقبل معلوم از فعل «زدن»

| صیغه | مثبت | معادل | منفی | معادل |
|--------------|-----------|--|------------|--|
| اول شخص مفرد | خواهم زد | سَأُضْرِبُ | نخواهم زد | لَنْ أُضْرِبَ |
| دوم شخص مفرد | خواهی زد | سَتَضْرِبُ، سَتَضْرِبِينَ | نخواهی زد | لَنْ تَضْرِبَ، لَنْ تَضْرِبِي |
| سوم شخص مفرد | خواهد زد | سَيَضْرِبُ، سَتَضْرِبُ | نخواهد زد | لَنْ يَضْرِبَ، لَنْ تَضْرِبَ |
| اول شخص جمع | خواهیم زد | سَتَضْرِبُ | نخواهیم زد | لَنْ نَضْرِبَ |
| دوم شخص جمع | خواهید زد | سَتَضْرِبَانِ، سَتَضْرِبُونَ، سَتَضْرِبْنَ | نخواهید زد | لَنْ تَضْرِبَا، لَنْ تَضْرِبُوا، لَنْ تَضْرِبْنَ |
| سوم شخص جمع | خواهند زد | سَيَضْرِبَانِ، سَيَضْرِبُونَ، سَيَضْرِبْنَ | نخواهند زد | لَنْ يَضْرِبَا، لَنْ يَضْرِبُوا، لَنْ يَضْرِبْنَ |

مستقبل مجهول از فعل «زدن»

| صیغه | مثبت | معادل | منفی | معادل |
|--------------|---------------|--|----------------|--|
| اول شخص مفرد | زده خواهم شد | سَأُضْرَبُ | زده نخواهم شد | لَنْ أُضْرَبَ |
| دوم شخص مفرد | زده خواهی شد | سَتَضْرَبُ، سَتَضْرِبِينَ | زده نخواهی شد | لَنْ تُضْرَبَ، لَنْ تُضْرِبِي |
| سوم شخص مفرد | زده خواهد شد | سَيَضْرَبُ، سَتَضْرَبُ | زده نخواهد شد | لَنْ يُضْرَبَ، لَنْ تُضْرَبَ |
| اول شخص جمع | زده خواهیم شد | سَتَضْرَبُ | زده نخواهیم شد | لَنْ نَضْرَبَ |
| دوم شخص جمع | زده خواهید شد | سَتَضْرِبَانِ، سَتَضْرِبُونَ، سَتَضْرِبْنَ | زده نخواهید شد | لَنْ تَضْرِبَا، لَنْ تَضْرِبُوا، لَنْ تَضْرِبْنَ |
| سوم شخص جمع | زده خواهند شد | سَيَضْرِبُونَ، سَيَضْرِبْنَ، سَتَضْرِبْنَ | زده نخواهند شد | لَنْ يُضْرِبَا، لَنْ يُضْرِبُوا، لَنْ يُضْرِبْنَ |
| | | سَيَضْرِبَانِ، سَتَضْرِبَانِ | | |

تمرین ۱۱

ترجمه کنید:

۱. شک ندارم که تو از مردانِ بزرگِ شرق خواهی شد. ۲. هواپیما دیوار صوتی را خواهد شکست. ۳. با خدای خویش راز و نیاز خواهد کرد (مؤنث). ۴. سَتَحْتَطِفُ الطَّائِرَةَ.
۵. از فقر، رنج خواهی برد (مذکر). ۶. به علم روی خواهد آورد (مذکر). ۷. او ریاست کنفرانس را بر عهده خواهد داشت (مؤنث). ۸. هرگز چهره‌اش زرد نخواهد شد (مذکر).
۹. سَوَفَ يُثَبِّتُ لِلْعَالَمِ. ۱۰. جان خود را فدا خواهند کرد (جمع مذکر).
۱۱. سَيَلْفُ نَظْرَهُ. ۱۲. سَوَفَ تَصْبِغُ يَدَهَا بِالْحَبْرِ. ۱۳. شمعها را خاموش خواهند کرد (جمع مذکر). ۱۴. تلگراف خواهی زد (مؤنث). ۱۵. با او (مؤنث) تماس تلفنی خواهند گرفت (جمع مؤنث).
۱۶. آنها را توبیخ (نکوهش) خواهند کرد (جمع مذکر).
۱۷. سَتَدْوُمُ الْحَرْبُ. ۱۸. برخی کشورها محاصره‌ای جزئی را اعمال خواهند کرد.
۱۹. تارمقی دارم هرگز به آن منزل بر نخواهم گشت. ۲۰. كَيْفَ يَتَعَامَلُ الْإِسْلَامِيُّونَ مَعَ الْوَاقِعِ بَعْدَ انْتِهَائِ الْمَارِكِسِيَّةِ؟^۱ ۲۱. ما به زودی درخواست خرید ۳۴ فروند از این نوع هواپیما که ساخت شرکت مک دونالد داگلاس است، تقدیم خواهیم کرد. ۲۲. شک ندارم که تو از زنانِ بزرگِ شرق خواهی شد.

فعل امر در فارسی و عربی

فعل امر در فارسی و عربی تفاوتی با یکدیگر ندارند. به همین سبب از توضیح بیشتر صرف نظر می‌شود و تنها به چند مثال اکتفا می‌گردد:

۱. دوشاخه را از پریز برق بکش: اِفْصِلِ الْقَابَسَ مِنَ الْمِقْبَسِ! ۲. ای به خواب رفتگان بیدار شوید! اَفَيْقُوا أَيُّهَا النَّائِمُونَ! ۳. پنجره را باز کن تا هوای صبح را استنشاق کنم! اِفْتَحِ النَّافِذَةَ لِاسْتِنْسَاقِ هَوَاءِ الصَّبَاحِ! ۴. موی خود را شانه کن! مَشِّطْ شَعْرَكَ! ۵. آب انگور را سرکه کن! حَلِّلْ عَصِيرَ الْعِنَبِ! ۶. سر را به زیر افکن! طَأْطِئْ رَأْسَكَ! اَطْرُقْ رَأْسَكَ!

۱. به نقل از: خُضَيْرِ جَعْفَرُ «كيف سيتعامل...»، مجلة العالم، العدد ۴۱۶، ۲۷ رجب ۱۴۱۲ ق، ص ۲۷.

آیا فعل امر غایب در عربی وجود دارد؟

یکی از نکاتی که کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد این است که اغلب «فعل مضارع» مجزوم به لام امر، «فعل امر غایب» معرفی می‌شود؛ در حالی که «امر غایب» معنایی است که از مضارع مجزوم به لام امر فهمیده می‌شود؛ بنابراین اطلاق «فعل امر غایب» بر «مضارع مجزوم» صحیح نیست.

معادل امر غایب در فارسی. امر غایب در فارسی معادل مضارع التزامی است؛

مثال:

۱. باید مجازات شود (عقوبت شود): لِيُعَاقَبَ. ۲. باید ویزای ورود را صادر کند: لِيُصَدِّرَ تَأْشِيرَةَ الدُّخُولِ. ۳. باید عَرَقَ کند: لِيَتَّعَرَّقَ. ۴. باید آب را در گلو غرغره کند: لِيَغْرِغِرَ الْمَاءَ فِي الْحَلْقِ، لِيَجْرِجِرَ الْمَاءَ فِي ...

نهی در فارسی و عربی

نهی در هر دو زبان استعمال می‌شود، با این تفاوت که نهی در فارسی، «امر منفی» نامیده می‌شود و با افزودن «مَب» یا «نَب» به فعل امر ساخته می‌شود. نهی در عربی با افزودن «لا»ی نهی بر مضارع ساخته می‌شود؛ مانند:

۱. خودت را به زحمت نیفکن! لَا تَكْلِفْ نَفْسَكَ مَشَقَّةً. ۲. شرایط خودت را بر من دیکته مکن! لَا تُثْمِلْ عَلَيَّ شُرُوطَكَ! ۳. سوت نزن: لَا تُصَفِّرْ! ۴. ﴿وَإِذْ قَالَ لَقْمَانُ لَابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ﴾^۱: و آنگاه که لقمان پسرش را پند می‌داد، گفت: ای پسرک من! برای خداوند شریک قائل مشو! ۵. او را ساکت مکن (خاموش مکن)! لَا تُسَكِّتْهُ! ۶. از من روی مگردان! لَا تُصَدِّ عَنِّي! لَا تَمِلْ^۲ عَنِّي! ۷. سنباده نزن! لَا تُصْنِفِرْ!

تمرین ۱۲

ترجمه کنید:

۲. از ریشه «مَالَ يَمِيلُ».

۱. لقمان، ۱۳.

۱. سعدی در باب اول گلستان - در سیرت پادشاهان - می‌گوید:^۱

بر طاق ایوان فریدون نبشته بود:

جهان ای برادر نماند به کس دل اندر جهان آفرین بند و بس
مکن تکیه بر مُلک دنیا و پشت که بسیار کس چون تو پرورد و کشت

۲. پروردگارا ما را از ابلیسان روزگارمان برهان! ۳. بیایید از قله کوه بالا رویم تا آن شهر را
به شما نشان دهم. ۴. بذرها را بیفشان! (مذکر). ۵. سن او را برآورد کن! تخمین بزن!
(مذکر). ۶. توپ را پرت کن! (مؤنث). ۷. پرده را بینداز! (مؤنث). ۸. گوشت را به سیخ
بزن! (مذکر).

زمان فعل جملات حالیه

زمان فعل جملات حالیه، غالباً تابع زمان فعل اصلی است. بدین معنا که اگر فعل اصلی، ماضی باشد، فعل جمله حالیه نیز ماضی^۲ ترجمه می‌شود؛ مثال:

۱. كَانَ الطُّفْلُ يَلْعَبُ بِعِيدَانِ التِّقَابِ وَ هُوَ لَا يَدْرِي أَنَّهَا خَطِرَةٌ: کودک با چوبهای

کبریت بازی می‌کرد در حالی که نمی‌دانست خطرناک‌اند.

۲. وَصَلَتِ الْقَافِلَةُ وَ هُمْ يَقْرَحُونَ: قافله رسید در حالی که [اهل قافله] شادی

می‌کردند.

۳. دوستش در دریا غرق شد در حالی که به او می‌نگریست: غَرِقَ صَدِيقُهُ فِي الْبَحْرِ

وَ هُوَ يَنْظُرُ إِلَيْهِ.

۴. اتومبیل، او را (مؤنث) زیر گرفت در حالی که به ویتترین مغازه‌ای زل می‌زد:

دَهَسَتْهَا السَّيَّارَةُ وَ هِيَ تُحْمَلِقُ (تُبْحَلِقُ) فِي وَاجِهَةِ مَخْرِنٍ.

۵. بازیکن توپ را گرفت در حالی که فریاد می‌زد: تَلَقَّفَ اللَّاعِبُ الْكُرَّةَ وَ هُوَ

يَصْرُخُ.

۱. کلیات سعدی، ص ۱۱۲.

۲. منظور از ماضی، یکی از انواع آن مانند ماضی ساده، بعید و استمراری است.

زمان فعل جملات و صفیه

زمان فعل جملات و صفیه نیز مانند جملات حالیه، غالباً تابع زمان فعل اصلی است. بدین معناکه اگر فعل اصلی، ماضی باشد، فعل جمله و صفیه هم ماضی ترجمه می شود؛ مثال: ۱. رأیتُ امرأةً تُصَوِّلُ البُرْعَلَ (البُلْعَر): زنی را دیدم که بلغور پاک می کرد. ۲. فَحَصَّ الطَّيِّبُ مَرِيضاً يَعْافُ مِنْهُ: پزشک، بیماری را معاینه کرد که از او می ترسید.

۳. تَرَأَتْ قَرْيَةً يَعْشَقُهَا النَّاسُ: دهکده ای نمایان شد که مردم بدان عشق می ورزیدند.

۴. حَمَلَتِ السَّيْفِينَةُ اِمْدَادَاتٍ اُرْسَلَهَا شَعْبُ اِيرانَ: کشتی، کمکهایی را حمل کرد که مردم ایران ارسال کرده اند.

توجه: گاهی جملات و صفیه مستقل ترجمه می شوند؛ مانند:

تَحْمِلُ الطَّائِرَةُ حُمُولَةً اُرْسَلَهَا شَعْبُ اِيرانَ: هواپیما، محموله ای را حمل می کند که مردم ایران ارسال کرده اند.

تمرین ۱۳

جملات حالیه یا صفیه را پس از ترجمه مشخص کنید:

۱. نَظَرَ الصَّبِيُّ إِلَى أُمِّهِ وَ قَدْ كَحَلَ النُّعَاسُ عَيْنَيْهِ. ۲. قَبَّلَ أُمُّهُ وَ قَدْ اِنْصَهَرَتْ فِي أَتُونِ الْاَلَمِ.
۳. كَلَّفَهُ بَوَضِعِ كِتَابٍ يَرْتَبِطُ بِالتَّأْرِخِ. ۴. اِسْتَرْقَ النَّظَرَ إِلَى بَابِ عُرْفَةٍ لَا يُحِبُّ فَتَحَهَا.
۵. قَامَتْ اَمْرِيكَا بِتَدْمِيرِ مَصْنَعِ الشِّفَاءِ السُّودَانِيَّ بِوِاسِطَةِ صَوَارِيخٍ اَطْلَقْتَهَا عَلَيْهِ. ۶. تَمْتَلِكُ هَذِهِ الدَّوْلَةُ تَرِسَانَةَ اَسْلِحَةٍ تُوجِّهُهَا ضِدَّ الدُّوَلِ الْمُسْتَضْعَفَةِ. ۷. اِنَّ قُوَّةَ اِيرانَ وَ اسْتِقْرَارَهَا وَ مَكَانَتَهَا الْمَرْمُوقَةَ^۱ مَسَائِلٌ لَا تَرُوقُ لِلْاَعْدَاءِ. ۸. عَزَلَهُ (خَلَعَهُ) وَ هُوَ بِتَأَقُّفٍ. ۹. شَغَلَهُ بِشْيٍ وَ هَنْ عَزَمَهُ. ۱۰. كَانَ الْبُسْتَانِيُّ قَدْ اَنْشَأَ فِي طَرَفٍ مِنْ اَطْرَافِ الْحَدِيقَةِ عُرْفًا اَعَدَّهَا لِمَنَايِهِ وَ جُلُوسِهِ. ۱۱. رَأَتْ مَنْضِدَةً صُفَّتْ عَلَيْهَا اَدْوَاتُ كَهْرِبَائِيَّةٍ.

۱. از ریشه «رَمَقَهُ رَمَقًا»: به او خیلی نگریست.

ترجمهٔ افعالِ عربی استعمال شده در فارسی

در زبان فارسی بسیاری از افعالِ عربی استفاده می‌شوند که اغلب معنای اولیه خود را از دست داده‌اند. ترجمهٔ این قبیل افعال دقت بیشتری را می‌طلبد. به همین سبب مترجم باید قبل از شروع به کار ترجمه، معادل فارسی و نقش دستوری آنها را بداند. برخی از این افعال و معنای آنها عبارت است از:^۱

۱. فعل، به معنی صفت؛ مانند: لَمْ يَزْرَعْ، لَا يَمُوت، لَا أَبَالِي در جمله‌های:
آن زمین، لم بزرع است: تِلْكَ الْأَرْضُ بِأَيِّرَةٍ (غَيْرِ صَالِحَةٍ لِلزَّرْعِ).
او با قوتِ لایموت زندگی می‌کند: إِنَّهُ يَعِيشُ بِالزَّادِ (القوتِ) القليلِ.
او انسانی لاابالی است: إِنَّهُ انْسانٌ ما جِنُّ.
مولوی می‌گوید:

لاابالی وار با تیغ و سنان می‌نمایی دار و گیر و امتحان^۲
لاابالی، لاابالی آورد ز آنکه جنس هم بودند اندر خرد^۳
چون شدی پیر و ضعیف و منحنی پرده‌های لاابالی می‌زنی^۴

۲. فعل، به معنای قید حالت و یا قید شک به ترتیب در لَا يَنْقَطِعُ و يَحْتَمِلُ؛ مانند:
او لا ینقطع کار می‌کند: إِنَّهُ يَعْمَلُ دُوْبًا (قید حالت).

من به خانه آنها می‌روم یحتمل او را ببینم: أَنَا رَائِحٌ (ذاهبٌ) إِلَى بَيْتِهِمْ فَلَرَبَّمَا أُرْوَرُهُ
(قید شک).

با او حرف می‌زنم «یحتمل» بپذیرد: أَتَكَلَّمُ مَعَهُ رَبَّمَا يَقْبَلُ (و یا) يَحْتَمِلُ أَنْ يَقْبَلَ
(قید شک).

۳. فعل به معنای صوت^۵؛ مانند: نَعُوذُ بِاللَّهِ، أَشْتَعْفِرُ اللَّهَ: در حالت تعجب و حزن و
ماشاء الله: در تحسین مانند: ماشاء الله به این پسر! يَا لَهُ مِنْ وَلَدٍ!

۱. ر.ک.: عربی در فارسی، ص ۱۳۱.

۲. همان، دفتر ششم، ص ۱۵۴۶.

۳. همان، دفتر سوم، ص ۷۲۲.

۴. دستور نویسان، در مدلول صوت اختلاف نظر دارند. برخی معتقدند «نَعُوذُ بِاللَّهِ، أَشْتَعْفِرُ اللَّهَ» در حالت

تعجب و حزن، «ماشاء الله» در تحسین» شبه جمله‌اند (دستور زبان فارسی ۲، ص ۲۴۳).

۴. فعل، به معنای اسم: در فارسی برخی از افعالِ عربی همراه با مای موصول، مشترکاً به معنای اسم به کار می‌رود؛ مانند: ماحصل به معنای نتیجه در جمله:
این ماحصل کار من بود: هذه حَصِيلَةُ عَمَلِي.
مایحتاج، به معنای احتیاجات، مانند: مایحتاج منزل را خریدم: اشتریتُ حاجياتِ البيت.

ماجرأ، به معنای حکایت؛ مانند: ماجرایش را شنیدم: سمعتُ حكايتَهُ.
مایملک، به معنای اموال؛ مانند: مایملک خود را فروختم: بعتُ جميعَ أموالِي (بعتُ ما لَدَيَّ مِنَ الأموالِ). همچنین مانند ماسبق در سخن مولوی:
لیک گر بودیش لطف ماسبق کی بُدی این بد دلی با جذب حق^۲
بهر نادر حکمتی در علم حق که نبشت آن حکم را در ماسبق^۳
«لطفِ ماسبق» در اینجا به معنای «لطفِ ازلی» است.

اشتراک لفظی در افعال فارسی و عربی

وجود اشتراک لفظی در افعال فارسی و عربی اغلب منشأ اشتباهات بی‌شماری در ترجمه می‌شود؛ زیرا دو زبان اغلب با یکدیگر منطبق نیستند. سیرافی، از علمای قرن سوم هجری در مناظره‌ای که بین او و یونس بن متی رخ داده و ابو حیان توحیدی آن را ثبت کرده، خطاب به یونس می‌گوید:^۴ «زبانها، در بسیاری از جهات، مانند: اسم، فعل، صرف، ترکیب، تقدیم و تأخیر، استعاره، حقیقت و غیره با هم مطابقت ندارند».

ضمن تأیید سخن سیرافی، به شواهدی از اشتراک لفظی در افعال فارسی و ترجمه آنها به عربی توجه کنید:

۱. در عربی «ماجرأ» نوشته می‌شود. امروزه این واژه در عربی همانند فارسی استعمال می‌شود و صیغه جمع آن یعنی «ماجریات» نیز کاربرد دارد.
۲. مثنوی، دفتر ششم، ص ۱۳۷۱.
۳. همان، دفتر ششم، ص ۱۶۲۳.
۴. المقابسات، ص ۷۱.

| فعل مشترک | ترجمه |
|--------------------------|---|
| غذا خورد. | تَنَاوَلَ (أَكَلَ) الطَّعَامَ. (تَنَاوَلَتْ) (أَكَلَتْ) |
| سرما خورد. | أُصِيبَ (أُصِيبَتْ) بِالْبُرْدِ أَوْ بِالزُّكَامِ. |
| آب خورد. | شَرِبَ (شَرِبَتْ) الْمَاءَ. |
| غصه خورد. | إِعْتَمَمَ، إِعْتَمَّتْ. |
| قسم خورد. | أَقْسَمَ، أَقْسَمَتْ. |
| لیز خورد. | إِنْزَلَقَ، إِنْزَلَقَتْ. |
| زمین خورد. | سَقَطَ (سَقَطَتْ) عَلَى الْأَرْضِ. |
| در امتحان رانندگی رد شد. | رَسِبَ (رَسِبَتْ) فِي اخْتِبَارِ قِيَادَةِ السَّيَّارَةِ. |
| پیشنهاد شما رد شد. | رُفِضَ اقْتِرَاحُكُمْ. |
| از اینجا رد شد. | مَرَّ (مَرَّتْ) مِنْ هُنَا. |
| میوه رسید. | نَصَبَتِ الْفَاكِهَةَ. |
| نامه رسید. | وَصَلَّ الْخِطَابُ؛ وَصَلَتِ الرَّسَالَةُ. |
| آب لیوان ریخت. | إِنْصَبَ مَاءَ الْكُوبِ. |
| خون بی‌گناهان را ریخت. | أَرَأَيْتَ دَمَ الْأَبْرِيَاءِ. |
| شیشه را دست کشید. | مَسَحَ (مَسَحَتْ) الزُّجَاجَ؛ نَطَفَ (نَطَفَتْ) الزُّجَاجَ. |
| از کار دست کشید. | عَطَّلَ (عَطَّلَتْ) الدَّوَامَ (الْعَمَلَ). |
| از من دست کشید. | تَرَكَنِي (تَرَكَتْنِي). |
| دست بزَن (لمس کن). | إِمْسَحْ (إِمْسَحِي)، اِلمسِ (اِلمسِي). |
| دست بزَن (کف بزَن). | صَفَّقْ (صَفَّقِي). |

توجه: گاهی ممکن است مترجم به تصور اینکه فعل مرکب فارسی، معادل ترکیبی در عربی ندارد، از افعال مترادف دیگری استفاده کند، در حالی که با اندک دقتی

می تواند معادل ترکیبی همان فعل را بیابد. به جملات زیر توجه کنید:
چشمانش به کراوات گردش افتاد، از خود پرسید چرا گردش را بدین صورت
می بندد؟ فایده این کراوات چیست؟

در این مثال «چشمانش ... افتاد» معادلِ وَقَعْتُ عَيْنَاهُ است، ولی ممکن است
مترجم از صحت آن اطمینان نداشته باشد؛ در نتیجه به جای ترجمه دقیق واژه از واژه
مترادف دیگری استفاده کند:

ترجمه دقیق: وَقَعْتُ عَيْنَاهُ عَلَى رِبْطَةِ رَقَبَتِي، فَتَسَاءَلَ نَفْسَهُ لِمَاذَا يَرْبِطُ رَقَبَتَهُ عَلَى هَذَا
النَّحْوِ؟ ما فائدة هذه الرِّبْطَةِ؟

ترجمه با واژه مترادف: رَأَتْ عَيْنَاهُ رِبْطَةَ رَقَبَتِي ...

اکنون به نمونه‌هایی از اشتراک لفظی در افعال عربی توجه کنید:

| فعل مشترک | ترجمه |
|-------------------------------|------------------------------|
| ضَرَبَ. | زد. |
| ضَرَبَ إِلَى كَذَا. | متمایل شد. |
| ضَرَبَ الْجِزِيَةَ. | جزیه و مالیات را واجب ساخت. |
| ضَرَبَ الخِيْمَةَ. | خیمه برافراشت. |
| ضَرَبَ الدهرُ بَيْنَهُم. | روزگار بین آنها جدایی افکند. |
| ضَرَبَ عَلَيْهِ الحِصَارَ. | او را محاصره کرد. |
| ضَرَبَ فِي البوقِ. | در بوق دمید. |
| ضَرَبَ فِي الأَرْضِ. | در طلب روزی خارج شد. |
| ضَرَبَ بِهِ عَرْضَ الحائِطِ. | با خواری رهاپش ساخت. |
| ضَرَبَ عَنْهُ صَفْحًا. | از او روی گرداند. |
| ضَرَبَ عَلَى يَدِهِ. | مانع کار او شد. |
| ضَرَبَ بِيَدِهِ. | اشاره کرد. |
| ضَرَبَ الشَّيْءَ بِالشَّيْءِ. | چیزی را با چیزی مخلوط کرد. |
| ضَرَبَ لَهُ مَثَلًا. | برایش مثلی زد. |
| ضَرَبَ فِي حَدِيدٍ بارِدٍ. | تلاش بیهوده کرد. |

| ترجمه | فعل مشترک |
|----------------------------------|---------------------------------------|
| مهلت تعیین کرد. | ضَرَبَ الأَجَلَ. |
| باطن امور را دریافت. | ضَرَبَ أَبَاطَ الأُمُورِ (جمع إِنْط). |
| به دنبال مکر و نیرنگ بود. | ضَرَبَ أحماساً في أسداسٍ. |
| انگشتر را ساخت. | ضَرَبَ الخاتَمَ. |
| شب بر آنها طولانی گشت. | ضَرَبَ عليهم الليلُ. |
| شنا کرد. | ضَرَبَ في الماءِ. |
| قلبش تپید. | ضَرَبَ قلبُهُ. |
| در اموالش برای او سهمی قرار داد. | ضَرَبَ له في مالِهِ سَهماً. |
| عقرب او را نیش زد. | ضَرَبَهُ العُقربُ. |

همان طور که ملاحظه شد، در همه افعال ضَرَبَ تکرار شده، اما ترجمه فارسی آنها تشابهی با هم ندارد. از این رو ترجمه این قبیل افعال مستلزم دقت بیشتری است.

افعال مترادف و جایگاه آنها در ترجمه

افعال مترادف همانند اسمهای مترادف تفاوت‌های ظریفی با یکدیگر دارند که توجه به آنها حائز اهمیت است. این فعلها ممکن است در مواردی به جای یکدیگر استعمال شوند، اما بار معنایی هر فعل با دیگری متفاوت است؛ برای مثال فعلهایی مانند «راح، سار، انْطَلَقَ، فَاتَ، ذَهَبَ» همگی به معنای «رفت» است، اما کاربرد هر یک به جای دیگری، جمله را قدری نامأنوس می‌کند و لذا توصیه می‌شود مترجمان، به مسئله مترادف با دقت بیشتری توجه کنند.

خاصیت افعال مترادف. همان طور که در مبحث اسمهای مترادف بیان شد، یکی از خاصیت‌های مهم الفاظ مترادف، جلوگیری از تکرار واژگان مشابه است؛ مثلاً اگر در متنی، فعل «أَفْشَى: افشا کرد» چندین بار تکرار شود، متن بسیار زشت و نامناسب خواهد شد؛ اما اگر به جای آن از واژگان مترادفی همچون: «أَبْذَى، أَظْهَرَ، أَعْلَنَ، أَجْهَرَ، أَشَاعَ،

أَذَاعَ، أْبْرَزَ، كَشَفَ، بَثَّ، نَمَّ، أَثَارَ، أَوْضَحَ، فَاهَ بِهِ^۱ استفاده شود، زیبایی متن دوچندان خواهد شد. بنابراین اگر به جای «أَفْشَى سِرَّهُ: سِرَّ او را افشا کرد»، از «أَظْهَرَ مَا كَانَ خَفِيًّا»، «أَذَاعَ مَا كَانَ كَاتِمًا»، «أَثَارَ مَا كَانَ كَامِنًا»، «أَبَانَ مَا كَانَ مُبْهِمًا»^۲ استفاده شود، هیچ‌گاه خواننده از متن آزرده نمی‌شود.

نابرابری معنایی افعالِ دو زبان

نابرابری معنایی افعالِ دو زبان یکی دیگر از موانع ترجمه است. بدین معنا که افعال دو زبان در بسیاری از موارد با یکدیگر اختلاف دارند. به همین سبب مترجم باید با درایت کافی، معنای صحیح را جایگزین سازد. شاید با یک مثال بتوان مقصود را بهتر بیان کرد. در جمله «إِسْتَأْنَفَتِ الْجُمْهُورِيَّةُ الْإِسْلَامِيَّةُ الْإِيرَانِيَّةُ عِلَاقَاتِهَا مَعَ الْإِتِّحَادِ الْأُورُوبِيِّ» فعل «إِسْتَأْنَفَ» از ریشه «أَنَفَ» است که ترجمه تحت‌اللفظی آن «از بینی گرفت» است، اما در فارسی برای شروع به کار به جای از بینی گرفتن، از سرگرفتن را به کار می‌برند. در چنین حالتی مترجم باید معنای فعل را به سبک و سیاق رایج فارسی یعنی (از سرگرفت) برگرداند تا ترجمه او قابل درک باشد. بنابراین ترجمه این جمله چنین است: جمهوری اسلامی ایران روابط خود را با کشورهای اتحادیه اروپایی از سرگرفت.

افعال صناعی یا منحوت

افعال صناعی یا منحوت فعلهایی هستند که مشتق از مصادر ثلاثی یا رباعی نیستند و تنها به تناسب نیاز استعمال شده‌اند. توجه به این افعال نقش بسزایی در ترجمه دارد. این افعال بر دو قسم‌اند:

۱. فعلهای مأخوذ از اسم. ریشه این فعلها اسم است؛ مانند:

۲. همان.

۱. ر.ک.: کتاب الألفاظ الکتبیه، ص ۲۱۲.

| فعل صناعی یا منحوت | ترجمه | مأخوذ از |
|--------------------|------------------------|----------|
| تَأْرَضَ | به زمین چسبید. | أَرْض |
| إِحْتَضَنَ | در آغوش گرفت. | حِضْن |
| تَجَمَّلَ | سوار بر شتر شد. | جَمَل |
| تَبَغَّلَ | سوار بر قاطر شد. | بَغَل |
| تَفَقَّيَلَ | سوار بر فیل شد. | فَيْل |
| أَصْبَحَ | داخل در صبح شد. | صُبْح |
| تَلْفَنَ | تلفن زد. | تَلْفَن |
| تَمَنَّ | بها داد، ارزش قائل شد. | تَمَنَّ |

جلال‌الدین سیوطی می‌نویسد:^۱ در ایام نوروز به امام علی عليه السلام نوعی شیرینی تقدیم شد. امام عليه السلام فرمود:

نُورِزُوا لَنَا كُلَّ يَوْمٍ: هر روز را برای ما نوروز قرار دهید.
«نُورِزُوا» فعل امر از واژه فارسی «نوروز» است.

۲. افعال مأخوذ از جمله. این فعلها خلاصه‌ای از یک جمله فعلیه یا اسمیه‌اند؛ مانند:^۲

| فعل صناعی یا منحوت | ترجمه | مأخوذ از |
|--------------------|---|--|
| بَسَمَلْ | «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» گفت. | بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ |
| حَمْدَلْ | «الحمد لله» گفت. | الحمد لله |
| حَيَّعَلْ | «حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ (یا) حَيَّ عَلَى الفلاح» گفت. | حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ (یا) حَيَّ عَلَى الفلاح |
| حَوْقَلْ | «لا حَوْلَ و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» گفت. | لا حَوْلَ و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ |

استفاده از این قبیل افعال در متون قدیم و جدید بسیار متداول است. ابو مسحل اعرابی در کتاب نوادر با ذکر شواهدی در این زمینه می‌نویسد:^۳

«... و قد أَعْرَقَ الرَّجُلُ و أَشَامَ و أَعْمَنَ و حَرَسَنَ...»: آن مرد به عراق، شام، عمان و خراسان سفر کرد.

۱. المزهير في علوم اللغة، ج ۱، ص ۲۷۷.

۲. فقه اللغة و سر العربیة، ص ۲۰۶-۲۰۷.

۳. النوادر، ص ۳۴۴-۳۴۵.

امروزه در متون معاصر مخصوصاً روزنامه‌ها و مجلات فعلهای منحوت فراوانی به چشم می‌خورد که سابقهٔ قبلی نداشته و تنها در چند دههٔ اخیر ساخته شده‌اند؛ مانند: **خَصَّصْ**: خصوصی کرد، **یَوِّدْ**: یُدِّدَار کرد.

تمرین ۱۴

الف) با استفاده از کلمات داخل پراکنش فعل بنا کنید:

۱. او را (لبنانی) کرد. ۲. او را (صهیونیست) کرد. ۳. (شرعی) کرد. ۴. ایران به حسن نیت کشورهای همسایه (بها) می‌دهد. ۵. (جوراب) پوشید. ۶. (تکدی) کرد. ۷. (بوسه) زد. ۸. دیبا^۱ را نقش و نگار زد. ۹. شتر (غده‌دار) شد. ۱۰. (سبحان الله) گفت. ۱۱. (أَطَالَ اللهُ بَقَاءَكَ) گفت. ۱۲. (دَامَ عِزُّهُ) گفت. ۱۳. (جُعِلْتُ فِدَاكَ) گفت. ۱۴. (قانونی) کرد. ۱۵. امریکایی شد.

ب) ترجمه کنید:

۱. شرعی جلوه دادن بازداشت‌گروگانها و قانونی کردن شکنجهٔ بازداشت‌شدگان، مخالفت آشکار با قوانین بین‌المللی است. ۲. مسیحی مارونی شد.

افعال متضاد در ترجمه

یکی از نکات مهم در ترجمه، توجه به فعلهای متضاد است، زیرا در این فعلها دو معنای مخالف با یکدیگر نهفته است. جلال‌الدین سیوطی می‌نویسد:^۲ «شرط تحقق اضداد آن است که در یک زبان، به هر دو معنای متضاد به کار رفته باشد»، یعنی استعمال یک واژه در معنای متضاد مربوط به دو قبیله نباشد، بلکه در میان یک قبیله بر دو معنای متضاد دلالت کند. صرف نظر از تعریف تضاد و بحثهای مربوط بدان، بررسی این قبیل فعلها کمک شایانی به ترجمه می‌کند. ابن سگیّت (متوفی به سال ۲۴۴ ق) در کتاب الأضداد، ۹۴ کلمه از این نوع را بررسی کرده که چند نمونه از آن به شرح زیر است:

۱. باع: ابن سگیّت این فعل را علاوه بر خریدن به معنای فروختن نیز می‌داند و

۱. حریر.

۲. المزهرفی علوم اللّغة، ج ۱، ص ۱۱؛ نیز: مباحثی در فقه اللّغة و زبان‌شناسی عربی، ص ۳۸۰-۳۸۳.

می‌نویسد: ^۱... يُقَالُ: بَعَثُ الشَّيْءَ إِذَا بَعَثَهُ ... وَبَعَثُهُ إِذَا اشْتَرَيْتَهُ؛ ... گفته می‌شود: آن چیز را فروختم (اگر آن چیز را بفروشی) ... و خریدم (اگر آن چیز را بخری).
و قال كَثِيرٌ ^۲عَزَّة:

فِيَا عَزَّةَ لَيْتَ النَّأْيَ إِذْ حَالَ بَيْنَنَا
و بَيْنَكَ بَاعَ الْوَدَّ لِي مِنْكَ تَاجِرٌ
ای عَزَّة! ^۳کاش آن جدایی که مانع میان ما شده (و علاقه تو را نسبت به من کم کرده)،
تاجری از تو دوستی و محبت برایم می‌خرید.

۲. شَرَى: این فعل معنای مشهورش «خریداری کرد» است؛ اما این سکیت علاوه
بر خریداری کرد معنای فروخت را از معانی آن می‌داند و می‌نویسد: ^۴

و يُقَالُ: شَرَيْتُ الشَّيْءَ إِذَا بَعَثْتَهُ وَ شَرَيْتُ الشَّيْءَ إِذَا اشْتَرَيْتَهُ: قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ:
﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾ ^۵: از مردم کسی هست که
جان خود را به قصد رضای خدا می‌فروشد.

۳. عَسَعَسَ اللَّيْلُ: «شب، رو به تاریکی نهاد» و «رو به روشنی نهاد».
این سکیت نمونه‌های دیگری از اضداد را ذکر کرده که خواننده گرامی را به این
کتاب ارزشمند ارجاع می‌دهیم.

مقایسه فعلهای لازم و متعدی در فارسی و عربی

ترجمه افعال لازم و متعدی از فارسی به عربی و بالعکس یکی دیگر از مشکلات ترجمه
است، زیرا فعلهای لازم و متعدی فارسی در بسیاری از موارد با نظیر خود در عربی منطبق
نیستند. از این رو ترجمه این دسته از فعلها توجه و دقت بیشتری را می‌طلبد. بدون شک
افعال لازم یا متعدی در هر زبان بر اساس عرف مردم، تعریف و نهایتاً قانونمند می‌شوند.
بدین معنا که ممکن است فعلی در تداول مردم یک کشور، لازم به کار رود در حالی که
همین فعل در کشور دیگر متعدی استعمال شود.

۱. ابن السکیت، کتاب الأضداد، ص ۲۲؛ نیز: السجستانی، کتاب الأضداد، ص ۱۲۲.

۲. کثیر یکی از شعراى شیعی است.

۳. عَزَّة نام زنی است که «کثیر» در جوانی به او دلبستگی داشته، به همین سبب شاعر را «کثیر عَزَّة» نامیده‌اند.

۴. ابن السکیت، کتاب الأضداد، ص ۲۳. ۵. بقره، ۲۰۷.

اکنون برای روشن شدن مطلب، توجه شما را به یک نتیجه گیری آماری جلب می‌کنیم. در یک بررسی آماری^۱، تعداد زیادی از افعال لازم و متعدی فارسی با نظیر عربی آنها مقایسه شد و نتایج زیر به دست آمد:

۱. غالباً فعلهای متعدی فارسی، معادلی متعدی در عربی دارند. ۲. فعلهای لازم فارسی، ممکن است در عربی معادلشان لازم، یا متعدی باشد.

این بدان معناست که بسیاری از فعلهای لازم فارسی، ممکن است در عربی متعدی باشند، ولی فعلهای متعدی دو زبان غالباً با یکدیگر منطبق اند. شاید ذکر چند مثال مقصود را بهتر بیان کند:

در فارسی فعلهایی مانند: ترسید، مقاومت کرد، بستری شد، صدمه رساند، مصاحبه کرد، همگی لازم‌اند؛ اما همین فعلها در عربی متعدی و نیازمند به مفعول‌اند، بنابراین با فارسی مطابقت ندارند.

در اینجا به منظور آشنایی بیشتر، چند فعل لازم و متعدی فارسی و عربی با یکدیگر مقایسه شده است:

| فعل در فارسی | فعل در فارسی | معادل عربی | فعل در عربی |
|----------------------------|--------------|-----------------------------|-------------|
| از او ترسید. | لازم | خَافَهُ. | متعدی |
| به او صدمه رساندم. | لازم | صَدَّمْتُهُ. | متعدی |
| نور خاموش شد. | لازم | انْطَفَأَ النُّورُ. | لازم |
| آب، گیل آلود شد. | لازم | تَعَكَّرَ المَاءُ. | لازم |
| کوچ کرد. | لازم | نَزَحَ. | لازم |
| کنار رفت. | لازم | تَنَحَّى. | لازم |
| گردش خون متوقف شد. | لازم | وَقَفَّتْ دَوْرَةُ الدَّمِ. | لازم |
| در مقابل دشمن مقاومت کردم. | لازم | قَاوَمْتُ الأَعْدَاءَ. | متعدی |
| با او مصاحبه کرد. | لازم | قَابَلَهُ. | متعدی |
| گردش خون را متوقف کرد. | متعدی | أَوْقَفَ دَوْرَةَ الدَّمِ. | متعدی |
| سنگ را غلتاند. | متعدی | دَحْرَجَ الحَجَرَ. | متعدی |

۱. در این بررسی بیش از ده هزار فعل فارسی و عربی با یکدیگر مقایسه شده‌اند (ر.ک.: فرهنگ لغات و اصطلاحات معروف).

فعلهای دو وجهی

در زبان فارسی فعلهایی مانند: برید، شکست، ریخت، گاهی لازم و گاهی متعدی به کار می‌روند. این افعال دو وجهی نامیده می‌شوند. ترجمه این نوع فعلها به عربی، ممکن است زمینه اشتباه را فراهم سازد. به همین منظور توصیه می‌شود قبل از ترجمه، لازم یا متعدی بودن فعل مد نظر قرار گیرد؛ مانند:

سعید طناب را برید: قَطَعَ سَعِيدُ الحَبْلَ (متعدی)؛ طناب برید: اِنْقَطَعَ الحَبْلُ (لازم)؛ سعید شیشه را شکست: كَسَرَ سَعِيدُ الزُّجَاجَ (متعدی)؛ شیشه شکست: اِنْكَسَرَ الزُّجَاجُ (لازم)؛ کودک آب را ریخت: سَكَبَ الطِّفْلُ المَاءَ (متعدی)؛ آب ریخت: اِنْسَكَبَ المَاءُ (لازم).

فعل لازم در مقایسه با فعل مجهول

تشابه معنایی فعل لازم با فعل مجهول گاهی موجب بروز برخی اشتباهات می‌شود. بدون شک فعلهای لازم در مقایسه با فعلهای مجهول، مشابه به نظر می‌رسند، اما تفاوت‌های ظریفی بین آنها وجود دارد. با نگاهی به جملات زیر، این تشابه و در عین حال تفاوت، به خوبی نمایان است:

۱. تَفَتَّحَ الوَرْدُ: گُل شکفت؛ اسْتَتَرَتِ الدَّبَابَةُ: تانک پنهان شد (فعل لازم).
 ۲. فُتِحَ الوَرْدُ: گُل شکفته شد؛ سُتِرَتِ الدَّبَابَةُ: تانک پنهان کرده شد (فعل مجهول).
- جملات ۱ و ۲ گرچه به ظاهر شبیه یکدیگرند، اما بسیار با هم متفاوت‌اند؛ زیرا در دو جمله اول، شنونده فاعل حقیقی را «الدَّبَابَةُ و الوَرْدُ» می‌داند در حالی که آن دو، فاعل واقعی نیستند؛ اما در دو جمله دوم، شنونده به دنبال فاعل واقعی محذوف است. جمله «تَفَتَّحَ الوَرْدُ» به این معناست که گل خودش باز شده، ولی «فُتِحَ الوَرْدُ» بیانگر آن است که کسی گل را باز کرده است.

تمرین ۱۵

الف) فعلهای لازم و متعدی فارسی و عربی را پس از ترجمه، با یکدیگر مقایسه کنید:

۱. بستری شد (مذکر). ۲. روی ترش کرد، اخم کرد (مذکر). ۳. نور چراغ قوه خاموش شد.
۴. کوتاه آمد، حرف نزد. ۵. درخت برگ در آورد. ۶. منطقه را به اردوگاهی تبدیل کرد (مذکر).
۷. توضیحات بیشتری نداد (مذکر). ۸. آغوشش را گشود (مذکر). ۹. توپ را پرت کرد (مؤنث).
۱۰. پارچه و کاغذ را برید (مؤنث). ۱۱. هیزم را خرد کرد (مذکر).
۱۲. عکسهایی را روی دفترش چسباند (مذکر). ۱۳. نقاشی را رنگ آمیزی کرد (مؤنث).
۱۴. شمعهای جشن تولدش را فوت کرد (مؤنث). ۱۵. مادر کودک را جنباند تا به خواب رود. ۱۶. در آب فرو رفت (مذکر).
۱۷. مرا یاری کرد (مذکر). ۱۸. از من روی گرداند (مذکر).
۱۹. صدای غرش بیش از ده انفجار را شنیدیم. ۲۰. هریک از آنها عادت کرده عیدی خود را بگیرد (مذکر). ۲۱. شکاف را بست (مذکر). ۲۲. آب دهان انداخت (مذکر).
۲۳. او را برحذر داشت (مذکر). ۲۴. مرد از خواب بیدار شد.

ب) ترجمه کنید:

۱. مولوی در حکایت «چهار هندو» می‌گوید:^۱

- الف) چهار هندو در یکی مسجد شدند بهر طاعت راکع و ساجد شدند
 ب) هر یکی بر نیتی تکبیر کرد در نماز آمد به مسکینی و درد
 ج) مُؤذِن^۲ آمد زان یکی لفظی بَجَسْت کی مؤذن بانگ کردی وقت هست؟
 د) گفت آن هندوی دیگر از نیاز: هی سخن گفتمی و باطل شد نماز
 ه) آن سوم گفت آن دوم را ای عمو: چه زنی طعنه بر او خود را بگو
 و) آن چهارم گفت حمد لله که من در نیفتادم به چه چون این سه تن
 ز) پس نماز هر چهاران شد تباه عیب گویان بیشتر گم کرده راه
 ح) آن خنک جانی که عیب خویش دید هر که عیبی گفت آن بر خود خرید
 ط) لَا تَخَافُوا^۳ از خدا نشنیده‌ای پس چه خود را ایمن و خوش دیده‌ای

۱. مثنوی، دفتر دوم، ص ۴۵۱.

۲. «مُؤذِن» بنا بر ضرورت عروضی «مُؤذِن» تلفظ می‌شود.

۳. این بیت به آیه ۱۷۵ از سوره آل عمران اشاره دارد:

﴿إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾

- ی) سالها ابلیس نیکو نام زیست گشت رسوا، بین که او را نام چیست؟
 ۲. فردوسی رحمته الله به نظم کشیدن شاهنامه را چنین توصیف می‌کند:
 بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی

فعلهای معلوم و مجهول در فارسی و عربی

فعل مجهول همان‌طور که از نام آن پیداست، فعلی است که فاعلش به دلایلی حذف شده باشد، از جمله:

۱. واضح بودن فاعل؛ مانند حذف «اللّه» در ﴿خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ﴾^۱: انسان از آبی جهنده آفریده شد.

۲. تنفر از نام فاعل؛ مانند «یزید» در جمله: قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۳. بی‌اطلاعی از نام فاعل؛ مانند: أُخْتُطِفَتِ الطَّائِرَةُ: هواپیما ربوده شد.

۴. تجاهل که ممکن است علت آن ترس^۲ یا دوستی^۳ باشد.

ذکر فاعل پس از فعل مجهول. حذف فاعل در جملات مجهول عربی واجب است.

به همین سبب ذکر آن پس از فعل مجهول ضرورتی ندارد؛ زیرا اگر نیاز به فاعل احساس شود فعل به صورت معلوم آورده می‌شود. امروزه در متون معاصر عربی به تقلید از جملات مجهول انگلیسی که فاعل پس از «(by)» ذکر می‌شود^۴، بعد از فعل مجهول، فاعل را به سبک و سیاق انگلیسی ذکر می‌کنند؛ مثلاً گفته می‌شود: قُتِلَ الْجَنْدِيُّ بِيَدِ الْعَدُوِّ: سرباز توسط دشمن کشته شد.

این قبیل جملات با ساختار زبان عربی سازگار نیست؛ زیرا در این زبان چنانچه مفعول اهمیت بیشتری نسبت به فاعل داشته باشد، به دو صورت ذکر می‌شود:

۱. طارق، ۶.

۲. برای مثال ممکن است فردی، سارقی را بشناسد، ولی از افشای نام او بیم داشته باشد و بگوید: اموال دزدیده شد.

۳. مثلاً اگر فرزند میهمان، شیشه را بشکند به دلیل دوستی، فعل را مجهول ذکر می‌کنند.

۴. علت این امر آن است که در این قبیل جملات، مفعول اهمیت بیشتری نسبت به فاعل دارد.

۱. مفعول به بر فاعل، مقدم شده، فعل به صیغه معلوم آورده می‌شود؛ مانند: قَتَلَ الْجُنْدِيَّ الْعَدُوَّ: سرباز را دشمن کشت و یا مانند: اِشْتَرَى الْكِتَابَ الْأُسْتَاذُ: کتاب را استاد خرید.

۲. استفاده از قاعده اشتغال^۱؛ مانند: الْجُنْدِيَّ قَتَلَهُ الْعَدُوُّ: سرباز را دشمن کشت (کشتش) و یا: الْكِتَابَ اِشْتَرَاهُ الْأُسْتَاذُ: کتاب را استاد خرید (خریدش)^۲.

ذکر فاعل بعد از فعل مجهول، در زبان فارسی نیز به عقیده بسیاری از صاحب‌نظران، پسندیده نیست^۳. در چنین مواردی چنانچه مفعول اهمیت بیشتری نسبت به فاعل داشته باشد، مفعول بر فاعل مقدم می‌شود؛ مثلاً به جای «شاهنامه توسط فردوسی نوشته شد» جمله «شاهنامه را فردوسی نوشت» جایگزین شود، ولی اگر مفعول، مورد تأکید نباشد، فاعل بر مفعول مقدم می‌شود؛ مانند: «فردوسی شاهنامه را نوشت».

نباید فراموش کرد که ذکر فاعل در جملات مجهول فارسی، در متون نظم و نثر قدیم متداول بوده، اما کاربرد وسیعی نداشته است. فردوسی می‌گوید:^۴

یکایک از او بخت برگشته شد به دست یکی بنده برگشته شد

چنینم نوشته بُد اختر بسر که من گشته گردم به دست پدر

یعنی: «من به دست پدر گشته می‌شوم».

فعل‌های مجهولی که معنای معلوم دارند

در زبان عربی فعل‌های مجهولی وجود دارد که در اثر کثرت استعمال، معنای مجهولی را از دست داده و تنها ساختار ظاهری مجهول در آنها هویدا است. این فعل‌ها در عربی معنای معلوم دارند و در فارسی باید معلوم ترجمه شوند. برخی از این افعال عبارت‌اند از:

عُنِيَ بِالْمَوْضُوعِ: به موضوع توجه کرد؛ عَمَّ الْهَلَالُ: هلال ماه پشت ابر پنهان شد؛ عُشِيَ

۱. برای توضیح بیشتر درباره اشتغال به شرح قَطُرُ النَّدَى وَ بَلَّ الصَّدَى تألیف ابن هشام و یا مبادیء الْعَرَبِيَّة، ج ۴ مراجعه شود.

۲. این نوع ترجمه مختص محاوره است.

۳. ر.ک.: غلط نویسیم: فرهنگ دشواریهای زبان، ص ۱۲۰-۱۲۱.

۴. به نقل از: جمله و تحول آن در زبان فارسی، ص ۱۲۲.

علیه: بی هوش شد، از هوش رفت؛ جَنَّ اللَّيْلُ: شب، تاریک شد؛ اُعْمِيَ عَلَيْهِ: بی هوش شد، به حالت اغما درآمد؛ سَقِطَ فِي يَدِهِ: پشیمان شد.

مثال: ﴿وَلَمَّا سَقِطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِن لَّمْ يَرِ حَمْنَا رَبَّنَا وَ يَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^۱: وقتی پشیمان شدند و دیدند که گمراه شده‌اند، گفتند: اگر پروردگاران ما را نبخشد قطعاً از زیانکاران خواهیم شد.

کم توجهی به این نوع فعلها، ترجمه را دچار لغزش خواهد کرد. ترجمه جمله‌ای از تاریخ ثعالبی نمونه‌ای از این نوع است:^۲

«...فَلَمَّا قَرَأَ هُرْمُزُ الْكِتَابَ سَقِطَ فِي يَدِهِ...»: چون هرمز آن نامه را بخواند نامه از کفش فرو افتاد.

ترجمه صحیح: هنگامی که هرمز نامه را خواند پشیمان شد.

ترجمه فعل مجهول عربی به صیغه معلوم

با نگاهی به ترجمه‌های فارسی شواهدی از ترجمه فعلهای مجهول عربی به صیغه معلوم دیده می‌شود. این امر بیانگر آن است که ترجمه مجهولی این فعلها مطابق ذوق همه فارسی‌زبانان قرار نگرفته است. شاید بدین سبب بوده که مترجمان نخواستند ترجمه‌ای با رنگ و بوی عربی ارائه دهند. این شیوه با اینکه عمومیت ندارد، اما شواهدی از آن در متون ادب فارسی به چشم می‌خورد که چند نمونه از آن به شرح زیر است. مثال:

﴿وَسَيَقُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا... وَ سَيَقُ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَىٰ الْجَنَّةِ زُمَرًا﴾^۳: آنگاه کافران را گروه گروه از پس یکدیگر به دوزخ رانند... و مر مطیعان را به سوی بهشت برند.^۴ ﴿... به دوزخ رانده شوند... و... به سوی بهشت رانده شوند.

۱. اعراف، ۱۴۹.

۲. به نقل از: عَزْرُ أَخْبَارِ مَلُوكِ الْفُرْسِ وَ سِيَرِهِمْ (تاریخ ثعالبی)، ص ۶۵۹.

۳. زُمَر، ۷۱-۷۳.

۴. «فعل مجهول به جای فعل معلوم»، مجله نشر دانش، ص ۱۰-۱۵؛ نیز: تفسیر قرآن مجید، ج ۲،

﴿غَلِبَتِ الرُّومُ﴾^۱: غلبه کردند اهل پارس رومیان را.^۲ رومیان مغلوب شدند. مؤیدالدین محمد خوارزمی مترجم احیاء علوم الدین محمد غزالی به فارسی، در قرن هفتم هجری همین شیوه را در ترجمه فعل مجهول به کار برده است؛ مثال:
 قِيلَ لِلْحَسَنِ: ^۳حسن را گفتند. ^۴به حسن گفته شد.
 وَ سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ؟^۵ از وی پرسیدند: کدام عمل فاضل تر است؟ ^۶از رسول خدا ﷺ سؤال شد.

همچنین در ترجمه استاد مجتبی مینوی در توضیح بیت زیر از کلیده و دمنه، انشای ابوالمعالي نصرالله منشی چنین آمده است:^۶
 فَحَمْدًا ثُمَّ حَمْدًا ثُمَّ حَمْدًا لِمَنْ يُعْطِي إِذَا شَكَرَ الْمَزَايَا
 می ستایم ستودنی و باز ستودنی آن کسی را که چون او را شکر کنند افزونیا دهد. ^۷از او تشکر شود.

و یا مانند:

لَا رَأْيَ لِمَنْ لَا يُطَاعُ: رأی نیست آن کسی را که فرمان او نبرند.^۷ کسی که اطاعت نشود نظری نمی تواند داشته باشد.
 نباید فراموش کرد که جملات بالا به صیغه مجهول نیز ترجمه شده اند.

تمرین ۱۶

الف) جملات را پس از اصلاح ترجمه کنید:

۱. شیشه توسط کودک شکسته شد. ۲. اسیر توسط دشمن کشته شد. ۳. خانه توسط مادر خریداری شد. ۴. اتومبیل توسط پدرم خریداری شد. ۵. ساندویچها توسط دانشجویان

۱. روم، ۲.

۲. «فعل مجهول به جای فعل معلوم»، مجله نشر دانش، ص ۱۰-۱۵؛ نیز: تفسیر نسفی، ج ۲، ص ۷۶۳.

۳. احیاء علوم الدین، ج ۱، ص ۲۱۷.

۴. ترجمه احیاء علوم الدین، ج ۱، ص ۳۴۴. ۵. همان، ج ۱، ص ۲۶۲.

۶. کلیده و دمنه، ص ۳. ۷. همان، ص ۲۳۶.

خورده شد. ۶. بوستان توسط سعدی شیرازی سروده شد.

(ب) ترجمه کنید:

۱. بِسْقُوطِ المَارِكِسِيَّةِ أَيْدِ يُولُوجِيًّا وَ انْهِيَارِ الاتِّحَادِ السُّوفِيَاتِي سِياسِيًّا طُوِيَتْ دَفَاتِرُ ثَانِي أَكْبَرِ عَمَالِقَةِ العَصْرِ الحَدِيثِ وَ أَقْفَلَتْ صَفُوفُ أَحْطَرِ مَدْرَسَةِ فِلْسَفِيَّةِ حَدِيثِ. ۲. ۲. اولین جشنواره بین‌المللی فیلمهای محیط زیست با عنوان «جشنواره فیلم سبز»، در تهران و چند شهر بزرگ ایران از تاریخ ... تا ... با تلاش سازمان حفاظت محیط زیست و با همکاری تعدادی از سازمانها و شرکتهای تجاری ایرانی دارای اعتبار جهانی، برگزار می‌شود.

ترجمه فعلهای دو مفعولی

برخی از فعلهای عربی متعدی به دو مفعول‌اند که مشتمل بر دو قسم یعنی قلبی و غیر قلبی‌اند. در ترجمه این افعال باید یکی از دو مفعول را مفعول بی‌واسطه و مفعول بعدی را در صورت نیاز با حرف اضافه ذکر کرد. امروزه در دستور زبان فارسی یکی از دو مفعول را «متمم» یا «تمییز» و فعلهای دو مفعولی را «ناقص» می‌نامند؛ مثال:^۳

أَلْبَسَتْ الأُمُّ طِفْلَهَا الثَّوْبَ: مادر لباس را به بچهاش پوشاند (پوشانید).

سَمَّيْتُ أَخِي حَمِيداً: ۴ برادرم را حمید نامیدم.

وَجَدْتُ السَّاعَةَ اليَدَوِيَّةَ مُعْطَلَةً الحَرَكَةَ: ساعت مچی را خراب (خوابیده) یافتم.

أَرَاهُ الطَّرِيقَ: راه را به او نشان داد.

كَانُوا يَلْبَسُونَ أَوْلَادَهُمْ مَلَابِسَ جَمِيلَةً: آنها لباسهای زیبا بر تن فرزندانشان

می‌پوشاندند.

أَبْلَعَهُ الدَّوَاءَ: دارو را به او خورانید.

۱. جمع عَمَلِق: تنومند، غول بیکر.

۲. حُضَيْرِ جَعْفَرِ، «کیف سیتعامل...»، مجله العالم، العدد ۴۱۶.

۳. دستور زبان فارسی، ص ۷۰.

۴. در این مثال «أَخ» مفعول به اول و «حَمِيداً» مفعول به دوم محسوب می‌شود.

تمرین ۱۷

ترجمه کنید:

۱. او را عالم یافتم (مذکر). ۲. دوستم را زیرک می‌بینم (مذکر). ۳. آنها را فقیر پنداشتند (مذکر). ۴. احمد پدرش را عالم شمرد. ۵. علم را سودمند یافتند (جمع مؤنث). ۶. به فقیر (مذکر) لباسی پوشاندم. ۷. سخن شما را (جمع مؤنث) بلیغ و رسانی می‌یابم.
۸. خداوند فرزند صالحی به ما روزی دهد! ۹. علی را دانا پنداشتم. ۱۰. من تو را عاقل می‌دیدم (مذکر). ۱۱. سعدی می‌گوید:

خویشتن را بزرگ پنداری راست گفتند: یک دو بیند لوچ

ترجمه فعلهای وصفی فارسی

یکی دیگر از نکات مهم، ترجمه فعلهای وصفی از فارسی به عربی است. فعلهای وصفی فعلهایی هستند که ظاهر فعلی ندارند و به شکل صفت مفعولی فارسی^۲ نمایان می‌شوند. زمان این فعلها بر اساس فعل بعدی مشخص می‌شود؛ مثال:

سعید به دانشگاه رفته، ناهار خورد. یعنی: سعید به دانشگاه رفت و ناهار خورد.
* نکته مهم در ترجمه فعلهای وصفی آن است که این فعلها در زمانهای مختلف استعمال می‌شوند. مثالهای زیر چند نمونه از فعلهای وصفی را در زمانهای مختلف نشان می‌دهد:

۱. ماضی مطلق؛ مانند: من به خانه شما آمده، ناهار خوردم. یعنی: من به خانه شما آمدم و ناهار خوردم: أَتَيْتُ دَارَكُمْ وَتَغَدَّيْتُ. (و یا) إِنِّي أَتَيْتُ دَارَكُمْ فَتَغَدَّيْتُ.
۲. ماضی بعید؛ مانند: من به خانه شما آمده، ناهار خورده بودم. یعنی: من به خانه شما آمده بودم و ناهار خورده بودم: كُنْتُ قَدْ أَتَيْتُ دَارَكُمْ وَتَغَدَّيْتُ.
۳. ماضی استمراری؛ مانند: من به خانه شما آمده، ناهار می‌خوردم. یعنی: من به

۱. گلستان، باب هشتم، در آداب صحبت، ص ۲۱۱.

۲. صفت مفعولی، معادل اسم مفعول در عربی است.

خانه شما می آمدم و ناهار می خوردم: كُنْتُ آتِي دَارِكُمْ و أَتَعَدِّي.

۴. ماضی نقلی؛ مانند: من به خانه شما آمده، ناهار خورده‌ام. یعنی: من به خانه شما آمده‌ام و ناهار خورده‌ام: قَدْ آتَيْتُ دَارَكُمْ و تَعَدَّيْتُ.

۵. مضارع اخباری؛ مانند: من به خانه شما آمده، ناهار می خورم. یعنی: من به خانه شما می آمیم و ناهار می خورم: آتِي دَارَكُمْ و أَتَعَدِّي.

۶. مستقبل؛ مانند: من به خانه شما آمده، ناهار خواهم خورد. یعنی: من به خانه شما خواهم آمد و ناهار خواهم خورد: سَأَتِي دَارَكُمْ و أَتَعَدِّي.

فعل وصفی شرایطی دارد که حائز اهمیت است. این شرایط عبارت‌اند از:^۱
الف) اتحاد فاعل. فاعل فعل و وصفی و فعل بعدی باید یکی باشد. یعنی مانند جمله زیر نباشد:

احمد به خیابان رفته، دوستش او را دید.

فاعل در جمله اول «احمد» است در حالی که فاعل جمله دوم «دوست» است. ب) حذف واو بعد از فعل وصفی. پس از فعل وصفی، نباید «واو» ذکر شود. یعنی مانند جمله زیر نباشد:

«من به خانه شما آمده و ناهار خوردم».

ج) نیاوردن دو یا چند فعل وصفی به صورت متوالی. مانند: سعید به خانه رفته، ناهار خورده، خوابید.

امروزه در متون فارسی دو شرط ب و ج چندان مورد توجه قرار نمی‌گیرد.

تمرین ۱۸

ترجمه کنید:

۱. من به تهران رفته، از مادرم عیادت خواهم کرد. ۲. من به تهران رفته، از مادرم عیادت

۱. دستور زبان فارسی ۲، ص ۷۶.

کردم. ۳. من به تهران رفته، از مادرم عیادت کرده بودم. ۴. من به تهران رفته، از مادرم عیادت می‌کردم. ۵. من به تهران رفته، از مادرم عیادت می‌کنم. ۶. من به تهران رفته، از مادرم عیادت کرده‌ام.

ترجمه فعلهای دعایی به فارسی

فعلهای دعایی در ترجمه از فارسی به عربی، عموماً به صیغه ماضی ترجمه می‌شوند. اگرچه در زبان عامیانه مضارع نیز کاربرد دارد؛ مثال:

خداوند او را بیمارزاد (یا) بیمارزد! رَحِمَهُ اللهُ! يَرْحَمُهُ اللهُ!

خداوند تو را نیکوگرداند (اصلاح کند)! أَصْلَحَكَ اللهُ!

خداوند به تو سلامتی دهد (دهاد)! اللهُ يُعْطِيكَ الْعَافِيَةَ!

خداوند تو را سالم نگه دارد! اللهُ يَسْلِمَكَ!

فدایت شوم! جُعِلْتُ فِدَاكَ (فداءک)!

خداوند او را شفا دهد! شَفَاهُ اللهُ!

توجه: گاهی ماضی مجهول معنای دعایی دارد؛ مانند:

قَتِيلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ! ^۱ مرگ بر انسان! (و یا) کشته باد انسان! چقدر ناسپاس است!

مُدَّ ظِلُّهُ! سایه اش بلند باد! قُدْسَ سِرِّهِ! ^۲ قبرش مقدس باد!

نفی دعا

در فارسی برای منفی کردن فعلهای دعایی از «مت» یا «نت» و در عربی از «لا + فعل ماضی» استفاده می‌شود؛ مانند:

خداوند از او خشنود مباد! لَا رَضِيَ اللهُ عَنْهُ!

خداوند او را شفا ندهد! لَا شَفَاهُ اللهُ!

۱. عبس، ۱۷. نفرین هم از مقوله دعاست.

۲. «سیر» به معنای قبر است، زیرا قبر پوشاننده اسرار است.

قَسَم و انواع آن

قَسَم در زبان عربی به روشهای مختلفی صورت می‌گیرد، برخی از این روشها عبارت‌اند از:

۱. استفاده از فعلِ قَسَم؛ مانند:

أَسْتَخْلِفُكَ بَكَلٍّ مَن هُوَ عَزِيزٌ لَدَيْكَ: تو را به هر آن کس که برایت عزیز است

سوگند می‌دهم.

أُقْسِمُ أَنْتَنِي لَمْ أُرْزُهُ: سوگند می‌خورم که من او را ندیدم.

۲. استفاده از حروف جر «واو، باء و تاء»؛ مانند:

وَاللَّهِ، بِاللَّهِ، تَاللَّهِ يَعْنِي: أَخْلِفَ بِاللَّهِ (يَا) أُقْسِمُ بِاللَّهِ.

تمرین ۱۹

ترجمه کنید:

۱. خداوند کسی را رحمت کند که به پدر و مادرش کمک می‌کند! ۲. خداوند تو را (مؤنث) حفظ کند (کناد)! ۳. خدا نکند (نکناد)! ۴. خداوند تو را (مذکر) زنده نگه‌دارد! ۵. خداوند قلبت را منور گرداند! ۶. خداوند تو را بگذارد! ۷. خداوند به تو قوت دهد! ۸. خداوند او را (مذکر) نبخشد! ۹. تو را به خدا چقدر حقوق می‌گیری؟ (مذکر). ۱۰. تو را به خدا سوگند می‌دهم راست بگو! (مؤنث). ۱۱. لَأُقْسِمُ صَادِقًا! ۱۲. ﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا﴾^۲. ۱۳. ﴿لَأُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ﴾^۳. ۱۴. ﴿وَالْفَجْرِ وَ لَيَالٍ عَشْرٍ وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ﴾^۴. ۱۵. خداوند تو را سیراب گرداند! (مذکر).

اسلوب تَمَّ + مصدر

گاهی علی‌رغم اینکه می‌توان از یک فعل معلوم و یا مجهول استفاده کرد، اما به دلایلی از

۱. یعنی طول عمر دهد. ۲. شمس، ۱-۲.

۳. بلد، ۱. در مورد «لا» در «لَأُقْسِمُ» گفته می‌شود «لا» زائده است، ولی به نظر می‌رسد نافی باشد؛ زیرا وقتی گفته می‌شود «من به این سرزمین سوگند یاد نمی‌کنم» در واقع به نحوی سوگند خوردن به این

سرزمین است. ۴. فجر، ۱-۳.

آن صرف نظر می‌شود و مصدرِ فعل^۱ همراه با «تَمَّ (یا) يَتِمُّ» به کار می‌رود؛ برای مثال به جای جملات گروه الف از جملات گروه ب استفاده می‌شود:

الف) ۱. أُعْتِقِلَ الْمُجْرِمُ: جنایتکار بازداشت شد. ۲. اِرْتَدَيْتُ مِعْطَفِي: پالتو خود را پوشیدم. ۳. اُرْسِلَتِ الرَّسَالَةُ: نامه فرستاده شد. ۴. يُنْفَذُ الْحُكْمُ: حکم اجرا می‌شود.
ب) ۱. تَمَّ اِعْتِقَالُ الْمُجْرِمِ. ۲. تَمَّ اِرْتِدَائِي المِعْطَفَ. ۳. تَمَّ اِرْسَالُ الرَّسَالَةِ. ۴. يَتِمُّ تَنْفِذُ الْحُكْمِ.

شاید بتوان گفت تفاوت جملات گروه «الف» با گروه «ب» در آن است که در گروه «ب» علاوه بر انجام دادن عمل، از سرانجام آن نیز به نحوی خبر داده می‌شود. در واقع «تَمَّ» معنای جدیدی به معنای قبلی افزوده است. امروزه در متون معاصر از این روش به وفور استفاده می‌شود.

توجه: استفاده از این روش در صورتی صحیح است که معنای «سرانجام یافتن» در فعل وجود داشته باشد؛ مثلاً به جای «مات سعید» گفته نمی‌شود: تَمَّ مَوْتُ سَعِيدٍ.

تمرین ۲۰

الف) جملات را براساس اسلوب «تَمَّ يَتِمُّ + مصدر» بازنویسی کنید:

۱. يُتْرَجَمُ الْكِتَابُ. ۲. قَابَلْتُ مُقَابِلَةً تَلْفِزِيونِيَّةً. ۳. بُنِيَ الْبَيْتُ. ۴. نُقِلَ إِلَى الْمُسْتَشْفَى.
۵. أُعْلِنَ فَوْزُهُ فِي الْاِتِّخَابَاتِ. ۶. أُعْلِنَ وَقْفُ اِطْلَاقِ النَّارِ. ۷. نَجَحَ فِي الْاِمْتِحَانِ. ۸. وَقَّعَتِ الْاِتِّفَاقِيَّةُ. ۹. اِفْتَتَحَ الْمُؤْتَمَرُ اَعْمَالَهُ. ۱۰. اَوْقَفَ الْاِجْرَاءَاتِ الْعُدْوَانِيَّةِ. ۱۱. بَثَّ الْمُقَابِلَةَ. ۱۲. صُدِّرَتِ السَّلْعُ إِلَى الْبُلْدَانِ الْاَسْيُوِيَّةِ. ۱۳. تُعْرَفُ عَلَى جُثَّتِ ثَلَاثِيْنَ جُنْدِيًّا مِنَ الْعَدُوِّ. ۱۴. أُعْلِنَتْ اَسْمَاءُ الْفَائِزِيْنَ. ۱۵. اُعْذِمَ الْعَمِيْلُ. ۱۶. عَثَرَ عَلَى بِطَاقَةِ الْهُوِيَّةِ لِلْمُجْرِمِ.
۱۷. سَجَّلَ اِشْتِرَاكُ الْمَجَلَّةِ. ۱۸. اُعْلِقْ جَمِيْعَ الْاَبْوَابِ. ۱۹. اُعْلِنَ فَوْزُهُ فِي الْاِتِّخَابَاتِ.

۱. به عنوان فاعل «تَمَّ».

۲. یک مصاحبه تلویزیونی انجام دادم.

۳. آتش بس اعلام شد.

۴. مصاحبه را پخش کرد.

۵. کالاهای به کشورهای آسیایی صادر شد.

۶. سرسپرده اعدام شد.

۷. (و یا) اُعْلِقْتُ.

ب) جملات را براساس صورت اولیه بازنویسی کنید:

۱. تَمَّ تَحْوِيلُ الْمُقَابِرِ إِلَى الْحَدَائِقِ الْعَامَةِ. ۲. تَمَّ تَثْبِيتُ لَوْحَةٍ رُخَامِيَّةٍ بِالْإِسْمَنْتِ عَلَى مَبْنَى حَجْرِيٍّ. ۳. ۱. يَتِيمٌ أَفْتِيحُ أَعْمَالِ النَّدْوَةِ. ۴. ۲. تَمَّ إِغْلَاقِي جَمِيعَ النَّوَافِذِ. ۵. سَيِّمُ الْإِنْسَابُ. ۶. تَمَّ الْإِفْرَاجُ عَنِ الرَّهَائِنِ. ۷. تَمَّ تَقْطِيعُ الْحَطَبِ. ۸. تَمَّ تَلْخِصُ الْكَلَامِ. ۹. تَمَّ تَصْغِيرُ الدَّفْتَرِ. ۱۰. تَمَّ أَفْتِلَاحُ الشَّجَرَةِ.

افعال ناقصه در ترجمه

ترجمه افعال ناقصه از عربی به فارسی دشواری چندانی ندارد، اما برگرداندن معادل معنایی این فعلها از فارسی به عربی تا حدودی دقت و توجه زیادی را می طلبد.

معانی افعال ناقصه. افعال ناقصه از نظر معنایی به چند قسم تقسیم می شوند:

۱. دوام و پیوستگی در افعالی مانند: «ظَلَّ، مازَالَ، مَاتَرَخَ، مَاثَقَّ، مَاقْتَىءَ، مادام»

به معنای «پیوسته بود، همیشگی بود، همچنان بود، دائمی بود»؛ مثال:

- إمام علي عليه السلام می فرماید:

المَرءُ فِي زَمَنِ الْإِقْبَالِ كَالشَّجَرَةِ وَ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهَا مَادَامَتِ الثَّمَرَةُ
حَتَّى إِذَا رَاحَ عَنْهَا حَمْلُهَا أَنْصَرَفُوا وَ خَلْفُهَا تُقَاسِي الْحَرَّ وَ الْغَبْرَةَ

مثل انسان در زمان روی آوردن مردم [به او] همچون درخت است. مادامی که مثمر باشد مردم بدان روی می آورند و چون بارش سبک شود، از او روی برتافته، رهایش می کنند تا از گرما و گرد و غبار رنج برد.

- مازَالَ الْإِسْلَامُ أَوْ النَّظَامُ الْإِسْلَامِيَّ خَطَرًا عَلَى طِفَاةِ الْأَرْضِ: اسلام یا حکومت اسلامی، پیوسته خطری برای طاغوتیان زمین بوده است.

- لَا تَزَالُ الْحُكُومَةُ الْإِيرَانِيَّةُ بَعْدَ عَشْرِينَ عَامًا تَرْفُضُ أَيَّ تَرَاجُعٍ عَنِ مَوَاقِفِ الْإِمَامِ ﷺ: دولت ایران هنوز پس از بیست سال، هرگونه برگشت از مواضع امام ﷺ را رد می کند.

۱. نصب تابلویی مرمری با سیمان بر بنایی سنگی به انجام رسید.
۲. النَّدْوَةُ: گردهمایی.
۳. النَّخْبُ مِنْ أَدبِ الْعَرَبِ، ص ۱۳۵.

إِنَّ مَنْ لَا تَلَسُّعُهُ أَفَاعِي الْأَيَّامِ وَتَنْهَشُهُ ذَنَابُ اللَّيَالِي يَظَلُّ مَغْرُورًا بِالْأَيَّامِ وَاللَّيَالِي: ^۱ کسی که افعیهای روزگار او را نیش زنند و گرگهای شبانگاهان او را نکزند، پیوسته به روزها و شبها مغرور می‌شود.

۲. صیوروت و دگرگونی در افعالی مانند: «بات، صار، أَصْبَحَ، أَمْسَى، أَضْحَى، عاد» به معنای «شد»؛ مانند:

بَاتَ الرَّجُلُ خَائِفًا: آن مرد (در طول شب) ترسان بود.

صَارَ الْجَوُّ مُظْلِمًا: هوا تاریک شد.

أَمْسَى الطُّلَّابُ خَائِفِينَ: دانشجویان (در خلال شب) ترسان شدند.

در اغلب موارد معنای «شب، روز و صبح» در «أَمْسَى، أَضْحَى، أَصْبَحَ» مورد نظر

نیست؛ مانند:

أَصْبَحَ الْعِلْمُ سَبَبًا لِلْخَيْرِ: علم سبب خیر شد.

أَضْحَى الْأَمْرُ وَاضِحَةً: قضیه آشکار شد.

«عاد». دکتر سامرائی عقیده دارد: ^۲ استفاده از «عاد» در جملاتی مانند «لَمْ يَعُدْ

فُلَانٌ قَادِرًا: فلانی قادر نبود» از راه ترجمه فرانسوی: Il n'est pas Capable به وجود

آمده و در عربی سابقه دیرینه ندارد. در حالی که «احمد ابن فارس» یکی از شخصیت‌های

بزرگ ادب عرب در قرن چهارم هجری در کتاب خود، الصَّاحِبِيُّ فِي فِقْهِ اللُّغَةِ، به طور

غیر مستقیم به ناقصه بودن «عاد» اشاره می‌کند و می‌نویسد: ^۳

«يقولون: عادُ فُلَانٍ شَيْخًا وَهُوَ لَمْ يَكُنْ شَيْخًا قَطُّ؛ وَ عادُ الْمَاءِ آجِنًا وَهُوَ لَمْ يَكُنْ

آجِنًا فَيَعُودُ ... وَ مِنْ هَذَا فِي كِتَابِ اللَّهِ - جَلَّ ثَنَاءُهُ - «حَتَّى عادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ» ^۴

فقال: عادَ وَ لَمْ يَكُنْ عُرْجُونًا مِنْ قَبْلُ ...»: «می‌گویند: فلانی به پیری برگشت

۱. المجموعة الكاملة، ص ۲۵۱.

۲. زبان‌شناسی تطبیقی، ص ۲۳۷.

۳. الصَّاحِبِيُّ فِي فِقْهِ اللُّغَةِ وَ سُنَنِ الْعَرَبِ، ص ۲۶۶.

۴. العرجون: چوب زرد قوس‌دار خوشه خرما که شبیه به هلال است.

۵. یس، ۳۹.

در حالی که قبلاً پیر نبوده و آب به‌گنبدیدگی برگشت در حالی که قبلاً گنبدیده نبوده تا بدان برگردد و از این قبیل در کتاب خداوند جلیل چنین آمده حتی عاد... تا اینکه (ماه) بسان خوشه خرما (زرد و قوس دار) برگشت. در حالی که قبلاً این چنین نبوده است...».

از مجموع سخنان ابن فارس چنین استنباط می‌شود که «عاد» در مثالهای وی جز به معنای «صار» قابل ترجمه نیست؛ زیرا ترجمه «عاد» به معنای «برگشت» بیانگر مقصود گوینده نیست. بنابراین ترجمه دقیق جملات چنین خواهد بود:

عاد فلان شیخاً: فلانی پیر شد، عاد الماء آجناً: آب گنبدیده شد، ﴿حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ﴾: تا اینکه (ماه) بسان خوشه خرما (زرد و قوس دار) شد.

توجه: همان‌طور که قبلاً گفته شد، هرگاه «عاد» یا «لَمْ يَعُدْ» بر مضارع وارد شود معادل معنایی ماضی استمراری است؛ مثال:

قواعدُ اللُّغَةِ لَمْ تَعُدْ تَحْطَىٰ بِالْعِنَايَةِ الْكَافِيَةِ فِي ذَلِكَ الْعَصْرِ: قواعد زبان از توجه و عنایت کافی در آن دوره برخوردار نمی‌شد.

۳. بودن. در فعل «كَانَ»، مانند:

﴿كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا﴾^۱: پدر آن دو، صالح و نیکوکار بود.

﴿كَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا﴾^۲: شیطان نسبت به (امر) پروردگارش بسیار ناسپاس

(کافر) بود.

همان‌طور که قبلاً اشاره شد در صورتی که خبر «كَانَ» جمله فعلیه باشد، معنای «بود» از آن فهمیده نمی‌شود؛ مانند: ^۳كَانَ يَشْعُرُ فِي نَفْسِهِ أَنَّ السَّعَادَةَ الَّتِي نَالَهَا هِيَ فَوْقَ مَا يَتَحَمَّلُ طَوْفُهُ: ^۴او در خود احساس می‌کرد سعادتی که بدان دست یافته مافوق قدرت و توانایی اوست.

۴. نیستی. در فعل «لَيْسَ»، مثال:

إمام علي عليه السلام در ابیاتی که به آن حضرت منسوب است، می‌فرماید (از بحر

بسیط):

۱. کشف، ۸۲.

۲. اسراء، ۲۷.

۳. ماجدولین تحت ظلال الزیفر، ص ۳۹.

۴. الطوق: القُدْرَةُ عَلَى الشَّيْءِ.

لَيْسَ الْجَمَالُ بِأَثْوَابٍ تُزَيِّنُنَا إِنَّ الْجَمَالَ جَمَالُ الْعِلْمِ وَالْأَدَبِ
لَيْسَ الْيَتِيمُ الَّذِي قَد مَاتَ وَالِدُهُ إِنَّ الْيَتِيمَ يَتِيمُ الْعِلْمِ وَالْحَسَبِ

زیبایی به لباسهایی نیست که ما را زینت می‌دهند بلکه زیبایی، زیبایی علم و ادب است. یتیم کسی نیست که پدرش از دنیا رفته باشد بلکه یتیم کسی است که از علم و شرافت بی‌بهره باشد.

و مانند:

أَوْلَسْنَا بَيْنَ الْعَوَزِ وَالْيُسْرِ كَالْأَشْجَارِ بَيْنَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ؟: آیا ما در میان فقر و غنا همچون درختان، میان زمستان و تابستان نیستیم؟

ترجمه فعلهای ربطی به عربی

فعلهای ربطی «است، بود، شد، گشت، گردید» معمولاً به روش زیر ترجمه می‌شوند:

۱. «است» در ترجمه معادل ندارد؛ مانند:

هوا دلپذیر است: الْجَوُّ رَائِقٌ.

۲. «بود» معادل «كَانَ» است؛ مانند:

صاحب خانه شیفته موسیقی بود: كَانَ صَاحِبُ الْبَيْتِ مُوَلِعًا بِالمُوسِيقَى.

۳. شد، گشت، گردید معادل فعلهای «صَارَ، بَاتَ، أَفْسَى، أَضْحَى، أَصْبَحَ و...» است؛

مانند:

او مردی زیرک شد: أَصْبَحَ رَجُلًا نَابِهًا.

شب، مهتابی شد: صَارَ اللَّيْلُ مُقْمِرًا.

گیل سنگ گردید، (شد)، (گشت): صَارَ (أَصْبَحَ) الطَّيْنُ حَجْرًا.

تمرین ۲۱

ترجمه کنید:

- بسیاری بر او ستم کردند و هنوز هم ستم می‌کنند. ۲. او هنوز (پیوسته) تحت شکنجه است.
- لم تُعِدِ الْمَرْأَةُ قَادِرَةً عَلَى إِذْرَاكِ الْمَعَانِي. ۴. لباس شسته شده، خشک شد.
- سیل آوارگان همچنان به کشورهای همسایه سرازیر می‌شود. ۶. پیوسته به ویتنام

مغازه‌ای زل می‌زند (خیره می‌شود) (مذکر). ۷. پیوسته مشقتها را تحمل می‌کند (مذکر).
 ۸. هنوز (پیوسته) حمله فراگیر را بعید می‌داند (مذکر). ۹. مِنْ شِدَّةِ الْخَوْفِ تَجَمَّدَ قَلْبُهُ فَلَمْ
 يَعُدَّ يَخْفُقُ بِالْخَوْفِ وَ مِنْ شِدَّةِ الْأَلَمِ لَمْ يَعُدَّ يَشْعُرُ بِالْأَلَمِ.

۱۰. فریدون فرخ فرشته نبود ز مشک و ز عنبر سرشته نبود
 به داد و دهش یافت آن نیکویی تو داد و دهش کن فریدون تویی
 ۱۱. فردوسی ماجرای نبرد رستم و سهراب و به خاک افتادن سهراب را چنین توصیف
 می‌کند:^۱

چو بشنید رستم سرش خیره^۲ گشت جهان پیش چشم اندرش تیره گشت
 بپرسید زان پس که آمد به هوش بدو گفت باناله و با خروش
 که اکنون چه داری ز رستم نشان؟^۳ که کم باد نامش ز گردنکشان!^۴
 ۱۲. «اندوه فقر»:^۵

(الف) با دوک خویش پیرزنی گفت وقت کار

کاوخ ز پنبه ریشتم موی شد سفید

(ب) از بس که بر تو خم شدم و چشم دوختم

کم نور گشت دیده‌ام و قامتم خمید

(ج) ابر آمد و گرفت سرکلبه مرا

بر من گریست زار که فصل شتا رسید

(د) جز من که دستم از همه چیز جهان تهیست

هر کس که بود، برگ زمستان خود خرید

(ه) بر بست هر پرنده در آشیان خویش

بگریخت هر خزنده و در گوشه‌ای خزید

۲. خیره: سرگشته و متحیر.

۱. غم‌نامه رستم و سهراب، ص ۱۵۳.

۳. مهوری که تهمینه به سهراب داده بود.

۴. نامش از زمره دلبران و نامداران محو باد! (بر اساس شرح: غم‌نامه رستم و سهراب، ص ۱۵۷).

۵. دیوان پروین اعتصامی، ص ۱۰۴.

(و) نور از کجا به روزن بیچارگان فتد
 چون گشت آفتاب جهانتاب ناپدید
 (ز) از رنج پاره دوختن و زحمت رفو
 خونابه دلم ز سرانگشته‌ها چکید
 (ح) یک جای وصله در همه جامه‌ام نماند
 زین روی وصله کردم از آن رو هم درید
 (ط) پروین توانگران غم مسکین نمی‌خورند
 بیهوده‌اش مکوب که سرد است حدید^۱

افعال مقاربه در ترجمه

استفاده از افعال مقاربه، مخصوصاً کادَ، یکاؤُ در عربی حکایت از آن دارد که گوینده از قطعیت مطالب خود اطمینان ندارد. در نتیجه اظهار نظر او جنبه تقریبی دارد؛ مثال:

۱. كَادَ النَّهَارُ «أَنَّ» يَنْتَصِفُ: روز تقریباً نزدیک بود به نیمه برسد. (و یا) روز

داشت به نیمه می‌رسید (یعنی دقیقاً وسط روز نبود بلکه نزدیک به نیمه روز بود).

۲. كَادَ النَّعَامُ يَطِيرُ: نزدیک بود شتر مرغ پرواز کند.

۳. لَمْ تَكْدُ تَخْرُجْ هَذِهِ الْأَفْظَاءُ مِنْ بَيْنِ شَفَتَيْ حَتَّى رَفَسَنِ آخِرَ بَرَجِلِهِ: هنوز این

کلمات از دو لبم خارج نشده بود که مرد دیگری مرا با لگد زد (یعنی این الفاظ کاملاً از دهانم خارج نشده بود).

۴. فِي هَذِهِ الْقِصَائِدِ الْخَمْسِ تَكَادُ تَجْتَمِعُ خِصَائِصُ الْمَدْحِ: در این پنج قصیده تقریباً

خصوصیات مدح جمع می‌شود.

۵. «يَكَاؤُ الْبَرْقُ يَخْطِفُ أَبْصَارَهُمْ»^۲: نزدیک است برق روشنی چشمهایشان را

برباید.

منفی کردن «کادَ» به چند صورت امکان پذیر است، از جمله:

۱. «بر آهن سرد کوبیدن» کنایه از کار بیهوده انجام دادن است.

۲. بقره، ۲۰.

۱. «ماکاد» + مضارع فعلٍ مورد نظر. ۲. لم يَكْذُ + مضارع فعلٍ مورد نظر. ۳. «يَكادُ» + «لا» بی نافیهِ + مضارع فعلٍ مورد نظر.

مثال: ۱. ما كِذْتُ أَرْشُفُ رَشْفَةً حَتَّى فُتِحَ الْبَابُ: هنوز لبی تر نکرده بودم که در گشوده شد.

۲. لَمْ تَكِدِ الْفَتَاةُ تَبْعُدُ عَنِ الْمَدِينَةِ حَتَّى عَادَ أَبُوهَا: هنوز آن دختر از شهر دور نشده بود که پدرش بازگشت.

۳. نَحْنُ الَّذِينَ صَرَفْنَا مُعْظَمَ الْعُمْرِ فِي الْمَدِينِ الْإِهْلِيَّةِ نَكَادُ لَا نَعْرِفُ شَيْئاً عَنْ مَعِيشَةِ سُكَّانِ الْقُرَى: ما کسانى هستيم که بیشتر عمر خود را در شهرهای پرجمعیت سپری کرده ایم، تقریباً چیزی از معیشت روستانشینان نمی دانیم.
توجه: دو فعل «أَوْشَكُ، كَرَبٌ» مترادف «کاد» هستند؛ اما استعمال «کاد» بیشتر است؛ مثال:

كَرَبَ اللَّيْلُ يَنْقَضِي: نزدیک بود شب به پایان رسد.
أَوْشَكَ الْمَطَرُ أَنْ يَنْقَطِعَ: نزدیک بود باران قطع شود.
يُوشِكُ الْمَطَرُ أَنْ يَنْقَطِعَ: نزدیک است باران قطع شود.
* فعل مضارع بعد از «كَادَ» و «كَرَبَ» غالباً بدون «أَنَّ» است.

افعال رجا و ترجمه آنها

افعال رجا بر امید وقوع خبر دلالت می کنند و عمل آنها همانند افعال ناقصه است. این افعال عبارت اند از: عَسَى، حَرَى، إِخْلَوْلَقٌ؛ مثال:

حَرَى الْكَرْبُ أَنْ يَنْفَرَجَ: امید است اندوه و سختی برطرف گردد.

إِخْلَوْلَقَ الْعَمُّ أَنْ يَذْهَبَ: امید است غم و اندوه از بین برود.

عَسَى اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ حِدَّةَ الْغَلَاءِ: امید است خداوند از شدت گرانی بکاهد.

﴿ وَقَالَتِ امْرَأَةٌ فِرْعَوْنَ قُرَّةَ عَيْنٍ لِي وَلَكِ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ

ولداً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ^۱: همسر فرعون گفت: [این کودک] روشنی چشم من و توست او را نکشید. امید است به ما سود رساند، یا او را به فرزندی برگزینیم و آنها درک نمی‌کردند.

گاهی «عَسَى» در معانی دیگری مانند: «باشد که، ای بسا، ممکن است که، انتظار می‌رود» استعمال می‌شود.

مثال: ﴿عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ﴾^۲: چه بسا از چیزی اکراه داشته باشید، در حالی که برایتان خیر است.

يَسْأَلُ النَّاسُ مَاذَا عَسَاهَا إِسْرَائِيلُ أَنْ تَفْعَلَ أَمَامَ هَذِهِ الْأُمَّةِ: مردم از یکدیگر می‌پرسند از اسرائیل چه چیزی انتظار می‌رود که در برابر این امت انجام دهد.

افعال شروع از منظر ترجمه

در زبان عربی، فعلهایی وجود دارد که در کنار یک فعل مضارع، معنای «شروع» را به مخاطب القا می‌کنند. برخی از این فعلها عبارت‌اند از: شَرَعَ، أَخَذَ، طَفِقَ، أَنْشَأَ، رَاحَ، جَعَلَ، عَلِقَ، هَبَّ، بَدَأَ.

در ترجمه این افعال ذکر دو نکته ضروری است:

۱. زمان فعل شروع، ماضی است. لذا فعل مضارع مورد توجه قرار نمی‌گیرد. ۲. فعل مضارع بعد از افعال شروع، مصدر ترجمه می‌شود.

مثال: ۱. أَخَذَ أَبِي يُسَاوِمُ صَاحِبَ الْحَانُوتِ: پدرم شروع به چانه زدن با صاحب مغازه کرد.

۲. رَاحَتْ أُحْتَايَ تُقْبَلَانِي: خواهرانم^۳ شروع به بوسیدن من کردند.

۱. قصص، ۹.

۲. بقره، ۲۱۶.

۳. «دو خواهر» در فارسی جمع محسوب می‌شود.

۳. جَعَلْتُ أَدُورُ فِي السُّوقِ: شروع به گردیدن در بازار کردم.
 ۴. بَدَأَ صَدِيقِي يَمِشِي فِي الْحَدِيقَةِ: دوستم شروع به راه رفتن در باغ کرد.

تمرین ۲۲

ترجمه کنید:

۱. او مردی است که ملتی را زنده کرد. ملتی که نزدیک بود بسان گیاه خشکی زیر چکشهای ظلم و طغیان خرد شود.
۲. احساس کردم دنده‌هایم نزدیک است منفجر شود.
۳. ماذا عَسَاهُ اسْتِعْمَارٌ وَعَمَلَانُهُ؟ کشتی نزدیک شد و چیزی نمانده بود به بندر برسد.
۴. لَمْ يَكُنْ يَفْتَرِبُ مِنِّي حَتَّى سَقَطَ فِي النَّهْرِ. ما كَيْدُ أَذْخُلُ دَكَانَ أَحَدِ الْبَاعَةِ حَتَّى تَزَاحَمَ حَوَالِيَّ الْحَمَّالُونَ. هنوز به او نزدیک نشده بودم که دیدم زیر بار ناله می‌کند (مذکر).
۵. كَادَ الْحَلِيبُ يَغْلِي. امید است امنیت، پایدار باشد.
۶. كَادَتِ الْكَأْسُ تَفِيضُ مَاءً.
۷. كَادَ الْجَوُّ يَعْتَدِلُ. امید است روزگار ما را کنار هم جمع کند.
۸. عَسَى الْحُكُومَةُ أَنْ تُهَيِّئَ لَنَا الْوَسَائِلَ. امید است روزگار ما را کنار هم جمع کند.
۹. با صاحب مغازه (مذکر) شروع به چانه زدن کرد (مؤنث).
۱۰. به محض اینکه کتاب در مقابل او قرار گرفت شروع به ورق زدن صفحات آن کرد.
۱۱. نزدیک است علم اسرار ماه را کشف کند.
۱۲. يَكَادُ الْعَصْرُ الْأَنْدَلُسِيَّ عَلَى اخْتِلَافِ أَحْوَالِهِ وَوَجْهِهِ، يَحْتَوِي مَيْرَةً وَاحِدَةً فِي السِّيَاسَةِ وَالْاجْتِمَاعِ، يَتَلَوَّنُ بِهَا مِنْ أَرْبَعَةِ نَوَاحٍ مُتَنَاقِضَةٍ: أَلَا وَهِيَ التَّعَصُّبُ وَالْاِسْتِبْدَادُ وَالتَّسَاهُلُ وَالْحَرِيَّةُ. فقد كان لوجود المسلمين في بَقَعَةٍ تَتَاخَمُهَا الْبِلَادُ النَّصْرَانِيَّةُ، دَافِعٌ قَوِيٌّ لِإِدْكَاءِ الشُّعُورِ الدِّيْنِيَّةِ فِي نُفُوسِهِمْ.

ترجمه فعلهای تعجب

ساختار تعجب در زبان عربی روشهای گوناگونی دارد. برخی از این روشها قانونمند و تابع قیاس‌اند و برخی دیگر تابع قانون خاصی نیستند و تقریباً سماعی محسوب می‌شوند. در اینجا به منظور مقایسه ساختهای مختلف تعجب فارسی با عربی، انواع تعجب به اختصار ذکر می‌شود:

روشهای ساخت تعجب:

۱. استفاده از دو صیغهٔ مَا أَفْعَلْ و أَفْعِلْ بِهٖ مانند:

اتاقی که آیینه در آن نباشد، چقدر زشت است! ﴿مَا أَفْتَحَ الْعُرْفَةَ الَّتِي لَا مِرْآةَ

فِيهَا!

این لباسی که می پوشی چه زیباست! ﴿مَا أَجْمَلَ هَذَا الثَّوْبَ الَّذِي تَرْتَدِينِ!

این اسم چه زیباست! ﴿أَجْمِلْ بِهَذَا الْاسْمِ!

این مرد چقدر عجیب است و دسترسی به او چقدر دشوار است! ﴿مَا أَغْرَبَ هَذَا

الرَّجُلَ وَ أَصْعَبَ الْوَصُولَ إِلَيْهِ!

دگرگونیهای روزگار چقدر سریع، و امور آن چقدر شگفت انگیز است! ﴿مَا

أَسْرَعَ تَقَلُّبَاتِ الْأَيَّامِ وَ مَا أَغْرَبَ سُؤُنُهَا!

چقدر لاغر است! ﴿مَا أَشَدَّ هُزْلَهُ!

توجه: فعلهای تعجبی که بر وزن أَفْعِلْ بِهٖ ساخته می شوند، به فعل امر شباهت

دارند؛ از این رو احتمال ترجمهٔ نادرست آنها بسیار زیاد است.

۲. استفاده از «یا + آ + ضمیر + مِنْ + اسم مجرور»؛ مانند:

عجب بچه ای هستی! ﴿يَا لَكَ مِنْ طِفْلِ!

عجب عادتی دارد! ﴿يَا لَهَا مِنْ عَادَةٍ!

۳. استفاده از «یا + آ + اسم مجرور»؛ مانند:

عجبا، شگفتا! ﴿يَا لِلْعَجَبِ!

۴. استفاده از سایر الفاظ؛ مانند:

شگفتا از این کودک! ﴿وَاعْجَبًا مِنْ هَذَا الطِّفْلِ!

سبحانَ اللهِ! (و یا) نَعُوذُ بِاللَّهِ!

فعلهایی که با تغییر حرکات، معنای آنها تغییر می کند

همان طور که در مبحث «اسم» گفته شد بسیاری از فعلها با تغییر حرکات سه گانه، معنای آنها تغییر می کند. از آنجاکه واژگان عربی اغلب فاقد اعراب اند، در نتیجه احتمال خطای ترجمه بیشتر می شود. به همین منظور توصیه می شود مترجم در برخورد با فعلهایی که به

نظر او با جمله سازگار نیست، به فرهنگ لغت مراجعه کند. اکنون برای روش شدن مطلب به دو مثال زیر توجه کنید:

۱. لبس رئیس قمیصه. ۲. لبس رئیس علیه الأمر.

با نگاهی به این دو جمله می‌توان حدس زد که جمله دوم چندان مناسبتی با پوشیدن لباس ندارد؛ اما به نوعی در آن پوشاندن مطرح است. با مراجعه به فرهنگ لغت تفاوت دو فعل به شرح زیر آشکار می‌شود:

لَبَسَ يَلْبَسُ لُبْسًا: (لباس) پوشید.

لَبَسَ يَلْبَسُ لَبْسًا: به اشتباه انداخت.

لَبَسَ يَلْبَسُ لَبْسًا عَلَيْهِ الأَمْرُ: مطلب را بر او مشتبه گرداند.

بنابراین حرکات هر دو فعل در جمله چنین خواهد بود: ۱. لَبَسَ الرَّئِيسُ قَمِيصَهُ:

رئیس پیراهنش را پوشید. ۲. لَبَسَ الرَّئِيسُ عَلَيْهِ الأَمْرُ: رئیس، مطلب را بر او مشتبه گرداند.

فعلهای «هَوِيَ يَهْوَى هَوًى»: دوست داشت» و «هَوَى: يَهْوِي هَوِيًّا: الشَّيْءُ: آن چیز سقوط کرد» نیز از این مقوله‌اند.

توجه: گاهی تشابه ماضی دو فعل با یکدیگر، زمینه اشتباه را فراهم می‌سازد:

| ماضی | مضارع | مصدر | ترجمه ماضی |
|-------|---------|-------------|-------------------|
| قَالَ | يَقُولُ | قَوْلٌ | گفت. |
| قَالَ | يَقِيلُ | قَيْلُوتَةٌ | هنگام ظهر خوابید. |

دقت در ترتیب ریشه‌ای افعال در ترجمه

تشابه حرفی فعلها - با وجود اختلاف در ترتیب حروف - اغلب موجب اشتباهاتی در ترجمه می‌شود. به همین منظور توصیه می‌شود در ترجمه این نوع فعلها دقت لازم اعمال گردد. جدول زیر برخی از این نوع افعال را نشان می‌دهد:

| واژه | ترجمه | واژه مشابه | ترجمه |
|---------------------|-------------------|-------------------|---------------------|
| لَخَّصَ | کوتاه کرد. | خَلَّصَ | رها کرد. |
| طَوَّفَ (طَافَ) | طواف کرد، دور زد. | طَفَّوْ (طَفَا) | روی آب آمد. |
| عَلِمَ | دانست. | عَمِلَ | عمل کرد. |
| وَقَفَ | ایستاد. | قَفَّو (قَفَا) | دنبال کرد. |
| تَحَفَّ (أَتَحَفَّ) | هدیه داد. | حَفَّ (إِحْتَفَّ) | احاطه کرد، حلقه زد. |

ترجمه **اِحْتَفُّوا** در مثال زیر نمونه‌ای از این قبیل اشتباهات سهوی است:
وَأَقْعَدُوهُ عَلَى سَرِيرِ الدَّهَبِ وَاحْتَفُّوا بِهِ: او را بر تخت زرین بنشانند و تحفه‌ها به
 نزد او آورند.^۱

در این مثال **اِحْتَفُّوا** به دلیل تشابه ظاهری با **اَتَحَفُّوا** زمینه اشتباه مترجم را فراهم کرده در حالی که ترجمه صحیح چنین است:

و او را بر تخت زرین نشانند و گردوی حلقه زدند.

شایان ذکر است که برخی از علمای فقه اللُّغَة همچون ابن جنی، این نوع تشابه ظاهری را دلیل بر تشابه معنوی دانسته، و در مبحث اشتقاق به تفصیل از آن سخن گفته‌اند.^۲ ذکر این مطلب بدان معنا نیست که مترجم با تکیه بر این نظریه در ترجمه سهل‌انگاری کند.

انتقال مفاهیم فعل از معنای حقیقی به مجازی

گاهی فعل همچون مسافر از نقطه‌ای به نقطه‌ای دیگر نقل مکان می‌کند. بدین صورت که با از دست دادن معنای اصلی در معنای فرعی و مجازی استعمال می‌شود. سپس معنای مجازی به عنوان معنای حقیقی در اذهان جای می‌گیرد.

۱. عَزَّرُ أَخْبَارِ مُلُوكِ الْقُرَيسِ وَ سَبِيْرِهِمْ، ص ۱۸۸.

۲. ر.ک.: الخصاص، ج ۱، ص ۵۲۷؛ نیز: دراساتٌ في فقه اللُّغَة، ص ۱۸۶.

توجه به این نقل و انتقالات یکی از وظایف مهم مترجمان است. مترجم باید علاوه بر معنای ظاهری، معنای حقیقی را نیز دریابد تا بتواند ترجمه صحیحی ارائه کند. شاید ذکر چند نمونه مقصود را بهتر بیان کند. در زبان عربی «لَعِبَ»^۱ برای بازی کودکان به کار می‌رفته، اما بعدها برای بازی در تئاتر همین فعل استفاده شده و گفته شده: لَعِبَ الْفَنَّاَنُ دَوْرَهُ فِي الْمَسْرَحِ: هنرپیشه نقش خود را در تئاتر بازی کرد. این فعل امروزه در معنای جدیدتری یعنی ایفای نقش در عرصه اجتماعی به کار می‌رود. بر این اساس گفته می‌شود: لَعِبَتِ الْحُكُومَةُ دَوْرًا هَامًّا فِي الْمُنْطَقَةِ: دولت نقش مهمی در منطقه بازی کرد. نمونه دیگر، فعلِ مُخِضَّصٌ یا تَمَخَّضَ است که معنای اصلی آن درد زایمان است و بر اساس آن گفته می‌شود «مَخِضَّتْ أَوْ مُخِضَّتْ أَوْ تَمَخَّضَتِ الْحَامِلُ»:^۲ حامله درد زایمان گرفت. این فعل بعدها در معنای دیگر، یعنی مطلق درد کشیدن و رنج بردن به کار فته و گفته می‌شود: الْبِلَادُ تَمَخَّضَتْ بِأَضْطِرَابَاتٍ عَنِيفَةٍ: کشور از ناآرامیهای سخت، رنج می‌برد، یعنی «درد می‌کشد».

امروزه کاربرد این نوع افعال در فارسی و عربی وسعت بسیاری یافته که نمونه‌هایی از آن ذکر می‌شود؛ مثال:

أَجْهَضَتِ الْمَرْأَةُ: زن سقط جنین کرد (معنای اصلی).

تَسَعَى أَمِيرُكَ لِتُجْهِضَ (لِإِجْهَاضِ) الثَّوْرَةَ الْإِسْلَامِيَّةَ: امریکا سعی می‌کند انقلاب اسلامی ایران را ساقط کند (معنای مجازی).

و مانند: وَلَدَتِ الْمَرْأَةُ طِفْلًا: آن زن فرزندی به دنیا آورد (معنای اصلی).

هَذَا الْأَمْرُ وَلَدَتِ الْبِدْعَ: این امر بدعتها را پدید آورد (معنای مجازی).

همچنین: يُمَثِّلُ^۳ الْفَنَّاَنُ فِي الْمَسْرَحِ: هنرپیشه در تئاتر بازی می‌کند (استعمال

پیشین).

۱. این واژه از ریشه «لعب» به معنای «آب دهان» گرفته شده، شاید اطلاق این واژه بر بازی کودکان به این علت بوده که کودکان در هنگام بازی آب دهانشان جاری می‌شود.

۲. «الحامل» مذكر استعمال می‌شود و تاء تأنیث نمی‌گیرد.

۳. معنای اصلی این فعل، تجسم یافتن و نمایان شدن است.

إِنَّهُ يُمَثَّلُ دَوْرًا هَامًا فِي الْمُجْتَمَعِ: او نقش مهمی را در اجتماع بازی می‌کند (استعمال جدید و مجازی).

انتقال مفاهیم فعل از معنای حقیقی به مجازی در فارسی نیز متداول است. آنچه در این زمینه می‌توان گفت آن است که اغلب این فعلها با معنای مجازی خود تناسب دارند. در مقابل، تعداد معدودی از آنها استعمال مجازی مناسبی ندارند. در اینجا با ذکر یک نمونه، مبحث را به پایان می‌بریم. فعلِ باخت از جمله فعلهای شایع در میان قماربازان است. این فعل متأسفانه در معانی مجازی نامتناسبی استعمال شده است؛ مثلاً گفته می‌شود: سرباز، در راه اسلام جان باخت.

باکمال شگفتی مشتقات این واژه نیز رایج شده است، مثلاً گفته می‌شود: «جان‌باختگان این حادثه ده نفر بودند» و گاهی هم به کسی که اموالش مورد دستبرد قرار گرفته «مال‌باخته» می‌گویند. غافل از اینکه قماری صورت نگرفته تا جانی یا مالی باخته شود. واژه «جانباز» به معنای «جان‌باخته» هم از این نوع مشتقات است.

تمرین

با بررسی متون مختلف، چند نمونه از این قبیل افعال در فارسی و عربی بیابید.

ترجمه طالما، قلما، کثرما

امروزه در متون معاصر از فعلهایی همچون: «طالما، قلما، کثرما» به وفور استفاده می‌شود. به همین منظور، هر سه فعل از منظر ترجمه بررسی می‌شود.

افعالی مانند: طال، قل، کثر هرگاه همراه با «ما»^۱ ذکر شوند، فعل جامد محسوب شده، بی‌نیاز از فاعل اند^۲ و تنها بر جمله فعلیه افزوده می‌شوند.^۳ معادل معنایی این فعلها در فارسی عبارت است از:

۱. (یا) باز دارنده. ۲. الدروس العربیة، ص ۱۲۷-۱۲۹.

۳. ر.ک.: مَغْنِي اللَّيْب، ج ۱، ص ۳۰۶.

طالما: از مدتها پیش، از مدتها قبل، مدتهاست، از دیر باز؛ قلما: کمتر در گذشته؛ کثرا: بسیار در گذشته.

مثال: ۱. ظَهَرَ أَمَامِي ذَلِكَ الرَّجُلُ الَّذِي طَالَمَا تَشَوَّقْتُ إِلَى لِقَائِهِ: مردی در مقابلم نمایان شد که از مدتها قبل مشتاق دیدارش بودم.

۲. طَالَمَا لَا تُوجَدُ طَيْرَانٌ إِلَى الْعِرَاقِ: مدتهاست که پرواز به عراق صورت نمی‌گیرد (وجود ندارد).

۳. هُوَ الَّذِي قَلَّمَا رَأَى يَوْسُفَ مِنْ قَبْلِ: او کسی است که یوسف کمتر او را در گذشته دیده است.

۴. قَلَّمَا فَعَلْتُ ذَلِكَ: کمتر آن کار را کرده‌ام.

۵. هُوَ الَّذِي كَثُرَمَا رَأَيْنَاهُ: او کسی است که بسیار او را دیده‌ایم.

۶. كَثُرَمَا شَاهَدْنَاهُ فِي شَاشَةِ التَّلْفِزِيُونِ: او را در صفحه تلویزیون بسیار دیده‌ایم.

فعلهای «طالما، قلما، کثرا» قابل صرف نیستند و تنها یک صیغه دارند.

تمرین ۲۳

ترجمه کنید:

۱. مدتهاست که ناامید شده است (مذکر). ۲. از مدتها پیش معاصر خوارزمی بوده است (مذکر).
۳. مدتهاست که بی‌هوش شده است (مؤنث). ۴. کمتر به خود آمده‌ام.
۵. مدتهاست که شاگردی استاد خود را می‌کند (مذکر). ۶. مدتهاست که او را روزمزد استخدام کرده است (مذکر). ۷. کمتر مجبور به استفاده از زور شده‌اند (مثنای مذکر).
۸. مدتهاست که با چوبهای کبریت بازی می‌کنند (مثنای مؤنث). ۹. از مدتها پیش او را در مسجد می‌دیدم. ۱۰. او کسی است که از دیر باز او را دیده است (مذکر). ۱۱. از مدتها پیش او را (مذکر) می‌بینم.

پاسخ تمرینات فصل سوم

پاسخ تمرین ۱

۱. قَطَعَ خَمْسِينَ كِيلُومِتْرًا مِنَ الطَّرِيقِ. ۲. أَحَدًا إِلَيْهِ النَّظَرُ. ۳. بَرَّخَى كِشُورَهَا مُحَاصِرَهَا
- جَزْئِي رَا اَعْمَالَ كَرَدَنَد. ۴. يُوْسُفُ بَه شَكْسْتِ خُودِ اَعْتِرَافِ كَرَد. ۵. عَزَقَتِ الأَرْضُ.
۶. اِنْعَمَسَنَ فِي المَاءِ. ۷. اَتَوْا بِبَعْضِ مَاسِحِي الأَحْذِيَةِ. ۸. خَلَا بِنَفْسِهِ فِي حُجْرَتِهِ بَعْدَ مُنْتَصَفِ
- اللَّيْلِ. ۹. فَارْتَعَدَ وَامْتَقَعَ لَوْنُهُ (تَغَيَّرَ لَوْنُهُ). ۱۰. كَارَهَا دَرِ اَسْتَانَهُ تَغْيِيرِ بُوْد.
۱۱. سَعِيْدٌ يَكُ سُوْزَنِ خِيَاطِي رَا اَهْنُ رِبَا كَرَد. ۱۲. جَنَگِ اِدَامَه يَافَت. ۱۳. جَاذِبَه اَز بِيْنِ
- رَفَت. ۱۴. مَادِرِ بَزْرگَش رَا اَز دِسْتِ دَاد. ۱۵. اُبْرَدَ الرِّسَالَةَ. ۱۶. سَوَّفَ. ۱۷. اَخْضَعَ.
۱۸. اِنْحَفَضَتْ اَسْعَارُ الذَّهَبِ. ۱۹. اَذَلَّى بِتَصْرِيْحِ (صَرَخَ). ۲۰. لَبِثَ جَامِدًا مُنْتَصِبًا كَتْمَثَالِ
- قَابِضًا يَمِيْنِهِ عَلَي كُوْبِ. ۲۱. پِلَكِ خُودِ رَا بَسْت. ۲۲. حَدَّثَ سُكُوْنٌ عَمِيْقٌ. ۲۳. هَدِيَةٌ اَوْ بَه
- دِسْتَمِ رَسِيْدِ، مَن هَمِ اَز كَارَشِ بَسِيَارِ سِپَاسْگَزَارِي كَرَدَم. ۲۴. دَارُوْسَازَانِ اَعْتِرَاضِ كَرَدَنَد.
۲۵. اَزِفَتْ سَاعَةُ الوِدَاعِ. ۲۶. سَرَشِ رَا مَانَدِ كَسِي كَه مَعْنَايِ پَدِرِ رَا نَمِي فِهْمَدِ، تَكَانِ دَاد.

پاسخ تمرین ۲

۱. كَانُوا قَدْ اَبْدَوْا تَعَجُّبَهُمْ. ۲. كَانَتْ قَدْ اِعْتَرَفَتْ بِفَشْلِهَا. ۳. كَانَ قَدْ تَأَكَّسَدَ الفِلْزُ (أَوْ)
- المَعْدِنُ. ۴. اَوْ رَا بَه عِنْوَانِ رِئِيسِ دَادْگَاهِ تَعْيِيْنِ كَرَدَه بُوْدَنَد. ۵. رَاهِ اَوْ رَا دَنْبَالِ كَرَدَه بُوْد.
۶. كَانَ قَدْ مَضَى بِضْعُ وِ عِشْرُوْنِ سَنَةٍ. ۷. بَاجِ گِرْفَتَه بُوْد. ۸. كَانِ الأَطْيَاءُ قَدْ زَرَعُوا كَلِيَّتَهَا.
۹. كَانَتْ اَسْعَارُ النَّفْطِ قَدْ اِرْتَفَعَتْ. ۱۰. اَعْتِرَاضِ مَرْدَمِي بِالَا گِرْفَتَه بُوْد. ۱۱. كَانِ المَرَضُ
- قَدْ دَاهَمَهُ. ۱۲. كَانَتْ اِيْرَانُ قَدْ اِعْتَرَفَتْ بِالبُوشَنَةِ وَ الهِرْسَكِ. ۱۳. كَانِ الأَمْنُ قَدْ اسْتَقَرَّ
- (كَانِ الأَمْنُ قَدْ اسْتَقْبَّ). ۱۴. كَانَ قَدْ خُطِّطَ لَهُمَا (بُرْمِيحَ لَهُمَا). ۱۵. دَرِ مَسَابِقَه بَرْنَدَه شَدَه بُوْد.
۱۶. كُنْتُمْ قَدْ اَعْمَضْتُمْ عِيُوْنَكُمْ. ۱۷. مِيُوْهَهَا رَا بَسْتَه بَنْدِي كَرَدَه بُوْدِيْم. ۱۸. كَانَتْ الكُرَةُ قَدْ
- طَفَّتْ فَوْقَ المَاءِ. ۱۹. كَانِ الطِّفْلُ قَدْ سَنَّ. ۲۰. كَانِ الطَّالِبُ قَدْ اُقْبِلَ (قَدْ اَكْبَ)، (قَدْ عَكَفَ)
- عَلَى العِلْمِ.

پاسخ تمرین ۳

۱. دَشْمَنِ بَذْرَهَايِ كِيْنَه وَ نَفْرَتِ رَا دَرِ مِيَاْنِ اَنَهَا مِي كَاشْت. ۲. خَبْرَهَا نَفُوْذِ مِي كَرَد.

۳. كَانَتْ تَأْتِي لِلتَّفَازِ فِي الْقُلُوبِ. ۴. كَانَتْ تَجِيءُ مِنْ دَارِ أَبِيهَا. ۵. كُنَّ يَلْسَعَنَّهَا (يَلْدَغَنَّهَا) بِلِسَانِهِنَّ. ۶. كُنْتُمْا تُؤَدِّيَانِ وَاجِبَكُمَا. ۷. ارتش ضربه شديدي بر دشمن وارد مي‌کرد. ۸. از باغ دور مي‌شد (فاصله مي‌گرفت). ۹. هواييما فرود مي‌آمد. ۱۰. كودك در آب فرو مي‌رفت. ۱۱. كَانَ الْحِجَابُ الْإِسْلَامِيَّ يَتَزَايَدُ. ۱۲. كَانُوا يُمَارِسُونَ عَلَيْهِمْ سُلْطَتَهُمْ. ۱۳. كُنْتَ تُقْرِضُهَا. ۱۴. كَانَتْ وَجُوهَكُمْ تَحْمَرُّ. ۱۵. آن زن نمي‌توانست به خورشيد خيره شود. ۱۶. كَانَتْ تَنْظُرُ مِنْ وَرَاءِ النَّافِذَةِ. ۱۷. كُنْتُمْا تَسْحَبَانِ الْبَسَاطَ مِنْ تَحْتِ أَقْدَامِهَا. ۱۸. كُنَّ يَسْتَنْجِدْنِي. ۱۹. كَانُوا يُلْطَخُونَ سُمِّعَتَهُ. ۲۰. أَعْرِفُ الْآنَ مَا لَمْ أَكُنْ أَعْرِفُهُ مِنْ قَبْلُ. ۲۱. مردم به او نمي‌نگريستند. ۲۲. لَمْ أَعُدْ أَرَى سِوَى حَظَّتَيْنِ رَمَادِيَّيْنِ. ۲۳. لَمْ يَعُدْ أَحَدٌ مِنَّا يُرِيدُ أَنْ يَسْمَعَ كَلَامًا. ۲۴. كَانَتْ تَتْرُكُ مَنْزَلَ زَوْجِهَا. ۲۵. كُنْتُ أَتَمَّتِي لِقَاءَ هَذَا الرَّجُلِ. ۲۶. يك بار در ماه با دوستم برخورد مي‌کردم. ۲۷. او هر روز صبح به سمت مزرعه حركت مي‌کرد و گاوها و گوساله‌هايش را مي‌راند و خيش خود را بر دوش نهاده، به چهجه بلبلان و خش خش برگهاي درختان گوش مي‌داد. ۲۸. نَزَعَ^۱ عَنْهُ تِلْكَ التَّصَوُّرَاتُ الْغَرِيبَةَ الَّتِي كَانَتْ تُخَالِطُ عَقْلَهُ^۲ وَ تَذْهَبُ بِرَاحَتِهِ وَ سُكُونِهِ وَ أَصْبَحَ يَأْنَسُ وَ يَشْعُرُ بِلَدَّةِ الْمُخَالِطَةِ وَ الْاجْتِمَاعِ وَ يَعِيشُ فِي بَيْتِهِ الَّذِي بَنَاهُ عَيْشًا هَادِنًا سَاكِنًا لَا يُمَارِجُهُ حُزْنٌ وَ لَا كَدْرٌ.

پاسخ تمرين ۴

۱. خرسندی خود را ابراز کرده است. ۲. قَدْ أَحْفَظُهُ، (أَعْضَبُهُ)، (أَسْخَطُهُ)، (أَغَاظُهُ). ۳. قَدْ شَطَبَنَ الْكِتَابَاتِ. ۴. اسم مرا خط زده است. ۵. قَدْ اخْتَنَقَ (انْخَنَقَ) الْوَلَدُ. ۶. قَدْ خَتَفُوهُ. ۷. قَدْ أَدَمَى حَدِيدُ السَّرْجِ رَقَبَةَ الْفَرَسِ. ۸. قَدْ سَمَمْتَنَ الْوَرْدَ. ۹. قَدْ أَتَمَمْتُ تَعْلِيمَ إِخْوَتِي. ۱۰. مرا به شك انداخته است. ۱۱. قَدْ تَلَقَّى الْمُؤَظَّفُونَ مُكَافَأَتَهُمْ. ۱۲. دعوت حق را لبيك گفته است (اجابت کرده است). ۱۳. قَدْ أَلَحَّ فِي الْأَمْرِ. ۱۴. قَدْ سَاعَدَنِي الْإِسْلَامُ عَلَى تَنْفِيَةِ نَفْسِي مِنَ الدَّاخِلِ. ۱۵. قَدْ التَزَمَ بِمُرَاعَاةِ الْقَوَانِينِ. ۱۶. قيمت طلا پايين

۱. و يا «نَزَعَتْ».

۲. خَالَطَ عَقْلَهُ؛ ديوانه‌اش كرد؛ خُوِلَطَ فِي عَقْلِهِ، إِخْتَلَطَ عَقْلُهُ؛ ديوانه شد، دچار اختلال حواس شد.

آمده است. ۱۷. نامه‌ها را پُست کرده است. ۱۸. قَدْ تَعَوَّدَ كُلُّ مِنْهُمْ أَنْ يَأْخُذَ عَيْدِيَّتَهُ. ۱۹. گفت: مادر جان! خواب پلکهای مرا سنگین کرده است. ۲۰. قَدْ اِعْتَادَ (تَعَوَّدَ) أَنْ يُمِضِيَ شَهْرًا أَوْ شَهْرَيْنِ مِنَ الصَّيْفِ فِي شِيرَازَ، هَذَا مَا يَفْعَلُهُ مُنْذُ أُحِيلَ عَلَى الْمَعَاشِ.

پاسخ تمرین ۵

۱. كَانَ يُخْطِيءُ. ۲. كَانَتْ تُعْرِقُلُ. ۳. به او سه ماه مهلت می‌داده است. ۴. كَانَتْ تَتَبَّئِي. ۵. کشتی لنگر می‌انداخته است. ۶. كَانَ الْكَلْبُ يَلْهَثُ. ۷. كَانَ الْبَقَرُ يَخُورُ. ۸. مانع او می‌شده است. ۹. مأموریت پایان می‌یافته است. ۱۰. كَانَ يَتَّهَمُهُ. ۱۱. كَانَ الْأَثْرِيَاءُ يُرْغِمُونَ الْمُواطِنِينَ عَلَى التَّصْوِيتِ لِصَالِحِهِمْ. ۱۲. پلیس، محتویات دفتر را مصادره می‌کرده است. ۱۳. كَانَ يَعْزُو آلَامَهُ إِلَى مَرَضِ الْمَفَاصِلِ. ۱۴. كَانَ يُرَاسِلُهُ. ۱۵. كَانَ يَدُقُّ الْمَسَامِيرَ الْأَخِيرَةَ. ۱۶. ناهار می‌خورده‌ام. ۱۷. كَانَتْ الْمُحَاكَمَاتُ تُسْفِرُ عَنِ اسْتِزْجَاعِ الْأَمْوَالِ.

پاسخ تمرین ۶

۱. رُبَّمَا يَكُونُ الدَّوَاءُ قَدْ أَتَرَ. ۲. رُبَّمَا تَكُونُ قَدْ آتَصَّتِ اللَّحْمَ. ۳. شاید وقت آن رسیده باشد که این چنین کنی. ۴. شاید به او یادآوری کرده باشد. ۵. شاید او را یاری نکرده باشد. ۶. رُبَّمَا يَكُونُ قَدْ حَمَلَقَ فِي وَجْهِهِ. ۷. ممکن است بیماری، او را زمین‌گیر کرده باشد. ۸. رُبَّمَا يَكُونُ الْفَيْضَانُ قَدْ أَلْحَقَهُ أَضْرَارًا. ۹. رُبَّمَا تَكُونُ السَّيَّارَةُ قَدْ دَهَسَتْهُ. ۱۰. شاید برگ درختان سبز شده باشد. ۱۱. رُبَّمَا يَكُونُ قَدْ حَدَّثَنَا. ۱۲. رُبَّمَا أَكُونُ قَدْ أُصِيبْتُ بِالزُّكَّامِ. ۱۳. رُبَّمَا تَكُونُ قَدْ كَحَلَّتْ. ۱۴. رُبَّمَا يَكُونُونَ قَدْ قَدَفُوهُمْ (رَشَقُوهُمْ) بِالْحِجَارَةِ. ۱۵. شاید شام خورده باشم. ۱۶. رُبَّمَا يَكُونُ الْحِظُّ قَدْ سَاعَدَهُ. ۱۷. شاید موی خود را شانه کرده باشد. ۱۸. شاید ارتش، دشمن را شکست داده باشد. ۱۹. رُبَّمَا يَكُونُ قَدْ عَدَّبَهُ. ۲۰. رُبَّمَا تَكُونُ قَدْ اجْتَازَتِ الشَّارِعَ. ۲۱. رُبَّمَا يَكُونُ قَدْ مَشَى الْقَهْمَرَى. ۲۲. رُبَّمَا يَكُونُ قَدْ فَاجَأَهُ.

باسخ تمرین ٧

١. بَيْنَمَا كُنَّا نَذُقُ الْمَسَامِيرَ الْأَخِيرَةَ إِذْ حَالَ دُونَنَا. ٢. كَانَ الْعَدُوُّ فِي حَالَةٍ (عَلَى وَشَكٍ) زَرَعَ بُدُورَ الْكَرَاهِيَّةِ وَ الْبَغْضَاءِ بَيْنَهُمْ. ٣. دَاشْتُمْ دَاخِلَ وَ خَارِجَ مَنْزِلٍ رَا بَارَنگِهَائِي مَنَاسِبَ رَنگِ مِي زَدَمِ كِه دُوسْتَمِ وَارِدِ شُد. ٤. كَانُوا فِي حَالَةٍ (عَلَى وَشَكٍ) تَدْيِيْبِ الْأَحْبَارِ.
٥. دَاشْتِ فَاصِلَه مِي گَرَفْت. ٦. كَانَ الْبُولِيْسُ فِي حَالَةٍ (عَلَى وَشَكٍ) مُصَادِرَةَ مُحْتَوِيَاتِ الْمَكْتَبِ.
٧. كَانُوا فِي حَالَةٍ (عَلَى وَشَكٍ) إِزْغَامِ الْمُوَاطِنِينَ عَلَيَّ التَّصْوِيْتِ لِصَالِحِهِمْ.
٨. كَادَتْ تُشْعَلُ التَّلْفِزِيُونُ. ٩. كَادَ يُشْعَلُ السَّيْجَارَةُ. ١٠. كَادَتْ الْأُمُّ تُنَوِّمُ طِفْلَهَا. ١١. كَادَ الطَّبَّاحُ يُمَلِّحُ الطَّعَامَ. ١٢. كَادَ يُعَانِي مِنَ الْفَقْرِ. ١٣. كَادَ يَزْتَشِي. ١٤. كَادَ يَزَلُّنَّ الدَّرَاجَةَ الْهَوَائِيَّةَ. ١٥. كَادَ يَهْدُرُ الْمَاءُ.

باسخ تمرین عمومی

١. قَدْ ذَهَبْتَ، قَدْ ذَهَبْتَ (ماضی نقلی). ٢. كَانَ يَذْهَبُ، كَانَتْ تَذْهَبُ (ماضی استمراری).
٣. كُنَّا نَذْهَبُ (ماضی نقلی مستمر). ٤. كَانَ قَدْ ذَهَبَ، كَانَتْ قَدْ ذَهَبَتْ (ماضی بعید).
٥. ذَهَبْتُ (ماضی ساده یا مطلق). ٦. رُبَّمَا يَكُونُ قَدْ ذَهَبَ، رُبَّمَا تَكُونُ قَدْ ذَهَبْتَ (ماضی التزامی).
٧. كَانَتْ فِي حَالَةٍ (عَلَى وَشَكٍ) الْخُرُوجِ (ماضی ملموس). ٨. كَانَ يَقْرَأُ، كَانَتْ تَقْرَأُ (ماضی نقلی مستمر). ٩. كَانَا قَدْ قَرَأْنَا، كَانَتَا قَدْ قَرَأْتَا، كَانُوا قَدْ قَرَأُوا، كُنَّ قَدْ قَرَأْنَ (ماضی بعید).
١٠. قَدْ قَرَأْتُمَا، قَدْ قَرَأْتُمْ، قَدْ قَرَأْتُنَّ (ماضی نقلی). ١١. كُنَّا نَقْرَأُ (ماضی استمراری). ١٢. قَرَأْتُ، قَرَأْتُمْ (ماضی ساده). ١٣. قَدْ قَرَأْنَا، قَدْ قَرَأُوا، قَدْ قَرَأْنَ (ماضی نقلی). ١٤. كَانَ (كَانَتْ) فِي حَالَةٍ (عَلَى وَشَكٍ) الْقِرَاءَةِ (ماضی ملموس). ١٥. قَدْ كَتَبْتُ (ماضی نقلی). ١٦. كَتَبْتُمَا، كَتَبْتُمْ، كَتَبْتُنَّ (ماضی ساده). ١٧. قَدْ كَتَبْتُمَا، قَدْ كَتَبْتُمْ، قَدْ كَتَبْتُنَّ (ماضی نقلی). ١٨. كَانَ قَدْ كَتَبْتُ (ماضی بعید مجهول). ١٩. كُنْتُمَا تَكْتَبَانِ، كُنْتُمْ تَكْتَبُونَ (ماضی استمراری). ٢٠. كَانَا قَدْ كَتَبَا، كَانَتَا قَدْ كَتَبْتَا، كَانُوا قَدْ كَتَبُوا، كُنَّ قَدْ كَتَبْنَ (ماضی بعید).
٢١. قَدْ كَتَبْنَا، قَدْ كَتَبُوا (ماضی نقلی). ٢٢. قَدْ كَتَبْتُ (ماضی مجهول نقلی). ٢٣. رُبَّمَا تَكُونَانِ قَدْ كَتَبْتُمَا، رُبَّمَا تَكُونُونَ قَدْ كَتَبْتُمْ، رُبَّمَا تَكُنَّ قَدْ كَتَبْتُنَّ (ماضی التزامی). ٢٤. كَانَا (كَانَتَا)، (كَانُوا)، (كُنَّ) فِي حَالَةِ الْكِتَابَةِ (ماضی ملموس).

پاسخ تمرین ۸

۱. يَدْكُ الْجَيْشُ مَعَاقِلَ الْعَدُوِّ. ۲. يُحَقِّدُهُ. ۳. با مردم گفتگو می‌کنم. ۴. گم‌شده خود را می‌یابم. ۵. تَلَبِّيَ الْمُؤَسَّسَةَ أَحْتِيَاجَاتِ أَفْرَادِهَا. ۶. تَسَعَى إِيْرَانُ لِإِقْرَارِ السَّلَامِ. ۷. غَدَهُ، ماده‌ای سمی ترشح می‌کند. ۸. انتظار پدید آمدنِ برخی تغییرات می‌رود. ۹. براده آهن، جذب آهن ربا می‌شود. ۱۰. نَسْتَرْعِي إِنْتِيَاهَكُمْ. ۱۱. يَطْلُبُ هَذَا الْأَمْرُ صَبْرَ أَيُوبَ.
۱۲. سرنگون کردن او بهای سنگینی را می‌طلبد. ۱۳. يَهْذِي. ۱۴. تَنْتَهِي الْمُهْمَةَ.
۱۵. تَقْرَعَانِ نَاقُوسَ الْخَطَرِ. ۱۶. قانون حق را به افراد پلیس می‌دهد. ۱۷. تَسِيرُ الطَّائِرَةُ بِسُرْعَةٍ فَوْقَ صَوْتِيَّةٍ. ۱۸. يَظْهَرُ بِلَوْنِهِ الرَّمَادِيُّ الْمَائِلُ إِلَى الْإِخْضِرَارِ. ۱۹. تُهْدِي الطَّبِيعَةُ إِلَيْنَا أَجْمَلَ ذَخَائِرِهَا وَأَعْلَاقِهَا. ۲۰. تُجَبِّنُ الْحَلِيبَ. ۲۱. هَكَذَا تَمُرُّ الْأَيَّامُ إِثْرَ اللَّيَالِي. ۲۲. الْبَابَا يَحْتُ الْأَسَاقِفَةَ الْفَرَنْسِيِّينَ عَلَيَّ تَشْجِيعِ الْحَوَارِ مَعَ الْمُسْلِمِينَ.

پاسخ تمرین ۹

۱. لَا بَدَّ لِلنَّجَارِ أَنْ يَنْشَرَ الْخَشَبَ. ۲. باید جاذبه از بین برود. ۳. رُبَّمَا يَحُورُ الْبَقْرُ. ۴. رُبَّمَا يَنْتَمِي سَعِيدٌ إِلَى أُسْرَةٍ عَرِيْقَةٍ. ۵. رُبَّمَا تَرُسُو السَّفِينَةَ. ۶. شاید مانع او بشود. ۷. باید ناهار بخورم. ۸. باید طرح (پروژه) کامل بشود. ۹. رُبَّمَا يَتَّهَمُونَهُ. ۱۰. لَا بَدَّ لَهُ أَنْ يَتَأَوَّهَ، عَلَيْهِ أَنْ يَنْتَهَدَ. ۱۱. رُبَّمَا تَفْقَدُ سَيَّارَتَهَا. ۱۲. لَا بَدَّ أَنْ يَتَقَيَّأَ. ۱۳. شاید اشتباه کند. ۱۴. رُبَّمَا تُعَرِّقُلُ.
۱۵. يَجِبُ عَلَيْهِ أَنْ يُعْطِيَهُ مَهْلَةً ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ. ۱۶. رُبَّمَا تُعْرِبَانِ عَن قَلْفَيْهِمَا. ۱۷. شاید محاکمات منجر به بازگرداندن اموال گردد. ۱۸. رُبَّمَا يُرَاسِلُهُ. ۱۹. شاید سگ لهه بزند. ۲۰. شاید ناامید کند. ۲۱. رُبَّمَا يَأْيِسُ. ۲۲. يَجِبُ عَلَيْهِ أَنْ يَتَنَازَلَ عَن حَقِّهِ (أَنْ يَتَّعَاضِيَ).

پاسخ تمرین ۱۰

۱. يَكَادُ جَعْفَرُ يَتَسَلَّقُ الْجِبَالَ؛ جَعْفَرٌ فِي حَالَةِ تَسَلُّقِ الْجِبَالِ. ۲. دستمزدها دارد بالا می‌رود.
۳. أَنْتَمَا تَكَادَانِ تَلْتَفِتَانِ؛ أَنْتَمَا فِي حَالَةِ الِالْتِفَاتِ (أَوْ) الْإِلْمَامِ. ۴. دانشجویان دارند در بانک حساب باز می‌کنند. ۵. ما داریم عواطف را جذب می‌کنیم. ۶. هُمْ فِي حَالَةِ تَبْرِيرِ الْقَضِيَّةِ. ۷. هِيَ فِي حَالَةِ (جَذْبِ) إِجْتِنَابِ الْأَمْوَالِ. ۸. هُمْ فِي حَالَةِ (إِجْتِنَابِ) جَذْبِ

الرَّسَامِيلِ. ۹. هِيَ فِي حَالَةِ الْإِنْفِصَالِ. ۱۰. هُوَ فِي حَالَةِ إِبْلَاحِ الْحُكْمِ. ۱۱. الْعِلَاقَاتُ فِي حَالَةِ الْإِسْتِثْنَانِ (تَكَادُ الْعِلَاقَاتُ تُسْتَأْنَفُ). ۱۲. هُمْ فِي حَالَةِ التَّجَسُّسِ. ۱۳. تَوَدَارَى اسْمَهَا رَا ثَبِتَ مِى كَنِى. ۱۴. يَكَادُ الْحَلَاقُ يُلْمَلِمُ شَعَرَ الرَّبَائِنِ الْمَقْصُوصِ. ۱۵. يَكَادُ الطَّبَّاحُ يُذِيبُ الشَّحْمَ.

پاسخ تمرین ۱۱

۱. لَا أَشْكُ أَنَّكَ سَتَكُونُ مِنْ رِجَالِ الشَّرْقِ الْكِبَارِ. ۲. سَوْفَ تَخْتَرِقُ الطَّائِرَةَ الْجِدَارَ الصَّوْتِيَّ. ۳. سَوْفَ تَنَاجِي رَبَّهَا. ۴. هُوَ اِيْمَا بِهِ زودى ريوده خواهد شد. ۵. سَوْفَ نَعَانِي مِنَ الْفَقْرِ. ۶. سَوْفَ يُقْبَلُ عَلَى الْعِلْمِ (سَوْفَ يُكَبُّ عَلَى الْعِلْمِ). ۷. سَوْفَ تَتَرَأَسُ الْمُؤْتَمَرَ. ۸. لَنْ يَصْفَرَ وَجْهُهُ. ۹. بِهِ جِهَانِ ثَابِتِ خَوَاهِدِ كَرْدِ. ۱۰. سَوْفَ يُصْحُونُ بِأَرْوَاحِهِمْ. ۱۱. بِهِ زودى نظر او را جلب خواهد كرد. ۱۲. دَسْتَش را با جوهر رنگ خواهد كرد (مؤنث). ۱۳. سَوْفَ يُطْفِئُونَ الشَّمْعَ. ۱۴. سَوْفَ تُبْرِقِينَ. ۱۵. سَوْفَ يَتَّصِلْنَ بِهَا اِتِّصَالًا هَاتِفِيًّا. ۱۶. سَوْفَ يُبَكِّتُونَهُمْ. ۱۷. جَنَگِ در آينده ادامه خواهد داشت. ۱۸. سَوْفَ تُمَارِسُ بَعْضَ الدَّوَلِ حِصَارًا جَزِيًّا. ۱۹. لَنْ أَعُودَ إِلَى ذَلِكَ الْمَنْزَلِ وَبِى رَمَقٌ. ۲۰. بَعْدَ از فروپاشى ماركسيسم، اسلامگريان چگونه با واقعيت برخورد خواهند كرد؟ ۲۱. اِنَّا سَوْفَ نَقْدَمُ طَلَبَ شِرَاءِ اَرْبَعِ وَ ثَلَاثِينَ نَسْخَةً مِنْ هَذِهِ الطَّائِرَةِ (أَوْ: اَرْبَعِ وَ ثَلَاثِينَ طَائِرَةً مِنْ هَذَا الطَّرَازِ) وَ هِيَ مِنْ صُنْعِ «مَآكِدُونَالِدِ دَوِغْلَاسِ». ۲۲. لَا أَشْكُ أَنَّكَ سَتَكُونِينَ مِنْ نِسَاءِ الشَّرْقِ الْكُبْرِيَّاتِ.

پاسخ تمرین ۱۲

۱. كَانَ قَدْ كُتِبَ عَلَى شُرْفَةِ إِيوَانَ أَفْرِيدُونَ هَذِهِ الْآيَاتِ:

- أَيُّهَا الْأَخُّ (يَا أَخِي) إِنَّ الدُّنْيَا لَا تَبْقَى (لِلْإِنْسَانِ - لِلْمَرْءِ) [إِنَّ الدُّنْيَا لَيْسَتْ دَارَ قَرَارٍ وَ إِقَامَةٍ] فَحَسْبُكَ أَنْ تَجْعَلَ قَلْبَكَ مُتَعَلِّقًا بِخَالِقِ الْكُونِ؛ [اتَّكِلْ عَلَى اللَّهِ؛ اِتَّصِلْ بِاللَّهِ؛ اِعْتَمِدْ عَلَى اللَّهِ].

۱. وَ يَا «كَانَتْ قَدْ كُتِبَتْ».

- و لا تَزَكِّنْ إِلَى مَلِكِ الدُّنْيَا أَوْ تَتَّخِذْ مِنْهُ ظَهيراً [لا تَتَّخِذْ عِ الْفُلْكَ لَيْسَ مُخَلِّداً] فَكَمْ تَعَهَّدَتْ الدُّنْيَا مِثْلَكَ ثُمَّ قَضَتْ عَلَيْهِ [فَكَمْ رَبَّتْ نَظِيرَكَ لِلدَّفْنِ].
 ۲. اللَّهُمَّ أَنْفِذْنَا وَخَلِّصْنَا مِنْ أَبَالِسَةِ عَصْرِنَا! ۳. تَعَالَوْا نَصْعَدْ إِلَى قِمَّةِ الْجَبَلِ لِأُرِيكُمْ تِلْكَ الْمَدِينَةَ. ۴. أَنْثِرِ الْبُذُورَ! ۵. قَدَّرْ عُمْرَهُ! ۶. إقْذِفِي الْكُرَّةَ، إزْمِي بِالْكَرَّةِ! ۷. أَسْدِلِي السَّنَارَ!
 ۸. ضَمَّ اللَّحْمَ بِالسَّفُودِ! شَكَّ اللَّحْمَ بِالسَّفُودِ!

پاسخ تمرین ۱۳

۱. کودک در حالی که چرت به چشمانش سرمه کشیده بود به مادرش نگرست (حالیه).
 ۲. مادرش را در حالی که در کوره درد گذاخته شده بود، بوسید (حالیه). ۳. او را مکلف به نوشتن کتابی کرد که در ارتباط با تاریخ بود (وصفیه). ۴. دزدکی به در اتاقی نگاه کرد که باز شدنش را دوست نمی داشت (وصفیه). ۵. امریکا با موشکهایی که به کارخانه دارویی شفا در سودان شلیک کرد، اقدام به انهدام این کارخانه کرد (وصفیه). ۶. این کشور زرادخانه اسلحه‌ای^۱ (سلاحهایی) را در اختیار دارد که آن را بر ضد کشورهای مستضعف به کار می‌گیرد (وصفیه). ۷. بدون شک قدرت ایران و استقرار و جایگاه چشمگیرش، مسائلی هستند که مورد پسند دشمنان نیست (وصفیه). ۸. او را عزل کرد (خلع کرد) در حالی که غرو لند می‌کرد (غروغر می‌کرد) (حالیه). ۹. او را به چیزی سرگرم کرد (مشغول کرد) که اراده‌اش را سست کرد (وصفیه). ۱۰. باغبان در بخشی از باغ اتاقهایی را بنا کرده بود که برای خواب و نشستنش تدارک دیده بود (وصفیه). ۱۱. میزی را دید که روی آن لوازم برقی چیده شده بود (وصفیه).

پاسخ تمرین ۱۴

الف) ۱. لَبَنَتُهُ. ۲. صَهَيْتُهُ. ۳. شَرَعَنَ. ۴. تُثَمِّنُ إِيْرَانُ حُسْنَ نَوَايَا الدُّوَلِ الْجَارَةِ. ۵. تَجَوَّرَبَ.
 ۶. تَكَدَّى. ۷. بَاسَ. ۸. دَبَّجَ. ۹. أَعَدَّ الْبَعِيرُ. ۱۰. سَبَحَلَ. ۱۱. طَلَبَقَ. ۱۲. دَمَعَزَ. ۱۳. جَعَلَفَ.

۱. «اسلحه» در عربی جمع «سلاح» است، اما در فارسی مفرد استعمال می‌شود. اسمهای دیگری مانند «عَمَلَه جمع عامل: کارگر»، «طلبه جمع طالب: دانشجو» از این قبیل اند.

١٤. قَوْنَنَ. ١٥. تَأْمَرَكَ.

(ب) ١. إِنَّ شَرَعَنَةَ احتجازِ الرَّهَائِنِ و قَوْنَنَةَ تَعْدِيْبِ الْمُعْتَقَلِيْنَ تُشْكَلَانِ مَخَالَفَةً وَاضِحَةً لِلْقَوَانِيْنِ الدُّوْلِيَّةِ. ٢. تَمَوَّرَنَ.

پاسخ تمرین ١٥

(الف) ١. لَرِمَ الْفِرَاشَ (فارسی: لازم؛ عربی: متعدی). ٢. اِكْفَهَرَ، تَقَطَّبَ (فارسی و عربی: لازم). ٣. اِنْطَقَأَ صَوُّهُ مصباحِ الْيَدِ الْكَهْرِبَائِي (فارسی و عربی: لازم). ٤. اَفْصَرَتْ (فارسی و عربی: لازم). ٥. اَوْرَقَتِ الشَّجَرَةُ (فارسی و عربی: لازم). ٦. حَوَّلَ الْمُنْطَقَةَ (الإقليم) إلى مُعَسِّكَرٍ (فارسی و عربی: متعدی). ٧. لَمْ يُعْطِ مَزِيداً مِنْ التَّفَاصِيْلِ (فارسی و عربی: متعدی). ٨. فَتَحَ ذِرَاعَيْهِ (فارسی و عربی: متعدی). ٩. قَدَفَتِ الْكُرَّةَ، رَمَتْ بِالْكُرَّةِ (فارسی و عربی: متعدی). ١٠. قَصَّتِ الْقِمَاشَ وَ الْوَرَقَ (فارسی و عربی: متعدی). ١١. قَطَعَ الْحَطَبَ (فارسی و عربی: متعدی). ١٢. لَزَّقَ صُوراً عَلَى دَفْتَرِهِ (فارسی و عربی: متعدی). ١٣. لَوَّتَتِ الرَّسْمَ (فارسی و عربی: متعدی). ١٤. نَفَّحَتْ عَلَى شَمْعَاتِ عِيْدِ مِيْلَادِهَا (فارسی و عربی: متعدی). ١٥. هَزَهَزَتِ الْأُمَّ طِفْلَهَا لِيَنَامَ [تكان داد، هَزَهَزَتْ: متعدی؛ خواب رود، يَنَامُ: لازم]. ١٦. خَاضَ فِي الْمَاءِ (فارسی و عربی: لازم). ١٧. سَاعَدَنِي (فارسی و عربی: متعدی). ١٨. صَدَّ عَنِّي (فارسی و عربی: لازم). ١٩. سَمِعْنَا دَوِيَّ أَكْثَرِ مِنْ عَشْرَةِ انفِجَارَاتِ (فارسی و عربی: متعدی). ٢٠. قَدْ تَعَوَّدَ (قَدْ اعْتَادَ) كُلُّ مِنْهُمُ أَنْ يَأْخُذَ عِيْدِيَّتَهُ [عادات كرد، بگيرد، اعْتَادَ، يَأْخُذُ: متعدی]. ٢١. رَدَمَ الْهُوَّةَ (فارسی و عربی: متعدی). ٢٢. بَصَّقَ (ش) (فارسی و عربی: متعدی). ٢٣. حَذَّرَهُ (فارسی و عربی: متعدی). ٢٤. أَفَاقَ الرَّجُلُ مِنْ نَوْمِهِ (فارسی و عربی: لازم).

(ب) ١. الف) دَخَلَ أَرْبَعَةَ هُنُودٍ مَسْجِداً، فَرَكَعُوا وَ سَجَدُوا طَاعَةً أَوْ طَائِعِينَ. ب) [كُلُّ مِنْهُمْ بَدَأَ صَلَاتَهُ بِنِيَّةٍ] أَوْ [فَكَتَبَرَ كُلُّ مِنْهُمْ بِنِيَّةٍ] أَوْ [صَلَّى كُلُّ مِنْهُمْ بِنِيَّةٍ] وَ [تَضَرَّعَ فِي صَلَاتِهِ] أَوْ [تَضَرَّعَ كُلُّ مِنْهُمْ فِي صَلَاتِهِ]، [فَأَظْهَرَ كُلُّ فِائْتَهُ وَ آلامَهُ] أَوْ [فَأَظْهَرُوا فِائْتَهُمْ وَ آلامَهُمْ]. ج) حِينَئِذٍ [جاء - أَقْبَلَ، أَتَى - دَخَلَ] الْمُؤَدَّنُ، فَقَالَ أَحَدُهُمْ مُصَلِّياً: أَيُّهَا الْمُؤَدَّنُ رَفَعْتَ صَوْتَكَ، هَلْ حَانَ مَوْعِدُ الصَّلَاةِ؟ د) فَقَالَ الْآخَرُ لِصَدِيقِهِ وَ هُوَ يُصَلِّي: هَا... تَكَلَّمْتَ! فَقَدْ

بَطَلَتِ الصَّلَاةُ. ه) فَقَالَ الثَّلَاثُ لِلثَّانِي: أَيُّهَا الْعَمُّ! لِمَ تَلُومُهُ؟ لِمَ نَفْسِكَ! (لماذا طعنْتَ عليه؟ فكَرَّ فِي نَفْسِكَ! (إِطْعَنَ فِي نَفْسِكَ). و) فَقَالَ الرَّابِعُ: [الْحَمْدُ لِلَّهِ - لِلَّهِ الْحَمْدُ - شُكْرًا لِلَّهِ] إِنِّي لِمَ أَقْعُ - لِمَ أَسْقُطُ] فِي الْبُئْرِ كَهَوْلَاءِ الثَّلَاثَةِ (مثلما سَقَطَ هَوْلَاءِ الثَّلَاثَةِ). ز) فَبَطَلَتْ صَلَاةُ هَوْلَاءِ الْأَرْبَعَةِ فَضَلَّ الْعَائِبُونَ الطَّرِيقَ ضَلَالَةً بَعِيدَةً. ح) طُوبَى لِنَفْسٍ رَأَتْ عُيُوبَهَا وَحِينَما [سَمِعَتْ]، (رَأَتْ) عَيْبًا فِي الْآخَرِينَ [حَسِبَهُ عَيْبَ نَفْسِهِ (إِنَّهُمْ نَفْسُهُ) أَوْ [طُوبَى لِلَّذِي رَأَى عُيُوبَهُ (فَحِينَما - عِنْدَمَا) إِطَّلَعَ عَلَى عَيْبٍ فِي الْآخَرِينَ إِعْتَبَرَهُ عَيْبَ نَفْسِهِ]. ط) هَلَّا سَمِعْتَ قَوْلَهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ ...﴾. فَلِمَاذَا [رَكَعْتَ إِلَى نَفْسِكَ - وَثِقْتَ بِنَفْسِكَ]؟. ي) عاش إِبْلِيسُ حَسَنَ الصَّيْتِ وَ السُّمْعَةَ زَمَنًا طَوِيلًا (فَثَرَةً طَوِيلَةً) فَأَفْتَضَحَ، أَنْظَرُ إِلَيْهِ وَ إِلَى إِسْمِهِ؟ مَاذَا يُسَمِّيهِ النَّاسُ؟

۲. كَمْ مِنَ الْمَتَاعِبِ إِحْتَمَلْتُهَا (طِيلَةً - طَوَالَ) ثَلَاثِينَ سَنَةً (هَذِهِ السَّنَوَاتِ الثَّلَاثِينَ) حَتَّى أَحْيَيْتُ الْعَجَمَ بِهَذِهِ الْفَارْسِيَّةِ.

پاسخ تمرین ۱۶

الف) ۱. شیشه را کودک شکست. الزُّجَاجُ كَسَرَهُ الطِّفْلُ. (و یا) كَسَرَ الزُّجَاجَ الطِّفْلُ.
۲. اسیر را دشمن کشت. الْأَسِيرَ قَتَلَهُ الْعَدُوُّ. (و یا) قَتَلَ الْأَسِيرَ الْعَدُوُّ. ۳. خانه را مادر خریداری کرد: الْبَيْتَ اشْتَرَتْهُ الْأُمُّ. (و یا) اشْتَرَتِ الْبَيْتَ الْأُمُّ. ۴. اتومبیل را پدرم خریداری کرد. السَّيَّارَةَ اشْتَرَاهَا أَبِي. (و یا) اشْتَرَى السَّيَّارَةَ أَبِي. ۵. ساندویچها را دانشجویان خوردند: السَّنْدُوِيْتَشَاتِ تَنَاوَلَهَا الطُّلَّابُ. (و یا) تَنَاوَلَ السَّنْدُوِيْتَشَاتِ الطُّلَّابُ. ۶. بوستان را سعدی شیرازی سرود: بُوَسْتَانَ نَظَمَهُ سَعْدِيُّ الشِّيرَازِيِّ. (و یا) نَظَمَ بُوَسْتَانَ سَعْدِيُّ الشِّيرَازِيِّ.

ب) ۱. با سقوط ایدئولوژی مارکسیسم و فروپاشی سیاسی اتحاد جماهیر شوروی، دفاتر دومین غول تنومند عصر حاضر در هم پیچیده شد و کلاسهای مهم ترین مکتب فلسفی جدید بسته شد. ۲. يُقَامُ الْمَهْرَجَانُ الدُّوَلِيُّ الْأَوَّلُ لِأَفْلَامِ بِيئَةِ الْحَيَاةِ تَحْتَ عُنْوَانِ «الْمَهْرَجَانِ الْأَخْضَرِ» لِأَفْلَامِ فِي طَهْرَانَ وَ عِدَّةِ مُدُنٍ إِيرَانِيَّةٍ كَبِيرَةٍ، اِعْتِبَارًا مِنْ ... لِغَايَةِ ...

بِجُهِودٍ مُنْتَظَمَةٍ حِمَايَةِ الْبَيْتَةِ وَبِالتَّعَاوُنِ مَعَ عِدَّةٍ مِنْ مُنْتَظَمَاتِ وَ مُؤَسَّسَاتِ وَ شَرِكَاتِ تِجَارِيَّةٍ
اِيرَانِيَّةٍ ذَاتِ اِعْتِبَارٍ عَالَمِيٍّ.

پاسخ تمرین ۱۷

۱. وَجَدْتُهُ عَالِمًا. ۲. أَرَى صَدِيقِي ذَكِيًّا. ۳. ظَنُّوهُمْ فُقَرَاء. ۴. حَسِبَ أَحْمَدُ أَبَاهُ عَالِمًا.
۵. وَجَدَنَ الْعِلْمَ نَافِعًا. ۶. أَلْبَسْنَا الْفَقِيرَ لِبَاسًا. ۷. لَا أَجِدُ كَلَامَكَ بَلِيغًا. ۸. رَزَقَنَا اللَّهُ وَلَدًا
صَالِحًا! ۹. ظَنَنْتُ عَلِيًّا عَالِمًا. ۱۰. كُنْتُ أَرَاكَ عَاقِلًا. ۱۱. (تَعْتَبِرُ) تَنْظُنُ نَفْسَكَ كَبِيرَةً؛
صَدَقُوا! إِنَّمَا الْأَحْوَالُ يَرَى الْأَشْيَاءَ مُزْدَوِجَةً.

پاسخ تمرین ۱۸

۱. من به تهران خواهم رفت و از مادرم عیادت خواهم کرد: سَوْفَ أَرْوُحُ (أَذْهَبُ، أُسَافِرُ)
إِلَى طَهْرَانَ وَ أَعُودُ (أَزُورُ) أُمِّي. ۲. من به تهران رفتم و از مادرم عیادت کردم: رُحْتُ
(ذَهَبْتُ، سَافَرْتُ) إِلَى طَهْرَانَ وَ عُدْتُ (زُرْتُ) أُمِّي. ۳. من به تهران رفته بودم و از مادرم
عیادت کرده بودم: كُنْتُ قَدْ رُحْتُ (ذَهَبْتُ، سَافَرْتُ) إِلَى طَهْرَانَ وَ عُدْتُ (زُرْتُ) أُمِّي.
۴. من به تهران می رفتم و از مادرم عیادت می کردم: كُنْتُ أَرْوُحُ (أَذْهَبُ، أُسَافِرُ) إِلَى
طَهْرَانَ وَ أَعُودُ (أَزُورُ) أُمِّي. ۵. من به تهران می روم و از مادرم عیادت می کنم: أَرْوُحُ
(أَذْهَبُ، أُسَافِرُ) إِلَى طَهْرَانَ وَ أَعُودُ (أَزُورُ) أُمِّي. ۶. من به تهران رفته ام و از مادرم عیادت
کرده ام: قَدْ رُحْتُ (ذَهَبْتُ، سَافَرْتُ) إِلَى طَهْرَانَ وَ عُدْتُ (زُرْتُ) أُمِّي.

پاسخ تمرین ۱۹

۱. رَحِمَ اللَّهُ مَنْ سَاعَدَ أَبَوَيْهِ! ۲. حَفِظَكَ اللَّهُ! ۳. لَاسَمَحَ اللَّهُ. ۴. حَيَّاكَ اللَّهُ! ۵. نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَكَ!
اللَّهُ يُنَوِّرُ قَلْبَكَ! (عامیانه) ۶. اللَّهُ يُحَلِّيكَ! (عامیانه) ۷. قَوَّأكَ اللَّهُ! اللَّهُ يُقَوِّيكَ!
۸. لَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ! ۹. بِاللَّهِ عَلَيْكَ كَمْ تَأْخُذُ مِنَ الرُّوَاتِبِ؟ ۱۰. بِاللَّهِ أَفْسِمُكَ أَنْ تَمْصُدُقِي! ۱۱.
صَادِقَانَهُ سَوَكُنْدُ مِي خُورَم! ۱۲. قَسَمُ بِهِ خُورَشِيدُ وَ رُوشَنایی اش! قَسَمُ بِهِ مَاهِ آنْگَاهِ كِه

در پی خورشید درآید! ۱۳. گو اینکه نیازی به سوگند نیست اما سوگند به این سرزمین یاد می‌کنم! ۱۴. قسم به فجر (صبحدم) و شبهای دهگانه و به زوج و فرد! ۱۵. سَقَاكَ اللَّهُ!

پاسخ تمرین ۲۰

الف) ۱. تَبَيَّنَ تَرْجَمَةُ الْكِتَابِ. ۲. تَمَّتْ مَقَابِلَتِي التَّلْفِزِيوتِيَّةُ. ۳. تَمَّ بِنَاءُ الْبَيْتِ. ۴. تَمَّ نَقْلُهُ إِلَى الْمُسْتَشْفَى. ۵. تَمَّ إِعْلَانُ فَوْزِهِ فِي الْإِنْتِخَابَاتِ. ۶. تَمَّ إِعْلَانُ وَقْفِ إِطْلَاقِ النَّارِ. ۷. تَمَّ نَجَاحُهُ فِي الْإِمْتِحَانِ. ۸. تَمَّ تَوْقِيعُ الْإِتْفَاقِيَّةِ. ۹. تَمَّ افْتِتَاحُ الْمُؤْتَمَرِ أَعْمَالَهُ (وِيا) تَمَّ افْتِتَاحُ أَعْمَالِ الْمُؤْتَمَرِ. ۱۰. تَمَّ إِيقَافُ الْإِجْرَاءَاتِ الْعُدْوَانِيَّةِ. ۱۱. تَمَّ بَثُّ الْمُقَابَلَةِ. ۱۲. تَمَّ تَصْدِيرُ السَّلْعِ إِلَى الْبُلْدَانِ الْأَسْيُوتِيَّةِ. ۱۳. تَمَّ التَّعَرُّفُ عَلَى جُثَّتِ ثَلَاثِينَ جَنْدِيًّا مِنَ الْعُدُوِّ. ۱۴. تَمَّ إِعْلَانُ أَسْمَاءِ الْفَائِزِينَ. ۱۵. تَمَّ إِعْدَامُ الْعَمِيلِ. ۱۶. تَمَّ الْعُثُورُ عَلَى بَطَاقَةِ الْهُوتَةِ لِلْمُجْرِمِ. ۱۷. تَمَّ تَسْجِيلُ اشْتِرَاكِ الْمَجْلَةِ. ۱۸. تَمَّ إِغْلَاقُ جَمِيعِ الْأَبْوَابِ. ۱۹. تَمَّ إِعْلَانُهُ الْفَوْزَ فِي الْإِنْتِخَابَاتِ.
ب) ۱. حَوَّلَتِ الْمَقَابِرُ إِلَى الْحَدَائِقِ الْعَامَّةِ. ۲. تُبَيَّنَتْ لَوْحَةٌ رُخَامِيَّةٌ بِالْإِسْمِنتِ عَلَى مَبْنَى حَجْرِيٍّ. ۳. تَفْتَتِحُ النَّدْوَةُ أَعْمَالَهَا. ۴. أَعْلَقْتُ جَمِيعَ النَّوَافِذِ. ۵. سَيَّنَسَحِبُ. ۶. أُفْرَجَ عَنِ الرَّهَائِنِ. ۷. قَطَعَ الْحَطَبُ. ۴ (وِيا) قُطِعَ الْحَطَبُ. ۸. لَحَّصَ الْكَلَامُ. ۵ (وِيا) لُحِّصَ الْكَلَامُ. ۹. صَغَّرَ الدَّفْتَرُ. ۶ (وِيا) صَغَّرَ الدَّفْتَرُ. ۱۰. اِفْتَلَعَتِ الشَّجَرَةُ. ۸

پاسخ تمرین ۲۱

۱. ظَلَمَهُ الْكثِيرُونَ وَ لَا يَزَالُونَ يَظْلِمُونَهُ. ۲. إِنَّهُ لَا يَزَالُ يُعَذَّبُ. ۳. آَنَ زَن قَادِر بَر دَرَك مَعَانِي نَبُود. ۴. أَصْبَحَ الْغَسِيلُ نَاشِئًا (أَوْ) جَاقًا. ۵. سَبِيلُ اللَّاجِئِينَ مَا زَالَ يَتَدَقَّقُ عَلَى دُولِ الْجَوَارِ. ۶. لَا يَزَالُ يُحْمَلِقُ (يُبْحَلِقُ) فِي وَاجِهَةِ مَخْزَنِ. ۷. لَا يَزَالُ يُكَابِدُ الْمَشَقَّاتِ. ۸. لَمْ يَزَلْ يَسْتَبْعِدُ

۱. صادرات کالاها به کشورهای آسیایی انجام پذیرفت.

۲. مفعول به برای شبه فعل «اعلان».

۳. جمع النافذة: پنجره.

۴. کللام را کوتاه کرد.

۴. هیزم را قطعه قطعه کرد.

۶. دفتر را کوچک کرد.

۷. این فعل، متعدی نیز استعمال می‌شود.

۸. درخت از ریشه درآمد.

عَزَّوَأَوْاسِعَ النَّطَاقِ. ۹. از شدت ترس قلبش منجمد شده بود، در نتیجه قادر به نپیدن نبود و از شدت درد، درد را احساس نمی‌کرد. ۱۰. إِنَّ أَفْرِيدُونَ لَمْ يَكُنْ مَلَكًا و لَمْ يَكُنْ بِالْعَبِيرِ و الْمِسْكِ مَعْجُونًا. بِالْبِرِّ و الْجُودِ نَالَ مَرْتَبَةً مِنَ الْحُسْنِ فَجُدَّ و أَحْسَنَ تَكُنْ أَفْرِيدُونَ. ۱۱. عِنْدَمَا سَمِعَ «رُسْتَمَ» ذَلِكَ، تَحَيَّرَ و [أَظْلَمَتِ الدُّنْيَا أَمَامَ عَيْنَيْهِ (أَوْ) صَارَ الْجَوْ مُظْلِمًا أَمَامَ عَيْنَيْهِ] فَلَمَّا [أَفَاقَ - عَادَ إِلَى الْوَعْيِ - عَادَ إِلَى نَفْسِهِ] سَأَلَ عَنْ «سُهْرَابِ» و خَاطَبَهُ - فِي أَسَى و أَيْنِ: قُلْ لِي: أَيَّةُ عِلْمَةٍ لَكَ مِنْ «رُسْتَمِ»؟ مَحَا اللَّهُ إِسْمَهُ مِنْ بَيْنِ الْأَبْطَالِ!

۱۲. الف) قَالَتْ عَجُوزٌ لِمِعْزَلِهَا - وَ هِيَ تَعْمَلُ: وَاحْسَرَتَاهُ لَقَدْ اشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا لِكَثْرَةِ غَزَلِي الْقُطْنِ [لَقَدْ ابْيَضَّ شَعْرِي]، (صَارَ الشَّعْرُ مُبْيَضًّا). [ب] ضَعْفُ بَصْرِي و تَقَوَّسَتْ قَامَتِي لِكَثْرَةِ مَا (كثيراً) انْحَنَيْتُ عَلَيْكَ وَ حَدَفْتُ النَّظَرَ (حَمَلْتُ) فِي خُيُوطِكَ. ج) أَقْبَلَ السَّحَابُ، فَأَحَاطَ بِكُؤُخِي، يَبْكِي عَلَيَّ مُنْتَحِبًا و يَقُولُ لِي: قَدْ نَزَلَ بِكَ الشِّتَاءُ. د) كُلُّ سِوَايَ هَيَأُ زَادَهُ لِلسَّتَاءِ (اشْتَرَى مَا يَحْتَاجُهُ لِلسَّتَاءِ)، فَأَنَا الَّذِي خَلَّتْ يَدَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ (عَلَى حِينٍ يَحْتَفِلُ غَيْرِي بِقُدُومِ الشِّتَاءِ). ه) (أَعْلَقَ كُلُّ طَائِرٍ بَابَ عَشْتِهِ) قَدْ أَوْى كُلُّ طَائِرٍ إِلَى عَشْتِهِ يَلْتَمِسُ الدَّفَاءَ وَ فَرَ كُلُّ زَاحِفٍ إِلَى جُحْرِهِ فَانْكَمَشَ فِيهِ. (وَ) [إِذَا غَابَتِ الشَّمْسُ]، (حِينَما تَغِيْبُ الشَّمْسُ) [خَلَفَ هَذِهِ السُّحُبِ - وَرَاءَ هَذِهِ الْغُيُومِ] فَكَيْفَ يَعْرِفُ التُّورُ (أَوْ) الدَّفَاءَ طَرِيقَهُ إِلَى أَكْوَاحِ الْبَائِسِينَ؟ (ز) تَقَاطَرَدَمُ قَلْبِي مِنْ أَطْرَافِ أَنَا مِلِّي لِكَثْرَةِ مَا رَتَقْتُ هَذِهِ الثِّيَابَ [الرِّثَّةَ]، (المُهْلَهَلَةَ)، (البَالِيَةَ)، (المُنْدَرِسَةَ). [ح] حَيْثُ لَمْ تَعُدْ مَلَابِسِي (ثِيَابِي، قَمِيصِي) تَحْتَمِلُ رِقْعَةً جَدِيدَةً، فَإِذَا رَقَعْتُ مِنْ هُنَا تَخَرَّقْتُ (تَمَزَّقْتُ) مِنْ مَكَانٍ آخَرَ. ط) يَا بَرُورِينَ! إِنَّ الْأَغْنِيَاءَ لَا يَهْتَمُّونَ بِالْفُقَرَاءِ وَ لَا يَغْتَمُّونَ (فَإِذَنْ لَا تَتَحَدَّثِي) فَلَا تَضْرِبِي فِي الْحَدِيدِ الْبَارِدِ عَيْثًا، لِأَنَّهُ لَا يَتَغَيَّرُ.

پاسخ تمرین ۲۲

۱. هُوَ الرَّجُلُ الَّذِي أَحْيَا شَعْبًا أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ هَشِيمًا^۲ تَحْتَ مَطَارِقِ الظُّلْمِ وَ الطُّغْيَانِ.

۱. امروزه در متون معاصر «پ» استعمال می‌شود.
 ۲. هَشِيمٌ: خرد کرد، ریز ریز کرد؛ الهَشِيمُ: گیاه خشک.

۲. شَعَرْتُ بِأَنَّ أَضْلُعِي تَكَادُ تَنْفَجِرُ. ۳. از استعمار و سرسپردگانش چه چیزی انتظار می‌رود؟ ۴. دَنَتِ السَّفِيئَةُ فَكَادَتْ تَصِلُ إِلَى الْمِيْنَاءِ. ۵. هنوز به من نزدیک نشده بود که به رودخانه سقوط کرد. ۶. هنوز داخل آن مغازه نشده بودم که باربران گرد من جمع شدند. ۷. مَا كِدْتُ أَذْنُو مِنْهُ حَتَّى رَأَيْتُهُ يَنْوُو تَحْتَ الْجَمَلِ. ۸. شیر نزدیک به جوشیدن بود. (و یا) شیر نزدیک بود بجوشد. ۹. عَسَى الْأَمْنُ يَدُومُ. (و یا) أَنْ يَدُومَ. ۱۰. نزدیک بود کاسه (جام) پر از آب شود. ۱۱. هوا نزدیک بود معتدل شود. ۱۲. امید است دولت وسایل را برای ما آماده کند. ۱۳. عَسَى الْأَيَّامُ أَنْ تَجْمَعَنَا. ۱۴. أَخَذَتِ الْمَرْأَةُ تُسَاوِمُ صَاحِبِ الْحَانُوتِ. ۱۵. مَا إِنْ أَصْبَحَ الْكِتَابُ بَيْنَ يَدَيْهِ حَتَّى رَاحَ يُقَلِّبُ صَفْحَاتِهِ. ۱۶. يَكَادُ الْعِلْمُ يَكْشِفُ أَسْرَارَ الْقَمَرِ. ۱۷. عصر اندلس با اختلاف حالات و جوهش، تقریباً یک ویژگی یکسان را در سیاست و اجتماع دربر دارد. این دوره، رنگی از چهار ناحیه متناقض به خود گرفته است که عبارت‌اند از: تعصب، استبداد، تساهل و آزادی. وجود مسلمانان در ناحیه‌ای که با کشورهای مسیحی همجوار بود، انگیزه‌ای قوی برای برافروختن احساسات دینی در آنها بود.

پاسخ تمرین ۲۳

۱. طَالَمَا حَابَ رَجَاؤُهُ. ۲. طَالَمَا عَاصَرَ الْخَوَارِزْمِيَّ. ۳. طَالَمَا دَخَلَتْ فِي الْعَيْبِيَّةِ. ۴. قَلَّمَا عُدْتُ إِلَى نَفْسِي. ۵. طَالَمَا يَتَتَلَّمَدُ عَلَيَّ أُسْتَاذِهِ. ۶. طَالَمَا يَاوَمَهُ. ۷. قَلَّمَا اضْطَرَّ لِاسْتِخْدَامِ الْقُوَّةِ. ۸. طَالَمَا تَلَعَبَانِ بَعِيدَانِ الْبِقَابِ. ۹. طَالَمَا زُرْتُهُ فِي الْمَسْجِدِ. ۱۰. هُوَ الَّذِي طَالَمَا رَأَاهُ مِنْ قَبْلِ. ۱۱. طَالَمَا أَرَاهُ.

حروف

مقایسه حروف در فارسی و عربی

استعمال حروف^۱ در هر زبان، تابع مقتضیات همان زبان است. به همین سبب اغلب حروف فارسی و عربی با یکدیگر منطبق نیستند. این نابرابری، موجب می شود مترجم نتواند به خوبی از عهده ترجمه برآید؛ زیرا ارتباط حروف با فعلها و شبه فعلها^۲ مستلزم آشنایی کامل و همه جانبه با ساختار جملات عربی است. در این فصل، تا حد ممکن به بررسی حروف از زاویه ترجمه خواهیم پرداخت.

مقایسه حروف جر با حروف اضافه فارسی

در زبان عربی بسیاری از افعال با حرف جرّ مخصوصی به کار می روند. به کارگیری این حروف قاعده به خصوصی ندارد و منحصر به سماع است؛ برای مثال فعلهای «أَسْتَدُّ، أَضَافُ» غالباً با «إِلَى»، «إِشْتَمَلَ: مشتمل بود» با «عَلَى»، «دَنَا: نزدیک شد» با «مِنْ» استعمال می شوند. این حروف علاوه بر فعل با مصدر، اسم فاعل، اسم مفعول و غیره نیز ذکر می شوند؛ مانند:

أَسْتَدُّ إِلَى ... (ماضی)؛ يُسْتَدُّ إِلَى ... (مضارع)؛ أَسْتَدُّ إِلَى ... (امر)؛ الإِسْنَادُ إِلَى ... (مصدر)؛ المُسْتَدُّ إِلَى ... (اسم مفعول).

۱. مقصود از حروف در این بخش، «حروف هجا» نیست.

۲. شبه فعلها عبارت اند از: مصدر، اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبّهه، صیغه مبالغه، افعال تفضیل.

أَضَافَ إِلَى ... (ماضی)؛ يُضِيفُ إِلَى ... (مضارع)؛ أَضِيفُ إِلَى ... (امر)؛ إِضَافَةً إِلَى ... (مصدر)؛ مضافٌ إِلَى ... (اسم مفعول).

همچنین مانند:

۱. أَشَارَ إِلَى تَوَاجُدِهِ فِي الْمَدِينَةِ: به حضورش در شهر اشاره کرد (ماضی).
۲. أَفْضَى الْأَمْرَ إِلَى فَشْلِهِ: این کار به شکست او منجر شد (ماضی).
۳. دَنَوْتُ مِنْ حَظِّ التَّمَّاسِ: به خط تماس نزدیک شدم (ماضی).
۴. تَنَاوَلْنَا الْعِشَاءَ صَامِعَيْنِ صَاغِيَيْنِ إِلَى (اسم فاعل) وَلَوْلَا الرِّيحُ وَبُكَاءِ الْأَمْطَارِ: با سکوت شام خوردیم و به صدای (شیون و فغان) باد و گریه باران گوش می دادیم.
۵. او هم زمان از سقراط و نیچه خوشش می آید: هُوَ مُعْجِبٌ «ب» سقراط و نیشته فی وقتٍ واحدٍ (اسم فاعل).

عدم انطباق حروف دو زبان

حروف اضافه فارسی در بسیاری از موارد، با حروف جرّ قابل انطباق نیست؛ لذا این ذهنیت که حرف اضافه فارسی باید معادل معنایی مشابهی در عربی داشته باشد، در اغلب موارد صحیح نیست؛ مثال:

۱. به اتومبیل نزدیک شد: قَرُبَ مِنَ السَّيَّارَةِ.
 ۲. لَمَّا دَنَوْتُ مِنْهُ سَائِلًا عَنْ حَالِهِ حَوَّلَ وَجْهَهُ الْمَهْزُولَ نَحْوِي: وقتی به او نزدیک شدم تا از حالش جو یا شوم، چهره لاغرش را به جانب من گرداند.
- در دو جمله ۱ و ۲ از حرف اضافه «به» استفاده شده، در حالی که در عربی معادل آن، حرف «مِنْ» است. بنابراین اگر هر دو جمله لفظ به لفظ ترجمه شوند، چنین خواهند بود:

۱. «از» ماشین نزدیک شدم. ۲. وقتی «از» او نزدیک شدم... .
- با این توصیف استعمال صحیح حروف جر و یا حروف اضافه، مستلزم مراجعه به لغتنامه های معتبر است.

۱. ولولة در لغت به معنای شیون و فغان هم آمده است.

توجه: ۱. حرف اضافه «به» در ترجمه به عربی - در افعال دو یا سه مفعولی - بدون معادل حرفی است؛ مثال:

«به» فقیر لباسی را پوشاندم: كَسَوْتُ الْفَقِيرَ لِبَاسًا.^۱
 «به» تو هدیه‌ای دادم: أَعْطَيْتَكَ هَدِيَّةً.

۲. گاهی در عربی فعل، با حرف جر و یا بدون جر - به یک معنا - استعمال می‌شود؛ مثال:

جاءَهُ، جاءَ إِلَيْهِ: نزد او آمد.

رَمَاهُ، رَمَى بِهِ: او را پرتاب کرد.

۳. گاهی در فارسی حرف اضافه وجود ندارد، اما در ترجمه عربی حرف جر ذکر می‌شود؛ مانند:

شاگرد سیبویه بود: تَتَلَمَّذَ «عَلَى» سَيِّبَوِيَّةَ.

سعید بی‌هوش شد: أُغْمِيَ عَلَيَّ سَعِيدٌ، غُشِيَ عَلَيَّ سَعِيدٌ.

۴. گاهی افعال فارسی با حرف اضافه ذکر می‌شوند در حالی که معادل عربی آنها بدون حرف جر است؛ مثال:

در آن هنگام مردم، ساکت بر جای ماندند، گویی هیبت مرگ، قدرت و حرکت را «از» آنها ربوده بود: عِنْدَئِذٍ لَبِثَ النَّاسُ صَامِتِينَ كَأَنَّ هَيْبَةَ الْمَوْتِ قَدْ سَلَبَتْهُمْ الْقُوَّةَ وَ الْحِرَاكَ.

و یا مانند:

«از» او پرسیدم: سَأَلْتُهُ.

«با» او مکاتبه می‌کند: يُرَاسِلُهُ.

«از» او ترسیدم: خِفْتُهُ.

«از» پله بالا می‌رود: يَصْعَدُ السُّلَّمُ.

او «از» درخت بالا می‌رود: يَتَسَلَّقُ الشَّجَرَةَ.

«به» خدا نیرنگ می‌زنند: ﴿يُخَادِعُونَ اللَّهَ﴾^۲.

تأثیر حروف در تغییر معنی

در عربی حروفی وجود دارد که هرگاه با برخی از افعال همراه شوند تغییراتی در معنای فعل پدید می‌آورند. این تغییرات دو قسم است:^۱

الف) مثبت یا منفی کردن فعل؛ مانند:

رَغِبَ فِي: متمایل شد (مثبت)؛ رَغِبَ عَنِ: روی گرداند (منفی).

مَالَ إِلَيْهِ: به جانب او متمایل شد؛ مَالَ عَنْهُ: از او روی گرداند.

دَعَا لَهُ: برایش دعا کرد؛ دَعَا عَلَيْهِ: او را نفرین کرد.

تَعَصَّبَ لَهُ: به نفع او جانبداری کرد؛ تَعَصَّبَ عَلَيْهِ: به ضرر او جانبداری کرد.

شَغَلَهُ بِكَذَا: او را به چیزی سرگرم کرد، او را مشغول کرد؛ شَغَلَهُ عَنِ كَذَا: او را از

چیزی باز داشت.

إِسْتَعْلَى عَنْهُ: از او روی گرداند، اعراض کرد؛ إِسْتَعْلَى بِهِ: به او مشغول شد، (و یا)

مشغول او شد.

ب) متعدی کردن. گاهی بعضی از حروف، معنای فعل لازم را به متعدی تبدیل

می‌کنند؛ مانند:

أَتَى: آمد (لازم)؛ أَتَى بِ: آورد (متعدی).

جَاءَ: آمد (لازم)؛ جَاءَ بِ: آورد (متعدی).

سار: حرکت کرد (لازم)؛ سار بِ: حرکت داد (متعدی)؛ مثال: أَيْنَ تَسِيرُ بِي: مرا

کجا می‌بری؟

کم توجهی به این حروف، دور شدن از معنای صحیح را در پی خواهد داشت؛

مثال:

﴿ وَ هِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ ﴾^۲

ترجمه مهدی الهی قمش‌ای رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهَا^۳: و آن کشتی در دریا با امواجی مانند کوه در

گردش بود.

۲. هود، ۴۲.

۱. ر.ک.: مَعْجَمُ الْأَعْمَالِ الْمُتَعَدِيَةِ بِحَرْفِ.

۳. به نقل از: «ترجمه‌ای جدید از قرآن»، کیهان اندیشه.

ترجمه صحیح: کشتی، آنان را در میان امواجی چون کوه حرکت می داد.
جَرَى: حرکت کرد (لازم)؛ جَرَى بِ: حرکت داد (متعدی).

﴿فَأَسْرِبَ أَهْلِكَ بِقَطْعِ مِنَ اللَّيْلِ﴾^۱

ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای رحمته:^۲ تو با اهل بیت خود شبانه از این دیار بیرون شو.

ترجمه صحیح: اهل بیت خود را پاسی از شب حرکت ده.

أَسْرَى بِ: شبانه حرکت داد (متعدی)؛ أَسْرَى: شب‌روی کرد (لازم).

در سوره اسرانبیز «أَسْرَى بِعَبْدِهِ» به معنای متعدی است:

﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى

الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ﴾^۳: پاک و منزّه است آن خدایی که شبی (یک شب) بنده خود را از مسجد الحرام به مسجد الأقصى - جایی که ما پیرامون آن را برکت دادیم - حرکت داد.

تمرین ۱

ترجمه کنید:

۱. زمین «به» خورشید نزدیک می شود. ۲. یوسف «با» فاطمه ازدواج کرد. ۳. پلیس، دزد را دستگیر کرد (مذکر). ۴. «از» معلم کمک گرفت (مذکر). ۵. به سمت دیوار برگشت و بدان تکیه داد سپس از خود غافل شد (مذکر). ۶. «از» او خواست که نزدیکش بیاید و او را صدا بزند (مذکر). ۷. به تختخواب او نزدیک شد و مقابل صورتش ایستاد (مذکر). ۸. کودک (مذکر) «به» آن دختر نزدیک شد. ۹. آنگاه که طفل شیرخوار می‌گیرد مادرش «به» او نزدیک می‌شود و با صدای آهنگین و پر از مهربانی و عطف، برایش آواز می‌خواند. ۱۰. من آمده‌ام تا تو را (مذکر) به راهی که «به» ساحل منتهی می‌شود راهنمایی کنم. ۱۱. در سینه‌ام احساس تنگی نفس می‌کنم. ۱۲. تو (مذکر) آمده‌ای تا راهی را که «به» ساحل منتهی می‌شود به من نشان دهی. ۱۳. قصه‌ام را برایت تعریف کردم. ۱۴. عروس خانم «به» آن دختر بچه اشاره کرد. ۱۵. از آن منزل خارج

شده‌ام و تا رمقی در زندگی دارم هرگز «به» آنجا بر نخواهم گشت. ۱۶. رئیس‌جمهور «بر» ضرورت حضور علما در دانشگاه‌ها تأکید کرد. ۱۷. «از» دوستش جدا شد (مذکر). ۱۸. «به» علم روی آورد (مؤنث). ۱۹. او دریافت که در اندیشه من چه می‌گذرد (مذکر). ۲۰. او در میان همسالان خویش «به» تلاش، جدیت و امانت‌داری شهرت داشت (مذکر). ۲۱. مشتاقم که ناشتا را «با» افراد خانواده صرف کنم. ۲۲. قَطْرَ «بر» سومین ذخیره بزرگ گاز جهان تسلط دارد. ۲۳. مرا مسخره می‌کنی؟ ۲۴. هجوم فراگیر و تمام عیار نیروهایمان در خلال یک سال «به» تحولی سریع منجر شد. ۲۵. مریم «به» مادرش خیره می‌شد. ۲۶. برخی عقیده دارند بیروت «از» بئر مشفق شده است.

حروف عطف در مقایسه با حروف ربط فارسی

حروف عطف در مقایسه با حروف ربط فارسی در مواردی با یکدیگر منطبق و در مواردی دیگر منطبق نیستند. این نابرابری در اغلب موارد مترجم را فریب می‌دهد و چه بسا ترجمه به مسیر نادرست منتهی گردد. بر این اساس حروف عطف همراه با کاربرد آنها به منظور آشنایی بیشتر معرفی می‌شود.

اگر به جمله «أَقْبَلَ السَّارِقُ وَ صَدِيقُهُ نَمَّ الشَّرْطِيُّ فَالْقَاضِي أَوْ الْمُحَامِي إِلَى الْمَحْكَمَةِ» توجه کنیم، می‌بینیم جمعی وارد دادگاه شده‌اند، اما اینکه ترتیب زمانی ورود افراد چگونه بوده، مستلزم اطلاع و آگاهی از ساختار حروف عطف است؛ زیرا هر یک از حروف عطفِ واو، ثَمَّ، فَ، أَوْ، أَمْ، حَتَّى، لَ، لَکِن، بَلْ معنایی مستقل از دیگری دارد. تفاوت استعمال «واو، فَ، ثَمَّ». در این قسمت سه حرف مذکور و معادل فارسی آنها بیان می‌شود که عبارت‌اند از:

۱. «واو». به منظور عطف بین معطوف و معطوف علیه به کار می‌رود و به طور مطلق حکایت از نوعی مشارکت دارد؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود: «وَصَلَ الْمَعْلَمُ وَ التَّلْمِيزُ» بدین معناست که معلم و شاگرد با هم آمده‌اند. عباس حسن یکی از صاحب‌نظران نحو عقیده دارد: ^۱ «واو عطف بیانگر مشارکت است و هم‌زمانی را نمی‌رساند. مگر اینکه

قرینه‌ای در کار باشد»؛^۱ مثلاً گفته شود: وَصَلَ الْمَعْلَمُ وَ التَّلْمِيذُ بَعْدَهُ (یا) قَبْلَهُ (یا) مَعَهُ. گاهی نیز قرینه حالیه است یعنی حالت، بیانگر اشتراک زمانی است؛ مانند: «قلبی يَخْفَقُ رُعباً وَ خَوْفاً» یعنی «قلب من هم‌زمان و مشترکاً از وحشت و ترس می‌تپد» و یا جمله «حَالِ بَيْنِي وَ بَيْنَ ذَلِكْ» بدین معناست که: «او هم‌زمان مانع میان من و او شد».

«واو» عطف در فارسی و عربی به یک صورت ترجمه می‌شود. با این تفاوت که در فارسی «واو» ربط نامیده می‌شود.

۲. «ف». معمولاً برای ترتیب با فاصله زمانی کوتاه به کار می‌رود؛ برای مثال معنای جمله «جاءَ يوسفُ فَسعيدٌ» این است که «ابتدا یوسف آمد بعد از مدتی سعید آمد». این در حالی است که معنای جمله «جاءَ يوسفُ وَ سعيدٌ» این است که «یوسف و سعید با هم آمدند».

«ف» در فارسی معادل یکی از این الفاظ است ﴿فَ﴾ پس از، سپس، بلافاصله.

۳. «ثُمَّ». معمولاً برای ترتیب با فاصله زمانی زیاد به کار می‌رود؛ مثال: جاءَ يوسفُ ثُمَّ سعيدٌ: ابتدا یوسف آمد بعد از مدتی سعید آمد. و یا مانند: هَبَطَتِ الطَّائِرَةُ ثُمَّ أَقْلَعَتْ: هواپیما فرود آمد سپس (بعد از مدتی) از زمین بلند شد. توجه: گاهی «ثُمَّ» به معنای «واو عطف» استعمال می‌شود؛ مثال: ﴿فَالَيْنَا مَرَجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ﴾^۲.

«ثُمَّ» در فارسی معادل یکی از این الفاظ است ﴿ثُمَّ﴾ سپس، پس از مدتی، آنگاه.

حروف عطف «أَوْ، أَمْ، حَتَّى» در مقایسه با فارسی. این حروف به ترتیب بیانگر

۱. مانند آیه ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَ إِبْرَاهِيمَ وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَ الْكِتَابَ﴾ (حدید، ۲۶) در اینجا قرینه، تاریخ است، زیرا نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ قبل از ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ است.
۲. یونس، ۴۶ (در این آیه «ثُمَّ» به معنای «هُنَاكَ» یا «هُنَالِكَ» نیز قرائت شده است).

شک یا تخییر و جلوگیری از تکرار اسم یا فعل اند که به آنها پرداخته می‌شود:
 ۱. «أَوْ». حرف عطفی است که بعد از استفهام آورده می‌شود و غالباً بیانگر «شک و یا تخییر» است:

الف) شک؛ مانند: أَسْعِدُ عِنْدَكَ أَوْ يُوسُفُ؟ سعید نزد توست یا یوسف؟
 ب) تخییر، یعنی اختیار داشتن فرد در انتخاب یکی از دو راه؛ مانند:
 ﴿إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ ... أَوْ تَحْرِيرَ رَقَبَةٍ﴾^۱: غذا دادن به ده مسکین ... یا آزاد کردنِ گردنِ انسانی. یعنی مخیر هستی یکی از دو راه را برگزینی.
 ۲. «أَمْ» به منظور جلوگیری از تکرار اسم یا فعل به کار می‌رود؛ مثال:
 أَسْعِدُ عِنْدَكَ أَمْ يُوسُفُ؟ سعید نزد توست یا یوسف؟
 * گاهی «أَمْ» به منظور قطع کلام و از سرگیری کلام دیگر به کار می‌رود. در این حالت استفهام مورد نظر نیست؛ مانند:

إِنَّهَا لِأَيُّ لَأَمْ شَاءَ: ^۲ آنها یا شتران‌اند و یا گوسفندان.
 و گاهی هم به معنای «بل» است؛ مانند:
 ﴿أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ﴾^۳: بلکه می‌گویند شاعر است.
 توجه: برخی معتقدند «أَمْ» مانند همزه استفهام است، ولی در آن معنای عطف وجود دارد و لذا در اول کلام ذکر نمی‌شود. عده‌ای نیز «أَمْ» را صورت تغییر یافته «أَوْ» می‌دانند.^۴

«أَوْ» و «أَمْ» در فارسی به یک صورت ترجمه می‌شوند و معادل هر دو، «یا» است.

اکنون نوبت به ترجمه جمله «أَقْبَلَ السَّارِقُ وَصَدِيقُهُ ثُمَّ الشَّرْطِيُّ فَالْقَاضِي أَوْ الْمُحَامِي إِلَى الْمَحْكَمَةِ» می‌رسد: سارق (و) دوستش (با هم) وارد دادگاه شدند، (آنگاه)

۱. مائده، ۸۹. ۲. «شاء» جمع «شاة»: گوسفند نر یا ماده» است (المنجد في اللغة).
 ۳. طور، ۳۰. ۴. الصاحبی في فقه اللغة، ص ۱۲۶.

(سپس) (پس از مدتی) پلیس وارد شد، پس از پلیس، قاضی (یا) وکیل وارد شد.
 ۳. «حَتَّى»، در صورتی عاطفه است که مابعدش اسم ظاهر و جزئی از معطوف علیه باشد؛ مانند: قَدْ رَكِبْتُ وَسَائِلَ النَّقْلِ حَتَّى الدَّرَاجَةَ النَّارِيَّةَ: سوار همه وسایل نقلیه حتی موتورسیکلت هم شده‌ام.

توجه: معادل «حَتَّى» در فارسی «تا و حَتَّى» است.

دیگر حروف عطف مانند «لا، لکن، بَل» به دلیل برابری معنایی با فارسی به شرح آنها نیازی نیست.

نون تأکید خفیفه و ثقیله در ترجمه

نون تأکید خفیفه و ثقیله در فارسی معادل قید تأکید است. معادل واژگانی دو نون تأکید در فارسی چندان از یکدیگر متمایز نشده‌است و غالباً از الفاظ زیر در ترجمه هر دو استفاده می‌شود:

البته، حتماً، به طور حتم، قطعاً، به طور قطع، مؤکداً، یقیناً و کلماتی که دلالت بر تأکید دارند.

مثال:

﴿وَلَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا أَمَرَهُ لَيَسْجَنَنَّ وَلَيَكُونًا مِّنَ الصَّاغِرِينَ﴾^۲: اگر به آنچه دستور می‌دهم عمل نکند، قطعاً باید زندانی و خوار و ذلیل گردد.
 ﴿وَلَمَّا سَقِطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^۳: وقتی پشیمان شدند و دیدند که گمراه شده‌اند، گفتند: اگر پروردگاران ما را نبخشند قطعاً از زیانکاران خواهیم شد.
 كَانَ مِنَ الْمَفْرُوضِ أَنْ يُلَازِمَنَّ الْفِرَاشَ فِي الْمُسْتَشْفَى: بنا بود به طور حتم در بیمارستان بستری شود.

۲. یوسف، ۳۲.

۱. در اصل «لَيَكُونَنَّ» بوده.

۳. اعراف، ۱۴۹.

تمرین ۲

ترجمه کنید:

۱. ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ﴾^۱. ۲. قطعاً (به طور حتم) نصیحت به احمق سودی نمی‌رساند. ۳. هرگز به منافق اعتماد مکن! ۴. ای مردم! از حیل‌های دشمنان به طور قطع (قطعاً) بپرهیزید! ۵. لَا تَكْتُمَنَّ الْحَقَّ! ۶. ﴿وَلَنْبَلُونَكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ﴾^۲. ۷. قطعاً (به طور قطع) آن را به فال نیک خواهد گرفت (مذکر). ۸. قطعاً (به طور قطع) عطیه و بخشش را بسیار خواهد کرد (مذکر). ۹. قطعاً (به طور قطع) به فرزندی قبول خواهد کرد (مذکر). ۱۰. قطعاً (به طور قطع) فریاد خواهد کشید (فریاد خواهد زد) (مؤنث). ۱۱. شیر قطعاً (به طور قطع) خواهد غرید (نعره خواهد زد). ۱۲. قطعاً (به طور قطع) انفجار، شکافی در کشتی پدید خواهد آورد.

حروف جواب

حروف جواب حرفی‌اند که در جواب سؤال آورده می‌شوند. جایگاه این حروف در عربی اندکی با فارسی متفاوت است و تابع قواعد خاصی است. از این رو توجه به آنها اهمیت دارد. مشهورترین حروف جواب عبارت‌اند از: «نَعَمْ، بَلَى، لَا، كَلَّا»^۳. شرایط حروف جواب. همان‌گونه که اشاره شد این حروف از قواعد خاصی پیروی می‌کنند و لازمه استعمال صحیح آنها در جمله، دانستن آن قواعد است که به آنها اشاره می‌شود:

۱. «نَعَمْ». این حرف بعد از خبر و استفهام قرار می‌گیرد؛ مانند:

أَتُحِبُّ أُحْتَكُ؟ نَعَمْ ۞ آیا خواهرت را دوست داری؟ بله.

۲. بقره، ۱۵۵.

۱. ابراهیم، ۴۲.

۳. غیر از این حروف، حروف دیگری مانند «إِی، أَيْوَه» به معنای «بله» وجود دارد که به دلیل دوری از فصاحت، از آنها صرف نظر می‌شود.

۲. «بَلَى». این حرف فقط در جواب نفی به کار می‌رود؛ مانند:

﴿قَالَ أَوْلَمْ تُؤْمِنُوا قَالِ بَلَىٰ وَلَكِنْ لَيَطْمَئِنُّ قَلْبِي﴾: خداوند فرمود: آیا ایمان نداری؟ ابراهیم علیه السلام گفت: آری و لیکن [سؤال من] برای آن است که قلبم اطمینان یابد.

و مانند: «أَمَا تَذَكَّرِينَ يَوْمًا شَاهَدْتَ الْفِلمَ فِي السَّيْنَمَا؟ بَلَى». آیا روزی که فیلم را در سینما دیدی به یاد نمی‌آوری؟ آری (یعنی به یاد می‌آورم).
توجه: «بَلَى» در جواب جمله مثبت آورده نمی‌شود.

۳. «لا» در جواب جملات عادی به کار می‌رود و معنای نفی را افاده می‌کند؛
مثال:

هَلْ تُحَقِّقُ جَمِيعُ آمَالِ الْإِنْسَانِ فِي الْحَيَاةِ؟ لَا. آیا همه آرزوهای بشر در زندگی محقق می‌شود؟ خیر.

۴. «كَلَّا» برای نفی مؤکد استعمال می‌شود؛ مثال:

هَلْ زُرْتَهُ حَتَّى الْآنَ؟ كَلَّا. آیا او را تاکنون دیده‌ای؟ هرگز، ابداً.

توجه: گاهی در عربی همچون فارسی از «لماذا» برای پاسخ مثبت استفاده می‌شود؛ مانند:

أَهَزَزْتَ رَأْسَكَ؟ لِمَاذَا. آیا سرت را تکان دادی؟ چرا. یعنی «بله تکان دادم».

تمرین ۳

ترجمه کنید:

۱. به تو (مذکر) نگفتم تبلی نکن؟ آری. ۲. از دوری من شکوه می‌کنی؟ (مذکر) آری.
۳. احساس درد می‌کنی؟ (مؤنث) خیر، ابداً. ۴. آیا لبخند می‌زنی؟ (مذکر) خیر. ۵. آیا صحیح است که با من سخن نگوئی؟ (مذکر) خیر. ۶. آیا فکر می‌کنی مردود شوی؟

(مذکر) اصلاً و ابداً. ۷. آیا دکتر به سمت منزل می‌رود؟ (مذکر) چرا. ۸. آیا آب در زمین فرو رفت؟ بله. ۹. آیا صدای غرش انفجار را شنیدی؟ (مؤنث) خیر. ۱۰. آیا او را به عطسه انداختی؟ (مذکر) خیر. ۱۱. آیا او را با کارت زد؟ (مذکر) خیر، هرگز. ۱۲. آیا او را قلقلک (غلغلک) داد؟ (مذکر) خیر.

ترجمه «إِنَّمَا»

هرگاه گوینده انجام دادن هر کاری را به استثنای یک کار نفی کند از «إِنَّمَا» استفاده می‌کند؛^۲ مثال:

إِنَّمَا قُمْتُ: من فقط بلند شدم (کار دیگری نکردم).

إِنَّمَا أَنْتَ أَخِي: تنها تو برادر من هستی.

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾^۳: تنها مؤمنان برادران یکدیگرند.

معادل «إنما» در فارسی عبارت است از: «منحصراً، تنها، فقط» و الفاظ مشابه.

حروف تحضیض و توییح

حروف تحضیض حرفی‌اند که هرگاه بر افعال مضارع وارد شوند معنای تشویق، و بر افعال ماضی معنای توییح را می‌رسانند. مشهورترین حروف تحضیض عبارت‌اند از: «هَلَّا»^۴، «أَلَّا»^۵، «أَمَّا»^۶؛ مانند:

«هَلَّا» ﴿هَلَّا تَحْتَرَمُ أَبَاكَ﴾: آیا به پدرت احترام نمی‌گذاری؟ یعنی به پدرت

۱. در فرهنگ فارسی معین به هر دو صورت آمده است.

۲. الصَّاحِبِيُّ فِي فِقْهِ اللَّغَةِ، ص ۱۳۳.

۳. مرکب از «هَلَّ + لا». ۴. مرکب از «همزه + لا» نافی.

۵. مرکب از همزه استفهام و «ما» نافی.

۶. گاهی «لَوْ، لَوْلا، لَوْمَّا، أَلَّا» به عنوان ادات تحضیض به کار می‌روند؛ مانند: لَوْ نَزَلَتْ فَأَکْرَمُنَا مَثْوَاکَ! کاش پیاده می‌شدی (فرودمی آمدی) تا تو را مورد تکریم قرار می‌دادیم! یعنی (پیاده شو! تا تو را مورد تکریم قرار دهیم).

احترام بگذار؟ (تحضیض).

هَلَّا احْتَرَمْتَ أَبَاكَ: آیا به پدرت احترام نگذاشتی؟ یعنی چرا به پدرت احترام نگذاشتی؟ (توبیخ).

«أَلَا» ﴿٤﴾ أَلَا تَزُورُنِي: به دیدن من نمی آید؟ یعنی به دیدن من بیایید! (تحضیض).

أَلَا زُرْتُمُونِي: به دیدن من نیامدید؟ یعنی چرا به دیدن من نیامدید؟ (توبیخ).

«أَمَا» ﴿٥﴾ أَمَا تَكْتُبُ: نمی نویسی؟ یعنی بنویس! (تحضیض).

أَمَا كَتَبْتَ: نوشتی؟ یعنی چرا نوشتی؟ (توبیخ).

همان طور که ملاحظه می شود ترجمه این حروف دشواری چندانی ندارد. به همین سبب از توضیح بیشتر صرف نظر می شود.

تمرین ۴

تحضیض یا توبیخ را پس از ترجمه مشخص کنید:

۱. أَلَا اسْتَبْقَيْتَ الْمَالَ؟ ۲. هَلَّا الشَّرَّ تَجَبَّيْتُ؟ ۳. هَلَّا تُصَافِحُ الْأُسْتَاذَ؟ ۴. به دانشگاه رفتی؟ (مؤنث).
۵. به دانشگاه نمی روی؟ (مؤنث).
۶. با فقرا همنشینی نمی کنی؟ (مذکر).
۷. با فقرا همنشینی نکردی؟ (مذکر).

پاسخ تمرینات فصل چهارم

پاسخ تمرین ۱

۱. تَقْرُبُ الْأَرْضُ «مِنْ» الشَّمْسِ. ۲. تَزَوَّجَ يُوسُفُ «بِفاطمة»، («مِنْ» فاطمة). ۳. قَبِضَ الْبُولِيسُ «عَلَى» اللَّصِ (اللَّصِ) و یا أَلْقَى الْبُولِيسُ الْقَبْضَ «عَلَى» اللَّصِ. ۴. اسْتَعَانَ «بِالمعلم». ۵. تَرَجَعَ إِلَى الجِدَارِ فَاسْتَنَدَ «إِلَيْهِ» ثُمَّ ذَهَلَ «عَنْ» نَفْسِهِ. ۶. سَأَلَهُ أَنْ يَدْنُو «مِنْهُ» وَ يُنَادِيهِ. ۷. دَنَا «مِنْ» سَرِيرِهِ وَ وَقَفَ أَمَامَ وَجْهِهِ. ۸. اقْتَرَبَ الطِّفْلُ «مِنْ» الْفَتَاةِ. ۹. إِذَا مَا بَكَى الطِّفْلُ الرَّضِيعُ اقْتَرَبَتْ «مِنْهُ» أُمُّهُ وَ عَنَّتْ بِصَوْتِهَا الْمُسِيْقِيَّ الْمَمْلُوءَ رِقَّةً وَ حُنُوءًا. ۱۰. قَدْ أَتَيْتُ لِأَدُلُّكَ «عَلَى» الطَّرِيقِ الْمُؤَدِّيَةِ «إِلَى» السَّاحِلِ. ۱۱. أَشْعُرُ «بِضيقٍ» فِي صَدْرِي. ۱۲. قَدْ أَتَيْتَ لِتَدُلَّنِي «عَلَى» الطَّرِيقِ الْمُؤَدِّيَةِ «إِلَى» السَّاحِلِ. ۱۳. قَصَصْتُ «عَلَيْكَ» قِصَّتِي. ۱۴. أَوْمَأَتِ الْعَرُوسُ «إِلَى» تِلْكَ الصَّبِيَّةِ. ۱۵. قَدْ خَرَجْتُ «مِنْ» ذَلِكَ الْمَنْزَلِ وَ لَنْ أَعُودَ «إِلَيْهِ» وَ بِي رَمَقٌ فِي الْحَيَاةِ. ۱۶. أَكَّذَرَ رَئِيسُ الْجُمْهُورِيَّةِ «عَلَى» ضَرُورَةَ حُضُورِ الْعُلَمَاءِ فِي الْجَامِعَاتِ. ۱۷. انْفَصَلَ «عَنْ» صَدِيقِهِ. ۱۸. عَكَفَتْ «عَلَى» الْعِلْمِ. ۱۹. شَعَرَ بِمَا يَجُولُ «فِي» خَاطِرِي (بِمَا يَخْطُرُ بِالْيَدِ). ۲۰. اسْتَهْرَبَ بَيْنَ أَتْرَابِهِ «بِالْجِدِّ» وَ الْمُوَاطَبَةِ وَ الْأَمَانَةِ. ۲۱. أَشْتَاقُ «إِلَى» أَنْ أَتَنَاوَلَ الْفَطُورَ مَعَ أَفْرَادِ الْأُسْرَةِ. ۲۲. تُسَيِّطِرُ قَطْرَ عَلَيَّ ثَالِثِ أَكْبَرِ احْتِيَاطِي غَازٍ فِي الْعَالَمِ. ۲۳. أَتَسَخَّرُ «مَنْي» (بِسي)؟ ۲۴. أَدَّى الْهُجُومُ الشَّامِلُ الَّذِي قَامَتْ بِهِ قُوَّاتُنَا مِنْذُ عَامٍ «إِلَى» تَحْوِيلِ حَاسِمِ. ۲۵. كَانَتْ مَرِيْمُ تَحَدِّقُ^۱ «إِلَى» أُمَّهَا. ۲۶. يَذْهَبُ الْبَعْضُ «إِلَى» أَنْ يَبْتَرُوتَ مُشْتَقُّ «مِنْ» الْبُتْرِ.

پاسخ تمرین ۲

۱. هرگز میندار خداوند از آنچه ستمکاران انجام می دهند، غافل است. ۲. لا تَنْفَعَنَّ النَّصِيحَةَ الْأَحْمَقَ. ۳. لا تَتَّقَنَّ بِالْمُنَافِقِ. ۴. أَيُّهَا النَّاسُ إِحْذَرُونَّ مَكَايِدَ الْأَعْدَاءِ! ۵. حَتْمًا (به طور قطع) حق را کتمان مکن! ۶. وَ مَا (قطعاً)، (یقیناً) شما را به چیزی از جمله ترس و گرسنگی و کاستن از اموال و جانها و ثمره ها می آزماييم. ۷. لَيَتَيَمَّنَنَّ بِهِ. ۸. يُجْزِلَنَّ الْعَطَاءَ.

۱. در اصل «تَحَدَّقْتُ» بوده است.

۹. يَتَبَيَّنَنَّ. ۱۰. تَصْرُخَنَّ. ۱۱. يُزْمَجِرَنَّ الأَسَدُ (يُزَارَنَنَّ). ۱۲. لِيُحْدِثَنَّ الانفجارُ فَبُجُوءَ فِي السَّفِينَةِ.

پاسخ تمرین ۳

۱. أَلَمْ أَقُلْ لَكَ لَا تَكْسَلْ (لَا تَتَكَاسَلْ)؟ بَلَى. ۲. هَلْ تَشْكُو مِنْ فِرَاقِي؟ نَعَمْ. ۳. هَلْ تَحْسِنُ بِالْأَلْمِ (بِالْوَجْعِ)؟ كَلَّا. ۴. هَلْ تَتَبَسَّمُ؟ لَا. ۵. أَصَحِيحٌ أَلَّا تَتَحَدَّثَ مَعِي؟ لَا. ۶. هَلْ تَنْظُنُّ أَنَّكَ تَرْسُبُ؟ كَلَّا. ۷. هَلْ يَتَّجِعُ الطَّيِّبُ نَحْوَ الْبَيْتِ؟ لِمَاذَا. ۸. هَلْ غَارَ الْمَاءُ فِي الْأَرْضِ؟ نَعَمْ. ۹. هَلْ سَمِعْتَ دَوِيَّ الْإِنْفِجَارِ؟ لَا. ۱۰. هَلْ عَطَسْتَهُ؟ لَا. ۱۱. هَلْ طَعَنَهُ بِالسَّكِّينِ؟ كَلَّا. ۱۲. هَلْ جَمَسَهُ؟ (دَغَدَعَهُ) لَا.

پاسخ تمرین ۴

۱. ثروت را باقی نگذاشته‌ای؟ یعنی (چرا ثروت را باقی نگذاشته‌ای؟) (أَلَا: از ادوات توییخ). ۲. از شر کناره نگرفتی؟ یعنی (چرا از شر کناره نگرفتی؟) (هَلَّا: از ادوات توییخ). ۳. با استاد دست نمی‌دهی؟ یعنی (دست بده!) (هَلَّا: از ادوات تحضیض). ۴. أَمَا (هَلَّا) ذَهَبْتَ إِلَى الْجَامِعَةِ؟ (أَمَا، هَلَّا: از ادوات توییخ) یعنی (چرا به دانشگاه نرفتی؟). ۵. أَمَا (هَلَّا) تَذْهَبِينَ إِلَى الْجَامِعَةِ؟ (أَمَا، هَلَّا: از ادوات تحضیض). یعنی (به دانشگاه برو!). ۶. (أَلَا)، هَلَّا تُصَاحِبُ الْمَسَاكِينَ (الْفُقَرَاءَ)؟ یعنی (با فقرا همنشینی کن!) (أَلَا، هَلَّا: از ادوات تحضیض). ۷. (أَلَا)، هَلَّا صَاحَبْتَ الْمَسَاكِينَ (الْفُقَرَاءَ)؟ یعنی (چرا با فقرا همنشینی نکردی!) (أَلَا، هَلَّا: از ادوات توییخ).

جمله

شناخت جمله و ارکان آن یکی از مهم‌ترین کارهای مترجمان محسوب می‌شود. به همین منظور فصلی جداگانه به جمله اختصاص یافته تا از زوایای مختلف بررسی شود.

انواع جمله در فارسی و عربی

جمله در فارسی و عربی به دو قسم فعلیه و اسمیه تقسیم می‌شود.

۱. جمله فعلیه در فارسی و عربی

جمله فعلیه در فارسی عبارت است از جمله‌ای که فعل آن غیر ربطی^۱ باشد؛ مانند: لباسهای شسته شده را روی طناب آویزان کرد: عَلَّقَ الثَّيَابَ الْمَغْسُولَةَ عَلَى حَبْلِ الْغَسِيلِ. (و یا): این پل، اصفهان را به شیراز متصل می‌کند: يَرْبُطُ هَذَا الْجِسْرُ مَا بَيْنَ أَصْفَهَانَ وَ شِيرَازَ.

و در عربی جمله فعلیه جمله‌ای است که با فعل آغاز شود؛ مانند:

إِسْتَيْقَظْنَا بَعْدَ مُتَّصِفِ اللَّيْلِ: بعد از نیمه شب بیدار شدیم.

أَقِيَمْتُ مَأْدُبَةَ عِشَاءٍ: ضیافت شامی برپا شد.

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾^۲: تو را عبادت می‌کنیم.

۱. فعلهای ربطی عبارت‌اند از: «است، بود، شد، گشت، گردید».

۲. این جمله فعلیه است، زیرا مفعول به، در اصل بعد از فعل قرار می‌گیرد.

مقایسه جملات فعلیه عربی و فارسی

جمله‌های فعلیه عربی غالباً در فارسی فعلیه‌اند؛ اما گاهی ممکن است معادل آنها اسمیه باشد؛ مانند:

| نوع جمله فارسی | معادل فارسی | نوع جمله عربی | جمله عربی |
|----------------|------------------|---------------|--------------------------------|
| اسمیه | هوا بارانی شد. | فعلیه | أَصْبَحَ الْجَوُّ مُمْطَرًا. |
| اسمیه | هوا گرم بود. | فعلیه | كَانَ الْجَوُّ حَارًّا. |
| اسمیه | آسمان تاریک گشت. | فعلیه | صَارَتِ السَّمَاءُ مُظْلِمَةً. |

گاهی هم ممکن است جمله فعلیه فارسی، در عربی اسمیه باشد؛ مانند:

| نوع جمله عربی | معادل عربی | نوع جمله فارسی | جمله فارسی |
|---------------|--|----------------|--|
| اسمیه | إِنَّ الْإِكْثَارَ مِنَ الْحَلْوَى يُضِرُّ بِالْأَسْتَانِ. | فعلیه | زیاده روی در مصرف شیرینی به دندانها آسیب می‌رساند. |
| اسمیه | الْأُمُّ بَسَطَتِ الْمَائِدَةَ. | فعلیه | مادر سفره را پهن کرد. |
| اسمیه | الْقَلَّاحُ نَتَرَ الْبُدُورَ. | فعلیه | کشاورز بذرها را افشانند. |

۲. جمله اسمیه

جمله اسمیه در فارسی جمله‌ای است که فعل آن یکی از افعال ربطی^۱ «است، بود، شد، گشت، گردید» باشد و در عربی جمله‌ای است که از مبتدا و خبر تشکیل شده باشد. جمله اسمیه فارسی؛ مانند:

هوا با بوی خوش گلها معطر است: الْجَوُّ مُعَطَّرٌ بِأَرِيحِ الْأَزْهَارِ.

۱. (یا) عام.

۲. «است» و «بود» در صورتی فعل ربطی محسوب می‌شوند که معنای «وجود داشتن» از آنها استنباط نشود؛ مثلاً «است» در جمله «اینجا چیزی است» فعل ربطی محسوب نمی‌شود؛ زیرا به معنای «اینجا چیزی وجود دارد» به کار رفته است.

جمله اسمیه عربی^۱؛ مانند:

۱. أولئك النساءُ قریباتُ أمّی: ۲ آن زنان از نزدیکان مادر او هستند.

۲. أجملُ الساعاتِ عندی تلكَ الساعَةُ التي أخلوُ فیها بنفسی: ۳ زیباترین ساعات

نزد من آن ساعتی است که با خود خلوت می‌کنم.

مقایسه جملات اسمیه فارسی و عربی

جمله‌های اسمیه فارسی و عربی در مواردی با یکدیگر منطبق‌اند؛ مانند:

طلا از فلزاتِ با ارزش است: الذَّهَبُ مِنَ المَعَادِنِ النَّفِیْسَةِ.

اکسیژن گازی غیر قابل رؤیت است: الأُكْسِجِنُ غَازٌ غَیْرُ مَنظُورٍ.

و گاهی جمله‌های اسمیه دو زبان با یکدیگر منطبق نیستند؛ مثال:

أنا أَنَا حِی رَبِّی (جمله اسمیه عربی) ﴿١٤٥﴾ من با پروردگارم راز و نیاز می‌کنم
(جمله فعلیه فارسی).

إصْفَرَ وَجْهُهُ (جمله فعلیه عربی) ﴿١٤٦﴾ صورتش زرد شد (جمله اسمیه فارسی).

تمرین ۱

الف) اسمیه یا فعلیه بودن جملات را پس از ترجمه مشخص کنید:

۱. راه را باز کرد (مذکر). ۲. این قانون، جنجال برمی‌انگیزد. ۳. بی‌مانند است (مذکر).
۴. کسل بود (مذکر). ۵. منیت رقابت کورکورانه را ایجاد می‌کند و رقابت، تعصب را
- پدید می‌آورد. ۶. این امر شایسته یادآوری است. ۷. او (مذکر) عاشق پیگیری (دنبال
- کردن) اخبار مردان بزرگ است. ۸. این امر آسان‌تر از آن است که می‌پنداری (مؤنث).
۹. این شاعران تعداد اندکی از جمع کثیر شاعران‌اند (مذکر). ۱۰. آبگیر کم آب شد.
۱۱. آنها را آواره کردند (مذکر). ۱۲. اراده‌اش را سست کرد (مذکر). ۱۳. منطقه را از

۱. برخی از نحویان عقیده دارند جملاتی که با افعال ناقصه آغاز می‌شوند، اسمیه‌اند، زیرا این افعال فقط

بر جمله اسمیه وارد می‌شوند. این نظر مورد تأیید همه نحویان نیست.

۳. أجملُ: مبتدا؛ تلک: خبر.

۲. أولئك: مبتدا؛ قریبات: خبر.

ساکنانش تخلیه کرد (مذکر). ۱۴. میهمان را همراهی کرد (مذکر). ۱۵. ویزای ورود (روادید) را صادر کرد (مؤنث). ۱۶. حق اعتراض به او داد (مذکر). ۱۷. از جمله جنایات او کشته شدن ۶۱ نفر است (مذکر). ۱۸. برنج، آلیاژی از مس و روی است. ۱۹. انسان باید تلاش دوچندانی را به منظور تبلور موفقیت بذل کند. ۲۰. بدی هوا حمله‌های هوایی را دشوار می‌کند. ۲۱. زیرگریه زد (مؤنث).

ب) ترجمه کنید:

۱. او جوانی ۲۵ ساله است، با دماغی بزرگ، دو چشم کوچک، چهره‌ای کثیف، ناخنهایی پر از چرک، لباسهایی از همه طرف پاره پاره که اطراف آن پر از لکه‌های روغن است. این ظاهر زشت به علت فقر یا نیاز او نیست. بلکه حاصل سهل‌انگاری وی و اشتغال فکری‌اش به نویسندگی است. او می‌گوید: ادیب نمی‌تواند هم‌زمان به حرفهٔ قلم و نظافت بپردازد. ۲. آنها از معدود کسانی هستند که بخت با آنان یار بود. ۳. او مردی ۴۵ ساله، خوش لباس، بلند بالا و خوش قامت، با دو سیبل کمانی و کفشی براق است.

ارکان جمله

جملات فارسی و عربی صرف نظر از اسمیه یا فعلیه بودن، دارای دو رکن اصلی یعنی مسند و مسندالیه است؛ مثال:

شعلهٔ عشق برافروخته شد: *إِتَّقَدَّتْ شُعْلَةُ الْحُبِّ.*

در فارسی *شعلهٔ عشق*: مسندالیه، برافروخته شد: مُسند

و در عربی *شُعْلَةُ الْحُبِّ*: مسندالیه، *إِتَّقَدَّتْ*: مُسند

پس از مسند و مسندالیه ارکان اصلی جملهٔ فعلیهٔ عربی: فعل و فاعل و یا فعل و نایب فاعل؛ و جملهٔ اسمیه: مبتدا و خبر است.

شناخت ارکان جمله در جملات طولانی متشکل از چند جملهٔ فرعی اهمیت بسزایی در ترجمه دارد، از این رو بررسی آنها نیازمند بحثی مستقل است.

ترجمهٔ جملات طولانی و متداخل

ترجمهٔ جملات طولانی و متداخل، از زبان مبدأ به زبان مقصد یکی دیگر از دشواریهای

ترجمه است. در این قبیل جملات، مترجم به نوعی دچار سردرگمی و ابهام می‌شود که ممکن است ساختار اصلی کلام را نادیده انگارد. به همین سبب تشخیص ارکان اصلی این قبیل جمله‌ها بسیار با اهمیت است.

با شناخت جملات طولانی و متداخل می‌توان آنها را به دو یا چند جمله کوتاه تقسیم کرد. این کار، علاوه بر رفع ابهام، ترجمه را نیز آسان‌تر می‌کند؛ مثال:

تَحَدَّثَ الْمَسْؤُولُونَ عَنْ أَنَّ مَسْؤُولِي الْإِنْقَاذِ وَالْإِغَاثَةِ لَايَسْتَطِيعُونَ الْوَصُولَ إِلَى أَمَاكِنَ كَثِيرَةٍ تَعْمُرُهَا الْفَيْضَانَاتُ الَّتِي تُحَاصِرُ الْعَدِيدَ مِنَ السُّكَّانِ: مسؤلان اظهار داشتند که مسؤلان نجات و امداد رسانی نمی‌توانند خود را به مناطق زیادی که سیل، آنجا را پوشانده، برسانند. این سیل بسیاری از شهروندان را محاصره کرده است.

این جمله طولانی در واقع ترکیبی از چند جمله کوتاه یعنی «تَحَدَّثَ الْمَسْؤُولُونَ»، «أَنَّ مَسْؤُولِي الْإِنْقَاذِ وَالْإِغَاثَةِ لَايَسْتَطِيعُونَ الْوَصُولَ»، «الايستطيعون الْوَصُولَ»، «تَعْمُرُهَا الْفَيْضَانَاتُ» و «تُحَاصِرُ الْعَدِيدَ» است.

دو نمونه زیر نیز از این نوع است:

۱. هَذِهِ الْأَحْدَاثُ عَلَى اخْتِلَافِ صُورِهَا وَ أَلْوَانِهَا تَدْفَعُ الْإِنْسَانَ الدَّقِيقَ الشُّعُورِ إِلَى التَّفَكِيرِ فِي مَصِيرِهِ بَعْدَ هَذِهِ الْحَيَاةِ الَّتِي لَا تَبْتَسِمُ إِلَّا لِتُكَشَّرَ عَنِ الْأَنْبِيَابِ: ^۱ این قبیل حوادث با اختلاف شکله‌ها و رنگهایش، انسان تیزبین را به اندیشیدن در سرنوشت خود پس از این زندگی وا می‌دارد. این زندگی که لبخند نمی‌زند مگر اینکه چون شیر درنده دندان خود را نشان دهد.^۲

۲. فَمَا كَانَ يَزُورُ بَيْتَنَا طَبِيبٌ إِلَّا عَرَضَتْ عَلَيْهِ وَالِدَتِي - بَعْدَ أَنْ يُهَيِّيَ الْمُهْمَةَ الَّتِي حَضَرَ مِنْ أَجْلِهَا - أَنْ يَفْحَصَنِي: پزشکی به منزل ما نمی‌آمد مگر اینکه مادرم، معاینه مرا به او واگذار می‌کرد (عرضه می‌کرد)، این معاینه زمانی صورت می‌گرفت که طیب کار خود را - که به خاطرش به منزل ما آمده بود - به پایان می‌رساند.

۱. به نقل از: أدباء العرب، ج ۳، ص ۶۳.

۲. منظور آن است که لبخند زندگی دنیوی همچون نمایان شدن دندان شیر است که انسان غافل تصور می‌کند شیر به او لبخند می‌زند، در حالی که او از خشم دندانهایش را نمایان کرده است.

مترجم در برخورد با جملات طولانی و متداخل، باید سیاق جمله و تقدّم و تأخر را دریابد. همچنین باید جملات اصلی را از فرعی متمایز سازد، آنگاه ترجمه صورت پذیرد؛ برای نمونه در مثال ۲ سه جمله «أَنْ يُنْهِيَ الْمُهَمَّةَ الَّتِي حَضَرَ مِنْ أَجْلِهَا - أَنْ يُفَحِّصَنِي» که جمله‌های فرعی^۱ هستند، تفکیک شود و آنگاه «فما كان يزور بيتنا طبيباً إلا عرّضت عليه والدتي» به عنوان رکن اصلی کلام ترجمه شود.

جملات طولانی و متداخل کدام‌اند؟

جمله‌های طولانی جملاتی‌اند که علاوه بر جمله اصلی، یک یا چند جمله فرعی در کنار خود داشته باشد که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از:

۱. جملاتی که بین مسندالیه و مسند آنها یک یا چند جمله ذکر شده باشد؛ مانند:

(الف) أما الجامع الذي كان في جميع شبه جزيرة العرب يجمع بين أفراد القبيلة فكان البرّ والصدّاقة: اما آن چیزی (جامع مشترک) که در سراسر شبه جزیره عربی افراد قبیله را در خود جمع می‌کرد، نیکی و صداقت بود.

در این جمله الجامع مسندالیه است، در حالی که قبل از مسند، یعنی كان البرّ دو جمله ذکر شده است.

(ب) ... حَتَّى طَرَفَةُ الَّذِي كَانَ يَسْلُكُ فِي حَيَاتِهِ وَ شِعْرِهِ مَسْلُكًا شَخْصِيًّا بَعِيدًا عَمَّا تُوجِبُهُ الْبَيْئَةُ الْجَاهِلِيَّةُ، فَإِنَّهُ لَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يَتَخَلَّصَ مِنْهُ: ... حتى «طَرَفَةُ بن العبد» هم - که در زندگی و شعرش روش شخصی و دور از آنچه محیط جاهلی بر او واجب می‌ساخت (ایجاب می‌کرد) - «نتوانست» از آن رهایی یابد.

در این جمله نیز طَرَفَةُ مسندالیه است در حالی که قبل از مسند، یعنی إِنَّهُ لَمْ يَسْتَطِعْ چندین جمله ذکر شده است.

۲. جملات شرطیه‌ای که بین فعل شرط و جواب آن فاصله طولانی باشد؛ مانند:

لَوْ رَأَيْتَ الْبَاعَةَ الْمُتَجَوِّلِينَ يَجُوبُونَ السَّوَارِعَ وَ يَنْتَقِلُونَ مِنْ حَيٍّ إِلَى آخَرَ وَ يَجْرُونَ

۱. منظور از جملات فرعی جملاتی است که اهمیت زیادی در ساختار کلام ندارند و غالباً نقش مفعولی، مضاف الیهی، وصفی، حالیه، صلّه و غیره به خود می‌گیرند.

عَرَبَاتٍ صَفَّتْ فَوْقَهَا أَنْوَاعُ الْخُضَارِ وَالْفَوَاكِهَ يُدَلُّونَ عَلَى بَضَائِعِهِمْ بِأَصْوَاتٍ عَالِيَةٍ، لَعَرَفَتْ مَدَى تَعَبِهِمْ طَوَالَ النَّهَارِ وَ شَقَائِهِمْ^۱ لِتَأْمِينِ لُقْمَةَ الْعَيْشِ: اگر فروشندگان دوره‌گرد را می‌دید که در خیابانها می‌گردند و از محله‌ای به محله‌ای دیگر رفته و گاریهایی را می‌کشند که روی آنها انواع سبزیجات و میوه‌ها را چیده‌اند و با صدای بلند، مردم را به (خرید) اجناس خویش فرا می‌خوانند (راهنمایی می‌کنند)، آن وقت میزان رنج آنها را در طول روز و بدبختی‌شان را برای به دست آوردن یک لقمه نان می‌دانستی.

در مثال، بین شرط و جواب یعنی رأیت و لَعَرَفْتَ چندین جمله فاصله شده است.

۳. جملاتی که صفت در آنها جمله وصفیه باشد؛ مانند:

(الف) هُنَاكَ غَابَاتٌ عَذْرَاءٌ وَ جِبَالٌ وَ بَرَائِكِينَ مَازَالَتْ حَتَّى الْيَوْمِ تَقْدُفُ حُمَمَهَا النَّبِي تَسْهُمُ فِي خُصُوبَةِ الثَّرْبَةِ: آنجا جنگلهای بکر، کوهها و آتشفشانهایی وجود دارد که از گذشته تاکنون گدازه‌های خود را - که در حاصلخیزی خاک سهیم‌اند - به بیرون پرتاب می‌کنند.

(ب) إِنَّ قُوَّةَ إِيْرَانٍ وَ اسْتِقْرَارَهَا وَ مَكَانَتَهَا الْمَرْمُوقَةَ مَسَائِلٌ لَا تَرُوقُ لِلْأَعْدَاءِ: قدرت ایران و استقرار و جایگاه چشمگیرش، مسائلی است که خوشایند دشمنان نیست. دو جمله «مازالَتْ حَتَّى الْيَوْمِ تَقْدُفُ حُمَمَهَا» و «لَا تَرُوقُ لِلْأَعْدَاءِ» وصفیه‌اند.

۴. جملاتی که صفت در آنها موصول باشد در صورتی که صله، جمله فعلیه یا

اسمیّه باشد؛ مانند:

إِنَّهُ سَيَقْدُفُ جَمِيعَ التَّسْهِيلَاتِ الَّتِي كَانَ مِنَ الْمُقَرَّرِ أَنْ يَحْطَى بِهَا: او همه تسهیلاتی را که قرار بود از آن برخوردار شود، از دست خواهد داد.

۵. جملاتی که درون خود، جمله حالیه دارند؛ مانند:

«جاوه» اسمٌ لِلْجَزِيرَةِ الَّتِي تَقَعُ فِيهَا الْعَاصِمَةُ «جاکارتا» و هِيَ أَخْصَبُ جُزُرِ أَنْدُونِيسِيَا وَ أَكْثَفُهَا سُكَّانًا: جاوه نام جزیره‌ای است که پایتخت، «جاکارتا» در آن واقع شده است، این جزیره حاصلخیزترین و پرجمعیت‌ترین جزایر اندونزی است. جمله هِيَ أَخْصَبُ جُزُرِ أَنْدُونِيسِيَا جمله حالیه است.

۱. از ماده «شَقِيَ يَشْقَى شَقًا وَ شَقَاوَةً وَ شَقَاوَةً وَ شَقَاءً: بدبخت شد».

۶. جملاتی که درون خود، جمله معترضه دارند؛ مانند:

قَالَ الْإِمَامُ عَلِيُّ^۱ - عَلَيْهِ آلاَفُ التَّحِيَّةِ وَالثَّنَاءِ - مَنْ كَتَمَ سِرَّهُ كَانَتْ الْخَيْرَةُ بِيَدِهِ: امام علی - که هزاران درود و ثنا بر او باد - فرمود: هر که راز خود را پنهان نماید خیر و نیکی (برتری) به دست اوست.

۷. جملاتی که در آنها تأویل به مصدر^۲ وجود دارد؛ مانند:

أَكَّدَ رَئِيسُ الْوُزَرَاءِ الصُّهَيْوَنِيِّ وَالْأَوَّلِ مَرَّةً عَلَيَّ أَنَّ كِيَانَهُ سَيَنْسَحِبُ مِنَ الْأَرْضِ الْمُحْتَلَّةِ: نخست وزیر صهیونیستی برای اولین بار تأکید کرد که کشورش از سرزمینهای اشغالی عقب‌نشینی خواهد کرد.
در این جمله أَنَّ كِيَانَهُ سَيَنْسَحِبُ مِنَ الْأَرْضِ الْمُحْتَلَّةِ به جای مصدر مُؤَوَّلٍ یعنی عَلَيَّ اَنْسَحَابِ كِيَانِهِ مِنَ الْأَرْضِ الْمُحْتَلَّةِ قرار گرفته است.

جمله‌های طولانی غیر متداخل

جمله‌های طولانی غیر متداخل جمله‌هایی‌اند که جملات فرعی ندارند، اما به دلیل کثرت مفردات‌شان از بقیه طولانی‌ترند. برخی از این جملات عبارت‌اند از:

۱. جملاتی که در آنها از چندین حال مفرد استفاده شده باشد؛ مانند سخنان میخائیل نعیمه در توصیف یک شب توفانی:

فَالْعَاصِفَةُ مَا نَفَكَتْ تَدُورٌ مِنْ حَوْلِ بَيْتِي وَتَدُورٌ نَافِحَةٌ^۳ بِأَبْوَابِ الْجَنِّ وَالْعَفَارِيَّتِ، مُعَوَّلَةٌ^۴ عَوِيلٍ^۵ الشَّكَاكِيِّ^۶، عَاوِيَةٌ^۷ عَوَاءِ الذَّنَابِ ... صَاخِبَةٌ^۸، نَاقِمَةٌ^۹، مُؤَوَّلَةٌ^{۱۰}: توفان

۱. ترجمه و شرح نهج البلاغة، ص ۱۱۶۶.

۲. ر.ک.: فصل دوم، مبحث تأویل به مصدر.

۳. از ماده «نَفَخَ يَنْفُخُ نَفْخًا فِي الْبُوقِ: در شیپور دمید».

۴. عَوَّلَ: شیون و زاری کرد؛ مُعَوَّلَةٌ: شیون‌کننده.

۵. جمع تَكْلِي: زن فرزند از دست داده.

۶. عَوِيَّ يَعْوِي عَوَاءً الْكَلْبُ وَ الذَّنْبُ وَ ابْنُ آوَى: سگ و گرگ و شغال زوزه کشیدند (عوعو کردند).

۷. صَخِبَ - صَخِبًا: فریاد کشید، نعره زد.

۸. نَقِمَ - وَ نَقِمَ - نَقَمًا مِنْ فُلَانٍ: از فلانی انتقام گرفت.

۹. ۱۰. وُلُوْلٌ (وُلُوْلَتْ) وَ لَوْلَةٌ الْمَرْأَةُ: آن زن شیون و فغان سر داد.

بی وقفه (پیوسته) پیرامون منزل می چرخید و می چرخید در حالی که در بوقهای جن می دمید و بسان زنان بچه مرده، شیون و فغان سر می داد و همانند گرگها زوزه می کشید و فریاد می زد و

۲. جملاتی که در آنها چندین صفت مفرد به کار رفته باشد؛ مانند:

الفائدة الاجتماعية العظيمة الأولى للتعاون في الإسلام هي الوحدة الروحية التي تجمع المسلمين على الخير: اولین فایده عظیم اجتماعی تعاون در اسلام، همان وحدت روحی است که مسلمانان را در (امور) خیر جمع می کند.
در اینجا برای الفائدة سه صفت الاجتماعية العظيمة الأولى و برای الوحدة دو صفت الروحية التي استعمال شده است.

۳. جملاتی که در آنها معطوف و معطوف علیه فراوان باشد؛ مثال:

هذا النوع من «المداهنة^۱ و المصانعة»، «الكذب و الزور»، «الحبث و اللثامة»، «الرشوة و السرقة» يكفي ليفير الفرد من المجتمع العربي: این نوع چرب زبانی، چاپلوسی و فریبکاری، دروغ و بهتان، دنائت و پستی، رشوه و دزدی، کافی است که فرد از جامعه غربی بگریزد.

مطابقت فعل با فاعل در جملات عربی و فارسی

در زبان فارسی اگر فاعل، مفرد و عاقل باشد، فعل به منظور احترام جمع آورده می شود؛ مانند:

پدرم گفتند: قال أبي، رهبر انقلاب فرمودند: قال قائد الثورة.

این جمله ها چنانچه «أبي قالوا» و یا «قائد الثورة قالوا» ترجمه شوند کاملاً

اشتباه خواهد بود، زیرا در عربی، برای فاعل مفرد غایب، فعل مفرد آورده می شود.

توجه: گاهی در زبان عربی به قصد احترام، در صیغه های مخاطب و متکلم به جای

مفرد، صیغه جمع به کار می رود. بر این اساس به جای «تو گفتی: أنت قلت يا أنت

تَفَضَّلْتُ» جمله «شما گفتید: أَنْتُمْ قُلْتُمْ يَا أَنْتُمْ تَفَضَّلْتُمْ» گفته می‌شود.

یادآوری: در زبان فارسی اگر فاعل، جمع غیر عاقل و یا اسم جمع باشد، فعل می‌تواند مفرد یا جمع ذکر شود.

(الف) فاعل جمع غیر عاقل؛ مانند:

درختان شکست: اِنْكَسَرَتِ الْأَشْجَارُ. (و یا) درختان شکستند: اِنْكَسَرَتِ الْأَشْجَارُ.

روزها گذشت: مَضَتِ الْأَيَّامُ. (و یا) روزها گذشتند: مَضَتِ الْأَيَّامُ.

ترجمه هر دو جمله در عربی یکسان است، زیرا چنانچه فاعل، جمع مکسر غیر عاقل باشد فعل، مفرد مؤنث خواهد بود.

(ب) اسم جمع؛ مانند:

۱. جماعت متفرق شد: تَفَرَّقَ الْجَمَاعَةُ. ۲. جماعت متفرق شدند: تَفَرَّقَ الْجَمَاعَةُ.

نقل قول مستقیم

هرگاه گفتار کسی عیناً برای دیگری بازگو شود، نقل قول مستقیم نامیده می‌شود. استفاده از این روش در آیات قرآن کریم به وفور دیده می‌شود؛ مانند:

﴿قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا﴾^۱

﴿وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعَ عِجَافٍ﴾^۲

﴿قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا﴾^۳

این سبک از گفتار در متون نظم و نثر قدیم و جدید بسیار رایج است؛ مثال:

قال لي: كَيْفَ أَنْتَ؟ قُلْتُ: عَليْلٌ سَهْرٌ دَائِمٌ وَ حُزْنٌ طَوِيلٌ

یعنی «قُلْتُ: أَنَا عَلِيلٌ»: به من گفت: چگونه‌ای؟ گفتم: بیمار، شب بیداری

همیشگی و اندوهی طولانی. یعنی «گفتم: من بیمارم».

و مانند: دانشجو (مؤنث) گفت: من در دانشگاه تحصیل می‌کنم: قَالَتِ الطَّالِبَةُ:

إِنِّي أَدْرُسُ فِي الْجَامِعَةِ.

۲. یوسف، ۴۳. عجاف: لاغر.

۱. یوسف، ۱۷.

۳. اعراف، ۲۳.

توجه: ۱. اصلِ نقلِ قول در فارسی و عربی، نقل قول مستقیم است، اما گاهی غیر مستقیم به کار می‌رود.

۲. در زبان فارسی نقل قول از گفتار گذشتگان اغلب مضارع است در حالی که در عربی غالباً ماضی است؛ مثال:

سعدی شیرازی می‌گوید. قال سعدی الشیرازی.

به نظر می‌رسد این روش در عربی صحیح‌تر باشد، زیرا گوینده‌ای مانند سعدی در حال حاضر سخن نمی‌گوید بلکه در گذشته سخن خود را بیان کرده است. بر این اساس مترجم باید در ترجمه از فارسی به عربی و یا برعکس به این نکته توجه کند.

نقل قول غیر مستقیم

چنانچه گفتار کسی برای شخص دیگری بازگو شود، به طوری که به جای بیان مستقیم سخنان وی، جمله دیگری به کار رود که مفهوم سخن او را داشته باشد، آن جمله نقل قول غیر مستقیم نامیده می‌شود؛ مانند:

دانشجو (مؤنث) گفت که او در دانشگاه تحصیل می‌کند: قَالَتِ الطَّالِبَةُ: إِنَّهَا تَدْرُسُ فِي الْجَامِعَةِ.

امروزه به دلیل ترجمه‌های متعدد از انگلیسی، نقل قول غیر مستقیم در زبان فارسی و عربی متداول شده و دامنه آن به محاوره نیز کشیده شده است. در حالی که این روش در متون نظم و نثر قدیم کمتر مورد توجه بوده است. نگارنده با بررسی مثنوی مولوی، بوستان و گلستان سعدی، دیوان حافظ، دیوان پروین اعتصامی و دیگر متون نظم و نثر قدیم نمونه‌ای از نقل قول غیر مستقیم در فارسی نیافت؛ اما در متون معاصر فارسی شواهدی از آن دیده می‌شود که برای مثال به دو مورد از کتاب شرح احوال و تحلیل آثار شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، تألیف استاد بدیع الزمان فروزانفر^۱ اشاره می‌شود:

۱. شرح احوال و تحلیل آثار شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، ص ۳۷۲.

«...مرغ دیگر از دوستی زر شکایت می‌کند و می‌گوید: نشاط او بسته در حصول زر و مال است...». در این مثال جمله «نشاط او بسته در حصول زر و مال است» به جای «نشاط من بسته در حصول زر و مال است» به کار رفته است.

و همچنین: ^۱ «...مرغی ادعای کمال می‌کند و مدعی است که ریاضت بسیار کشیده و مراد حاصل نموده است و دیگر به سیر و سلوک نیاز ندارد...».

در این مثال «ریاضت بسیار کشیده و مراد حاصل نموده است و دیگر به سیر و سلوک نیاز ندارد» به جای «ریاضت بسیار کشیده و مراد حاصل نموده‌ام و دیگر به سیر و سلوک نیاز ندارم» به کار رفته است.

نگارنده همچنین با بررسی قرآن کریم، احادیث معصومین، متون نظم و نثر قدیم عربی شاهی از نقل قول غیر مستقیم نیافت؛ اما در آثار معاصران و برخی از کتب و مجلات عربی نمونه‌هایی از آن یافت می‌شود که به یک نمونه از روزنامه الوفاق اکتفا می‌شود: ^۲ قَالَ الرَّئِيسُ: إِنَّهُ يُتَابِعُ بِاهْتِمَامٍ الْاِتْتِخَابَاتِ الَّتِي تَجْرِي فِي اِيرانَ . به جای: قَالَ الرَّئِيسُ: اِنِّي اُتَابِعُ بِاهْتِمَامٍ الْاِتْتِخَابَاتِ الَّتِي تَجْرِي فِي اِيرانَ.

تمرین ۲

الف) جملات زیر را به نقل قول مستقیم تبدیل کنید:

۱. قَالَتْ: هِيَ عَجُوزٌ عَقِيمٌ. ^۳ ۲. قَالُوا: اِنَّهُمْ يُرِيدُونَ الْحُضُورَ فِي الْمَوْتَمَرِ. ^۳ ۳. قُلْنَا: اِنَّهِنَّ يَحَاجَةُ اِلَى التَّنْزِهِ. ۴. قَالَا: اِنَّهُمَا سَيَبْدُلَانِ جُهُودَهُمَا فِي تَدْلِيلِ كُلِّ عَقَبَةٍ تَقِفُ فِي طَرِيقِ سَعَادَتِهِمَا. ۵. قَالَتَا: اِنَّهُمَا لَمْ تَسْتَفِيحَا مِنْ غَشِيَتِهِمَا حَتَّى طَلَعَ الْفَجْرُ. ۶. قَالَ: اِنَّهُ ذَهَلَ عَنِ نَفْسِهِ.

ب) جملات زیر را به نقل قول غیر مستقیم تبدیل کنید:

۱. قَالَ الْأَسْتَاذُ: اِنِّي أُحِبُّ الطُّلَّابَ. ۲. قَالَتْ نَعِيمَةٌ: اِنِّي لَمْ اَنْمِ. ^۴ ۳. قَالَ الطُّلَّابُ: نَحْنُ

۱. ص ۳۷۸. ۲. الوفاق؛ العدد ۷۴۳، ۱۶ شباط، ۱۴۲۰ ق.

۳. بر اساس پیشنهاد فرهنگستان زبان عربی مصر اسمهایی که مذکر و مؤنث آنها یکسان است، برای تفکیک آنها می‌توان مؤنث را با «ة» ذکر کرد، مثال: هِيَ عَجُوزَةٌ عَقِيمَةٌ.

۴. نعیمه گفت: من نخوابیدم.

نفتخُرُ بِالْإِسْلَامِ. ۱. ۴. قَالَتِ الْمَرْأَةُ: أَنَا أَرْمَلَةٌ الْمَغْفُورُ لَهُ نُورُ الدِّينِ. ۲. ۵. قَالَ سَعِيدٌ: تَزَوَّجْتُ مُنْذُ خَمْسَةِ أَعوَامٍ مِنْ أَرْمَلَةٍ. ۳. ۶. قَالَ: مَاذَا صَنَعَ الدَّهْرُ بِي وَبِهَا! ۴
 ج) ترجمه کنید:

۱. قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ... ۲. قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى. ۳. فردوسی رحمته الله می گوید. ۴. قَالَ مُحَمَّدٌ هُوَ ابْنُ مَالِكٍ أَحْمَدُ رَبِّي اللَّهُ خَيْرَ مَالِكٍ ۵

مقایسه تعارفات در فارسی و عربی

تعارفاتِ هر زبان تابع قرارداد همان زبان است و در اغلب موارد در زبان مقصد معادل دقیقی ندارند؛ بنابراین در ترجمه آنها به چند روش می توان عمل کرد:

۱. در صورت داشتن معادل دقیق، عیناً ترجمه شود:

در عربی مانند: صَبَاحَ الْخَيْرِ! صَبِحَ بِخَيْرٍ! مَسَاءَ الْخَيْرِ! شَبَّ بِخَيْرٍ!، الْبَقِيَّةُ فِي حَيَاتِكُمْ! بقای عمر شما باد! (در تسلیت).

و در فارسی مانند: شما را به خدا می سپارم! أَسْتَوْدِعُكُمْ اللَّهَ!، به سلامت! مَعَ السَّلَامَةِ!، خدا قوت! اللَّهُ يُقَوِّيكَ (یا) قَوَّاکَ اللَّهُ!، خداوند به شما برکت دهد! بَارَكَ اللَّهُ فِيكُمْ!، با صحت و سلامتی! بِالصَّحَّةِ وَ السَّلَامَةِ!

۲. در صورت داشتن معادل تقریبی، بدان اکتفا شود:

در عربی مانند: کُلُّ عامٍ و أَنْتَ بِخَيْرٍ! معادل تقریبی: سال نو مبارک (و یا) صد سال به این سالها! أَلْفَ مَبْرُوكٍ! معادل تقریبی: تبریک (یا) مبارک باد! و در فارسی مانند: خوش آمدید! معادل تقریبی: أهلاً و سهلاً و مرحباً!

۱. دانشجویان گفتند: ما به اسلام افتخار می کنیم.

۲. آن زن گفت: من بیوه خدایبامرز نورالدین هستم.

۳. سعید گفت: پنج سال پیش با بیوه زنی ازدواج کردم.

۴. روزگار با من و او چه کرده است!

۵. این بیت اولین بیت از الفیه ابن مالک است (شرح ابن عقیل، ج ۱، ص ۱۰).

۶. هزار بار تبریک.

۳. در صورت نداشتن معادل دقیق، در صورت نیاز، عین عبارت شرح داده شود و معادل معنایی ذکر گردد:

در عربی مانند:

صَبَاحَ الْقِشْطَةِ! ^۱ صبح شما بسان سرشیر باد! معادل معنایی: صبح بخیر.

صَبَاحَ بِنْتِ الْفُنْضُلِ! ^۲ صبح شما سرخ فام باد! معادل معنایی: صبح بخیر.

صَبَاحَ الْفُلِّ! ^۳ صبح شما بسان گل نیلوفر باد! معادل معنایی: صبح بخیر.

صَبَاحَ الْقَرْنُفْلِ! صبح شما بسان گل قَرْنُفْلِ ^۴ باد! معادل معنایی: صبح بخیر.

همچنین در احوال‌پرسی: أَلْفَ سَلَامَةٍ! هزار بار به سلامت!، مَرَحَبَتَيْنِ! دو بار مرحبا!، أَلْفَ خَيْرٍ! هزار خیر نثار تان!، صَبَاحَ الْوَرْدِ! صبح شما بسان گل سرخ باد! استفاده می‌شود که در فارسی چندان رایج نیست.

ترجمه ضرب‌المثلهای

ضرب‌المثل در هر زبان سنگ‌گویا و آیینۀ تمام‌نمای آداب و رسوم یک ملت است. بدیهی است ترجمه آنها نیز دقت بسیاری می‌طلبد؛ زیرا مثلها ممکن است برگرفته از یک روایت تاریخی و یا واقعه‌ای به یادماندنی در برهه‌ای خاص از حیات اجتماعی جامعه باشد. بر این اساس آشنایی مترجمان با منبع اولیه ضرب‌المثل در زبان مبدأ و مقصد بسیار با اهمیت است. به همین منظور مطالعه کتابهایی در زمینه ریشه تاریخی ضرب‌المثلهای دو زبان توصیه می‌شود.

ضرب‌المثلهای را چگونه ترجمه کنیم؟ در پاسخ به این سؤال باید گفت: ترجمه ضرب‌المثلهای مانند ترجمه تعارفات از سه صورت خارج نیست:

۱. در صورتی که در زبان مقصد معادل دقیق ضرب‌المثل موجود باشد باید عیناً بر

۱. تعارفات در زبان عربی، ص ۹۰.

۲. همان، ص ۹۰ (بِنْتُ الْفُنْضُلِ گلی سرخ رنگ و زیباست که در مصر شهرت فراوان دارد).

۳. همان، ص ۹۰. الْفُلُّ: گل نیلوفر (فرهنگ فارسی معین، ج ۲).

۴. فرهنگ فارسی معین این گل را «قَرْنُفْل» ذکر کرده و ترجمه «گل میخک» را برای آن صحیح ندانسته است.

اساس زبان مقصد ترجمه شود؛ مانند:

شب آبتن است تا چه زاید سحر. معادل عربی: اللَّيْلُ^۱ حُبْلَى لَيْسَ يَدْرِى مَا يَلِدُ.
 هر سگی در خانه‌اش پارس می‌کند. معادل عربی: كُلُّ كَلْبٍ بِبَابِهِ نَبَّاحٌ.^۲
 چاه مکن بهر کسی اول خودت دوم کسی. معادل عربی: مَنْ حَفَرَ بَيْتاً لِأَخِيهِ
 وَقَعَ فِيهَا.^۳

مَنْ جَزَبَ الْمُجَرَّبَ حَلَّتْ بِهِ التَّدَامَةُ. معادل فارسی: آزموده را آزمودن،
 پشیمانی آرد.^۴

يَدْ وَاحِدَةٌ لَا تُصَفَّقُ. معادل فارسی: یک دست صدا ندارد.

۲. در صورتی که در زبان مقصد، معادل دقیق نداشته باشد، اما معنای نزدیک موجود
 باشد، می‌توان بدان اکتفا کرد؛ مانند:

يَحُجُّ وَ النَّاسُ رَاجِعُونَ^۵: وقتی به حج می‌رود که مردم از سفر حج برمی‌گردند.
 معادل تقریبی: حسنی به مکتب نمی‌رفت وقتی می‌رفت جمعه می‌رفت.

بَيْضَةُ الْيَوْمِ خَيْرٌ مِنْ دِجَاجَةِ الْغَدِ: تخم مرغ امروز بهتر از مرغ فرداست. معادل
 تقریبی: سیلی نقد به از حلواى نسیه است.

كُلُّكَ وَجْهٌ: معادل تقریبی: کُل پشت و رو ندارد.

توجه: اگر ضرب‌المثلی مانند: «گل پشت و رو ندارد» عیناً به عربی ترجمه شود
 یعنی «لَيْسَ لِلرَّوْدِ ظَهْرٌ وَ لَا وَجْهٌ» مخاطب عرب‌زبان هرگز تصور روشنی از آن
 نخواهد داشت.

۳. در صورتی که در زبان مقصد به هیچ عنوان معادل نداشته باشند باید مقصود

۱. در برخی نسخه‌ها «الدَّهْر» آمده است.

۲. فرائد اللال فی مجمع الأمثال، ج ۲، ص ۱۰۶؛ نیز: «الأمثال و تبادلها فی اللغتين العربیة و الفارسیة»،
 مجلة دانشکده ادبیات و علوم انسانی.

۳. ترجمه تحت‌اللفظی: هرکس برای برادر خود چاهی حفر کند، خودش در آن می‌افتد.

۴. امثال و حکم، ج ۱، ص ۳۱.

۵. مُعْجَم التَّرَاكِبِ وَ الْعِبَارَاتِ الْاِصْطِلَاحِيَةِ الْعَرَبِيَّةِ الْقَدِيمِ مِنْهَا وَ الْمَوْلُودِ، ص ۲۴۶.

گوینده به زبان مقصد شرح داده شود؛ مانند:

أَعْدَى مِنَ الشَّنْفَرَى: ^۱ دونده‌تر از شَنْفَرَى.

در ترجمه این ضرب‌المثل باید شَنْفَرَى معرفی شود؛ مثلاً گفته شود: شَنْفَرَى دونده‌ترین فرد عرب بود. او یکی از شعرای صعالیک ^۲ بود. وی به سبب طرد شدن از قبیله، از طریق راهزنی امرار معاش می‌کرد.

در فارسی نیز ضرب‌المثلهایی مانند «نوش دارو بعد از مرگ سهراب»، «زیره به کرمان بردن» ^۳، «قدر امامزاده را از متولی‌اش باید فهمید»، «یزد دور است، گز نزدیک است»، «بادمجان بم آفت ندارد» نیازمند شرح و توضیح‌اند؛ زیرا واژگانی مانند: «سهراب، نوش دارو، زیره کرمان، یزد» مختص فارسی است و در عربی معادل ندارند. گاهی ضرب‌المثل در برهه‌ای از زمان پدید می‌آید، سپس مدلول آن از بین می‌رود، اما ضرب‌المثل کماکان در بین مردم شایع است. نمونه این قبیل مَثَلها «برگ سبزی است تحفه درویش» ^۴ است. امروزه این قبیل ضرب‌المثلهای مصداق عینی ندارد، اما با وجود آن، هنوز هم مورد استفاده فارسی‌زبانان قرار می‌گیرد.

توجه: در ترجمه ضرب‌المثلهای نباید به حافظه اعتماد کرد، زیرا همان‌طور که اشاره شد ضرب‌المثلهای در هر زبان جنبه قراردادی دارند و لذا ترجمه و شرح آنها نیازمند مراجعه به کتابهای معتبر در این زمینه است. اگر به ضرب‌المثلی مانند «لَا عِطْرَ بَعْدَ عَرُوسٍ» ^۵ توجه شود، اولین چیزی که به ذهن می‌رسد این است که عطر زدن بعد از عروس یا عروسی فایده‌ای ندارد. اما این مفهوم کاملاً اشتباه است زیرا «عروس» برخلاف معنای ظاهری، نام شوهرِ اسما، دختر عبدالله از قبیله بنی عُدْرَه ^۶ است. اسما پس از مرگِ عروس با مرد دیگری ازدواج می‌کند. روزی به اتفاق شوهرش در کنار قبر «عروس» توقف می‌کند. در این هنگام عطرش به زمین می‌افتد، وقتی شوهرش به او

۲. جمع صُغْلُوك: راهزن.

۱. مجمع الأمثال، ج ۲، ص ۳۹۴.

۳. حَمَلُ الْكُمُونِ إِلَى كَرْمَانَ.

۴. در گذشته، درویش با تقدیم یک برگ سبزی (مانند جعفری) به مردم، از آنها درخواست اعانه می‌کردند.

۵. مجمع الأمثال، ج ۳، ص ۱۵۱.

۶. قبیله بنی عُدْرَة در عشق پاک و وفاداری در بین عرب ضرب‌المثل است.

می‌گوید: «عطر را بردار!» پاسخ می‌دهد: «لَا عِطْرَ بَعْدَ عَرُوسٍ: بعد از عروس، عطر چه فایده‌ای دارد».

تمرین ۳

ضرب‌المثلهای زیر را بر اساس درس ترجمه کنید:

۱. مارگزیده از ریسمان سیاه و سفید می‌ترسد.^۱ یا سخن سعدی رحمته الله:^۲

من آزموده‌ام این رنج و دیده این زحمت

ز ریسمان متنفر بود گزیده‌مار

۲. کف دستم موندارد.^۳ بوی گل را از که جوییم؟ از گلاب.^۴ سگ زرد برادر شغال است.^۵ کُلُّ إِنَاءٍ يَتَّرَشُّحُ بِمَا فِيهِ.^۶ إِيَّاكَ أَغْنِي وَ أَسْمَعِي يَا جَارَتِي.^۷ الكَلَامُ يَجْرُ الكَلَامُ.^۸ حَبَّةٌ حَبَّةٌ تُصْبِحُ قَبَّةً.^۹ لِكُلِّ مَقَامٍ مَقَالٌ.^{۱۰} مَنْ جَدَّ وَجَدَ.^{۱۱} دیوار موش داره موش هم گوش داره.^{۱۲} سعدی می‌گوید:^{۱۳}

دوست مشمار آنکه در نعمت زند لاف یاری و برادر خواندگی
دوست آن دانم که گیرد دستِ دوست در پریشان حالی و در ماندگی
۱۳. هيهات أن يأتي الزمان بمثله إن الزمان بمثله لبخيل (لعقيم)
۱۴. کل اگر طیب بودی سر خود دوا نمودی.

پزشکی که خود باشدش زرد روی از او داروی سرخ روی مجوی^{۱۰}
۱۵. نمک خوردی نمکدان را شکستی. ۱۶. الغريق يتشبت بكُلِّ حشيش.

۱. امثال و حکم، ج ۳، ص ۳۶۸.

۲. کلیات سعدی، قصاید، در ستایش شمس الدین محمد جوینی، ص ۱۲۰۳.

۳. امثال و حکم، ج ۲، ص ۹۸۵.

۴. داستان‌نامه بهمنیاری، ص ۱۰۸؛ نیز: «الأمثال و تبادلها فی اللغتين العربیة و الفارسیة»، مجله

دانشکده ادبیات. ۵. فرائد الال فی مجمع الامثال، ج ۲، ص ۳۶۲.

۶. گفتگو: آموزش مکالمه عربی، ص ۳۳۴. ۷. همان.

۸. گلستان، باب اول، در سیرت پادشاهان، ص ۳۸. ۹. کل: کچل.

۱۰. زبان عربی بیاموزید، ص ۱۰۳.

ترجمه کنایه‌ها

یکی دیگر از مواردی که مترجم باید در زبان مبدأ و مقصد بر آن وقوف کامل داشته باشد، توجه به جملات و عبارات کنایی است. کنایه در واقع به نوعی در پرده سخن گفتن، به منظور تأثیر بیشتر در مخاطب است. تأثیر کنایه و زیبایی آن به اندازه‌ای است که مفهوم حقیقی هرگز نمی‌تواند آن زیبایی را بیافریند؛ برای مثال اگر به جای «فلانی کار بیهوده می‌کند» از جمله «فلانی آب در هاون می‌کوبد» استفاده شود، تأثیر جمله دوم در مخاطب به مراتب بیشتر از جمله اول است.

ترجمه کنایات مانند ضرب‌المثل به سه صورت امکان‌پذیر است:

۱. اگر کنایه معادل لفظی و معنایی داشته باشد، عیناً ترجمه می‌شود؛ مانند:

لَهُ صَبْرٌ أَيُّوبَ: صبر ایوب دارد.

صبر ایوب کنایه از صبر طولانی در سختیهای شدید است. ابن لُنکک (متوفی به

سال ۳۶۲ ق) می‌گوید:^۱

نَحْنُ فِي الدَّهْرِ فِي أَعْجَابٍ نَسَأَلُ اللّٰهَ صَبْرَ أَيُّوبِ

و در فارسی مانند:

فلانی فرزند شکم خویش است (کنایه از کسی است که بیشترین همت او صرف

شکم می‌شود). این کنایه عیناً در عربی استعمال می‌شود: هو ابنُ بَطْنِهِ.^۲

همچنین مانند:

از فلانی دست بشوی!؛ اِغْسِلْ يَدَكَ مِنْ فُلَانٍ!^۳

۲. اگر کنایه معادل لفظی نداشته باشد ولی معادل معنایی داشته باشد، بدان اکتفا

می‌شود؛ مانند:

يَنْفُخُ فِي الرَّمَادِ^۴ (به خاکستر می‌دمد) این جمله کنایه از کار بیهوده کردن است.

معادل معنایی این کنایه در زبان فارسی «آب در هاون کوبیدن» و یا «مشت بر سندان

۲. همان، ص ۲۰.

۱. مُعْجَم التَّرَاكِيِبِ وَ الْعِبَارَاتِ الْاِصْطِلَاحِيَّةِ، ص ۱۳۷.

۴. همان، ص ۲۲۹.

۳. همان، ص ۳۵.

کو بیدن» و یا «رشته‌ها را پنبه کردن» است.

۳. اگر کنایه معادل لفظی و معنایی نداشته باشد، باید لفظاً ترجمه و سپس مفهوم آن

شرح داده شود؛ مانند:

هو ریببُ اَبی الهول^۱: او دست پرورده ابوالهول است (کنایه از سکوت طولانی

است).

گاهی ممکن است ترجمه کنایه ضرورتی نداشته باشد، اما ذکر مفهوم کنایه

ضروری باشد؛ مثال:

۱. فلانی تو باغ نیست. کنایه از حواس پرتی است.

۲. چشمم آب نمی‌خورد این کار را انجام دهد. کنایه از اینکه احتمال نمی‌دهم

این کار را انجام دهد.

بدون شک این دو کنایه در زبان عربی معادل ندارند؛ بنابراین باید مفهوم آنها به

عربی ترجمه شود. بر این اساس مفهوم دو کنایه چنین خواهد بود:

۱. لیسَ لَهُ الْإِمَامُ بِالْمَوْضِعِ.

۲. لَا أَظُنُّ (لَأَحْسَبُ) أَنْ يَفْعَلَهُ.

چنانچه این دو جمله فارسی عیناً به عربی ترجمه شوند، به هیچ وجه برای

عرب‌زبانها قابل درک نخواهد بود.

نکته دیگری که نمی‌توان از آن غفلت کرد آن است که کنایات در هر زبان عمر

محدودی دارند؛ مثلاً «فُلَانٌ كَثِيرٌ الرَّمَادِ: فلانی خاکستر منزلش زیاد است» در عربی

کنایه از داشتن میهمان زیاد است؛ زیرا داشتن میهمان زیاد مستلزم برپایی دیگهای غذا،

سوزاندن هیزم و نهایتاً خاکستر زیاد است؛ اما امروزه این کنایه ممکن است همان معنا را

افاده نکند. در اینجا بیان خاطره‌ای خالی از لطف نیست:

یکی از اساتید نقل می‌کرد که روزی از دانشجویان پرسیدم منظور از «فُلَانٌ كَثِيرٌ

الرَّمَادِ» چیست؟ در این میان یکی از دانشجویان بی‌درنگ پاسخ داد، منظور، تریاکی

۱. أَبُو الْهَوْلِ نام مجسمه‌ای سنگی در اهرام جیزه مصر است. این مجسمه که طول آن ۱۷ متر و ارتفاع آن ۳۹

متر است، بدنی به شکل شیر و سری به شکل انسان دارد (به نقل از: المنجد في الأعلام).

بودن آن شخص است! این پاسخ ممکن است به ظاهر خنده‌دار باشد اما از جهاتی قابل تأمل است. زیرا در عصر کنونی غذا با هیزم طبخ نمی‌شود، تا خاکستری باقی بماند.

حس آمیزی در ترجمه

گاهی در زبان فارسی یا عربی جملاتی به کار می‌رود که در آنها حس خاصی جایگزین حس دیگری شده که در فارسی حس آمیزی نامیده شده است. حافظ می‌گوید:

بوی جان از لب خندانِ قدح می‌شنوم

بشنو ای خواجه اگر زانکه مشامی داری^۱

بوی بهبود ز اوضاع جهان می‌شنوم

شادی آورد گل و باد صبا شاد آمد^۲

خدای را به می‌ام شستشوی خرقه کنید

که من نمی‌شنوم بوی خیر از این اوضاع^۳

در این ابیات «شنیدنِ بو» نوعی حس آمیزی است. گرچه این نام‌گذاری چندان گویا به نظر نمی‌رسد، زیرا حسی با حسی دیگر آمیخته نمی‌شود بلکه حسی، جانشین حس دیگری می‌شود. بنابراین شاید حس‌گزینی رساتر از حس آمیزی باشد. ترجمه این قبیل جملات باید بر اساس سیاقِ رایج در زبانِ مقصد - و نه بر اساس لفظ - صورت پذیرد؛ مثال:

| ترجمه صحیح | ترجمه غلط | جمله فارسی یا عربی |
|-----------------------------|--------------------------------|------------------------|
| أشْمُ رَائِحَةَ الطَّعَامِ. | أَسْمَعُ رَائِحَةَ الطَّعَامِ. | بوی غذا را می‌شنوم. |
| سیگار کشید. | سیگار را نوشید. | شَرِبَ السِّيْجَارَةَ. |

ترجمه جملات شرطی

ترجمه جملات شرطی به دلیل منطبق نبودن ادوات شرط فارسی با عربی، همواره

۳. غزل ۲۸۵.

۲. غزل ۱۶۷.

۱. غزل ۴۴۱.

مشکلاتی را برای مترجم پدید می‌آورد. این دشواری از آنجا ناشی می‌شود که بیشتر ادوات شرط در جملات فارسی یک صورت دارند؛ برای مثال چنانچه به جمله «اگر درس بخوانی موفق می‌شوی» و «اگر درس می‌خواندی موفق می‌شدی» توجه شود، می‌بینیم واژه اگر در هر دو جمله شرطی یکسان است، در حالی که در عربی این چنین نیست؛ یعنی اگر در جمله اول معادلِ **إِنْ** و در جمله دوم معادلِ **لَوْ** است:

اگر درس بخوانی موفق می‌شوی: **إِنْ تَدْرُسْ تَنْجَحْ؛ إِنْ دَرَسْتَ تَنْجَحْ؛ إِنْ دَرَسْتَ نَجَحْتَ.**

اگر درس می‌خواندی موفق می‌شدی: **لَوْ دَرَسْتَ لَنْجَحْتَ.**

همان طور که مشاهده می‌شود صیغه افعال در جملات شرطیه «**لَوْ دَرَسْتَ لَنْجَحْتَ**» و «**إِنْ دَرَسْتَ تَنْجَحْتَ**» تفاوتی با یکدیگر ندارند، اما معنای آنها با هم متفاوت است. بدون شک این ادوات، نقش مهمی در تغییرِ زمانِ جملات شرطی دارند؛ مثال زمان جمله شرطی «**لَوْ كَانَ صَدِيقِي حَاضِرًا لَأَعْطَيْتُهُ مِئَةَ أَلْفِ رِيَالٍ**» اگر دوستم اینجا حاضر بود به او صد هزار ریال می‌دادم»^۱ با جمله «**إِنْ كَانَ صَدِيقِي حَاضِرًا أَعْطَيْتُهُ مِئَةَ أَلْفِ رِيَالٍ**» اگر دوستم اینجا حاضر شود به او صد هزار ریال می‌دهم» کاملاً متفاوت است، زیرا «لو» شرطیه یکی از ادوات شرط غیر جازم است که بر دو فعل ماضی وارد می‌شود و معنای انتفای^۲ شرط را در زمان گذشته می‌رساند. مانند:

﴿لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ﴾^۳: اگر این قرآن را بر کوهی نازل می‌کردیم، از [شدت] خشوع و فروتنی، کوه را متلاشی می‌دید.

از آنجا که قرآن بر کوه نازل نشده پس جواب شرط یعنی «متلاشی شدن کوه» منتفی است. در این قبیل جملات «**إِنْ**» شرط این معنا را افاده نمی‌کند؛ زیرا «**إِنْ**» معنای جمله را به آیندهٔ محتمل تبدیل می‌کند.

۱. با توجه به اینکه دوست حاضر نبوده، در نتیجه دادن صد هزار ریال منتفی شده است.

۲. به دلیل منتفی بودن فعل شرط، جواب هم منتفی است. ۳. حشر، ۲۱.

یکی دیگر از ادوات شرط إذا است. این واژه غالباً در جایی به کار می‌رود که وقوع فعلی در آینده حتمی باشد؛ مانند:

﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ * وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا * فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ﴾^۱: آنگاه که یاری و پیروزی خداوند فرا می‌رسد و مردم را می‌بینی که دسته دسته وارد دین خدا می‌شوند، حمد و ستایش پروردگارت را به جای آور.

وقوع «یاری و پیروزی خداوند» حتمی است در نتیجه جواب هم حتمی است. همچنین در آیات: ﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زُلْزَالَهَا * وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا * وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَالَهَا * يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا﴾^۲ وجود إذا بیانگر آن است که وقوع زلزله قیامت امری حتمی است.

ادوات شرط در عربی. ادوات شرط در عربی منحصر به دو قسم «جازم» و «غیر جازم» است.

۱. مهم‌ترین ادوات شرط جازم عبارت‌اند از: «إِن، مَنْ، مَا، أَيُّ، مَتَى، مَهْمَا، أَيْنَ، حَيْثُمَا، إِذْمَا، أَنَّى، كَيْفَمَا»^۳. ابن مالک می‌گوید:^۴

وَاجْزِمُ بِإِنِّ وَمَنْ وَمَا وَمَهْمَا
وَحَيْثُمَا أَنَّى وَحَرْفُ إِذْمَا
أَيُّ مَتَى أَيَّانَ أَيْنَ إِذْمَا
كَأَنَّ وَبَاقِي الْأَدْوَاتِ أَسْمَا

۲. مهم‌ترین ادوات شرط غیر جازم عبارت‌اند از: «لَوْ، إِذَا». ابن مالک در این زمینه می‌گوید:^۵

لَوْ حَرْفُ شَرْطٍ فِي مُضِيِّ وَيَقِلُّ
وَإِنْ مُضَارِعٌ تَلَاهَا صُرْفًا
إِيسَاؤُهُ مُسْتَقْبَلًا لَكِنْ قِيلَ
إِلَى الْمُضِيِّ نَحْوَ لَوْ يَفِي كَفَى

ترجمه: «لَوْ» حرف شرط مختص ماضی است و کمتر با مستقبل همراه می‌شود.

۱. نصر، ۱-۳ (فعل شرط در این آیه «جاء» و جواب آن «سَبِّح» است).

۲. زلزله، ۱-۴ (فعل شرط در این آیه «زُلْزِلَتْ» و جواب آن «تُحَدِّثُ» است).

۳. برخی از نحویان «کیفما» را جازم نمی‌دانند النحو الوافی، ج ۴، ص ۳۸۱.

۴. شرح السیوطی: توضیحاتٌ لِلتَّهْجَةِ الْمَرْضِيَّةِ فِي شَرْحِ الْأَلْفِيَّةِ، ج ۲، ص ۶۴۰.

۵. همان، ج ۲، ص ۶۵۴.

در صورتی که پس از «لَوْ» مستقبل بیاید، قابل قبول است. اگر پس از «لَوْ» فعل مضارع ذکر شود به معنای ماضی است. مانند: لَوْ يَفِي كَفَى: اگر وفا می کرد کافی بود.
 توجه: بعد از ادوات شرط جازم چنانچه فعل شرط و جواب آن، ماضی یا مضارع باشند، مضارع ترجمه می شوند.^۱
 جدول زیر چند نمونه از ادوات شرط و تأثیر معنایی آنها را در جملات شرطیه نشان می دهد:

| ادوات شرط | فعل شرط | جواب شرط | زمان نهایی |
|--------------------|-----------------------|-----------------------|-----------------------|
| لَوْ | ماضی (وقوع: ممتنع) | ماضی (وقوع: ممتنع) | ماضی (وقوع: ممتنع) |
| لَوْ | مضارع (وقوع: ممتنع) | ماضی (وقوع: ممتنع) | ماضی (وقوع: ممتنع) |
| إِذَا | ماضی (وقوع: حتمی) | ماضی (وقوع: حتمی) | آینده (وقوع: حتمی) |
| إِنْ و ادوات جازمه | ماضی (وقوع: احتمالی) | ماضی (وقوع: احتمالی) | آینده (وقوع: احتمالی) |
| إِنْ | مضارع (وقوع: احتمالی) | مضارع (وقوع: احتمالی) | آینده (وقوع: احتمالی) |

تمرین ۴

ترجمه کنید:

۱. قَالَ سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ: لَمْ تَرَ عَيْنِي أَفْضَلَ مِنْ عَقْلٍ تَزَيَّنَ بِهِ الرَّجُلُ وَإِنْ انْكَسَرَ جَبْرَهُ وَإِنْ ذَلَّ أَعْرَهُ وَإِنْ اغْوَجَ أَقَامَهُ وَإِنْ عَثَرَ أَقَالَهُ وَإِنْ افْتَقَرَ أَغْنَاهُ وَإِنْ عَرِيَ كَسَاهُ وَإِنْ غَوِيَ أَرْشَدَهُ وَإِنْ خَافَ أَمَنَهُ وَإِنْ حَزِنَ أَفْرَحَهُ وَإِنْ قَامَ بَيْنَ ظَهْرَانِي قَوْمٍ اغْتَبَطُوا بِهِ وَإِنْ غَابَ عَنْهُمْ أَسْفُوا عَلَيْهِ وَإِنْ بَسَطَ يَدَهُ قَالُوا جَوَادٌ وَإِنْ قَبَضَهَا قَالُوا مُقْتَصِدٌ وَإِنْ أَشَارَ قَالُوا عَالِمٌ وَإِنْ صَامَ قَالُوا مُجْتَهِدٌ وَإِنْ أَفْطَرَ يَوْمًا قَالُوا مَعْدُورٌ.

۲. إِنْ كُنْتَ عَنْ خَيْرِ الْأَنَامِ سَائِلًا فَخَيْرُهُمْ أَكْثَرُهُمْ فَضَائِلًا

۳. به سوی هرکس بروی (مذکر)، من هم می روم. ۴. نزد هرکس بنشین (مؤنث)، من هم می نشینم. ۵. هرگاه آب موجود باشد، تیمم باطل است. ۶. هرگاه در شبی مهتابی به

۱. النحو الوافي، ج ۴، ص ۳۹۶.

آسمان بنگری (مذکر)، ماه را می بینی. ۷. اگر در شبی مهتابی به آسمان می نگرستی، ماه را می دیدی (مؤنث). ۸. اگر نزدیک آن کلبه بودم، بدان پناه می بردم. ۹. هر کجا درنگ کند (مذکر)، به دیدارش می روم. ۱۰. اگر به این جشن دعوت می شدم، آن را نمی پذیرفتم. ۱۱. وقتی که شب سپری شود، از پدرم کمک می گیرم. ۱۲. اگر این اندیشه بر تو تأثیر گذارد، متحول می شوی (مذکر). ۱۳. اگر به من اجازه می دادی (مذکر)، با دشمن می جنگیدم. ۱۴. اگر به من اشاره می کردی (مذکر)، چنین نمی گفتم. ۱۵. اگر سعید مطلع می شد، مرا در کنارت نشسته نمی دیدی (مذکر). ۱۶. ﴿إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ﴾^۱. ۱۷. ﴿إِذَا جَاؤُكُمْ قَالُوا آمَنَّا﴾^۲. ۱۸. ﴿لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ﴾^۳. ۱۹. ﴿لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾^۴. ۲۰. ﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا﴾^۵. ۲۱. ما با موج مدنیّت نوین حرکت کردیم تا اینکه فلسفه آن زندگی زیبای ساده پر از پاکی و طهارت را فراموش کردیم یا خود را به فراموشی زدیم. آن زندگی که اگر در آن می اندیشیدیم، آن را متبسم در بهار، گران سنگ در تابستان، پرثمر در پاییز، آسوده در زمستان می یافتیم. ما بستگان طمع ورزیهای خویشیم و آنها فرزندان قناعت خویش هستند.

علایم نوشتاری و تأثیر آن در ترجمه جملات

جمله علاوه بر ترکیب داخلی و ساختار درونی که مشتمل بر فعل، فاعل، مفعول، مبتدا، خبر و غیره است، نیازمند علایم نوشتاری است تا مقصود گوینده برای مخاطب روشن شود. گرچه هنگام تکلم، آهنگ صدا و نحوه بیان جمله مقصود گوینده را روشن می سازد، اما در نگارش به دلیل فقدان صوت، علایم نوشتاری نقش اصلی را به عهده می گیرند. بی توجهی به علایم نوشتاری مانند: نقطه، علامت سؤال، علامت تعجب و ویرگول مترجم را دچار سردرگمی و احیاناً خطا خواهد کرد. به جمله زیر بدون علایم نوشتاری توجه کنید:

۳. بقره، ۲۰.

۲. مائده، ۶۱.

۱. نساء، ۸۳.

۵. بقره، ۷۶.

۴. آل عمران، ۱۵۹.

«با دختر چه کسی ازدواج کرده‌ای»

بدون تردید مترجم در برگرداندن این جمله به عربی سه مفهوم از آن برداشت

خواهد کرد:

۱. پرسش از خانواده همسر به قصد شناخت خانواده او.

۲. تحقیر خانواده همسر.

۳. تعظیم خانواده همسر، در منزلت و جایگاه اجتماعی.

چنانچه بخواهیم هر سه مفهوم از یکدیگر تفکیک شوند، باید در مورد ۱ از

علامت سؤال، و در مورد ۲ و ۳ فقط از علامت تعجب استفاده شود:

۱. با دختر چه کسی ازدواج کرده‌ای؟ ﴿ تَزَوَّجْتَ بَيْنْتِ مَنْ؟ ﴾

۲. با دختر چه کسی ازدواج کرده‌ای! ﴿ تَزَوَّجْتَ بَيْنْتِ مَنْ! ﴾

متأسفانه در نگارش، به دلیل فقدان صوت از یک طرف و نقص علائم نوشتاری

از طرف دیگر، نمی‌توان بین دو مفهوم در جمله ۲ تفاوت ایجاد کرد؛ اما هنگام تکلم،

تن صدا ابهام را بر طرف می‌کند.

تأثیر لحن و آهنگ تلفظ در معنای جمله

همان طور که اشاره شد تفاوت میان سخن گفتن و نوشتن بسیار زیاد است، زیرا گوینده

برای بیان مقصود و سائیلی در اختیار دارد که نویسنده فاقد آن است. از جمله این وسایل

آهنگ سخن و حرکات چشم و ابرو و دست است. اگر جمله واحدی به آهنگهای

مختلف خوانده شود، شنونده معانی مختلفی از آن برداشت می‌کند. در حالی که در

نوشتن، این وسیله وجود ندارد. به عبارت دیگر در هیچ یک از خطوطی که اکنون در دنیا

به کار می‌رود علامتهایی برای بیان آهنگ همه عبارات وجود ندارد؛^۱ مثلاً جمله «این

میز را جابه‌جا کن ... اگر توانستی» دو معنا از آن فهمیده می‌شود که فقط با صوت گوینده

قابل تشخیص است:

۱. یعنی نمی‌توانی جابه‌جا کنی. ۲. لطفاً جابه‌جا کن!

۱. ر.ک.: زبان‌شناسی و زبان‌فارسی، ص ۱۹۸.

و مانند: ۱. سعید گفت. ۲. سعید گفت؟ و یا: ۱. تو چه کاره هستی! ۲. تو چه کاره هستی؟

به همین سبب برخی از صاحب نظران معتقدند در هنگام نوشتن، باید متن را با صدای بلند خواند تا چیزی نزدیک به گفتار را نگاشت.^۱

اهمیت نحو در ترجمه جملات

در زبان عربی، قواعد نحوی و اعراب تا حدود زیادی، مانع از اشتباهات احتمالی می شود؛ برای مثال اگر در دو جمله «ما أحسن سعید» و «أحضر سعید یوسف» اعراب و قواعد نحوی مراعات نشود، معنای مورد نظر حاصل نخواهد شد، زیرا با تغییر اعراب، چند معنا ظاهر می شود که به ترتیب در جمله اول عبارت اند از:

۱. ما أَحْسَنَ سَعِيدًا! ^۲ سعید چه نیکوست!

۲. ما أَحْسَنَ سَعِيدٌ. ^۳ سعید احسان نکرد.

۳. ما أَحْسَنُ سَعِيدٍ؟ ^۴ نیکوترین (کار) سعید چیست؟

و در جمله دوم:

۱. أَحْضَرَ سَعِيدٌ يَوْسُفَ. سعید یوسف را احضار کرد (حاضر کرد).

۲. أَحْضَرَ سَعِيدًا يَوْسُفَ. یوسف سعید را احضار کرد (حاضر کرد).

۱. زبان و زبان شناسی، ص ۲۲.

۲. «ما» مبتدا و محلاً مرفوع، «أَحْسَنَ» فعل تعجب و فاعلش ضمیر واجب الاستتار هو، «سَعِيدًا» متعجب منهُ، مفعول به و منصوب.

تذکر مهم: شاید این سؤال مطرح شود که متعجب منهُ در افعال تعجب از نظر معنایی فاعل است، یعنی «سعید چه نیکوست!»، این جمله با جمله «حَسَنَ سَعِيدٌ: سعید نیکو بود» چه تفاوتی دارد؟ در جواب باید گفت: در هر دو جمله، سعید فاعل است، اما اگر در جمله تعجیب به فاعل رفع داده شود، مشابه جمله شماره ۱ یعنی «ما أَحْسَنَ سَعِيدٌ» می شود، در نتیجه معنایی برعکس معنای تعجب از آن استنباط می شود.

۳. «ما» حرف نفی، «أَحْسَنَ» فعل ماضی از باب افعال، «سَعِيدٌ» فاعل و مرفوع.

۴. «ما» اسم استفهام، خبر مقدم و محلاً مرفوع، «أَحْسَنُ» اسم تفضیل، مبتدای مؤخر، «سَعِيدٌ» مضاف الیه و مجرور.

۳. أَحْضَرَ سَعِيدٌ يَوْسُفَ؟^۱ سعید یوسف را احضار کرد؟ (حاضر کرد).
 ۴. أَحْضَرَ سَعِيداً يَوْسُفُ؟ یوسف سعید را احضار کرد؟ (حاضر کرد).
 ۵. أَحْضَرَ سَعِيدٌ؟ يَوْسُفُ! آیا سعید حاضر شد؟ یوسف! (منادا).
 ۶. أَحْضَرَ سَعِيدٌ؟ يَوْسُفُ! آیا سعید احضار کرد؟ یوسف! (منادا).
 ۷. أَحْضِرُ سَعِيداً. يَوْسُفُ! من سعید را احضار می‌کنم (حاضر می‌کنم) یوسف!
(منادا).
 ۸. أَحْضِرَ سَعِيدٌ. يَوْسُفُ! سعید احضار شد. یوسف! (منادا).
 ۹. أَحْضِرَ سَعِيدٌ؟ يَوْسُفُ! سعید احضار شد؟ یوسف! (منادا).
 ۱۰. أَحْضِرْ سَعِيداً! يَوْسُفُ! سعید را حاضر کن! (احضار کن!) یوسف! (منادا).
- بنابراین، نحو در این قبیل جملات، احتمال هر گونه ابهام را از بین می‌برد. از این رو مترجم باید قواعد نحوی را به خوبی دریابد تا بتواند جمله‌ای صحیح و عاری از خطا ترجمه کند.

۱. ادات استفهام محذوف است.

پاسخ تمرینات فصل پنجم

پاسخ تمرین ۱

- (الف) ۱. فَتَحَ الطَّرِيقَ (جمله فارسی و عربی: فعلیه). ۲. هَذَا الْقَانُونُ يُبَيِّرُ الْجَدَلَ (فارسی: فعلیه؛ عربی: اسمیه) ۱. ۳. لَيْسَ لَهُ مِثْلٌ (فارسی: اسمیه؛ عربی: فعلیه). ۴. كَانَ مَوْعُوكَا (در فارسی: اسمیه؛ عربی: فعلیه). ۵. «الْأَنْأَيْتَةُ تُوْجِدُ التَّنَافُسَ الْأَعْمَى» و «التَّنَافُسُ يُؤَلِّدُ الْعَصِيَّةَ» (هر دو جمله فارسی: فعلیه؛ هر دو جمله عربی مرکب از مبتدا و خبر: اسمیه) ۲. ۶. هَذَا الْأَمْرُ جَدِيدٌ بِالذِّكْرِ (در فارسی و عربی: اسمیه). ۷. هُوَ مُعْرِمٌ بِسَرْدِ أَخْبَارِ الرِّجَالِ الْكِبَارِ (در فارسی و عربی: اسمیه). ۸. «هَذَا الْأَمْرُ أَهْوَنُ» مِمَّا تَطُنَّيْنَ (جمله اصلی ۳ در فارسی و عربی: اسمیه). ۹. هُوَ لَاءَ الشَّعْرَاءِ غَيْضٌ مِّنْ فَيْضٍ (در فارسی و عربی: اسمیه). ۱۰. ضَحَلَّ الْعَدِيرُ وَقَلَّ مَأْوُهُ (فارسی: اسمیه؛ عربی: فعلیه). ۱۱. شَرَّدُوهُمْ (در فارسی و عربی: فعلیه). ۱۲. وَهَنْ عَزْمُهُ (در فارسی و عربی: فعلیه) ۱۳. أَفْرَغَ الْإِقْلِيمَ مِنْ سُكَّانِهِ (در فارسی و عربی: فعلیه). ۱۴. إِصْطَحَبَ الضَّيْفَ (در فارسی و عربی: فعلیه). ۱۵. أَصْدَرَتْ تَأْشِيرَةَ الدُّخُولِ (در فارسی و عربی: فعلیه). ۱۶. أَعْطَاهُ حَقَّ الْاِعْتِرَاضِ (در فارسی و عربی: فعلیه). ۱۷. مِنْ جَرَائِمِهِ مَقْتُلٌ وَاحِدٌ وَسَيِّئٌ شَخْصاً (در فارسی و عربی: اسمیه). ۱۸. النُّحَاسُ الْأَصْفَرُ سَبِيكَةٌ مِنَ النُّحَاسِ وَالرَّنْكِ (در فارسی و عربی: اسمیه). ۱۹. عَلَى الْإِنْسَانِ أَنْ يَبْذُلَ جَهْداً مُضَاعَفاً لِيَلْتَوْرَةَ النَّجَاحِ (فارسی: فعلیه؛ عربی: اسمیه). ۲۰. سَوْءُ الْأَحْوَالِ الْجَوِّيَّةِ يُعَزِّقُ الْقُلُوبَ الْغَارَاتِ الْجَوِّيَّةِ (جمله اصلی در فارسی فعلیه؛ در عربی: اسمیه) ۲۱. أَجْهَشْتُ بِالْبُكَاءِ. (در فارسی و عربی: فعلیه)

(ب) ۱. هُوَ شَابٌّ (فَتَى) فِي الْخَامِسَةِ وَالْعِشْرِينَ مِنْ عُمْرِهِ، ذُو أَنْفٍ كَبِيرٍ وَعَيْنَيْنِ صَغِيرَتَيْنِ وَوَجْهٍ قَدْرٍ وَأَظْفَرَ مَحْشُوءَةً بِالْأَوْسَاحِ وَمَلَابِسَ مُمَرَّقَةَ الْأَطْرَافِ وَعَلَى حَوَاشِيهَا بُقْعٌ مِنْ

۱. دو جمله «هَذَا الْقَانُونُ يُبَيِّرُ الْجَدَلَ» و «يُبَيِّرُ الْجَدَلَ» در عربی به ترتیب، اسمیه و فعلیه‌اند.
۲. خبر در هر دو جمله عربی، فعلیه است.
۳. منظور از جمله اصلی «هَذَا الْأَمْرُ أَهْوَنُ» و «این امر آسان‌تر از آن است» می‌باشد.
۴. از ماده «وَهْنٌ يَهْنُ وَهْنًا» أَضْعَفَهُ.
۵. این جمله بعد از تأویل چنین است: عَلَى الْإِنْسَانِ بَذْلُهُ جَهْداً مُضَاعَفاً لِيَلْتَوْرَةَ النَّجَاحِ.
۶. خبر، جمله فعلیه است.

الرَّيْتِ. لَيْسَتْ هَذِهِ الظَّاهِرَةُ الْقَبِيحَةُ مِنَ الْعَوَزِ أَوْ الْحَاجَةِ بَلْ مِنْ مُوَلَّدَاتِ إِهْمَالِهِ وَ اسْتِغْثَالَ
بَالِهِ بِالْكِتَابَةِ. إِنَّهُ يَقُولُ: إِنَّ الْأَدِيبَ لَا يَسْتَطِيعُ [أَنْ يَمِيلَ إِلَى صِنَاعَةِ الْقَلَمِ وَ إِلَى النَّظَافَةِ فِي
وَقْتِ وَاحِدٍ] أَوْ [أَنْ يَتَنَاوَلَ بِصِنَاعَةِ الْقَلَمِ وَ بِالنَّظَافَةِ فِي وَقْتِ وَاحِدٍ]. ۲. هُمْ مِنَ الْقَلَانِلِ
الَّذِينَ أَسَعَفَهُمُ الْحَظُّ. ۳. هُوَ رَجُلٌ فِي الْخَامِسَةِ وَ الْأَرْبَعِينَ مِنْ عُمُرِهِ، حَسَنُ اللَّبَاسِ، رَشِيقُ
الْقَامَةِ، ذُو شَارِبَتَيْنِ مَعْقُوفَتَيْنِ وَ حِذَاءٍ لَامِعٍ.

پاسخ تمرین ۲

الف) ۱. قَالَتْ: أَنَا عَجُوزٌ عَقِيمٌ. ۲. قَالُوا: إِنَّا نُرِيدُ الْحَضُورَ فِي الْمُؤْتَمَرِ. ۳. قُلْنَا: إِنَّا بِحَاجَةٍ
إِلَى التَّنْزِهِ. ۴. قَالَا: إِنَّا سَنَبْذُلُ جُهُودَنَا فِي تَذَلِيلِ كُلِّ عَقَبَةٍ تَقِفُ فِي طَرِيقِ سَعَادَتِنَا. ۵. قَالَتَا:
إِنَّا لَمْ نَسْتَفِقْ مِنْ غَشْيَتِنَا حَتَّى طَلَعَ الْفَجْرُ. ۶. قَالَ: إِنِّي ذَهَلْتُ عَنْ نَفْسِي.

ب) ۱. قَالَ الْأُسْتَاذُ: إِنَّهُ يُحِبُّ الطُّلَّابَ. ۲. قَالَتْ نَعِيمَةٌ: إِنَّهَا لَمْ تَنَمْ. ۳. قَالَ الطُّلَّابُ: إِنَّهُمْ
يَفْتَخِرُونَ بِالْإِسْلَامِ. ۴. قَالَتِ الْمَرْأَةُ: هِيَ أَرْمَلَةٌ الْمَغْفُورُ لَهُ نُورُ الدِّينِ. ۵. قَالَ سَعِيدٌ: إِنَّهُ
تَزَوَّجَ مِنْدُ خَمْسَةِ أَعوَامٍ مِنْ أَرْمَلَةٍ. ۶. قَالَ: مَاذَا صَنَعَ الدَّهْرُ بِهِمَا! ۳

ج) ۱. امام صادق علیه السلام می فرماید: ... (مضارع ترجمه می شود) ۲. خداوند تبارک و
تعالی می فرماید: ... ۳. قَالَ الْفَرْدَوْسِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: (ماضی ترجمه می شود) ۴. محمد فرزند
مالک می گوید: پروردگارم را می ستایم همان کسی که بهترین مالکان است.

پاسخ تمرین ۳

۱. مَنْ نَهَشْتُهُ الْحَيَّةَ حَدَرَ الرَّسْنَ الْأَبْلَقَ. ۴ (معادل دقیق) (یا) الْمَلْسُوعُ يَخَافُ مِنْ عُقْدَةِ
الْحَبْلِ. ۲. أَنْقَى مِنَ الرَّاحَةِ ۵ (معادل نزدیک). ۳. (معادل نزدیک).

۱. آن زن گفت که او بیوه خدایا مرز نورالدین است.

۲. سعید گفت که پنج سال پیش بابیوه زنی ازدواج کرده است.

۳. گفت: روزگار با آن دو چه کرده است!

۴. مجمع الامثال، ج ۳، ص ۳۴۴.

۵. پاک تر از کف دست.

- فَانْ يَكُ سَيَّارُ بْنُ مُكْرَمٍ اَنْقَضَى فَاَنْتَكَ مَاءُ الْوَرْدِ اِنْ ذَهَبَ الْوَرْدُ^۱
۴. الْحُبَّازِيُّ^۲ خَالَةُ الْكَرْوَانِ^۳ (معادل نزدیک). ۵. از کوزه همان برون تراود که در اوست (معادل دقیق). ۶. به در می‌گویم که دیوار بشنود (معادل نزدیک). ۷. حرف حرف می‌آورد (معادل دقیق). ۸. قطره قطره جمع گردد و انگهی دریا شود (معادل نزدیک). ۹. هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد (معادل دقیق). ۱۰. عاقبت جوینده یابنده بود (معادل دقیق). ۱۱. لِلْحَيْطَانِ اَذَانٌ^۴ (معادل نزدیک) و قَالَ أَبُو حَفْصٍ بِنِ عَلِيٍّ^۵
- قُلْتُ لِلْجُلَّاسِ لَا تَنْبَسُوا فَاِنَّ لِلْحَيْطَانِ اَذَانَ
۱۲. عِنْدَ الشَّدَائِدِ يُعْرَفُ الْاِخْوَانُ^۶ (معادل نزدیک).
۱۳. سالها عمر باید پدر پیر فلک را تا مگر مادری گیتی چو تو فرزند بزاید (معادل نزدیک). ۱۴. طَيِّبٌ يُدَاوِي النَّاسَ وَ هُوَ عَلِيٌّ (معادل نزدیک). ۱۵. اَكَلْتُ تَمْرِي وَ عَصَيْتَ اَمْرِي (معادل نزدیک). ۱۶. غرق شده برای نجات، به هر خاشاکی چنگ می‌زند (معادل ترجمه‌ای).

پاسخ تمرین ۴

۱. چشمم بهتر از عقل^۷ ندیده که انسان، خود را بدان زینت بخشد. انسان عاقل اگر [در اثر حوادث روزگار] بشکند، عقل شکستگی او را اصلاح می‌کند؛ و اگر ذلیل شود، او را عزیز می‌کند؛ و اگر کج شود، او را راست می‌گرداند (قامتش را بر پا می‌دارد)؛ و اگر

۱. الأمثال والحكم، ص ۳۹ (مفهوم بیت: اگر سیارین مکرم نیست (از دنیا رفت)، تو زنده‌ای زیرا تو چون گلاب هستی اگر گل برود).

۲. حُبَّازِي نوعی پرنده موسوم به «هوبره» یا «میش مرغ» از راسته پابلندان است که در نواحی صحرائی و کویری آسیا و اروپا و آفریقا پراکنده است. این پرنده جثه‌ای بزرگ به اندازه یک بوقلمون دارد. رنگ پرهايش زرد متمایل به خاکستری و صورتی خال دار است و روی هم رفته پرنده زیبایی است و از مرغانی است که زیاد شکار می‌شود. به همین جهت نسل آن رو به انقراض است (فرهنگ فارسی، حرف «ه»).

۳. كَرْوَان پرنده‌ای است از راسته پابلندان که در حدود ۱۲ گونه آن در سراسر کره زمین زندگی می‌کنند. این نوع پرنده دارای جثه‌ای متوسط (به اندازه یک سار) است و رنگ پرهايش زرد مخلوط با خرمایی و خاکستری است (همان، حرف «ک»).

۴. مُعْجَمُ التَّرَاكِيْبِ وَ الْعِبَارَاتِ الْاِصْطِلَاحِيَّةِ، ص ۲۰۹. ۵. همان.

۶. زبان عربی بیاموزید، ص ۱۱۶. ۷. و یا (عقلی).

بلغزد، از لغزش او در می‌گذرد؛ و اگر فقیر گردد، او را غنی می‌سازد؛ و اگر برهنه شود، او را می‌پوشاند؛ و اگر گمراه شود، او را هدایت می‌کند؛ و اگر بترسد، او را در امان نگه می‌دارد و اگر اندوهگین شود، او را شاد می‌گرداند؛ و اگر در میان قومی به پا خیزد، بر او غبطه خورند؛ و اگر در میان آنها نباشد، بر او افسوس خورند؛ و اگر دست خود را (به بخشش) بکشاید، او را بخشنده نامند؛ و اگر دست نگه دارد (و نبخشد) او را مقتصد خوانند؛ و اگر (به مطلبی) اشاره کند، گویند: عالم است؛ و اگر روزه بگیرد، او را مجتهد خوانند؛ و اگر افطار کند، او را معذور از روزه دانند. ۲. اگر در مورد بهترین مردم [از من] سؤال می‌کنی [به تو می‌گویم که] بهترین آنها کسی است که فضائل او از همه بیشتر باشد. ۳. إلی مَنْ تَذَهَبَ أَذْهَبَ. ۴. عِنْدَ مَنْ تَجَلَّسِي أَجْلِسُ. ۵. إِذَا حَضَرَ الْمَاءَ بَطَلَ التَّيْمُ. ۶. إِذَا نَظَرْتَ إِلَى السَّمَاءِ فِي لَيْلٍ مُقَمِّرٍ رَأَيْتَ الْقَمَرَ. ۷. لَوْ نَظَرْتَ إِلَى السَّمَاءِ فِي لَيْلٍ مُقَمِّرٍ لَرَأَيْتَ الْقَمَرَ. ۸. لَوْ كُنْتُ عَلَى مَقْرَبَةٍ مِنَ الْكُوخِ لِلجَّأْتُ إِلَيْهِ. ۹. أَيُّنَمَا يَلْبَثُ أَرْزُهُ. ۱۰. لَوْ دُعِيتُ إِلَى هَذِهِ الْحَفْلَةِ لَرَفَضْتُهَا. ۱۱. إِذَا انْقَضَى اللَّيْلُ اسْتَنْجَدْتُ أَبِي. ۱۲. إِنْ تُؤَثِّرَ فِيكَ هَذِهِ الْفِكْرَةُ تَحَوَّلْ. ۱۳. لَوْ أَذْنْتُ لِي لَقَاتَلْتُ الْعَدُوَّ. ۱۴. لَوْ أَشْرْتُ إِلَيَّ لَمَا قُلْتُ هَكَذَا. ۱۵. لَوْ أَطَّلَعَ سَعِيدٌ لَمَا رَأَيْتَنِي جَالِسًا بِقُرْبِكَ. ۱۶. هرگاه فرمانی در ارتباط با امنیت، یا ترس می‌رسد، (منافقان) آن را پخش می‌کنند. ۱۷. وقتی نزد شما می‌آیند، می‌گویند ایمان آوردیم. ۱۸. اگر خداوند می‌خواست، شنوایی و بینایی آنها را از بین می‌برد. ۱۹. (ای پیامبر) اگر تو خشن و سخت‌دل بودی همه مردم از اطراف تو پراکنده می‌شدند. ۲۰. و آنگاه که نزد شما می‌آیند، می‌گویند ایمان آوردیم. ۲۱. سِرْنَا مَعَ تَيَّارِ الْمَدِينَةِ الْحَدِيثَةِ حَتَّى نَسِينَا أَوْ تَنَاسَيْنَا فَلِسْفَةَ تِلْكَ الْحَيَاةِ الْجَمِيلَةِ الْبَسِيطَةِ الْمَمْلُوءَةِ طَهْرًا وَ نِقَاوَةً، تِلْكَ الْحَيَاةِ الَّتِي «لَوْ» تَأَمَّلْنَاهَا لَوَجَدْنَاهَا مُبْتَسِمَةً فِي الرَّبِيعِ، مُثْقَلَةً فِي الصَّيْفِ. مُسْتَعْلَةً فِي الْخَرِيفِ، مُرْتَاحَةً فِي الشِّتَاءِ. نَحْنُ عَبِيدُ مَطَامِعِنَا وَ هُمْ أَبْنَاءُ قِنَاعَتِهِمْ.

معرفی لغت‌نامه‌ها

همان‌طور که قبلاً اشاره شد لغت‌نامه به عنوان ابزار کار مترجم اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد. از این رو در این بخش، معرفی تعدادی از فرهنگهای لغت همراه با شیوه نگارشی هریک ضروری به نظر می‌رسد.

سبکهای مختلف لغت‌نامه‌نویسی

دکتر احمد عبدالغفور عطار در مقدمهٔ صحاح جوهری روشهای لغت‌نامه‌نویسی را به چهار بخش به شرح زیر تقسیم کرده است:

۱. ترتیب موضوعی. این نوع لغت‌نامه‌ها بر اساس موضوعات معینی مانند انواع اسب، شتر و لباس مرتب شده‌اند. *الغریب المصنّف* تألیف ابو عبید قاسم بن سلام از این نوع لغت‌نامه‌هاست. این کتاب مشتمل بر ۳۰ موضوع، با عناوین: زنان، خلقت انسان، آسمان و زمین، غذا و نوشیدنی، عسل، سلاح، حشرات، اسبها و غیره است.
۲. ترتیب حروف حلقی. ترتیب واژگان در این نوع لغت‌نامه‌ها بر اساس حروف حلقی است. کتاب *العین خلیل بن احمد و المحيط فی اللّغة* تألیف اسماعیل بن عباد، از این نوع است.

۳. ترتیب حرف آخر کلمه. ترتیب واژگان در این نوع لغت‌نامه‌ها بر اساس حرف آخر کلمه است و اصولاً علاوه بر استفادهٔ عموم، پاسخگوی نیاز شعرا و سجع‌نویسان برای یافتن قافیهٔ مورد نظر است. *الصّحاح* تألیف اسماعیل بن حمّاد جوهری که خود

بنیان‌گذار این سبک نیز هست، از این نوع است.

۴. ترتیبِ حرفِ اول کلمه. این شیوه از نگارشِ مختص برمکی (ت ۴۱۱ ق) است. اگر چه برمکی لغت‌نامه‌ای تدوین نکرده اما صحاحِ جوهری را بر اساس حرف اول کلمه مرتب کرده است. در این شیوه که امروزه از آن استفاده می‌شود لغت‌نامه از حرف «الف» شروع و به «یاء» ختم می‌شود. البته این ترتیب از اول تا آخر کلمه مراعات می‌شود. شایان ذکر است که ابو عمرو شیبانی (ت ۲۰۶ ق) از نظر زمان بر برمکی مقدم بوده اما وی در کتابُ الجیم^۱ فقط حرف اول را مد نظر قرار داده و به دیگر حروف توجهی نکرده، از این رو شیوهٔ او الگوی مناسبی نیست.

لغت‌نامه‌های قدیمیِ عربی به عربی

۱. کتاب العین تألیف خلیل بن أحمد فراهیدی^۲ اولین لغت‌نامه‌ای است که راهی نو و ابتکاری فراروی لغت‌نامه‌نویسان قرار داده است. این کتاب صرف نظر از برخی ضعفها - که انتساب آن را به خلیل مورد تردید قرار داده، تا حدی که عده‌ای تکمیل آن را به شاگردان خلیل نسبت می‌دهند - یکی از منابعی است که در طی قرن‌ها سبک‌اش در تدوین لغت‌نامه‌ها تقلید می‌شده است. ترتیب واژگانی این کتاب بر اساس حروفِ حلقی، یا به عبارت دیگر صوت است. از آنجاکه خلیل واضع عروض و آشنا به موسیقی بوده، سعی کرده موسیقی را بر کتابت ترجیح دهد. بدین سبب لغت‌نامهٔ خود را به ترتیب تلفظ از حلق تا لب مرتب کرده است. بر این اساس، ترتیب واژگان وی چنین است: «ع، ح، ه، غ، خ، ق، ک، ج، ش، ض، ص، س، ز، ط، ت، د، ظ، ذ، ث، ر، ل، ن، ف، ب، و، ی، ا».

خلیل هر حرف را یک کتاب نامیده، بدین معنا که حرف عین را «کتاب العین»، «حاء» را «کتاب الحاء» نام‌گذاری کرده است. نام‌گذاری مجموعهٔ کتاب به کتاب العین از باب اطلاق جزء بر کل است.

۱. این کتاب برخلاف نامش با جیم آغاز نمی‌شود.

۲. خلیل بن احمد از قبیله فرهود عمان است. وی در بصره بین سالهای ۱۷۰ تا ۱۷۵ ق، در سن ۵۷ سالگی از دنیا رفت. از شاگردان او سیبویه، اصمعی، نصر بن شمیل و لیث بن مظفر بن نصر را می‌توان نام برد.

جستجوی واژه در کتاب العین تقریباً دشوار است و معایی دارد، زیرا به راحتی نمی‌توان واژه مورد نظر و مشتقات آن را یافت و گاهی لغات فرعی از لغات اصلی شناخته نمی‌شوند. ابن منظور نقدی تلویحی بر کتاب العین خلیل دارد که در مقدمه لسان العرب ذکر شده است.

یکی از شیوه‌های ابتکاری خلیل ذکر مشتقات یک کلمه بر اساس اشتقاق کبیر است؛ برای مثال ذیل ماده «حرب» پنج حالت اشتقاقی مقلوب کلمه، یعنی «بحر، رحب، حبر، برح، ریح» را ذکر می‌کند.^۱ در واقع کار او الهام‌بخش علمای فقه اللُّغَة همچون ابن جنی، ابن فارس و دیگران در بیان قواعد اشتقاق کبیر^۲ بوده است. یکی دیگر از ویژگیهای دیگر کتاب العین تقسیم آن به چهار باب یعنی باب ثنایی مضاعف، باب ثلاثی صحیح، باب لفیف مشتمل بر معتل و مهموز و باب رباعی و خماسی است.

۲. جَمَهْرَةُ اللُّغَة تألیف ابوبکر محمد بن حسن بن دُرَیْد اُزْدی (۲۲۳-۳۲۱ ق) است. وی متولد و پرورش یافته بصره، استاد در لغت، انساب و اشعار عرب است. مؤلف در این کتاب راه خلیل را در قلب کلمه بر اساس اشتقاق کبیر پیموده و به تعبیر خودش سعی کرده جمهور کلمات عربی را در این کتاب جای دهد.

۳. تَهْدِیْبُ اللُّغَة تألیف ابو منصور محمد بن احمد بن اُزهر هِرَوِی مشهور به اُزهری (۲۸۲-۳۷۰ ق) است. مؤلف این فرهنگ که به دقت و صحت شهرت دارد. وی سعی کرده صحیح‌ترین لغات را ثبت و کلمات غیر موثق و مشکوک را حذف کند. ترتیب واژگانی این فرهنگ همانند کتاب العین است. اُزهری نظام قلب را به تقلید از خلیل بر اساس اشتقاق کبیر مرتب کرده و کلمات مهملی حاصل از قلب را مورد توجه قرار داده است.^۳ اُزهری در بیان علت نام‌گذاری کتابش می‌نویسد: «... کتاب خود را

۱. ر.ک.: دراسات فی فقه اللُّغَة، ص ۱۸۶.

۲. یعنی ترتیب حروف کلمه هر قدر تغییر کند باز هم بر یک معنای مشترک دلالت کند.

۳. یک واژه سه حرفی، در صورت قلب، شش صورت بر آن متصور می‌شود؛ برای مثال سه حرف «س، م، ل» شش صورت، یعنی «لمس، سلم، سمل، سمل، لمس» خواهد داشت.

تهذیب اللُّغَة نامیدم، زیرا قصد من کلمات اصیل عربی است نه آنهایی که ناآگاهان آن را از صورت اصلی خارج کرده‌اند. لذا در کتاب خود به اندازه دانشم خطا و اشتباه را زدوده و نخواستهم آن را با زوایدی که اصل و ریشه آن را نمی‌دانستم، طولانی کنم....».

۴. المَحِيطُ فِي اللُّغَةِ تَأْلِيفُ صَاحِبِ، اسْمَاعِيلِ بْنِ عَبَادٍ، (۳۲۶ - ۳۸۵ ق)، کاتب

ابن عمید، وزیر رکن الدوله دیلمی است.^۱ این کتاب مشتمل بر موضوعات لغوی، تاریخی، شرح حال بزرگان و غیره است. ترتیب واژگانی این فرهنگ همانند کتاب العین، با حرف حلقی «عین» آغاز می‌شود. او ابتدای لغت‌نامه را با کلمات دو حرفی و مضاعف آغاز و پس از آن با سه حرفی و نهایتاً چهار و پنج حرفی ختم می‌کند. بیشتر منابع و نیز نظام قلب و اشتقاق در این کتاب منقول از خلیل است^۲، ولی ابواب آن همانند تهذیب اللُّغَة ازهری است.

۵. الصَّحاح^۳، تَاجُ اللُّغَةِ وَ صِحَاحُ العَرَبِيَّةِ تَأْلِيفُ اسْمَاعِيلِ بْنِ حَمَّادِ جَوْهَرِي

است.^۴ او از ترکان اهل فاراب و پیشوای علم لغت و ادبیات در عصر خود بود. وی صحاح را در نیشابور به رشته تحریر درآورد. ترتیب واژگان در این کتاب بر اساس حرف آخر کلمات است. وی حرف آخر کلمات را در یک باب و حرف اول آنها را در یک فصل جداگانه قرار داده است. او در این کتاب از مسائل صرفی، نحوی، مباحث فقه اللغه همچون اشتقاق، اشتراک لفظی نیز غفلت نکرده است.^۵

۶. مَقَائِيسُ اللُّغَةِ تَأْلِيفُ ابُو الحَسَنِ أَحْمَدَ بْنِ فَارِسَ بْنِ زَكَرِيَّا (ت ۳۹۵ ق) است.

وی از اعیان اهل علم و استاد صاحب بن عباد است. ابن فارس به منظور تعلیم ابوطالب مجد الدوله بن فخر الدوله ابو الحسین بن بویه به ری دعوت شد. حضور او در ری موجب شد صاحب بن عباد از این فرصت استفاده کند تا از محضر او بهره‌مند گردد. این دوستی

۱. یتیمه الدهر، ج ۳، ص ۱۶۹.

۲. ر.ک.: المَحِيطُ فِي اللُّغَةِ، ج ۱.

۳. «صحاح» به دو ضبط یعنی به کسر صاد، جمع «صحیح» و به فتح صاد، بر وزن فَعَال به معنای «صحیح» قرائت شده است. ۴. و به قولی متوفی به سال ۳۹۸ هجری.

۵. جوهری در اواخر عمر به مالیخولیا مبتلا شد. وی دو بال از چوب برای خود ساخت و از پشت بام مسجد جامع نیشابور به زمین پرید. این سقوط موجب مرگ او شد.

به اندازه‌ای بود که ابن فارس یکی از کتابهای خود را با عنوان *الصَّاحِبِيُّ فِي فَهْمِ اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ وَ سُنَنِ الْعَرَبِ فِي كَلَامِهَا* به نام او تألیف کرد. *مقاییس اللُّغَة* همانند کتاب *العین خلیل* به مبحث اشتقاق کبیر عنایت دارد. ابن فارس *مقاییس* را به سه قسمت یعنی باب ثنایی مضاعف و رباعی مضاعف؛ باب ثلاثی الأصل، و باب بیش از سه حرف اصلی تقسیم کرده است.

۷. *مُعْجَمُ مُفْرَدَاتِ أَلْفَاظِ الْقُرْآنِ* تألیف أبو القاسم حسین بن محمد مُفَضَّل مشهور به راغب اصفهانی (ت ۴۲۵ ق) است. *مفرداتِ راغب* مشتمل بر مفردات الفاظ قرآن و شواهدی از آیات و احادیث نبوی همراه با تحقیق و تفحص در ریشه الفاظ است. راغب از زوایای مختلف به بررسی واژه پرداخته، به طوری که احاطه کامل او به فقه اللغه در این کتاب به خوبی نمایان است. *مفرداتِ راغب* علاوه بر آیات و احادیث، مجموعه‌ای از ابیات و امثال را به عنوان شاهد در خود جای داده است. این کتاب بارها تجدید چاپ شده و انتشارات دار الکاتب العربی آن را در یک جلد با تحقیق ندیم مرعشلی در ۷۲۷ صفحه به چاپ رسانده است.

۸. *المُحْكَمُ* تألیف ابو الحسن علی بن اسماعیل مشهور به ابن سیده^۱ (۴۵۸-۳۹۸ ق) است. او در مقدمه کتاب خود می‌نویسد:^۲ «... کتاب من در بردارنده مجموعه‌ای از کتابهای: مُصَنَّف ابو عبید، الإِصْلَاح، الأَلْفَاظ، الجَمَهْرَة، تفاسیر قرآن، شروح حدیث، کتابُ العین خلیل، کتابهای اَصْمَعِي، فَرَاء، ابو زید، ابن اعرابی، ابو عُبَيْدَة، شیبانی، لِحْيَانِي، کتابهای ابو العباس أحمد بن يحيى: المَجَالِس، الفَصِيح، النَوَادِر و دو کتاب ابو حنیفه و کتابهای کُرَاع و کتابهای مختصری چون: الزُّبْرَج، المُكْنَى، المَبْتَنِي، المَثْنَى، الأَضْدَاد، المُبْدَل و المَقْلُوب و مطالبی از کتابهای سیبویه، ابو علی فارسی، رُمَانِي و ابن جنی در نحو و غیره است».

۹. *اساسُ البلاغَة* تألیف جَارُ اللّٰه زَمَخْشَرِي^۳ (۴۶۷-۵۳۸ ق) است. او در این کتاب

۱. ابن سیده در «مُزَيَّيَة»، واقع در شرق قُرْطُبَة اسپانیا متولد شد.

۲. مقدمه تاج العروس زبیدی؛ ج ۱، صفحه (جیم).

۳. وی اهل زَمَخْشَر، از توابع خوارزم است.

سعی کرده زیباییهای زبان عربی را در اشکال مجازی، کنایی و استعاری به تصویر بکشد. ترتیب این لغت نامه بر اساس حرف اول و پس از آن تا حرف سوم واژه است. این روش هنوز هم مورد استفاده فرهنگ نویسان قرار می‌گیرد با این تفاوت که امروزه ترتیب الفبایی در تمام حروف واژه اعمال می‌شود.

۱۰. العباب تألیف حسن بن محمد بن حیدر عُمَرِی صاغانی (ت ۶۵۰ ق) است. او فرهنگ خود را برگرفته از آیات قرآن، احادیث نبوی، سخنان صحابه، کلام عرب، اشعار، امثال سائره و تعداد زیادی از آثار گذشتگان همچون غریب الحدیث ابو عبیده، ابن سلام بغدادی، ابن قتیبه و غیره معرفی کرده است.

۱۱. لِسَانُ الْعَرَبِ تألیف محمد بن مُكْرَم مشهور به ابن منظور (۶۳۰-۷۱۱ ق) است. این فرهنگ ۸۰ هزار واژه دارد که هر واژه آن با شاهی از شعر عرب یا حدیثی از پیامبر ﷺ، یا ضرب‌المثلی مشهور در آمیخته است. بر اساس گفته ابن منظور این کتاب مشتمل بر پنج کتاب، یعنی التهذیب از هری، الْمُحْكَم ابن سیده، الصَّحاح جوهری و حاشیه ابن بری بر آن و النَّهَائِيَّةُ فِي الْحَدِيثِ وَ الْأَثَرِ است. ترتیب واژگان در لسان العرب بر اساس حرف آخر کلمه است. در حال حاضر «دار احیاء التراث العربی» آن را بر اساس حرف اول، در ۱۸ جلد به صورتی زیبا به چاپ رسانده است.

۱۲. القاموس المحيط تألیف مجد الدین محمد بن یعقوب فیروزآبادی^۱ (۷۲۹-۸۱۷ ق) است. او این اثر را در مدت اقامتش در جوار کعبه تألیف کرد. در این فرهنگ ۶۰ هزار واژه‌ای که در آن برای اولین بار از علائم و نشانه‌ها استفاده شده، معانی کلمات بدون ذکر شواهد شعری و امثال ضبط شده است. ترتیب کلمات در این فرهنگ بر اساس حرف آخر کلمه است. بدین صورت که حرف آخر در یک باب و حرف اول در فصل مخصوص به خود ذکر شده است؛ برای مثال برای یافتن کلمه «قرب» در این فرهنگ و فرهنگهای مشابه، باید به باب «باء»، فصل «قاف» مراجعه کرد. بنابراین

۱. وی در فیروزآباد فارس متولد شد و در زبید یمن زندگی را بدرود گفت.

علاوه بر حرف آخر، به حرف اول، سپس حرف دوم در ثلاثی، حرف سوم در رباعی و حرف چهارم در خماسی توجه شده است. مبتکر این سبک جوهری، مؤلف الصحاح است که پس از او ابن منظور در لسان العرب سبک او را تقلید کرده است. با اینکه فیروزآبادی، فرهنگ خود را به منظور رقابت با جوهری و بیان ضعفهای او تألیف کرده اما در نظام و ترتیب و روش کار از جوهری پیروی کرده است القاموس المحيط در بردارنده دو فرهنگ لغت به نامهای العباب تألیف حسن بن محمد بن حیدر صاغانی و المحکم تألیف ابن سیده به اضافه نکات مهمی از دیگر کتابهاست.

قاموس فیروزآبادی تاکنون پنج بار به زبان فارسی و دو بار به زبان ترکی ترجمه شده است.^۱

۱۳. مَجْمَعُ الْبَحْرَيْنِ تألیف فخرالدین الطَّرِیحِي^۲ (۹۷۹-۱۰۸۵ ق) است. این لغت نامه در بردارنده واژگان قرآن، احادیث، الفاظ وارد شده از طریق ائمه معصومین و تفسیر است. علاوه بر آن، مَجْمَعُ الْبَحْرَيْنِ از ذکر نام انبیاء، علما، محدثان، پادشاهان، شخصیت‌های بزرگ تاریخی نیز غفلت نکرده است. در حقیقت این کتاب دایرة المعارف کوچکی از معارف شیعه امامیه است.^۳ این کتاب را انتشارات مرتضویه تهران در ۶ جلد به چاپ رسانده است.

۱۴. تاجُ العَرُوسِ مِنْ جَوَاهِرِ القَامُوسِ تألیف محمد، مرتضی حسینی زبیدی (۱۱۴۵-۱۱۸۳ ق) است. او در این کتاب، القاموس المحيط را اصل قرار داده و واژگان متعددی را که فیروزآبادی از آنها غفلت کرده، بر آن افزوده است. ترتیب کلمات در این فرهنگ بر اساس حرف آخر واژه و متشکل از بابها و فصول است. تاج العروس با ۱۲۰ هزار واژه در حقیقت گنجی از گنجینه‌های زبان عربی محسوب می‌شود.

۱. ر.ک.: مقدمه لغت نامه دهخدا؛ نیز: دانشوران و بزرگان فیروزآباد، ص ۱۸۷.
 ۲. از این مؤلف بیش از ۴۰ عنوان کتاب بر جای مانده است. انستاس ماری الکرملی - لغوی و زبان شناس مشهور - درباره او نویسد: «آل طریح از خاندان علم و ادب و فضل نجف اشرف است ... نسبت این طایفه به حبیب ابن مظاهر می‌رسد» (مجله لغة العرب، ج ۶، ص ۱۴۳)
 ۳. مَجْمَعُ الْبَحْرَيْنِ، ج ۱، ص ۱.

لغت‌نامه‌های معاصر

امروزه به دلیل نیاز شدید به لغت‌نامه‌های تخصصی، شاهد تألیف هزاران فرهنگ لغت با عناوین مختلف هستیم. این حجم انبوه مانع از آن است که بتوان به معرفی همه آنها پرداخت. به هر حال در این بخش، تنها به معرفی چند فرهنگ نسبتاً مشهور به منظور ترجمه متون معاصر بسنده می‌شود.

۱. **الْمُنْجِدُ فِي اللُّغَةِ**. این کتاب را لویس معلوف در سال ۱۹۰۸ میلادی به عنوان یک فرهنگ دانش آموزی کوچک (عربی به عربی) تألیف کرد. سپس به دلیل استقبال فراوان، بارها و بارها با اصلاحاتی تجدید چاپ شد. *المنجد* در حال حاضر به همت جمعی از اندیشمندان در حجمی بسیار وسیع تر از نسخه اولیه، در دو بخش یعنی لغت و اعلام به چاپ رسیده است. بخش اعلام مشتمل بر معرفی کشورها، شخصیت‌های علمی، ادبی، همراه با تعداد زیادی نقشه و تصویر از مناطق مختلف جهان است. با وجود استقبال فراوان از این کتاب، متأسفانه کاستیهایی از نظر ضبط صحیح واژگان در آن دیده می‌شود که صاحب‌نظران در مقالات مختلف بدان اشاره کرده‌اند. این کتاب اخیراً در دو جلد به فارسی ترجمه شده است.

۲. **مُنْجِدُ الطَّلَبِ**. این لغت‌نامه عربی به عربی، ترجمه تلخیصی *الْمُنْجِدُ فِي اللُّغَةِ* است که فؤاد أفرام البُستانی - رئیس وقت دانشگاه لبنان - آن را همراه با اضافاتی از واژگان جدید به چاپ رسانده است. این کتاب را محمد بندرریگی در سال ۱۳۶۰ در یک جلد به فارسی ترجمه کرده که تاکنون چندین بار تجدید چاپ شده است.

۳. **القَامُوسُ الْعَصْرِي** یا فرهنگ نوین. فرهنگ عربی - انگلیسی *القَامُوسُ الْعَصْرِي* را الیاس انطون الیاس تألیف کرد. سپس در سال ۱۳۴۸ شمسی، سید مصطفی طباطبایی آن را به فارسی ترجمه کرد که تاکنون به عنوان یک لغت‌نامه نسبتاً جامع بارها تجدید چاپ شده است. ویژگی‌های ممتاز این کتاب، وجود لغات و اصطلاحات جدید علمی و ادبی، همراه با تصاویر است که تقریباً منحصر به فرد است. با همه مزیت‌های این کتاب، متأسفانه نواقصی چون «نبودن مضارع و مصدر افعال»، «نبودن جمع اسمها» در آن به چشم می‌خورد. این کتاب در مجموع با برخورداری از لغات و اصطلاحات جدید، مرجع

ارزشمندی برای مترجمان و علاقه‌مندان زبان عربی است.

۴. *أَقْرَبُ الْمَوَارِدِ فِي فَصْحِ الْعَرَبِيَّةِ وَالشَّوَارِدِ تَأْلِيفُ سَعِيدِ شَرْتُونِي*^۱ است. ترتیب واژگانی این فرهنگ (عربی به عربی) بر اساس حرف اول ریشه، و ذکر ماضی، مضارع و مصدر افعال است. همچنین در آن به مسائلی چون حقیقت، مجاز، اشتراک لفظی، مترادف، مولد، دخیل و لغزشهای لغویان اشاره شده است. این فرهنگ بیشتر متأثر از قاموس المحيط فیروزآبادی است. این کتاب را مکتبه لبنان در دو جلد نفیس به چاپ رسانده است.

۵. *المُعْجَمُ الْعَرَبِيُّ الْحَدِيثُ لَارُوس*. مؤلف این فرهنگ (عربی به عربی)، دکتر خلیل الجّر استاد دانشگاه لبنان است. وی در سال ۱۹۷۲ میلادی این کتاب را در یک جلد با ۱۳۰۷ صفحه به چاپ رساند. تفاوت این فرهنگ با دیگر فرهنگها در ترتیب واژگان است. بدین معناکه واژگان در آن بر اساس حرف اول کلمه - و نه ریشه - مرتب شده است؛ برای مثال برای یافتن معنای واژه «تفکیک» باید به حرف «تاء» مراجعه کرد. در حالی که در سایر فرهنگها در حرف «فاء» یعنی ریشه «فک» ثبت شده است. این فرهنگ بیشتر مناسب مبتدیان و کسانی است که با ریشه کلمات آشنایی کمتری دارند. این روش با وجود مزایای خاص خود، موجب شده متخصصان کمتر از آن استفاده کنند، زیرا وقتی ریشه کلمات و مشتقات آنها پراکنده باشد، امکان دسترسی به واژگان هم خانواده کمتر می‌شود. در مجموع، فرهنگ لاروس به دلیل استفاده از واژگان جدید و قدیم و تصاویر متعدد و زیبای آن، کتابی ارزنده محسوب می‌شود. این فرهنگ در دو جلد به فارسی ترجمه شده است.

۶. *المُعْجَمُ الْوَسِيطُ* یکی از لغت‌نامه‌های ارزشمند (عربی به عربی) است که واژگان فصیح و بسیاری از الفاظ عامیانه مصری را در خود جای داده است. ترتیب واژگان این فرهنگ بر اساس حرف اول ریشه، و ذکر ماضی، مضارع و مصدر افعال است. این فرهنگ اولین بار در سال ۱۹۶۰ میلادی در دو جلد با قطع بزرگ در ۱۱۰۰

۱. وی در سال ۱۸۴۹ میلادی در شرتون لبنان متولد شد و در سال ۱۹۱۲ میلادی به دیار باقی شتافت.

صفحه که هر صفحه به سه ستون مجزا تقسیم شده بود، زیر نظر فرهنگستان زبان عربی قاهره به چاپ رسید. مجموع واژگان قدیم و جدید در این کتاب افزون بر ۳۰ هزار ماده و یک میلیون کلمه، به اضافه ۶۰۰ تصویر است.^۱ این کتاب به فارسی ترجمه شده است.

۷. فرهنگ اصطلاحات معاصر این فرهنگ عربی به فارسی تألیف نجفعلی میرزایی است که آن را انتشارات دارالاعتصام در سال ۱۳۷۶ به چاپ رسانده است. ترتیب واژگانی این کتاب براساس حرف اول کلمه - و نه ریشه - است. این لغت نامه با داشتن واژگان رایج و امروزی در نوع خود جدید است. علاوه بر آن، با آدرسهای قسمت دوم کتاب، امکان ترجمه لغات فارسی به عربی نیز میسر است.

۸. رِائِدُ الطَّلَابِ تألیف جبران مسعود است. تفاوت این لغت نامه عربی به عربی با دیگر لغت نامه‌ها در ترتیب واژگان است. بدین معنا که واژگان در آن همانند لاروس براساس حرف اول کلمه - و نه ریشه - مرتب شده است؛ برای مثال برای یافتن معنای واژه «تَعَائُن» باید به حرف «تاء» مراجعه کرد. در حالی که در سایر فرهنگها در حرف «ع» از ریشه «عَبَن» ثبت شده است. این کتاب بیشتر مناسب علاقه‌مندان است که با ریشه کلمات آشنایی کمتری دارند. این فرهنگ را همکار ارجمند آقای عبدالستار قمری در سال ۱۳۷۹ به فارسی ترجمه کرده و انتشارات یادواره کتاب آن را در یک جلد (در دو قطع) به صورتی بسیار زیبا به چاپ رسانده است.

۹. فرهنگ مطبوعات عربی الهدی (عربی به فارسی) انتشارات دانشگاه رازی سال ۱۳۸۵. این فرهنگ لغت مشتمل بر هزاران واژه رایج در مطبوعات عربی است که حاصل سفرهای متعدد نگارنده به کشورهای عربی و نیز سالها تحقیق و تدریس بوده است. ترتیب واژگان بر اساس حرف اول واژه (و نه ریشه) است، بنابراین علاقه‌مندان در همه سطوح می‌توانند از آن استفاده کنند.

لغت نامه‌های معاصر فارسی به عربی. امروزه نیاز به لغت نامه‌های فارسی به عربی بیش از پیش احساس می‌شود. در این راستا خلأ ناشی از فقدان لغت نامه‌های فارسی به

۱. مَجْمَعُ اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ فِي ثَلَاثِينَ عَامًا: ماضیه و حاضره، ص ۶۶-۶۷.

عربی کاملاً مشهود است. شاید بتوان گفت این نوع لغت‌نامه‌ها در مقایسه با لغت‌نامه‌های عربی به فارسی، درصد ناچیزی را تشکیل می‌دهند. اگر چه در سالهای اخیر تلاشهایی هر چند محدود در این زمینه صورت گرفته، اما در حد بسیار ضعیفی است و لذا تلاش مضاعفی را می‌طلبد. به همین منظور، نگارنده تصمیم به تدوین لغت‌نامه‌ای مشتمل بر لغات و اصطلاحات جدید با عنوان فرهنگ لغات و اصطلاحات معروف گرفت که در بردارنده واژگان فراوانی در ادبیات، هنر، اقتصاد، سیاست، اجتماع، طب، کشاورزی، برق و الکترونیک، شیمی، فیزیک، زیست‌شناسی، نجوم، امور نظامی، و اصطلاحات روزنامه‌ها و مجلات عربی و غیره است. از ویژگیهای این کتاب وجود مترادفات فراوان فارسی و عربی همراه با تفاوت کاربرد هر یک، جمعهای مکسر، معرفی واژه بر اساس کاربرد آن در کشورهای عربی، و نیز استعمال واژه در جمله است. این فرهنگ به خوبی نیاز دانشجویان و علاقه‌مندان در مقاطع مختلف تحصیلی را برطرف می‌سازد. این لغت‌نامه فشرده را انتشارات یادواره کتاب در سال ۱۳۸۰ در یک جلد نفیس به چاپ رسانده که تاکنون چندین بار تجدید چاپ شده است.

یکی دیگر از فرهنگهای معاصر فارسی به عربی، فرهنگ المحيط تألیف سید ابوالحسن فهري است که مشتمل بر بیش از ۴۰ هزار واژه است که انتشارات یادواره کتاب در سال ۱۳۸۰ آن را به چاپ رسانده است.

روش استفاده از لغت‌نامه‌ها

همان طور که در مبحث انواع لغت‌نامه‌ها بیان شد، واژگان عموماً به سه صورت مرتب می‌شوند:

۱. ترتیب بر اساس حرف اول ریشه. در این روش برای یافتن واژه «تَعَرَّب» باید به ریشه «غرب» در حرف «غ» مراجعه کرد. ترتیب اغلب لغت‌نامه‌های عربی بدین صورت است.

۲. ترتیب بر اساس حرف اول واژه. در این روش واژه «تَعَرَّب» با توجه به حرف اول آن در حرف «ت» قرار دارد.

۳. ترتیب بر اساس حرف آخر ریشه. در این روش برای یافتن واژه «تَعَرَّب» باید به حرف آخر ریشه، یعنی «ب» مراجعه کرد. این نوع لغت‌نامه‌ها بیشتر مناسب کسانی است که به دنبال یافتن کلمات قافیه‌اند.

تذکر مهم: برای یافتن ریشه واژه، مراعات نکات زیر ضروری است:

الف) حروف زاید حذف می‌شود؛ مانند:

اِسْتَحْسَنَهُ: او را تحسین کرد. ﴿حسن﴾

تَبَقَعَ الثَّوْبُ: لباس لکه برداشت. ﴿بقع﴾

تَشَقَّقَتِ الرَّجُلُ: پا، ترک برداشت. ﴿شقق﴾

أَدْخَلَ الزَّرَّ فِي الْعُرْوَةِ: دکمه را در جای دکمه (مادگی) داخل کرد. ﴿دخل﴾

ب) حرف محذوف برگردانده می‌شود؛ مانند:

لَمْ يَتَخَلَّ عَنْهُ: از او کناره‌گیری نکرد. ﴿خلو﴾ در اصل «يَتَخَلَّى» بوده است.

ج) «ال» حذف می‌شود؛ مانند:

التَّلَوِّي مِنَ الْأَلَمِ: پیچیدن (به خود) از شدت درد ﴿لوي﴾

د) حرف عله به حالت اولیه برمی‌گردد؛ مانند:

أَذَاقَهُ الطَّعَامَ: غذا را به او چشانند. ﴿ذوق﴾